ترجمه

منية المريد

آداب تعليم و تعلم در اسلام

تألیف: مرحوم شهید ثانی

ترجمه: آقای محمد باقر ساعدی خراسانی

ترجمه منیه المرید

مشخصات کتاب

سرشناسه : شهید ثانی، زین الدین بن علی، 911 - 966ق.

عنوان قراردادی : منیهالمرید فی آداب المفید والمستفید .اقتباس ها

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه منیه المرید/ تالیف شهید ثانی زین الدین علی بن احمد العاملی الجبعی؛ بقلم محمدباقر ساعدی خراسانی.

مشخصات نشر : [تهران]: المکتبه العلمیه الاسلامیه، [1371ق. = 1329].

مشخصات ظاهری : کح ، 345 ص.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : عنوان دیگر: آداب تعلیم و تعلم در اسلام.

عنوان دیگر : آداب تعلیم و تعلم در اسلام.

شناسه افزوده : ساعدی خراسانی، محمدباقر، 1306 -

شماره کتابشناسی ملی : 1675439

ص: 1

سرآغاز

ترجمه

منیه المرید

تألیف

مرحوم شهید ثانی زین الدین علی بن احمد العاملی الجبعی قدس سره

بقلم:

آقای محمد باقر ساعدی خراسانی

ص : ۱

تنظیم کارهای شما در گرو نیت شما است و هر فردی بروش نیت خود بهره مند شده.

هرکس بسوی خدا و رسول گرائیده رستگار شده و هرکس بجانب دنیا میل کرده همان بهره برده که نخست هدف خویش قرار داده و آهنگ نموده. رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم

صوره تقریظ حجه الاسلام و المسلمین آیه الله تعالی فی العالمین مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره که بر اصل این کتاب مرقوم فرموده اند. چقدر شایسته است که اهل علم، مواظبت نمایند بمطالعۀ این کتاب شریف، و متأدب شوند به آداب مزبورۀ در آن. حرره الاحقر محمد حسن الحسینی

ص: ۲

مقدمهٔ مترجم

اشاره

ربّ یسّر و لا تعسّر

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

انسان یا آئینهٔ تمام نمای احسن التقویم، بلکه موجود عجیب الخلقهٔ، که: برای همیشه بزرگترین شاهد و دلیل عظمت آفریدگار جهان است، بطور مسلم که: عقل و نقل گواه و حاکی هستند مدنی الطبع بدست توانای کردگار عزیز که خمرت طینه آدم علیه السّلام بیدی آفریده شده، و شبههٔ نیست که: این موجود نیرومند طبعا نیازمند باجتماع و معاشرت با همنوعان میباشد، از این نقطهٔ نظر راهی که هرچه بهتر منظور او را عملی کند باید در نظر گرفته تا بی گدار به آب نزده، و از مقصود خود عقب نماند، در نتیجه استوارترین وسیلهٔ که امور اجتماعی و وضعیت زندگی او را بخوبی اداره میکند، علم و دانش است، و آدمی تا آنجا که توانائی دارد باید در این راه قدم بگذارد، و از این نعمت عظمی که خدای متعال به فرزند آدم ارزانی فرموده بنحوی شایسته برخوردار شود، و از این سرچشمه، بوستانهای دل را که لازم است برای همیشه آبادان و سرسبز باشند آبیاری کرده و دقیقهٔ فروگذاری ننماید، علم و دانش از جمله موضوعاتی است که: پیوسته مطمح نظر بزرگان و دانشمندان هر دوره و کوره بوده، و هرکسی بنوبهٔ خود در این خصوص قلم فرسائیها کرده، و مطالبی به نگارش آورده، که: در صورت مطالعهٔ کتب و اطلاعات علماء و رجال روحانی به این موضوع پی برده و بخوبی هویدا خواهد شد،

کتب آسمانی که: بزرگترین رهنمایان جامعهٔ بشریت و منجیان عالم انسانیت اند، پیوسته پیروان خود را بسوی دانش یعنی سعادت و نیکبختی همیشگی که بهترین ایده آل هر فرد خردمند است خوانده، ویژه قرآن کریم که: اشرف کتب و بزرگترین منجی عالم بشریت است، هرچه بیشتر ملت حنیف اسلام را بسوی علم دعوت میکند، و بانحاء مختلف و عبارات متفاوتی مردم را بدانش سوق میدهد، چنانچه هنگامی بنام علم و گاهی باسم حکمت و وقتی برابری عالم و جاهل را تذکر داده و بخوبی حکمیت و قضاوت میکند، هَلْ یَسْتَوِی اَلَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ مَنْ یُؤْتَ اَلْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً و آیات دیگری که هماره فرزند آدم را بجاده نیکبختی میخوانند، گذشته از قرآن کریم آثار و احادیثی که از مصادر وحی و تنزیل رسیده همه متفقا در شرافت و برتری علم با صراحت لهجه گفتگو کرده و پیروان ملت اسلامی را بعلم و عمل دعوت میکنند و بطرق مختلفی این معنی را بمردم یادآوری کرده مانند آنکه فرموده: اندیشه یک ساعت بهتر است از شصت سال بندگی برای خدا بدیهی است انسان تا وقتی نداند چه کسی را پرستش میکند و برای که سر خضوع و خشوع فرود می آورد و در برابر چه شخصی بسجده می افتد نتیجهٔ نمیدهد و ثمرهٔ بر عمل او مترتب نمیباشد و از نظر اینکه انجام وظیفه کرده ایزد منان بر اثر عطوفت و مهربانی که نسبت به هریک از مخلوقات خود دارد در برابر عمل او پاداشی قرار داده و روز رستاخیز درجهٔ که برای چنین شخصی معین شده باو کرامت خواهد فرمود و اگر با مختصر دقتی در اطراف این موضوع بررسی کنیم معلوم خواهد شد این چنین آدمی مانند کسی است که: چشم او را بسته و ببوستانی برده، و با چشم بسته بیرون آورده باشند، نهایت بهرهٔ که برده باو گفته اند

اینجا بوستان است، و همه گونه میوه ها و اشجار و گلهای رنگارنگ در او موجود، و هوای لطیف روح افزائی دارد، لیکن عالم دانشمند چشم و گوش باز است، به طوری که هر راه و خیابان آن بوستان را میداند و هر میوه را بخوبی میشناسد، و از همه نوع ریاحین به طور کلی باخبر است، بهمین علت پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-برتری دانشمند بر پارسا، مانند برتری من است بر پست ترین شما مردم، زیرا بطور مسلم و همان قسمی که بیان کردیم، شخص دانشمند بتمام راهها مطلع، و بنفسه میتواند همهٔ کارها را انجام داده و بخوبی از عهده بدر آید، گذشته از این آدم دانشمند نه تنها بخود میپردازد، و برای نجات خود میکوشد، بلکه درصدد است تا بتواند دیگران را از ورطهٔ هلاکت رهائی بخشیده، و مانند سفینهٔ باشد که: مسافران را از دریای ژرف بی کرانی براحتی بگذراند، و آنها را بسر منزل سعادت که: مطمح نظر او بوده برساند، زیرا دانشمند وظیفهٔ پیمبران که: رهنمایان جامعهٔ بشریتند انجام میدهد، بلکه نزدیکترین درجات به پیمبری را دارا میباشد که: فرمود نزدیکترین مردم بدرجهٔ نبوت اهل علم و دانش اند و فرمود دانشمندان وارث پیمبرانند، با آنکه سیم و زری بیادگار نگذاردند، لیکن علم و دانش بجای نهادند.

در موقعیت و فضیلت عالم همان بس که در روز جزا کار پیغمبران کند، و بشفاعت پردازد، فرمود سه طائفه که از آنها علماء هستند در روز جزا شفاعت میکنند.

نمازی که با شخص عالم گذارده شود مانند آنست که با پیغمبری بجای آورده شود، فرمود کسی که با عالمی نماز بخواند، و باو اقتدا کند، مثل آنست که با پیغمبری از پیغمبران خوانده باشد و هزاران احادیث و آثار دیگری که در کتب و سیر نقل شده و ما بقسمتی از آنها اکتفا نمودیم

اینک توجه کرده که دانش به تنهائی بکار نیاید، و نتیجهٔ ندهد، مگر آن هنگام که مقرون با عمل باشد و آنچه را دانسته و از محضر خداوندان علم و اساتید دانش استفاده کرده بکار بندد.

علم چندانکه بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

نه محقق بود نه دانشمند

چارپائی بر او کتابی چند

بسیاری از مبرزین از علماء بودند که از همهٔ فنون باخبر و مانند دریائی مواج، به طوری که دیگران را تحت الشعاع قرار داده و با آن ید طولائی که داشتند، کسی نمیتوانست با آنها صحبت کند، یا در میدان مبارزهٔ علمی با آنها مقاومت نماید درعین حال به دانسته های خود عمل نمیکردند و از آنچه بهره مند و کامیاب شده بودند، نتیجهٔ جز دانستن نبرده، و پیوسته از در جدال و منازعه درآمده و یگانه منظورشان آن بوده که تا میتوانستند بر دیگران چیره شوند، و خود را بزرگوار معرفی کنند، و به اصطلاح به لم و لا نسلم سرگرم شوند.

اناس فی زمان قد تصدوا

لمحو العلم فاشتغلوا بلم لم

از آن طرف بعمل نمیپرداختند، و اندوخته های خود را بمعرض عمل درنمی آوردند و گوهرهای گرانبهای خود را که در کان سینهٔ خود مخفی داشتند، و مانند سیم و زر گران قیمتی پرده گنج خفا بر آنها پوشانده ظاهر نمیکردند، البته میتوان گفت این دسته از دانشمندان بکلی از جادهٔ علم برکنار، و اصولا قوانین علم و معالم دانش را نمیدانسته، و اطلاعی نداشته بلکه بچند جملهٔ خارج کفایت کرده، و کتبیکه در این خصوص نگارش یافته و نویسندگان آنها بر اثر تجربه های بیشماری در سنین عمر از گوشه و کنار بدست آورده و بصورت کتابی جلوه داده اند، مطالعه نکرده بلکه وقعی نمیگذارده اند، که گویا این کتب و این راه برای آنها نیست

ص: 6

لیکن متوجه نیستند که بدفکری کرده، به دردی که هیچگاه درمان پذیر نیست و هیچ دکتر ماهری نمیتواند بمداوای آنها به پردازد مبتلا شده اند بلکه باید از چنین عملی که شیوۀ خود قرار داده و منیۀ خویش میدانند صرف نظر کنند، و راه چاره و بهبودی خود را هرچه زودتر فراهم سازند و از این چاه ظلمانی و مخوف و جاده وحشتناک به آسودگی قدم بیرون گذارند، و خود و پیروان خود را برای همیشه رهائی بخشند، اینک کتب گرانبها و ذی قیمتی که دسترنج چندین سال آزمایشهای دانشمندان است برای خود تهیه کنند، و به راهی که آنها رفته و دستور دادند سرمشق خود قرار بدهند، و بتمام معنی متخلق باخلاق ایشان بشوند، و داروهائی که طبیبان روحانی برای بیماران روحی داده و نسخه نوشته اند با عجله هر چه تمامتر بکار برند، و از این گونه بیماریی که: بی شبهه علیه آنها تمام شده، و زیان کلی بدین و دنیاشان داشته جلوگیری کرده: و برای همیشه قلع ماده فساد اخلاقی نمایند.

بدیهی است دانشمندان حساس و فعال هر زمان، نظر باینکه خود را مسئول اصلاح روحیات جامعۀ انسانیت میدانسته، و بحکم کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته، در این باره خدمات شایان و قابل تقدیری از خود بارز ساخته، و شب و روز برای آسایش روحی و جسمی مردم کوشیده، و هر زمان مطالب متنوعۀ اخلاقی را بلباس زبان یا قلم جلوه داده، و در دسترس مردم گذارده اند، و بیچاره گان را از گرفتاری و آلام اجتماعی و بدعتهائی که صددرصد علیه جمعیت بشری تمام میشود، و بمنطوق اذا ظهرت البدع فی العالم فللعالم ان یظهر علمه، اظهار علم و دانش نموده، و در نجات آنها کوشیده اند، و انواع و اقسام کتابهای اخلاقی و علمی به زبانهای گوناگون نوشته و منتشر ساخته اند، و مردم

بینوا را رهین خدمات خود قرار داده اند، و چنانکه گفتیم طبیبان روحی در درجهٔ اول پیمبران، و اولو العزمان، به پند و اندرز مردم قیام کرده، و پس از آنها حکما و دانشمندان کتب مختلفی حتی بزبان حیوانات برای رواج بازار علم و دانش و اخلاق نوشته اند بلکه نه تنها برای این قسمت که: اهم موضوعات است، کتبی نگارش یافته، برای هر موضوعی که:

تصور کنیم، بهمین نحو جدیت خود را به نهایت رسانیده، و قوانین مربوطه را اعمال نموده اند، بدیهی است هر عملی به طور کلی راه و ضابطهٔ دارد که هرگاه عامل او اقدام برخلاف نماید، اضافه بر آنکه نتیجهٔ نمیبرد به زیان خود قدم برداشته، و راه چاره را برای همیشه بر خود مسدود نموده، و از آنجا که این موضوع بدیهی و نیازی بهیچگونه شاهد و گواهی ندارد، ما هم در این خصوص وارد نشده و حق حکمیت را بخود خواننده وامیگذاریم.

در نتیجه علم که اشرف موضوعات است، ویژه هرگاه معلوم او اشرف معلومات باشد، شایسته نیست برای راه تحصیل او کتابی نوشته نشود، یا آنکه دانشمندان سهل انگاری کرده و بسادگی تلقی کنند، بلکه کتب و دفاتر بیشماری بعنوان رهنمائی بسوی دانش، با اسامی مختلفی نگارش داده، و تا آن اندازه که میتوانسته محصلین و دانشجویان را بشاهراه علم و معارف دعوت کرده، و قدم به قدم با آنها در این راه که:

خطرهای روحی و جانی بی شماری دارد، تا آنکه به لیلی مراد رسند، همراه بوده، بلکه پیوسته آنها را مجنون وار از چنین راهها عبور داده که:

در ره منزل لیلی که خطرهاست بجان

شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

و همان طوری که نوشتیم کتبی برای این موضوع از تراوش قلم ایشان بروز و ظهور کرده، چنانچه هر محصل خردمندی که: بیکی از گفتار آنها عمل کند، سعادت دو سرا نصیب او شود، و هرکس سر مخالفت فرا نماید، همچنان به بند مذلت گرفتار گردد، در نتیجه از دو کتاب سودمند که: صددرصد مقصود اصلی ما را آشکار میگرداند معرفی میکنم.

معرفی از دو کتاب سودمند

یکی از آن دو آداب المتعلمین تألیف سلطان الحکماء و المتألهین خواجه نصیر الدین محمد طوسی (597،6۷۲) کتاب نامبرده، کتابی در حد خود کافی، و در عین حالی که قلیل الحجم نوشته شده، کثیر النفع، و چندین مرتبه به ضمیمه کتب معدودی ویژه کتاب درسی دانشجویان علوم اسلامی مطبوع، و در دسترس همگان قرار گرفته، و از آنجا که: کتاب مفیدی است، پیوسته توجه فضلاء و دانشمندان را بخود جلب کرده، چنانچه محصلین مبتدی و تازه وارد پس از اندکی که از علوم متداولۀ صرف و نحو مقدماتی آسوده خاطر میشوند، به تعلم کتاب مذکور میپردازند، و اساتید هنرمند با علاقۀ مفرطی به تدریس او اشتغال می ورزند، این کتاب که دارای چندین فصل آداب و روش تعلیم و تعلم است، با عباراتی سلیس و روان و خالی از حشو و زوائد، و لغات وحشی تألیف شده، به طوری که همگان بخوبی میتوانند از موضوعات او بهره مند شوند، و استفادۀ کاملی بنمایند.

دربارۀ این کتاب بس که: مؤلف بلکه مصنفش وحید دوران حکیم متأله خواجۀ مبرور علیه الرحمه است، یکی از فضلا گفته، اگر بدیده دقت بنگریم، و منصفانه وارد شده عصبیت را کنار بگذاریم، خواجه افضل علماء بنی آدم، از ابتداء دنیا الی یومنا هذا است، آری موقعیت خواجه ارجمندتر از آنست که: بتوان بیک سطر و دو سطر

حق آن بزرگوار دانشمند را اداء کرد و از آن طرف ما هم درصدد نیستیم بشرح احوال او بپردازیم، تنها میگوئیم، آداب المتعلمین تصنیفی منیف و تألیفی گرانبها و شریفی است که: حتی یکی از فضلاء عصارۀ این شجرۀ معرفت را بنظم آورده، تا هرچه بهتر مطالب متنوعه و مفید او در دلهای پاک خالی از آلایش جایگزین شود، چگونه چنین نباشد با آنکه خود آن کتاب فراوردۀ چندین سال تجربیات آن حکیم متأله، و گزیدۀ چهارصد مجلد کتاب کتابخانه اوست، که: جرجی زیدان در آداب اللغه گفته، خواجه کتابخانۀ که زیاده بر چهارصد کتاب داشت، تشکیل داده، و ستاره شناسان، و فیلسوفان، از آن کتابخانه مبارکه مستفید، و بدین وسیله دوران مغول از سرچشمۀ فضل و آداب آن دریای معارف سیراب، و علم و دانش را به سراسر بلاد انتشار داد.

دیگری-منیه المرید مرحوم خاتم الفقهاء و المجتهدین، زین الدین شهید ثانی ره ۹۱۱،966 یعنی کتاب حاضر، که: ترجمۀ او در ظرف مدت کوتاهی در مرکز علم و معارف الهیه جوار مرقد حضرت ولی اللّه علی بن موسی الرضا علیه السّلام خاتمه پیدا کرده.

منیه المرید که ایده آل دانشجو و منتهی آرزوی هر فرد شرافتمند، و دانش پژوهی است، بهترین وسیله ترقی و تعالی را دارا و سعادت جاویدان هر محصل نیرومند را جامع است.

منیه المرید-نه تنها رهنمای دانشجو و شاگرد تازه وارد کلاس ابتدائی است، بلکه رهبر علما و دانشمندان و پیشوایان مردم میباشد

منیه المرید-شارح موضوعات علمی، و کاشف معضلات اخلاقی و دکسیونر اروپائی و قاموس تازی و فرهنگ پارسی است، کسی که یک دوره با دقت آن کتاب را مطالعه کند، خواهد فهمید تا چه پایه این کتاب بزرگ،

ص : ۱۰

حاوی کلیهٔ اموریست که: شخص محصل در اولین قدم ناگزیر است آنها را بدقت کامل یاد گرفته و بکار بندد.

منیه المرید یک سلسله موضوعاتی راجع به فضیلت علم، از کتاب و سنت و آثار پیشینیان، و دلیل عقل دارا است، و بنحوی شایسته آداب دانشجو و آموزگار، و طرز آمیزش در محضر درس، و طریقه رفتار با معلمان و شاگردان، و مردم دیگر، و آداب آموزگاران و روش تدریس و زمان و مکان و جلسهٔ تحصیلی و لباس و سایر مطالب دیگر، از اتخاذ دوست و رفیق، و آداب فتوی و مفتی و مستفتی، و آداب و آفات مناظره و اقسام علوم شرعیه و فرعیه، و اخلاق و کمال و گفتار بزرگان و رجال و دانشمندان هر قرن را دربر دارد.

منیه المرید-نه تنها بگفتار گرانبهای مؤلف بزرگوار که افتخار اسلام و اسلامیان، و یگانه فداکار و مبارز در راه دین حنیف، ویژه مذهب جعفری است، اکتفاء کرده، بلکه قریب سیصد و بیست و سه حدیث و اثر ذی قیمت، از مصادر نبوت، که هریک درجهٔ اول اعتبار را دارا و اساتیدشان بنحوی شایسته و مسلم در نظر آن شخصیت فداکار محرز میباشد، جامع است، بدیهی است صدق گفتار ما آن وقت ظاهر خواهد شد که خوانندهٔ محترم با دقتی هرچه تمامتر در آن کتاب غور و بررسی کند و یک دوره کاملا کتاب نامبرده را با ذره بین تأمل موشکافی کرده و حقیقت موضوعات مذکوره در آن کتاب را بدست آورد.

کتاب حاضر گرچه ترجمهٔ بیش نیست لیکن میتوان گفت به ترجمهٔ تنها اکتفا نشده، بلکه اضافاتی در پاورقی و متن کتاب بکار برده شده، و چندان بحجم کتاب نیفزوده است.

ترجمه منیه المرید-یا منیه المرید پارسی حاوی همان مطالب، و عباراتی در حد خود سلیس است، و راه افراط و تفریط را بهیچ وجه نه پیموده، و از گذشتگان و معاصران به طور کلی چنانچه دأب مترجم است تقلید در عبارت نکرده، و همان عقیدت و مرامی که پیشینیان از دانشمندان اسلامی در باب تعلیم و تعلم داشته، در این کتاب نوشته، و از این نقطه نظر موضوعاتی که معلم نماها و عالم شبیهان مدارس جدید بی اصل میدانند و منافی با تحصیل میپندارند، صرف نظر نکرده، بلکه کلیه آنها را ترجمه نموده و به نگارش درآورده، امید است صاحبان دانش و خداوندان خرد بدیدۀ اغماض نگریسته و مطالبی که تراوش قلم مبارک فقید سعید مولانا زین الدین شهید است و اکنون لباس ساده تری بخود پوشیده مطمح نظر و عمل قرار دهند، ویژه امروز، یعنی عصر طلائی و مشعشع که سطح علم و قلم رو بانحطاط گذارده و صددرصد امور مادی روزافزون گردیده به طوری که در مدارس از ادب و فرهنگ سخن بمیان نمیآید، این معنی (عمل بقوانین تحصیلی) را در نظر بگیرند.

در مدارس عصری گذشته از اینکه چندان بمواد تحصیلی اعتنائی نمیشود، معلمین، بخصوص عدۀ شرافتمندی که بدروس دینی میپردازند مورد استهزاء و تمسخر قرار میگیرند.

دروس دینی یعنی چند سورۀ از قرآن مجید و مختصری شرعیات و فقه و اصول که در مدارس فوق الذکر تدریس میشود، ولی با چه نکبتی که: ای کاش جزو پروگرام آنها نبود، و این اندازه اساتید این قسمت از علوم که مرضی خدا و رسول است، گرفتار چنگال این بی آزرم شاگردان دبستانها و دبیرستانها نمیگردیدند، آیا با این همه عملیات که یک صدم آنها را بیان کردیم توقع داریم مملکت ما رو بخوبی گذارد و از این بستر

بیماری بهبودی یابد! و مردان کاردان و دلاوری پرورش دهد، و برای همیشه میهن ایران که مهد تمدن نیاکان ایرانی و هماره فرزندان برومند جمشید و داریوش در او میزیستند روسپید گردد! آه آه بدفکری و زشت اندیشه ایست، تا فرهنگ مملکت ما چنین است این گونه آرمان و آرزو نابجاست، تا فرهنگ بدین پایه مروج راه تنگ است این خواستنها بی ثمر است، بدیهی است هر گروه بی فرهنگی که درصدد اصلاح راه علم و دانش خود برنیایند در اندک وقتی فانی و نابود میشوند.

ملت زنده یعنی بافرهنگ باادب باعلم باحقیقت عالم دوست دین دار دانشجو و دانشمند باشد، ملت زنده آن ملتی است که: با کوشش بی نهایت علماء و دانشمندان. خود را از گوشه گیری و انزواگزینی رهائی بخشد، و برای دین و دنیای خود از آنان استمداد جوید و راه معنویت و حقیقت خود را از آنها بخواهد، نه آنکه کاری کند که علما و دانشمندان گوشه تنهائی گزینند، و آتش دانش را در آتشکدۀ همت و کوشش مردم خاموش نگرند، و مردم نابخرد و رذل را مصدر کار و منیۀ مردم شمارند، و دلهاشان را مانند آهنی سخت و دستهاشان را چون صخوری جامد مشاهده نمایند، و آخرالامر سلامتی و رهائی خود را در اعتزال و انزوا بدانند، حسین بن شهاب الدین کرکی متوفی ۹ صفر ۱۰۷6 که از این معنی به طور کلی منزجر بوده به موضوعات فوق اشاره کرده و گوید.

و لقد-تأملت الزمان و اهله

فرأیت نار الفضل فیهم خامده

فتن تجوش و دوله قد حازها

اهل الرذاله و العقول الفاسده

فقلوبهم مثل الحدید صلابه

و اکفهم مثل الصخور الجامده

فرأیت ان الاعتزال سلامه

و جعلت نفسی و او عمر و الزائده

یا مانند شیخ بهائی ۹53،۱۰۳۰ آن اندازه از شکنجۀ مردم روزگار بستوه آمده که: با صراحت لهجه خطاب خود را متوجه دنیا ساخته و گوید.

ای چرخ تو با مردم نادان یاری

پیوسته بر اهل فضل غم میباری

هر لحظه ز تو بر دل من بار غمی است

گویا که ز اهل دانشم پنداری

با همۀ این احوال چندان مأیوس نبوده و همواره آرزومندیم معارف و معارفخواهان هرچه بیشتر عطف توجهی به این معنا نموده، و دانشجویان و جوانان تحصیل کردۀ خود را از حضیض ذلت و پستی رهائی بخشند، و راه دانش را بخوبی بآنان بیاموزند، و نسبت بعلماء و طبیبان روحانی جامعه، خواری و بی آزرمی روا ندارند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

ص: ۱4

ترجمه و شرح حال مؤلف

اشاره

اینک که مقدمهٔ کتاب تا به اینجا پایان یافت، از نقطهٔ نظر اینکه خواننده گان ترجمه منیه المرید هرچه بیشتر بموقعیت مؤلف بزرگوار او پی ببرند، و او را به شناسند، به ترجمهٔ او از منابع محکم و متقن، در درجهٔ اول ریاض العلماء مرحوم میرزا عبد اللّه افندی متوفی ۱۱۲۰ و اندی و روضات الجنات مرحوم سید محمد باقر خوانساری متوفی ۱۳۱۳ و کتب دیگر پرداخته و ذیلا نگارش میدهد.

ولادت

در اوائل قرن عاشر هجری یعنی ۱۳ شوال سال ۹۱۱ ستارهٔ درخشانی که: برای همیشه فخر اسلام و اسلامیانست، ویژه مذهب مقدس جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام در آسمان علم و دانش و کمال طلوع و دنیای علم و عمل بالاختصاص فقه آل رسول که: زبان زد خاص و عام است بضیأ ملکوتی سناء خود منور و روشن گردانید.

نام و نسب

ستارهٔ درخشان بلکه خورشید تابان علم و کمال زین الدین بن شیخ نور الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح بن مشرف العاملی الطلوسی معروف به شهید ثانی از برجستگان و بزرگترین دانشمندانی است که: در خانوادهٔ علم و کمال و حشمت و جلال و مهد دانش پروریده شده، نیاکانش همه از علماء و دانشمندانی بوده که: هر عصری بوجود آنها مباهات میکرده، والد ماجدش شیخ نور الدین علی معروف بابن حجه یا حاجه از بزرگان و افاضل عصر بوده و خود شهید برههٔ از زمان در خدمت او تلمذ کرده، و جد اعلایش شیخ

تقی الدین صالح از دانشمندان و شاگردان مرحوم علامه حلی متوفی ۷۲6 بوده.

دربارهٔ نام شریف فقید سعید شهید علما اختلاف کرده، و هریک نام او را بنحوی نوشته، چنانچه بعضی نام او را علی دانسته، و چنین گفته، از نظر تأدب به پدرش که: او علی نام داشته خود را به این نام شهرت نداده و به لقب تنها (زین الدین) معروف گشته، دیگری نام او را احمد گفته، و مرحوم خوانساری گوید، نامش زین الدین و قوی ترین دلیل نقش انگشتری فرزند علامه اش صاحب معالم است، بمحمد والال معتصم حسن بن زین الدین عبدهم-نگارنده گوید آنچه از کتب مرحوم شهید اکنون در دست است، همه جا بنام زین الدین تصریح کرده، و در اجازهٔ مفصلی که بطرق مختلف از جمیع مشایخ خود بمرحوم شیخ حسین بن عبد الصمد والد مرحوم شیخ بهائی داده و در آن اجازه کتبی را که شیخ مرحوم از خدمت شهید استفاده کرده و استجازه نموده نام میبرد در ابتداء اجازه مینویسد فان العبد الضعیف المفتقر الی عفو اللّٰه تعالی زین الدین بن علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح بن مشرف العاملی چنانچه می بینیم بهمین موضوع اشاره شده، ناگفته نماند که در ریاض و کتب دیگر لقب جد اعلای شهید (صالح بن مشرف) را که تقی الدین است، نام فرزند صالح دانسته و جد دیگری هم برای شهید درست کرده، و چنین نوشته تقی الدین بن صالح و حال آنکه این موضوع برخلاف تصریح شهید است که هم اکنون نوشتیم، مجملا در آخر اجازه نامبرده مینگارد و کتب هذه الاحرف بیده الفانیه زین الدین بن علی بن احمد تجاوز اللّٰه تعالی عن سیئاته و وفقه لمرضاته لیله الخمیس لثلاث لیال مضت من شهر جمادی الاخری سنه احدی و اربعین و تسعمأه.

ص :16

شهید که باتفاق همهٔ دانشمندان و نویسندگان از اساتید و بزرگان و نوابغ رجال شیعه است، از بدایت حال تا اوانی که بمسند اجتهاد و فتوی نامزد شده، همواره مجدانه میکوشیده تا آنکه گوی سبقت از اقران خود ربوده، و یگانه علم و عمل شده، و برای همین منظور اسفار عدیدهٔ کرده و خدمت گروهی از دانشمندان عامه و خاصه رسیده، و از هریک با استعداد کافی منحصر بخود بهره های قابلی برده که ذیلا از نظر شما میگذرد، مرحوم شهید در سن نه سالگی بختم قرآن پرداخته، و تا سال ۹۲5 که والد ماجدش بدرود حیوه گفته از محضر او بهره مند میشده و پدرش در برابر هر اندازه از فوائد علمی که حفظ میکرده مقدار معینی پول باو میداده، تا همین سال که سن او به چهارده سالگی رسیده برای اولین بار مسافرت به میس کرده و در خدمت شیخ علی بن عبد العالی که شوهر خاله و پدر زن بزرگش بوده تا اواخر ۹۳۳ بسر برده و بقرائت شرایع و ارشاد و اکثر قواعد پرداخته، پس از آن به کرک نوح رفته و در محضر سید حسن بن سید جعفر کرکی صاحب محجه البیضاء بقسمتی از فنون اشتغال پیدا کرده و سال ۹۳4 به جبع رفته و آنجا تا سنهٔ ۹۳۷ به مطالعه و مذاکره مشغول بوده پس از آن بعزم دمشق حرکت کرده و در حضرت فاضل فیلسوف شمس الدین مکی بقرائت کتب طب و قسمتی از حکمه الاشراق اشتغال پیدا کرده و هم آنجا از محضر شیخ احمد بن جابر علم قرائت را استفاده کرده سپس سال ۹۳۸ به جبع مراجعت کرده و از آنجا بعنوان مصر به دمشق سفر کرده، در آن سفر با شیخ شمس الدین طولون دمشقی ملاقات نموده و در مدرسه سلیمیه در صالحیه قسمتی از صحیحین را بر او قرائت کرده و بکسب اجازه نائل گردیده پس از آن روز جمعه ۱5 ربیع الاخر سال ۹4۲ وارد مصر شده و از محضر

سیزده تن از اکابران سرزمین استفاده کرده که از ایشان بوده شیخ شهاب الدین احمد رملی شافعی که منهاج نووی و کتب دیگر را از او بهره مند گردیده و سال ۹۴۳ باخذ اجازه از شیخ شهاب نائل آمده و از آنها است ملا حسین جرجانی که قسمتی از شرح تجرید و شرح تأسیس قاضی زاده رومی و شرح چغمینی را فیض برده و از آنها است ملا محمد استرآبادی که مطول را نزد او خوانده و از آنها است شیخ شهاب الدین حنبلی که شرح شافیه جاربردی و کتب دیگر را پیش او قرائت کرده و از آنها است شیخ ابو الحسن بکری صاحب کتاب انوار در مولد نبی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و کتاب مقتل امیر المؤمنین علیه السّلام و کتاب وفات زهرا (ع) که قسمتی از فقه و تفسیر و شرح بکری نامبرده را بر منهاج استفاده کرده و به طوری که مرحوم شهید گفته شیخ ابو الحسن بکری از جمله دانشمندانی بود که در نزد عامه مردم و کارکنان دولتی ابهت و موقعیت فوق العاده داشته و هر زمان به حج بیت اللّه مشرف میشده یک سال اقامت میکرده، و در مسافرت چندین بار شتر کتب او را حمل میکردند شیخ نامبرده سال ۹۵۳ در مصر درگذشت و جنازهٔ او را با احترام و تجلیل شایانی مردم مصر که از شماره بیرون بودند تشییع کرده و در قرافه نزدیک قبر شافعی بخاک سپردند و بر قبر او قبهٔ باشکوهی ساختند، و از آنها است شیخ زین الدین مالکی که الفیهٔ ابن مالک را پیش او خوانده و از آنها است شیخ ناصر الدین ملقانی که در دیار مصر افضل از او در علوم عقلیه و عربیه نبوده تفسیر بیضاوی و کتب دیگر را باستماع از او کامیاب شده و از آنها است شیخ ناصر الدین طیلاوی شافعی و شیخ شمس الدین نحاس و شیخ عبد الحمید شمنهودی و شیخ شمس الدین محمد عرضی که از هریک بنوبه خود بهره مند گردیده تا آنکه در ماه شوال سال 944 به حجاز رفته و در مراجعت به

جبع رحل اقامت گسترده و تا سال ۹46 همانجا بوده و در ربیع الثانی همان سال بعزم زیارت ائمۀ عراق علیهم السلام حرکت کرده و در پنجم شعبان بجبع آمده و تا سال ۹۴۸ همانجا زیست کرده بعد از آن در ماه ذیحجه به بیت المقدس رفته و با شیخ شمس الدین مقدسی ملاقات کرده و قسمتی از صحیح بخاری و مسلم را بر او قرائت کرده و باخذ اجازۀ عامی نائل آمده، پس از این به جبع برگشته و به آسودگی بمطالعه و مذاکرۀ علوم اشتغال پیدا کرده، و سال ۹5۲ بروم مسافرت کرده و در ۱۷ ربیع الاول به قسطنطنیه رفته و سه ماه و نیم آنجا بوده نخست تا هیجده روز با هیچ یک از اعیان مصاحبت نکرده، و در خلال این مدت رسالۀ که حاوی ده مبحث از علوم مختلف بوده نگارش داده، و و برای قاضی عسگر محمد بن قاضی زادۀ روم فرستاده و از آنجا که وی مردی دانشمند بوده رسالۀ شهید موقعیت شایستۀ در نزد او پیدا کرده و بعد از آن مباحثاتی فی مابین برقرار شده در نتیجه قاضی که بر شخصیت شهید واقف گردیده دفتر وظائف و مدارس را خدمت شهید کسیل داشته و اختیار بخود شهید واگذاشته، شهید سرپرستی مدرسۀ نوریه واقع در بعلبک را انتخاب کرده و باخذ مقرری که واقف معین نموده هر ماهه نائل میشده و همانجا با سید عبد الرحیم عباسی صاحب معاهد التنصیص ملاقات کرده و از محضر او بهره مند گردیده و در ۱۱ رجب بجانب عراق متوجه شده و بعد از زیارت ائمه علیه السّلام به بعلبک مراجعت کرده و مستقلا به اریکه تدریس جلوس فرموده و به طریق مذاهب پنجگانه شیعه و سنی تدریس میکرده تا آنکه شهره آفاقی پیدا کرده و مفتی بالاستقلال شده و تمام شهر حبل اطاعت و انقیاد او را بگردن افکنده و هنگام احتیاج بحضرت او مراجعه میکردند، و فضلا و دانشمندان از شهرهای دوردست بعنوان بهره بری

بگرد او جمع میشده، پس از پنج سال که در بعلبک زیست داشته برای اقامت دائمی به جبع رفته و همانجا مشغول تدریس و تصنیف بوده.

اثر نظمی و نثری

بطور مسلم بهترین معرف و شاهد هر شخصیت برجسته بحکم:

ان آثارنا تدل علینا

فانظروا بعدنا الی الاثار

آثار و یادگارهای گرانبهائی است که از او باقی و پابرجا میماند، البته استوارترین دلیل این موضوع آثار و درر ذی قیمتی است که از یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه هم اکنون در دست استفادهٔ فضلاء میباشد که ما ذیلا بذکر آنها میپردازیم بدیهی است همان طوری که نوشتیم شهید از برجسته ترین شخصیتهای اسلامی است و خدمت مبرزین از اساتید را درک کرده و همواره به فراگرفتن دانش اشتغال داشته و در ظرف 55 سال که میزیسته دو هزار جلد کتاب که دویست مجلد آن بخط خود که نزدیک به هفتاد مجلد از تألیفات و تصنیفات خود بوده و ما بقی فراوردهای سایر دانشمند بوده بجا گذارده و از آنجا که بکثرت تألیف شهرت یافته بعضی از علما کتب دیگر آن را بوی نسبه داده، چنانچه در ریاض العلماء گفته استاد استناد ما ایده اللّه تعالی در اول بحار الانوار کتاب غایه المراد فی شرح الارشاد شهید اول را به شهید ثانی نسبت داده، با آنکه شرح ارشاد شهید ثانی بنام روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان است، و گذشته از این اشتهار شهید ثانی مستلزم صحت انتساب این گونه کتابها را نمیباشد

مجملا در کتاب مذکور گفته شهید نخستین کسی است از دانشمندان شیعه که: بتدوین علم درایه از کتب و طریقه علماء عامه پرداخته، و پس از او مرحوم شیخ حسین والد شیخ بهائی و خود شیخ در این موضوع هریک رسالهٔ نگارش داده اند، و هم در روضات گوید شهید اولین

کسی است از علماء که: شرح مزجی با متن نوشته و این معنی را که هیچیک از علما بر او پیشی نگرفته در شرح ارشاد خود مسمی بروض الجنان عملی ساخته، و به طوری که یادآوری کردیم: شهید قریب به هفتاد کتاب و رساله و اجازات تألیف و تصنیف کرده و ما ذیلا بذکر آنها که اولشان روض و آخرشان روضه که در ظرف شش ماه و شش روز تألیف کرده میپردازیم رساله فی عشره مباحث مشکله، منار القاصدین، رساله فی الولایه، روض الجنان، رساله الاسطنبولیه، رساله فی دعوی الاجماع، تنبیهات العلیه، جواهر الکلمات، رساله فی نجاسه البئر بالملاقات، جواب المسائل الخراسانیه، جواب المسائل النجفیه، جواب المسائل الهندیه، البدایه، رساله فی وجوب الصلوه الجمعه، حاشیه علی الشرایع، حاشیه القواعد، رساله الحج، رساله الحبوه رساله فی میراث الزوجه، العقود، تحقیق الاسلام. و الایمان، حاشیه علی عقود الارشاد، منظومه فی النحو و شرحها، فتاوی الشرایع و الارشاد، فوائد خلاصه الرجال، تفسیر قوله و السابقون الاولون، المسالک، هفت جلد مرحوم صاحب معالم درباره این کتاب گفته:

لو لا کتاب مسالک الافهام

ما اتضحت طریق شرایع الاسلام

کلا و لا کشف الحجاب مؤلف

عن مشکلات غوامض الاحکام

قد زینته حقائق و دقائق

خضعت لهن نواصب الافهام

و حوت صحائفه نفیس فرائد

نظمت نهایه الاحکام

تزهو کمثل رداء احسن روضه

ازهارها خرجت من الاکمام

ان اللسان لعاجز عن نعته

و کذاک تعجز السن الایام

فجزی مؤلفه الرحیم بجوده

خیر الجزاء و حباه بالاکرام

انتهی-اعمال یوم الجمعه، مختصر منیه المرید، طلاق الغائب آداب الجمعه، منسک الحج الصغیر، الاجتهاد، الرجال و النسب، النیه، الدرایه

ص : ۲۱

و شرحها، الاجماع، شرح النفليه، رساله فی البسمله، فی العداله، روضه البهیه حاشیه علی خلافیات الشرایع، شرح الالفیه، اسرار الصلوت، کشف الریبه تمهید القواعد، مختصر الخلاصه، فتاوی المختصر، منیه المرید، (کتاب مترجم حاضر) الاجازات، فیمن احدث فی اثناء الغسل، فتوی الخلاف من اللمعه عدم جواز تقلید المیت، غنیه القاصدین، شرح حدیث الدنیا مزرعه الاخره مبرد الاکباد، حکم المقیمین فی الاسفار، سؤالات الشیخ احمد و اجوبتها، مسکن (1)الفؤاد، تیقن الطهاره و الحدث و الشک فی السابق منهما، تحریم طلاق الحائض الحاضر زوجها المدخول بها، حاشیه نافع، و سایر کتب او از آثار نظمی شهید چند شعری که حاکی از سلامه طبع و استقامه ذوق او است مذکور میشود.

لقد جاء فی القرآن آیه حکمه

تدمر آیات الضلال و من یجبر

و تخبران الاختیار بایدنا

فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

و سال ۹۴۳ که بمدینهٔ نبویه (ص) مشرف شده در برابر مرقد منور حضرت خیر البریه ایستاد و عرض کرد.

صلاه و تسلیم علی اشرف الوری

و من فضله ینبو عن الحد و الحصر

و من قدر فی سبع الطباق بنعله

و عوضه اللّه البراق عن المهر

و خاطبه اللّه العلی بحبه

شفاها و لم یحصل لعبد و لا حر

عدولی عن تعداد فضلک لایق

یکل لسانی عنه فی النظم و النثر

و ما ذا یقول الناس فی مدح من اتت

مدائحه الغراء فی محکم الذکر

سعیت الیه عاجلا سعی عاجز

بعب ذنوب جمه اثقلت ظهری

و لکن ریح الشوق حرک همتی

و روح الرجامع ضعف نفسی و مع فقری

ص: ۲۲

1- ۱) کتاب مذکور را میرزا اسماعیل خان دبیر السلطنه متوفی ۱۳۲۱ ترجمه کرده و به تسلیه العباد نامیده است (منه)

و من عاده العرب الکرام بوفدهم

اعادته بالخیر و الجبر و الوفر

و ان بک وفد قد وفوا لنزیلهم

فکیف و قد اوعدتنی الخیر فی مصر

فحقق رجائی سیدی فی زیارتی

بنیل منائی و الشفاعه فی حشری

شاگردان

در مدتی که شهید بر مسند افاده قرار گرفته بوده، گروهی از دانشمندان و اعیان و فضلاء از اطراف و اکناف برای بهره بری حضور او شرفیاب میشده که ما بذکر معدودی از مشاهیر ایشان اکتفا میکنیم، اشهر ایشان مرحوم شیخ حسین بن شیخ عبد الصمد عاملی والد ماجد شیخ بهائی قده که اولین کسی است که در بدایت مرحوم شهید خدمتش رسیده و بمرافقت استادش به سفر مصر و اسلامبول رفته و خود شهید در اجازۀ که پیش از این نام بردیم از شیخ مرحوم تجلیل شایانی نموده، و مینویسد:

ثم ان الاخ فی اللّه المصطفی فی الاخوه المختار فی الدین، المترقی عن حضیض التقلید الی اوج الیقین، الشیخ الامام العالم الاوحد، ذا النفس الطاهره الزکیه و الهمه الباهره العلیه، و الاخلاق الزاهره الانسیه، عضد الاسلام و المسلمین عز الدنیا و الدین، حسین بن الشیخ الصالح العالم العامل المتقن المقنن خلاصه الاخیار، الشیخ عبد الصمد بن الشیخ الامام شمس الدین محمد الشهیر بالجبعی الحارثی الهمدانی اسعد اللّه جده و جدد سعده.

دیگر-سید معظم نور الدین علی موسوی والد مرحوم صاحب مدارک و داماد مرحوم شهید، دیگر-سید علی موسوی جبعی دیگر-سید علی صاحب شرح شرایع و معروف به ابن صائغ دیگر-شیخ علی بن زهره پسرعموی شیخ حسین مذکور و مصاحب سفر مصر شهید و در تقوی بدرجۀ بوده که شهید او را از اولیاء خدا میدانسته دیگر شیخ محمد بن حسین عاملی جد شیخ حر عاملی صاحب وسائل. دیگر-شیخ بهاء الدین

محمد معروف بابن العودی که از خواص شاگردان شهید بوده و کتابی در احوال شهید نوشته و او را بغیه المرید نامیده دیگر سید نور الدین عبد الحمید کرکی دیگر-ملا محمود گیلانی دیگر-شیخ محی الدین میسی دیگر-شیخ تاج الدین جزائری.

اخلاق و سلوک

روش و رفتار مرحوم شهید یعنی سرچشمه کمال و اوصاف بیش از آنست که ما به بعضی از آنها اشاره کنیم تنها بچند جملهٔ که از رسالهٔ بغیه المرید فوق الذکر نقل شده اکتفا میشود مینویسد سال اولی که خدمت شهید رسیدم و برای درک فیوضات نائل گردیدم، مشاهده میکردم که شبانگاه شهید به بیان میرفت، و برای مصرف سوخت منزل خود هیمه و هیزم میآورد و نماز صبح را در مسجد میگذارد پس از آن بمسند تدریس جلوس میکرد، و دهان که بتدریس و بحث میگشود مانند دریای بیکرانی بود، و مباحثی را تذکر میداد که اوائل و اواخر دانشمندان از آنها غفلت داشتند و پیوسته در مصالح و مهمات مردم میکوشید و سفره احسانش گشاده و از واردین با کمال احترام پذیرائی میکرد و در عین حالی که بیشتر اوقات ببند خوف و ترسی که موجب اتلاف نفسش بود و همواره در پرده خفا بسر میبرده گرفتار گردیده از این موضوع صرف نظر نکرده و با آغوشی باز استقبال مینمود.

غرائب احوال و سبب شهادت

به طوری که از مرحوم شیخ بهائی نقل شده که پدر بزرگوارم در یکی از بامدادان که بحضور شهید شرفیابی حاصل کرده وی را در دریای اندیشه فرورفته دید علتش را بازخواست نموده؛ فرمود چنین گمان میکنم که من ثانی شهیدین باشم، و هم گفته اند که شهید در خواب دید مرحوم سید مرتضی علم الهدی مجلس ضیافتی تشکیل داده و همهٔ علماء امامیه

را دعوت کرده بود چون من وارد شدم سید به احترام من از جای برخاسته خوش آمد گفت و مرا دستور داد که در پهلوی شیخ شهید بنشینم چون از خواب بیدار شدم دانستم که من پس از شهید در شهادت با او شریک خواهم بود.

باری سبب شهادت شهید مختلف نقل شده چنانچه بعضی گویند بر اثر سعایت عده اهل سنت نزد رستم پادشاه وزیر اعظم سلطان سلیمان خونکار پادشاه روم در اسلانبول مقتول شد لیکن این موضوع صحیح نیست، و صاحب ریاض هم مورد اعتراض قرار داده: و آنچه مسلم و نویسندگان پذیرفته اند اینست که شیخ حر عاملی در امل الامل نقل کرده به طوری که از برخی اساتید شنیده شده، سبب شهادت شهیدانست که دو مرد بعنوان قضاوت و حکمیت نزد شهید آمده وی علیه یکی از آن دو حکم کرده محکوم علیه که به شدت غضبناک شده بود پهلوی قاضی صیدا که معروف نام داشته رفته و همان ایام شهید به تألیف شرح لمعه اشتغال داشته قاضی کسی را به جبع فرستاد تا شهید را بحضور آورد، اتفاقا شهید مدتی بود که در موستان خارج شهر انزوا گزیده و به تألیف سرگرم بود مردم که از موضوع باخبر شدند گفتند از اینجا مسافرت کرده شهید از نظر اختفاء و با آنکه چند مرتبه به سفر حج رفته بود عزم خانه خدا نموده و بالاخره با محملی روپوشیده به سفر حج رفت از آن طرف قاضی بپادشاه روم نوشت، در شهرهای شام مرد مبدعی خارج از مذاهب اربعه پیدا شده و در اغواء مردم میکوشد، شاه برای دستگیری شهید، کسی را فرستاد، و گفت او را زنده نزد من بیاور تا علما با او مباحثه کنند، و از مذهب او اطلاع حاصل کرده بمن اخبار نمایند، در نتیجه آنچه مذهب من اقتضا کند دربارهٔ او فرمان دهم، فرستاده بدمشق آمده، گفتند

شیخ مبرور بسفر حج رفته، وی بعزم خانهٔ خدا حرکت کرد، در راه با شهید تصادف کرده، شهید درخواست نمود که اعمال حج را بجا آورده سپس با او بجانب روم حرکت کند، چون از مناسک حج فراغت حاصل کرد، با او بطرف روم رهسپار شد، در نزدیکی روم مردی با آن قاصد ملاقات کرده، قضیه را بازجوئی نمود، گفت این مردیست از دانشمندان شیعه که: او را بخدمت سلطان میبرم، گفت آیا نمیترسی که شاه بگوید در خدمت من تقصیر کردی و بنحوی شایسته مأموریت خود را انجام ندادی گذشته از این شیخ در آنجا دوستانی دارد، که: بالاخره موجب هلاکت تو خواهند شد، بنابراین بهتر آنست که وی را بکشی و سرش را برای پادشاه ببری، فرستاده، شهید را در ساحل دریا بقتل رسانید، و سرش را پیش سلطان برد، شاه از این معنی برآشفت، و آخرالامر به سعی سید عبد الرحیم عباسی که قبلا نامبرده شد آن مرد را کشت، و گفته اند همانجا که بدن شهید افتاده بود گروهی از ترکمنان منزل کرده بودند در آن شب دیدند نوری از آسمان فرود می آید و بالا میرود، پس از اطلاع جسد او را بخاک سپرده و بارگاهی برای او ترتیب دادند، نگارنده گوید موضوع قتل شهید سال ۹66 پس از 55 سال که: بافاده و ترویج احکام الهی اشتغال داشت واقع شد چنانچه مرحوم شیخ بهائی در تاریخش گفته.

تاریخ وفات ذلک الاواه (الجنه مسقره و اللّه)

لیکن مرحوم شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤه البحرین گوید: که شیخ شهید در مکه معظمه عصر سلطان سلیم عثمانی پادشاه روم در 5 ربیع الاول سال ۹65 در مسجد الحرام پس از نماز عصر دستگیر شد، و در ظرف یک ماه و دو روز در یکی از خانه های مکه محبوس بود، پس از آن

وی را از راه دریا به قسطنطیه فرستاده، و همان سال شیخ مبرور کشته شد و جسدش را بعد از سه روز بدریا افکندند.

بازماندگان

در دوران زندگانی مرحوم شهید خدای متعال کودکانی باو عطا فرمود، لیکن به طوری که از احوال شهید ظاهر میشود، هریک پس از دیگری در اوان کودکی دار فانی را وداع می گفته و این معنی باندازۀ بوی اثر کرده که از نظر تسلیت و دلداری خود کتاب معروف و مطبوع و مترجم خود مسکن الفواد فی فقد الاحبه و الاولاد را نوشته و از آنجا که:

هرگاه فرزندی باو کرامت میشد در اندک وقتی می مرد هنگامی که فرزند علامه اش متولد شد شهید چندان امیدوار بحیوت و بقاء او نبود لیکن نظر بعطوفت خدا که: این چراغ معرفت که چندین سال بوسیلۀ شهید و نیاکان دانشمندش روشن بوده و پیوسته مردم از ضیاء انوارشان مستفید میشدند خواموش نگردد فرزند برومندش که ذیلا بترجمۀ مختصر او از جهت بینائی خوانندگان اشاره میشود در اواخر زندگی شهید باو عطا شد، بازماندگان شهید که همه از علما و معاریف عصر بوده اند تراجمشان در کتب سیر مذکور لیکن ما تنها بیک فرد شاخص و نیرومند ایشان اکتفا میکنیم: علامۀ شهیر و شیخ جلیل استاد الفقهاء و الاصولیین جمال الدین ابو منصور حسن بن زین الدین معروف به صاحب معالم در ۱۷ رمضان سال ۹۵۹ در جبع متولد شده وی در علم و کمال و فقه و تبحر و تحقیق مسلم دانشمندان و بهترین معرف او کتاب صغیر الحجم او معالم الدین در اصول الفقه است که: شروح و حواشی زیادی بر او نوشته شده، و هم اکنون مطمح نظر اکابر علما و جزو پروگرام محصلین قدیم و جدید است، مجملا: وی هفت سال از سنین عمرش گذشته بود که والد ماجدش شربت شهادت نوشید پس از آن خدمت عدۀ از فضلاء و بسیاری از شاگردان پدرش رسیده،

و بهرهٔ قابلی برده، و بمصاحبت سید محمد صاحب مدارک که هر دو متقارب السن بوده به محضر بزرگترین شخصیت علم و کمال و زهد و تقوی مقدس اردبیلی، و ملا عبد اللّه یزدی رسیده و از آن دو استفادهٔ کاملی نمودند، تا آنکه سنگ تفرقهٔ دهر میان آنها افتاد، صاحب مدارک سال ۱۰۰۹ در جبع درگذشت، و بفاصلهٔ کمی یعنی اوائل محرم سنهٔ ۱۰۱۱ شیخ حسن همانجا وفات نمود، رحمه اللّه علیهما

مشهد مقدس ۲6 شوال ۱۳۷۱ محمد باقر ساعدی خراسانی

ص :۲۸

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم و صلی اللّه علی حبیبه و و عبده و نبیه محمد افضل من علم و علم و علی آله و اصحابه المتأدبین بادابه و سلم

اما بعد مسلما کمال انسان بعلمی است که با ملائکه و فرشتگان آسمان برابری پیدا کرده و در روز پاداش مستحق درجات رفیعه گردد اضافه بر ستایشی که در این جهان دیده است، مرکب او برتری پیدا می کند بر خون شهداء، و چون راه می رود فرشتگان بالهای خود را در زیر پای او می نهند، مرغ هوا و ماهی دریا برای او آمرزش میطلبند، خفتن یک شب او برتری پیدا می کند بر نیایش هفتاد ساله مرد پارسا.

آری این جلاله و بزرگواری ویژۀ محصل است، از آن طرف هر دانشی موجب رستگاری نیست، و هر تحصیلی بر وفق رضا و خشنودی نمیباشد، بلکه برای تحصیل و ترتیب علم شرائط و ضوابطی است، و از جهه طالب علم آداب و وظائفی، و اوضاع و معارفی، که: هرکس به تعقیب دانش گام بردارد ناگزیر است آنها را مراعات کنند، و بر حقیقت آنها واقف گردد، تا کوشش او بی ثمر نماند، و جدیتش بی نتیجه نباشد، چه بسیار دیدیم محصلینی که در راه دانش چون آهن گداخته گردیده و بدن خود را برنج افکنده تا بجائی رسند و رتبۀ را حائز گردند.

در نتیجه بعضی از این راه ثمرۀ نبردند و برتبۀ نرسیدند، برخی در ظرف چندین سال کوشش اندک بهرۀ دستگیرشان شد که: دوچندان او را میتوانستند در مدت کوتاهی تحصیل کنند، دیگران جز دوری از

خدا نصیبشان نشد، آنان قسی القلب و تاریک دل بودند، با آنکه خدای متعال که بهترین راستگویانست فرماید إِنَّمٰا یَخْشَی اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ.

و این موضوع که: خلاف منظور اصلی نتیجه داده بر اثر اخلال و عدم مراعات اموریست که در راه تحصیل دانش از آداب و شرائط و غیر اینها لازم شمرده شده.

بمنت و کرم خدا که موفق داشت ما را قسمتی از قوانین راه دانش را در کتاب منار القاصدین فی اسرار معالم الدین نگارش دادیم تا هرکس بر آنها واقف آید بی نیاز گردد، و در این رساله چنان بخاطر رسید که مختصری از شرائط و آداب و وظائف دانشجو را تذکر دهیم، تا هرکه در آنها تأمل و تدبر کند، و آنها را لازم المراعات شمارد و بر صحائف خاطر بسپارد، و همواره تکرار نماید در اندک وقتی از بهره های دانش برخوردار شود، زیرا این جمله از کلام خدا و رسول و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین و گفتار بزرگان حکمت و دین و علماء راسخین گرفته شده، و نتیجۀ چندین سال تجربۀ آنان را در این کتاب از نظر شما میگذرانیم، و از آنجا که این رساله دارای آداب بسیاری است که: منیه و آرزوی هر فرد محصلی میباشد او را به منیه المرید فی آداب المفید و المستفید نامیدم، از فضل عمیم و بخشش قدیم خدا خواهم که مرا و دوستان و مخصوصان و منتفعین این کتاب را سودی نیکو بخشد، و پاداش مرا زیاده فرماید، و در روز رستاخیز قدمم را ثابت نگهدارد، زیرا او بخشنده و کریم است.

مجملا رسالۀ نامبرده که بهترین راه ترقی دانش آموز را روشن میسازد مرتب است، بر یک مقدمه و چند باب و یک خاتمه.

مقدمه-مشتمل است بر قسمتی از فضائل علم از کتاب و سنت و اثر

و دلیل عقل و برتری عالمان و متعلمان و اهتمام خدایشان و مقام ایشان و تمیز از غیر آنها.

مقدمه

دانش سبب کلی ایجاد عالم است

بدیهی است که: خدای متعال دانش را سبب کلی برای آفرینش همه عالم علوی و سفلی قرار داده و این اندازه از جلالت و فخر در حق دانش کافی است که: خدای در کتاب محکمش از نظر بینائی و یادآوری ارباب معرفت فرماید (آیه یازدهم سورهٔ طلاق) اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ علما خدا کسی است که هفت آسمان را ایجاد فرموده، و از زمین مانند آسمان آفریده، و امر خود را میان آنها فرد فرستاده، تا بدانید که خدا به هر چیزی توانا است و دانش او به هر چیزی احاطه دارد، همین آیه بر شرافت علم کافی است، بویژه علم توحید، که اساس هر علم و مدار هر دانش است، خدای متعال دانش را بالاترین شرافت و بزرگترین عزت برای فرزند آدم قرار داده و نخستین منتی که پس از آفرینش و ظهور او از کتم عدم بضیاء و نور وجود منت نهاده همانا نعمت دانش است، چنانچه در سورهٔ علق که اولین سورهٔ نازلهٔ بر پیمبر اوست میفرماید، اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ، خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ، اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، نیکو تدبر کن چگونه افتتاح فرموده کتاب خود را که باطلی در او نیست و از جانب حکیمی فرو فرستاده شده که شبههٔ در کلام او راه ندارد به نعمت ایجاد، از آن پس نعمت دانش را بر بشر خوانده، و اگر نعمت و منتی بعد از نعمت ایجاد بالاتر از دانش بود، خدای بدین نعمت بزرگ اختصاص نمیداد، و در این آیه علاوه بر آنکه حسن براعت و دقائق معانی و حقایق بلاغت را مراعات فرموده،

ص: ۳

نور هدایت و راه دلالت بصراط مستقیم را منوط بعلم دانسته.

وجه تناسب در آیات قرآن

برخی در وجه تناسب آیات مذکوره، در صدر این سوره مبارکه که قسمتی از آن مشتمل بر آفرینش آدمی است، از علقه (خون بسته) و بعضی درباره فراگرفتن بشر است آنچه را بدو دانائی ندارد، چنین گوید:

نخست برای نظم نوینی است که در ترتیب آیات ملحوظ میباشد.

دوم خداوند یادآوری فرموده اول حال انسان را که علقه و خون بستهٔ میباشد، با آنکه اخس اشیاء است، و انجام تکامل او را که: دانشمندی توانا میگردد که بلندترین مراتب کمال است، گویا خدای متعال میفرماید تو در ابتداء حال در این درجهٔ که نهایت پستی را دارا است بودی، و آخر حال بدین پایه که بالاترین مراتب شرافت و نفاست دارا میباشد رسیدی، آری این مطلب تمام است، درصورتیکه علم اشرف مراتب باشد، و هرگاه جز او اعلی بود میبایست او را در این مقام مذکور دارد.

وجه دیگر آنکه خدا فرموده وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ در اصول الفقه مقرر شده که: ترتب حکم بر وصف مشعر بعلیت وصف است، و این معنی دلالت دارد، که خدای وصف خود را ویژه اکرمیت قرار داده، زیرا که خدای بشر را تعلیم علم فرموده و هرگاه چیزی جز علم برتر و نفیس بود اقتران و نزدیکی او با کرمیتی که: بصیغهٔ افعل تفضیلی ادا شده اولی بود.

از جمله آیاتی که: دلیل بر عظمت دانش است، همانست که خدای قبول حق و اخذ حق را مبتنی بر تذکر و یادآوری فرموده، و تذکر را مبتنی بر خشیت و خوف قرار داده، و خشیت و ترس را منحصر در حق علما نموده، که فرماید (در سوره اعلی آیهٔ نهم) سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشیٰ (و در

سورۀ فاطر آیه بیست و هفتم) فرموده إِنَّمٰا یَخْشَی اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ.

و از جمله آیاتست که خدای دانش را حکمه نامیده، و امر حکمه را بزرگ شمرده که: فرماید (در سوره بقره آیۀ دویست و هفتاد و دوم) وَ مَنْ یُؤْتَ اَلْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً حاصل تفسیر علما دربارۀ حکمه مواعظ قرآنست، در قرآن علم و فهم و نبوت را تعبیر بحکمه نموده که فرماید وَ مَنْ یُؤْتَ اَلْحِکْمَةَ یا آنکه در (سورۀ مریم آیه یازدهم) فرموده وَ آتَیْنٰاهُ اَلْحُکْمَ صَبِیًّا یا آنکه (در سوره نساء آیه پنجاه و هفتم) فرموده فَقَدْ آتَیْنٰا آلَ إِبْرٰاهِیمَ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحِکْمَةَ همه جا مراد علم است.

و از جمله آیاتست که خدای متعال دانشمندان را بر غیر آنها برتری داده که (در سورۀ زمر آیۀ هشتم) فرماید قُلْ هَلْ یَسْتَوِی اَلَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ.

خدای متعال در قرآن میان هفت دسته جمع فرموده خبیث و طیب، کور و بینا، تاریکی و روشنی، بهشت و دوزخ، گرمی و سردی، و هرگاه تفسیر این موضوع را با تدبر درک نمودی خواهی فهمید که مراد از همه علم است.

خدای متعال دانشمندان را در ردیف خود و فرشتگان قرار داده که (در سورۀ آل عمران آیه هفدهم) فرماید شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِکَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ باضافۀ اقتران مذکور، درباره اکرام ایشان (سورۀ آل عمران آیۀ ششم) فرموده، وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ، باز در (سورۀ رعد آیه چهل و سوم) فرماید قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْکِتٰابِ و (در سورۀ مجادله آیه دوازدهم) فرموده یَرْفَعِ اَللّٰهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ.

رتبه های مردمان از نظر قرآن

خدای متعالی از درجات چهار صنف از مردم در قرآن یادآوری فرموده نخست اهل بدر (در سوره انفال آیهٔ دوم) إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ تا فرمايد لَهُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ دوم مجاهدين در راه خدا (سورهٔ نساء آيهٔ نود و هفتم) فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِينَ سوم نيكو كاران (سورهٔ طه آيهٔ هفتاد و چهارم) وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ اَلصّٰالِحٰاتِ فَأُولٰئِكَ لَهُمُ اَلدَّرَجٰاتُ اَلْعُلىٰ چهارم علما و دانشمندان يَرْفَعِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا الى آخر آيه.

برترى مردم بر بعضى از نظر آيات

خداوند متعال اهل بدر را بر اثر رتبه هاى چندى بر ساير مردم برترى داده و دانشمندان را بر ديگر اصناف بدرجاتى فضيلت بخشوده، بايد كه ايشان افضل مردم باشند، خدا در قرآن دانشمندان را به پنج خصلت ويژه فرموده، نخست ايمان (سورهٔ آل عمران آيهٔ ششم) وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِى اَلْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّٰا دوم-توحيد- شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ سوم-گريه و اندوه- إِنَّ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ تا آنكه فرمايد وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ يَبْكُونَ چهارم-خشوع-(سوره بنى اسرائيل آيهٔ صد و هشت) إِنَّ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ آيهٔ پيش، پنجم خشيه و خوف إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ.

خداوند پيغمبر خود را با آنكه در علم و حكمت بنهايه رسيده بود مأمور بتقاضاى علم و دانش فرموده كه در (سورهٔ طه آيهٔ صد و سيزدهم) فرمايد وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِى عِلْماً و (در سورهٔ عنكبوت آيهٔ چهل و هشتم دربارهٔ دانش فرموده بَلْ هُوَ آيٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ فِى صُدُورِ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ و (در سورهٔ عنكبوت آيهٔ چهل و دوم فرموده وَ تِلْكَ اَلْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا يَعْقِلُهٰا إِلاَّ اَلْعٰالِمُونَ.

این جمله اندکی از فضیلت دانش بود که خدای متعال در قرآن مجید یاد فرموده.

برتری دانش از نظر احادیث شریفه

فصل-اما سنت و احادیث مرویه که همهٔ آنها بر فضیلت دانش گواهی میدهند بسیارند چنانچه ذیلا از نظر شما میگذرد.

پیغمبر اکرم فرمود در حق هرکس خدای متعال آهنگ خیر و نیکی فرماید او را فقیه در دین نماید.

باز فرماید-فراگرفتن دانش سنت است بر هر مرد مسلمان.

دیگر فرموده-کسی که طلب علم نماید و از منافع او برخوردار گردد، خدای دوچندان پاداش او را مرحمت نماید، و هرکس در پی علم رود و او را بهرهٔ روزی نگردد خدای یک چندان او را پاداش دهد باز فرموده-هرکس خواهد به آزادان از آتش نگران شود، نظر کند به شاگردان علم اسلامی بجان خودم سوگند، متعلم و دانشجوئی درب خانهٔ دانشمند عالمی نرود جز اینکه خدای در صحیفهٔ عمل او بهر قدمی که بردارد پاداش یک سال عبادت نویسد، و هر گامی که در آن راه نهد شهری در بهشت برای او بنیان فرماید، و بر زمینی که قدم می نهد آن زمین از جهت او آمرزش طلبد، صبح و شام نماید در هنگامی که بخشیده شده فرشتگان گواهند که متعلمین آزادگان از آتش اند.

باز فرمود-کسی که در پی دانش خرامد مانند شخصی است که در روز روزه بدارد و شبانگاه را به بندگی خدای بپای آورد یک باب از دانش که فراگیرد نیکوتر است برای او تا کوه ابو قبیس را که سراسر طلا باشد در راه خدای به بینوایان بخشد.

باز فرمود-کسی که مرگش در رسد و به فرا گرفتن دانش سرگرم

باشد که زنده کند بر اثر او آثار اسلامیه را، در بهشت فاصله میان او و انبیاء یک درجه خواهد بود.

و هم فرموده-دانشمند بر مرد پارسا به هفتاد درجه برتری یافته که از درجه تا درجهٔ دیگر مسیر دویدن اسبی است که هفتاد سال بدود و همانا این برتری از آنست که شیطان در دین خدا بدعت مینهد و مرد دانشمند آنها را تغییر داده و زائل میکند، لیکن مرد پارسا هرچه بیشتر به عبادت و بندگی خدا می پردازد و گرد موضوع علم نمیگردد.

دیگر فرموده-برتری دانشمند بر پارسا مانند برتری منست بر پست ترین شما، همانا خدا و فرشتگان و اهل آسمانها حتی مورچگان در سوراخهای خود و ماهیان در دریاها درود میفرستند بر کسی که مردم را کار نیکو و تعلیم خیر آموزد.

و فرموده-کسی که در راه دانش از خانه خود بدر آید، در راه خدا گام بردارد، تا بمنزل خویش برگردد:

و فرموده-کسی که در پی دانش رود تا بابی از علم فراگیرد و باطلی را بسوی حق برگرداند و گمراهی را رهنمائی کند، عمل او مانند است بچهل سال بندگی خدا،

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بعلی علیه السّلام فرمود-هرگاه خدا یک نفر را به تبلیغ و تعلیم تو رهنمائی فرماید بهتر است برای تو از نعمتهای نفیس و گرانبهای دنیا.

همچنین بمعاذ فرمود-هرگاه خدا یک نفر را براهنمائی تو هدایت فرماید برای تو از دنیا و ما فیها بهتر خواهد بود، (روایت شده که این موضوع را حضرت رسول (ص) بعلی علیه السّلام فرمود)

حضرت رسول (ص) فرمود-خدای جانشینان مرا بیامرزد کسی

پرسید یا رسول اللّه جانشینان شما کیانند؟ فرمود آنان که سنت مرا احیا کنند و به بندگان خدا بیاموزند.

و فرمود-مثل من در علم و هدایت که از جهت تکامل آنها مبعوث شده ام، مانند بارانی است که بر زمین رسد، بعض آن زمین صلاحیت دارد که گیاه از آن روید چون باران بدانجا رسد گیاه میروید، برخی سخت است باران در او بجا ماند تا مردم از آن آب بیاشامند و بکشتزار خویش برند، بعض دیگر آن زمین هموار است که آب در او نماند و گیاه نروید همین است مثل آنکه در دین خدا تفقه کند و آنچه را از جانب خدا آورده ام سودمند شود و او علم آموزد و مردم را دانش فرادهد، و هم او است مثل آنکه در این راه نکوشد و راه هدایتی را که از جانب خدا آورده ام نپذیرد.

باز فرمود-کینه جز درباره دو طائفه نباشد نخست مرد ثروتمندی که در هلاکت بحق مسلط گشته، و دیگر دانشمندی که خدای او را حکمت روزی فرموده که او بحکمت قضاوت کند و مردم را حکمت آموزد

باز فرماید-کسی که مردم را براه هدایت خواند پاداش او مانند اجر کسانی است که او را پیروی کرده درحالیکه از اجر آنان کاسته نشود و هرکه مردم را بجادۀ گمرهی اغوا کند پاداش او مانند گناه پیروان اوست بدون آنکه از گناه ایشان کم شود.

و فرمود-هرگاه فرزند آدم بمیرد از رفتار خویش ناامید گردد مگر از سه چیز، صدقۀ جاریه و دانشی که مردم از او بهره مند شوند، و فرزند نیکوکاری که در حق او دعای خیر کند.

و فرمود-بهترین چیزی که شخص بعد از خود بیادگار گذارد سه چیز است، فرزند نیکوکار که دعاء خیر درباره او نماید، و صدقۀ جاریه که پاداش او بیند، و دانشی که پس از او مورد انتفاع باشد.

ص :۹

و فرمود-همانا فرشتگان بالهای خود را در زیر پای متعلمی می گشایند که بدانچه انجام داده راضی و خوشنود میباشد

و فرمود-دانش آموزید و در پی علم روید اگرچه تا چین باشد

و فرمود کسی که در راه فراگرفتن دانش صبح کند، فرشتگان بر سر او سایهٔ عنایت افکنند، برکت در هزینهٔ زندگی او افزون گردد و از روزی او کاسته نشود.

و فرمود-کسی که در راه دانش سلوک نماید خدای راه بهشت را بر او آسان فرماید.

و فرمود-خفتن با دانش برتر است از نماز با جهل.

و فرمود-یک مرد فقیه دشوارتر است بر ابلیس از هزار مرد پارسا.

و فرمود-مثل دانشمندان در زمین مثل ستارگان آسمان است که مردم در تاریکیهای دریا و دشت بدانها رهنمائی شوند، و چون نور ستارگان افول کند نزدیک میباشد که روندگان گمراه شوند و از جادهٔ مقصود منحرف گردند.

باز فرمود-هرکس در مهد علم و عبادت پرورش یابد تا بزرگ شود و از سود آنها برخوردار گردد خدای ثواب نود و دو صدیق باو عطا فرماید.

باز فرمود-چون روز پاداش شود خدای بدانشمندان فرماید، علم و حلم را در کانون شما قرار ندادم جز اینکه آهنگ آمرزش شما را داشتم بر اثر آن علمی که در سینهٔ شما نهفته بود، البته از این اراده و قصد باکی ندارم.

و فرمود-چیزی با چیزی همراه نیست که برتر باشد از دانش همراه با بردباری.

فرمود-مردمان صدقهٔ در راه خدا انفاق نمیکنند مانند علمی که بدیگران بیاموزند.

و فرمود-مرد مسلمان به برادر مسلمان خود هدیهٔ نمیدهد که برتر باشد از کلمهٔ حکمتی که خدا وی را بدان رهنمائی فرماید و از گمرهی برهاند.

فرمود-برترین صدقه همانست که آدمی دانش فراگیرد و او را بدیگری بیاموزد.

و فرمود-شاگرد و استاد (معلم متعلم) در پاداش شریکند، و دیگر مردم از این اجر بهرهٔ نبرند.

و فرمود-مردی که اندکی از نور دانش کسب کرده برتر است از پارسائی که هماره به نیایش پروردگار خود قیام کند، و همواره سر- بندگی بر زمین نهد.

فرمود-کسی که صبحگاه بمسجد رود و در نظر داشته باشد خیری بیاموزد یا بدیگری یاد دهد، خدای ثواب عمره گذار تمام باو بخشد، و کسی که شبانگاه بمسجد رود و خواهد که خیری بهره برد یا دیگری را سودمند سازد خدا اجر حج تمام باو عطا فرماید.

فرمود-صبح کن در وقتی که عالمی یا متعلمی یا مستعمی یا محبی پنجمی (که هیچ کدام نباشی) مباش که هلاک خواهی شد.

فرمود-هرگاه بروضه های بهشت گذشتید، از فیوضاتش بهره مند شوید، کسی پرسید یا رسول اللّه روضه های بهشت کدامند؟ فرمود حلقه های ذکر: یعنی امکنهٔ که در آنجا ذکر خدا و احکام او شود، زیرا خدا فرشتگان سیارهٔ دارد که: هرکجا حلقهٔ ذکری فراهم شود اطراف آنها را فراگیرند.

برخی از دانشمندان گفته اند حلقه های ذکر مجالسی است که: ذکر حلال و حرام خدا شود که چگونه خریدوفروش میگردد، و یادآوری از مسائل ازدواج و نماز و روزه و طلاق و امثال آنها بشود.

حضرت رسول ص روزی بمسجد وارد شد دو دسته را مشاهده فرمود، که یکی مشغول تفقه دین و احکام شرعیه اند، و دیگران مشغول بندگی خدا و راز و نیازند،

فرمود-هر دو مجلس بسوی خیر گرائیده اند، اینان خدا را خوانند اما آن دسته در دین خدا تفقه نمایند و نادان را احکام خدا فرادهند، این گروه برترند در تعلیم دینی که من از جهه او برانگیخته شدم، سپس در حلقه آنها جلوس فرمود.

صفوان بن عسال گفت-خدمت پیغمبر (ص) مشرف شدم آن حضرت در مسجد جلوس داشت و بر برد قرمزرنگی تکیه فرموده بود، عرض کردم آمدم دانش فراگیرم، فرمود آفرین به طالب دین، زیرا طالب علم را فرشتگان ببالهای خود احاطه کنند، سپس بعضی از آنها بر بعض دیگر از کثرت محبتی که بدانش دارند بالا روند تا بآسمان دنیا رسند.

کثیر بن قیس گوید-با ابو درداء در مسجد شام نشسته بودیم مردی وارد شد گفت: ای ابو درداء من از مدینهٔ حضرت رسول (ص) آمده، شنیده ام حدیثی از پیغمبر (ص) روایه میکنی میخواهم آن حدیث را استماع کنم، ابو درداء گفت برای تجارت و غیر او که بدینجا نیامدهٔ گفت نه، ابو درداء گفت از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود-کسی که راهی را سلوک، نماید که از آن راه استفادهٔ علم و دانش کند، خدای راه بهشت را برای او آسان سازد، و همانا فرشتگان بالهای خود را زیر پای دانشمندان گسترانند از نظر خرسندی ایشان از شخص دانش پژوه اسلامی، برای

طالب علم هر موجودی که در آسمان و زمین میباشند حتی ماهیان دریا استغفار می کنند،

و فرمود-برتری دانشمند بر پارسا مانند برتری ماه است بر دیگر ستارگان، و همانا علما وارث پیمبرانند، و آنها سیم و زری بارث نگذاردند بلکه علم و دانش بجای نهادند، کسی که دانش فراگیرد بهره بسیاری برده

سرانجام تمسخر دانشمندان

بعضی از علما به سند خود از ابو یحیی زکریا ابن یحیی الساجی نقل میکند که گفت: در کوچۀ بصره بجانب منزل یکی از محدثین میرفتیم چون در راه رفتن سریع بودیم، مرد بی آبروئی (هوچی) که با ما بود از روی تمسخر گفت، پای خود را از روی بال ملائکه بردارید، هنوز قدم برنداشته بود که: هر دو پای او خشک شد. و دیگری بسند خود از ابو داود سجستانی نقل کند که: در میان اصحاب حدیث مرد بی حیائی بود چون شنید که:

پیغمبر (ص) فرموده ملائکه بالهای خود را زیر پای دانش پژوهان اسلامی می گسترانند، کفش آهنین پوشید، گفت میخواهم بدین وسیله بال ملائکه را بیازارم. ورمی در پای او افتاد که مانع راه رفتن او شد، ابو عبد اللّه محمد بن اسماعیل تمیمی در شرح صحیح مسلم این حکایت را نقل کرده، و گوید: پا و سایر اعضای او خشک شد.

برتری دانش از نظر خاصه

فصل-در بیان احادیثی است که بطرق خاصه نقل میکنیم:

بسند صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام از آباء طاهرینش از حضرت رسول روایت شده که فرمود طلب علم بر هر مرد مسلمان فریضه است، دانش را از محل خودش فرا گیرید، و از اهلش بیاموزید، زیرا فراگرفتن دانش از نظر خوشنودی

ص: ۱۳

خدا حسنه است. و طلب علم عبادت، و مذاکره او تسبیح، و بکار بستن او جهاد در راه خدا، و آموختن بجاهل صدقه و بذل علم به اهل دانش قربت و نزدیگی بخداست، زیرا علم راه حلال و حرام، و چراغ راه بهشت، و یار تنهائی، و مونس وحشت و غربت، و سخنگوی خلوت، و رهنمای آشکار و پنهان، و سلاح بر دشمنان، و مزین پیش دوستان است خدا مردمی را بر اثر علم بلند میگرداند، و آنان را در میان مردم سرافراز میفرماید به طوری که آثار آنها مورد اقتفا، و کارشان شاهد اقتداء، و رأیشان پسندیده مردم با اهتداء خواهد بود، فرشتگان بدوستی آنها رغبت دارند، و با بالهای خود آنان را مس میکنند، و در نمازهای خود برکت از جهت ایشان می طلبند، هر خشک و تری، حتی ماهیان دریا، و حشرات الارض و درندگان و چرندگان، از جهه آنان آمرزش میخواهند و همانا زندگی آسودهٔ دلها. از ظلمت نادانی و بینائی دیدگان از تاریکی نابینائی، و توانائی ابدان از سستی و ناتوانائی، علم است. دانش، بنده را بمنازل اخیار، و مجالس ابرار، و درجات رفیعه دار قرار میرساند، ذکر و ورد عالم معادل با ثواب روزه دار میباشد، و تدریس علم مطیع و فرمان بردار چه بعلم خدا عبادت شود و بر اثر علم ایصال رحم نمایند، و راه حلال و حرام یابند، علم رهبر عمل است، و عمل فرمانبردار اوست خدای بسعادتمندان دانش عطا فرماید، و بر اشقیا حرام فرماید، نیکوئی باد آن کس را که خدای از حظ دانشش محروم نفرموده.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود-ای مردم بدانید که کمال دین در علم و عمل است، آگاه باشید که فراگرفتن دانش از مال واجب تر است زیرا مال چون رزق مقسوم و مضمون شما است، که دادگری میان شما بعداله تقسیم کند، و از آنجا که عهده دار این موضوع میباشد بزودی

از جهه سود شما قیام کند، لیکن علم نزد اهلش مخزون است، در طلب برآئید.

باز آن حضرت فرمود-شخص عالم برتر است از پارسای روزه داری که در بندگی خدا بسیار کوشش نماید، و هرگاه عالمی بمیرد رخنۀ در اسلام افتد که جز جانشین او از آن رخنه جلوگیری نتواند نمود

باز فرموده-در شرافت و بزرگواری علم همین قدر بس که هرکه بدرستی از مدارج علم برخوردار نیست، گوید عالمم، و هرگاه او را دانشمند خوانند فرحناک شود، و در مذمت و پستی نادانی بس که آدم نادان از جهل بگریزد و در هراس باشد.

برتری دانش بر مال

نقل است که آن حضرت بکمیل بن زیاد فرمود ای کمیل علم از مال بهتر است، علم پاسبان تست و تو نگهدار مال هستی علم حاکم و مال محکومست مال بر اثر نفقه دادن بکاهد، و علم بانفاق روزافزون شود.

باز فرمود-دانش بر اثر هفت موضوع از مال برتر است نخستین علم میراث پیغمبران است، و مال میراث فراعنه و ستمگران، دوم-علم بانفاق زیاده گردد، و مال به بخشش رو به نقصان نهد، سوم-نیاز مال به نگهدار است، و دانش صاحب خود را حفاظت نماید، چهارم-علم در کفن با آدمی همراهست، و مال در دنیا باقی میماند. پنجم-مال برای مؤمن و کافر حاصل میشود، و علم جز برای مؤمن فراهم نگردد، ششم همۀ مردم در امور دینیه نیازمند بدانش اند و از صاحب مال بی نیازند هفتم علم، قدم را بر صراط استوار دارد و مال بر ضعف و سستیش قیام نماید

باز آن حضرت فرمود-ارزش هر مردی باندازۀ دانائی اوست، (در بعض روایات بقدر نیکوئی اوست) .

حضرت زین العابدین ع فرمود-اگر مردم بدانند در فراگرفتن دانش چه فضیلتی است، هر آینه درصدد طلب علم برآیند، هرچند بریزش خونها و فرورفتن بدریاها باشد.

و آن حضرت فرمود-خدا بدانیال پیغمبر وحی فرمود-از همه بیشتر بندهٔ که مورد سرزنش من میباشد، آن کس است که علما را بر اثر اینکه با خوی زشت آنان همراهی نمیکنند سبک شمارد، و دوسترین بندگان نزد من پرهیزکاریست که: خواهان ثواب جزیل و ملازم با دانشمندان باشد، و از حکما بپرهیزد.

و حضرت باقر العلوم علیه السّلام فرمود-کسی که باب هدایه را بمردم آموزد، پاداش او مانند اجر کسانیست که گفته او را بکار بسته اند بدون آنکه از اجرشان کاسته شود. و کسی که باب گمرهی را بمردم نشان دهد، گناه او باندازهٔ گناه آنهاست که بر اثر او قدم برداشته اند، بدون آنکه گناهشان کم و کاست گردد.

و آن حضرت علیه السّلام فرموده-عالمی که مردم از علم او بهره مند گردند، از هفتاد هزار پارسا برتر است.

و همان حضرت علیه السّلام فرمود-کسی که از شماها مردم را تعلیم دهد، پاداش او دو برابر متعلمین میباشد، و معلم بر متعلم برتری دارد، شما از حملهٔ علم و اهل دانش سخن آموزید، و علم را ببرادران خود یاد دهید چنانکه از اهل معرفت آموخته اید.

و فرمود-اگر در مجلسی با شخصی که مطمئن باو هستم آمیزش کنم، از یک سال عبادت بهتر است از حضرت صادق علیه السّلام منقول است فرمود کسی که خیری بدیگری آموزد، پاداش او مانند آن کس است که بگفته او عمل کرده، راوی گفت. عرض کردم اگر دیگری او را

تعلیم دهد همان اجر نصیبش شود؟ فرمود اگر تمام مردم او را تعلیم دهند همان مزد را دریافت کنند، عرض کردم اگر بمیرد همین است؟ فرمود آری اگر بمیرد چنین خواهد بود.

و فرمود-در دین خدا تفقه نمائید، زیرا کسی که در دین تفقه ننماید، او اعرابی و نادان است و همانا خدای متعال در (سورۀ توبۀ آیه صد و بیست و یکم) فرموده لِيَتَفَقَّهُوا فِی اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذاٰ رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

باز فرمود-بر شما باد تفقه در دین خدا، و شما چون نادانان مباشید، زیرا کسی که متفقه در دین نباشد، روز جزا مورد توجه کردگار بزرگ قرار نگیرد، و کارش تصفیه نشود.

و فرمود-دوست دارم بر سر یاران من تازیانه زنند تا فقیه در دین شوند.

و فرمود-دانشمندان وارث پیغمبرانند، و ایشان درهم و دینار بارث نگذارند، همانا احادیثی پس از خود بجای نهادند، هرکس حدیثی از احادیث ایشان فراگیرد حظ وافری نصیب برده، بنگرید از چه کس میآموزید، زیرا در میان ما اهل بیت هماره مردم عدولی هستند که از انحراف مخالفین و راه مبطلین و طریقۀ مردم جاهل جلوگیری میکنند

و فرمود-هرگاه خدا درباره بندۀ آهنگ خیر فرماید او را فقیه در دین گرداند.

معویه بن عمار بحضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: مردی که همیشه احادیث شما را در میان مردم منتشر سازد و دل دوستان شما را بر اثر آن احادیث نیرو بخشد و از آن طرف مرد پارسائی باشد که این عمل از او بارز نگردد کدام یک برترند؟ فرمود راوی احادیث ما که دل دوستان ما را

بر اثر آن احادیث استوار سازد، از هزار عابد برتر است.

و فرمود-مرگ، هیچ فرد از مؤمنان محبوب تر نیست پیش شیطان از مرگ فقیه.

و فرمود-هرگاه مؤمن فقیهی بمیرد، رخنۀ در اسلام افتد که چیزی او را جلوگیر نباشد.

حضرت کاظم موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود-هرگاه مؤمنی بمیرد فرشتهای آسمان و بقعه هائی که خدای که در آنها عبادت میشود و درهای آسمان که اعمال آن مؤمن از آنها بالا میرود بر او میگریند، و رخنۀ در اسلام می افتد که چیزی جلوگیر او نباشد، زیرا مؤمنین از فقهاء دیوارهای محکم اسلامند، مانند دیوارهای شهر.

و فرمود-حضرت رسول اکرم (ص) داخل مسجد شد مشاهده فرمود که: مردم اطراف شخصی را گرفته اند، فرمود این مرد کیست؟ کسی گفت علامه است، فرمود مراد از علامه چیست؟ عرض کردند:

دانشمندترین مردم بانساب و وقایع و ایام جاهلیت و اشعار عرب، فرمود، این دانشی است که هرکس نداند زیانی ندیده، و هرکس آموخته باشد سودی نبرده، همانا دانش بر سه بخش است [1]آیه محکمه، فریضۀ

1- ۱) مرحوم ملا صالح مازندرانی در حاشیۀ معالم فرماید: آیه محکمه، مراد علم بقرآن مجید است، و فریضه عادله علم بکیفیه احکام، و سنه قائمه علم باحادیث شریفه میباشد، و فاضل معاصر سید جعفر آل بحر العلوم در تحفه العالم از مرحوم بحر العلوم قده نقل کرده: آیت محکمه علم بمحکمات قرانیۀ که متعلق باصول الدین و فروع الدین و مواعظ و نصایح و عبره از احوال گذشتگانست میباشد، فریضۀ عادله مراد آگهی بکیفیه علم و تمامی اموری که شرعا در این موضوع معتبر است بدون افراط و و تفریط، سنت قائمه مراد علم باحادیث است، که بعضی از آنها راجع بتوحید، و پارۀ راجع بمعاد، و برخی در باب اخلاق، و گروهی در احکام؛ و دستۀ در باب اخلاق (پیغمبر ص) و اولاد او.

عادله، سنه قائمه، و غیر اینها زیادی و فضل است.

گفتار حضرت عسکری ع دربارهٔ دانش

فصل-از تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نقل است که: در ذیل آیهٔ شریفه (سوره بقره آیهٔ هشتاد و دوم) وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِيلَ لاٰ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اَللّٰهَ وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ ذِی اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ فرموده که حضرت رسول (ص) فرمود خدای متعال درباره نیکوئی به یتیمان بسیار ترغیب نموده زیرا آنها از پدران خود جدا گشته کسی که آنان را نگهداری کند خدا را حفظ کرده و کسی که بدانها اکرام کند خدا را گرامی داشته و کسی که از روی رفق و ملاطفت دست بر سر یتیمی کشد خداوند در برابر هر موئی که از زیردست او بگذارد قصری فراخ تر از دنیا و ما فیها برای او قرار دهد که در اوست آنچه نفس مایل باشد و از آنچه دیده لذت برد و انها در ان قصر جاویدانند

سپس حضرت عسکری فرمود سخت تر از این یتیم یتیمی است که دست او از دامن امامش کوتاه است و توانائی ندارد درک خدمت او نماید و مسائل مبتلا بهای خود را از او جویا شود آگاه باشید هرکه از دوستان ماست و بعلوم ما آگهی یافته این کسی که جاهل بشریعه ما می باشد و دسترسی ندارد یتیم است در دامن او آگاه باشید هرکه او را راهنمائی کرد و احکام ما را بدو آموخت در بهشت جاویدان با ما خواهد بود این حدیث را پدرم از پدرانش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده.

و حضرت امیر المؤمنین فرمود کسی که از دوستان و عالم بشریعت ما است بیرون برد ضعفاء شیعیان ما را از تاریکی نادانی و انها را بنور علمی که ما او را فراهم کرده و درخشان ساختیم رهنمائی کند روز پاداش که

بصحراء محشر درآید افسری از نور بر سر او نهاده شده که روشنی دهد برای اهل محشر وحلهٔ بر او پوشیده شده که یک رشته او ارزشش از تمام دنیا بیشتر است در آن هنگام منادی ندا دهد این دانشمند یکی از شاگردان آل محمد (ص) است آگاه باشید هرکه بر اثر زحمت این مرد از حیرت جهل رهائی یافته چنگ زند بنور هدایه او تا از تاریکی این روزها نجات یابد و بنور جنات فائز گردد، هرکس در دنیا که این عالم او را راه خیر آموخته یا قفل جهل از دل او گشاده یا شبهۀ از دل او بیرون برده خارج گردد و با او به بهشت خرامد

پاسخ صدیقه کبری (ع) و پاداش دانشمندان

و فرمود-زنی خدمت حضرت زهرا ع مشرف شد عرضه داشت: مادر من که: زن پیری است، در امر نماز مسئلۀ برای او رخ داده، مرا خدمت شما فرستاد که: از آن مسئله جویا گردم، حضرت جواب آن زن را بیان فرمود، دو مرتبه پرسید، باز جواب فرمود، سه باره سؤال کرد جواب شنید، تا ده مسئله که: حضرت پاسخ فرمود، زن در این حال شرمنده شده عرض کرد: ای دختر رسول خدا شما را بیش از این بمشقت نمی افکنم، فاطمه ع فرمود: هرچه می خواهی دربارۀ امور دینیه خود سؤال کن آیا دیدۀ مردی که: مأمور است بار گرانی را ببام خانۀ حمل کند، و در ازاء هزار دینار مزد ستاند، هیچ سنگینی آن بار بر او اثر میکند؟ زن گفت نی، فرمود: بهر مسئلۀ که در پاسخ تو گویم، از زمین تا عرش خدا که پر از در و جواهر باشد، مزد می گیرم شایسته است که حمل این بار بر من گران نباشد، زیرا از پدرم شنودم که دانشمندان شیعۀ ما روز جزا که محشور میگردند، باندازۀ علومشان و کوشش آنها در ارشاد بندگان خدا، خلعتهای کرامه پوشیده میشوند، تا اینکه بیکی از آنها

هزارهزار خلعت نور پوشیده میگردد، سپس منادی حق عز و جل ندا کند: ای متکلفین یتیمان آل محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم که آنان را هنگام جدائی از پدرانشان که امامهای ایشانند محافظت کردید، و راه خدای را بانها آموختید. اینانند یتیمانی که کفالتشان نمودید و در یاری آنها کوشیدید خلعتهای معرفت و دانشی که در دنیا بر قامت آنها پوشانیدید، اکنون بر آنها بپوشانید، آنگاه به هریک از تلامذهٔ خود بقدر علم و دانش او از خلع بهشتی بپوشانند، حتی در میان این تلامذه کسی باشد که بر او صد هزار حله پوشیده میشود، همچنین این تلامذه بر دیگران که از شخص ایشان سخن حق آموخته خلعت بهشتی می پوشانند، سپس خدای عز و جل فرماید بر این ایتام خلعت بهشتی را اعاده داده، و بر آنها بیفزائید، ملائکه خلعت بهشتی را بر آنها پوشانند تا تمام شود، همچنین رتبهٔ پس از رتبهٔ دیگر در این هنگام فاطمه (ع) فرمود: ایزن رشتهٔ از این خلعتها هزارهزار مرتبه برتری دارد از آنچه خورشید بر او تابندگی یابد، و فضلی ندارد آنچه خورشید بر او می تابد با آنکه مشوب به تنغیص و کدورت است

و حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمود: برتری متکفل یتیم تهی دست از موالیان خودش که وی را از چاه ضلاله و جهل برهاند، و آنچه بر او مشتبه شده آشکار ساخته و دفع نماید، و طعام و شرابش بخوراند، مانند برتری خورشید است بر سهی (سهی بضم سین ستارهٔ پنهانی است از بنات النعش صغری) .

و حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود کسی که تکفل کند یتیمی را که مردم دوئیت خواه که بظاهر بدامن ما چنگ زده او را از ما جدا کرده اند و از دانشی که بوی روزی شده بدان یتیم آموزد و بنور هدایت رهنمائی کند خدای متعال فرماید ای بندهٔ کریمی که با شخص یتیم مواسات کردی

همانا من سزاوارتر باین اکرامم، و فرشتگان را فرماید در برابر هر حرفی از دانش که بوی آموخته، هزارهزار قصر از جهه او قرار دهید و آنچه از نعمتهای بهشتی شایستهٔ مقام اوست بدو کرامه نمائید.

حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: خدای متعالی بموسی بن عمران علیه السّلام وحی فرمود: بندگان مرا بمن معرفی کن، و مرا بخلقم بشناسان عرض کرد چگونه چنین نمایم، فرمود: الاء و نعماء مرا بدانها بشناسان تا مرا دوستار شوند، زیرا اگر بندهٔ فراری از درگاه من و گمراه از در خانهٔ مرا بسوی من رهنمائی کنی، برای تو از بندگی یک سال که شبش بعبادت بسر بری و روزش بروزه بپایان آوری بهتر خواهد بود، موسی عرض کرد بندهٔ فراری کیست؟ فرمود گنه کار متمرد، عرض کرد گمراه از درب خانهٔ تو چه کس است؟ فرمود جاهل بامام زمانش که از وی غائب گردیده، و سخنش را پشت پا زده. و جاهل در راه دین که شریعت و راه ستایش پروردگار و ایصال بخشنودیهای خدا را باو بیاموزی و راه حق از باطل را از جهه او آشکار کنی.

دانشمند یا چراغ رهبری

حضرت محمد بن علی علیه السّلام فرمود: شخص دانشمند مانند کسی است که در دست او چراغی باشد، هرکس که از روشنی او بهره مند گردد او را دعاء نیکو گوید

همچنین است عالم که در دست او چراغی است که نور او جهل و نادانی و حیرت را نابود میسازد، هرکس نور دانش آن مرد بدو تابد و از تیه ضلاله و حیره رهائی یابد، او از آزادگان از آتش خواهد بود، و خدای متعال برابر هر موی کسانی که بر اثر کوشش آن عالم از آتش نجات یافته، پاداشی

دهد که از صدقهٔ صد هزار قنطار (1)بخلاف آنچه خدا فرموده برتر میباشد، بلگه این صدقه و زر و وبال بر صاحب خودش هست، لیکن خدا پاداشی مرا او را عنایه فرماید که از صد هزار رکعت نماز در خانهٔ خدا (کعبه معظمه) برتر خواهد بود.

دانشمند یا نگهبان مرزهای مسلمانان

حضرت جعفر بن محمد علیه السّلام فرمود دانشمندان شیعهٔ ما نگهدار مرزهائی هستند، که اهرمنان و شیاطین در آنجا آمدورفت دارند و ضعفاء شیعهٔ ما را از چنگان اغواء آنها میرهانند و نمیگذارند که شیطان و دوستان ناصب او بر آنها پیروزی یابند، آگاه باشید، هرکه دوستان ما را بدین نحو برقرار دارد، هزارهزار مرتبه برتر است از مجاهدین با ترک و روم و خزر، (خزر بدو فتحه گروهی از مردمند) زیرا دانشمند: از دین دوستان ما مدافعه میکند، و مجاهد نگهدار و محافظ بدنهای ایشانست

متکلفین ایتام آل محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود-فقیهی که نگهداری کند یتیمی از ایتام ما را که تهی دست است از مشاهده و تعلم علوم ما، سخت تر است بر شیطان از هزار مرد عابد، زیرا اهتمام مرد عابد دربارهٔ نجات نفس خود اوست، و عالم باضافه که در نجات خود میکوشد، همت میگمارد که بندگان خدا را از چنگ شیطان و پیروان او برهاند، چنین عالم برتر است از هزار پارسا و هزارهزار پارسا.

و حضرت علی بن موسی علیه السّلام فرمود: چون روز قیامت شود

ص: ٢٣

1- ١) شهید در شرح لمعه طی آیه وَ آتَیْتُمْ إِحْدٰاهُنَّ قِنْطٰاراً فرموده که قنطار مال عظیم است، و از قاموس نقل کرده که قنطار بکسر سنجش چهل اوقیه طلا یا نقره یا آنکه هزار دینار یا هزار و دویست اوقیه یا هفتاد هزار دینار یا هشتاد هزار درهم یا دویست رطل طلا یا نقره یا پوست گاو مملو از طلا و نقره میباشد.

بعابد میگویند خوب مردی بودی، و هماره اهتمام تو دربارهٔ نفس خودت بود، و مردم هزینهٔ زندگی و راه آسایش ترا فراهم میساختند، اینک در بهشت جاویدان مسکن گزین، لیکن شخص فقیه کسی است که افاضه دهد خیر خود را بمردم و نجات بخشد آنها را از دشمنان دین، و نعم بهشتی را بر آنها فراوان نماید، و رضوان خدا را برایشان گشایش دهد، و بفقیه کویند ای کفالت کنندهٔ ایتام آل محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و رهنمای ضعفاء دوستان و موالی ایشان، آرام باش تا آنهائی که از تو کلام خدا شنیده و دانش فراگرفته اند شفاعه کنی، سپس برجای ماند و شفاعه کند، مردم، دسته دسته به بهشت روند، آنان کسانی هستند که از وی و شاگردان او تا روز قیامت دانش آموخته اند، بنگرید چقدر فرق است میان درجهٔ دانشمند و مرد پارسا.

و حضرت محمد بن علی علیه السّلام فرمود: کسی که تکفل کند ایتام آل محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را که از امامشان دورند و در جهل و نادانی متحیر و در کف شیاطین و نواصب از دشمنان ما چون اسیران گرفتارند، و آنها را از چنگال دشمنان و شیاطین برهاند و از تیه ضلاله و غلبهٔ شیاطین رهائی بخشد، و مردم ناصب را باقامهٔ بینه و دلیل ائمه مقهور و مغلوب سازد هر آینه برتری پیدا میکند در پیشگاه خدای متعالی بر سایر بندگان، و موقعیت بزرگی را حائز میگردد، برتری او چون فضل آسمان است بر زمین و عرش است بر کرسی و حجب است بر آسمان، و برتری این اشخاص بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر پنهان ترین ستاره گان

و حضرت علی بن محمد علیه السّلام فرمود: اگر نبودند پس از غیبت غائب شما علمائی که مردم را بسوی او بخوانند و رهبری کنند و با بینه و وجج الهیه دین او را پابرجا دارند و ضعفاء بندگان خدا را از چنگال شیاطین

و کسان او نگهداری نمایند و از ریسمان ستم نواصب که زمام دل شیعیان را در دست ستمگری خود گرفته چون کشتئی که ساکنین خود را حافظ میباشد نرهانند، هر آینه کسی باقی نمیماند جز اینکه از دین خدای عز و جل برمیگشت، باری این مردان دانشمندند که در نظر خدای متعال موقعیت عظیمی دارند و برتر مردمانند.

و حضرت امام حسن عسگری علیه السّلام فرمود: چون روز پاداش شود علماء شیعهٔ ما که دوستان و اهل ولایت ما را نگهداری کرده اند در صحرای محشر آیند، و بر سر هریک تاجی است که انواری از او ساطع و لامع میباشد به طوری که تمام صفحهٔ محشر را که اطراف او سیصد هزار سال راه است روشن کند، و جائی نباشد جز اینکه آن انوار بدانجا بتابد، و در آن روز یتیمی که او را در دنیا کفالت کردند و از تاریکی جهل نجات بخشیدند و از چاه گمرهی بیرون بردند نماند جز اینکه شعبهٔ از آن انوار را دستاویز خویش نماید، و بر اثر آن انوار از جای خود بلند شوند و محاذی بهشت قرار گیرند، و در محلی که از جهه آنان آماده گردیده فرود آیند، و در جوار اساتید و آموزگاران و ائمهٔ که بسوی آنها دعوت شده بودند مأوی گزینند، و از آن طرف ناصبی از نواصب نباشد که آن انوار را مشاهده کند جز اینکه دیده گانش نابینا گردد، و گوشش کر شود و زبانش لال گردد، و آن انوار بر او از آتش دوزخ سخت تر شود، و آن هنگام بر اثر آن انوار بسوی زبانیه آتش افکنده شود و در میان دوزخ جای گیرد این بود مختصری از احادیث شریفه در باب فضیلت دانش که از نظر اختصار و تناسب با رساله بدین اندک قناعت نمودیم.

دانش از نظر حکمه قدیم

فصل-فضیلت علم از نظر حکمه قدیم.

لقمان حکیم بفرزندش گفت: راجع به گزیدن مجالس اختیار را بدیده خویش ده، اگر دیدی

گروهی را که: در آن مجلس بذکر خدا مشغولند با آنها مجالست نما، زیرا اگر تو دانشمندی بر علم تو افزوده شود، و اگر نادانی ترا دانش آموزند امید است خدا برحمت خود سایهٔ عنایت بر سر آنها افکند، و تو در زمرهٔ آنها باشی، و هرگاه دستهٔ را دیدار کردی که: از ذکر خدا غافلند، با آنان آمیزش مکن، زیرا اگر عالمی بر دانش تو افزوده نگردد، و اگر نادانی بر جهل تو بیفزایند، شاید خدا ایشان را بعقوبت خود دچار سازد و تو در عداد آنان واقع شوی.

در توریه است که: خدای متعال بموسی علیه السّلام فرمود-حکمه و دانش را بزرگ بشمار، زیرا من حکمه و دانش را در دل هیچکس قرار نمیدهم جز اینکه در نظر دارم از گناه او بگذرم، بر این وجه حکمه آموز و بدان عمل کن، و دیگران را، فراده، تا بدین وسیله در دنیا و آخرت از کرامت من روزی بری.

در زبور است که: خدای متعال بداود نبی علیه السّلام وحی فرمود به کشیشان و پارسایان بنی اسرائیل بگو، در میان مردم با پرهیزکاران سخن گویید اگر پرهیزکاری نیافتید با علماء حدیث گوئید، و اگر دانشمند نیافتید با خردمندان سخن برانید، زیرا پرهیزکاری و دانش و خرد سه مرتبه اند که: در وجود کسی قرار نمی دهم که ارادهٔ هلاکت او فرمایم، یکی از فضلا گوید جهت اینکه خدای متعال پرهیزکاری را بر دو مرتبهٔ دیگر مقدم داشته، بر اثر اینست که پرهیزکاری بدون علم حاصل نگردد، چنانچه مذکور شد که هراس بدون دانش وجود پیدا نکند، و بدین ملاحظه است که: دانش را پیش از خرد بیان فرموده، زیرا شخص دانشمند ناگزیر است که باخرد باشد، و در سورهٔ هفدهم انجیل فرماید:

آوخ بر آن کسی که وصف دانش را بشنود و در تعقیب او برنیاید، چگونه

با مردم نادان روز جزا در دوزخ محشور گردد! دانش بیاموزید و او را بدیگران یاد دهید، زیرا دانش اگر شما را سعادتمند ننماید شقی نسازد. و اگر مقام شما را عالی نگرداند ذلیل و زبون نسازد، و اگر بی نیازتان نکند محتاجتان نسازد، و اگر سود ندهد زیان نرساند، نگوئید: از آن می هراسیم که علم آموزیم و عمل ننمائیم، بلکه بگوئید: امید داریم دانش فرا گیریم و بکار بندیم، علم از صاحب خود شفاعه میکند، و بر خداست که شفاعه او را بپذیرد، و او را خوار نسازد، زیرا خدای متعال در روز جزا می فرماید: ای گروه دانشمندان گمان شما نسبت بمن چیست؟ عرض میکنند: گمان ما این است که: بر ما رحم کنی و ما را ببخشائی، خدا میفرماید چنین کردم زیرا من که حکمت خود را در دل شما ودیعه نهادم، نه از نظر شری که در حق شما اراده کردم، بلکه از راه خیری بود که چنین ودیعهٔ بشما تسلیم فرمودم، اینک شما با بندگان نیکوکار من به بهشت رحمه من خرامید.

مقاتل بن سلیمان گفت در انجیل یافتم که خدای بعیسی بن مریم علیه السّلام فرمود: دانشمندان را بزرگ شمار و برتری آنان را بشناس، زیرا من مردم دانشمند را بر همهٔ خلقم جز پیمبران برتری دادم، مانند برتری خورشید بر ستاره، و برتری آخرت بر دنیا، و برتری من بر تمام اشیاء.

و از گفتار مسیح علیه السّلام است کسی که دانش فراگیرد، و بکار بندد در ملکوت آسمان بزرگوار معرفی شود.

برتری دانش از نظر آثار

فصل-در بیان آثاری است که در برتری دانش رسیده. ابو ذر غفاری (ر ض) گفت: فراگرفتن یک باب دانش نزد ما محبوب تر است از هزار رکعت نماز مستحبی، و گوید از پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شنیدیم که فرمود: هرگاه

مرگ دانش پژوهی در رسد و او به فرا گرفتن دانش سرگرم باشد، شهید مرده.

وهب بن منیه گفت: دانش دارای شعبه هائی است، چنانچه بزرگی از دانش خیزد، اگرچه صاحبش پست باشد، عزت از دانش است، اگرچه صاحبش ذلیل باشد، قرب و نزدیکی از علم است، اگرچه صاحبش دور باشد، بی نیازی از علم است، اگرچه صاحبش محتاج باشد جلالت از دانش است، اگرچه صاحبش خوار و زبون باشد، مهابت و دلاوری از دانش است، اگرچه صاحبش کوچک و حقیر باشد، سلامتی از علم است، اگرچه صاحبش رنجور و ناتوان باشد.

یکی از عرفا گفته بیماری که از شراب و طعام و دوا ممنوع است، می میرد، همچنین دل خالی از دانش و اندیشه و حکمت مردار است.

دیگری گفته کسی که در خدمت دانشمندی نشیند و توانائی نداشته باشد که گفتار او را در دل بسپارد، او را هفت کرامت است، برتری متعلمین را نصیب برد، تا هنگامی که خدمت آن مرد عالم است از گناه در امان باشد، باران رحمت بر او ببارد در هنگامی که بقصد دانش از منزل خود بیرون آید، و هرگاه در جلسه دانشمندی نشیند رحمت بر او فرود آید و نصیب خود ببرد، و تا وقتی گوش باستماع سخن وی داده اجر طاعت برای او نوشته شود، و هرگاه بشنود و نفهمد از حرمان و بی بهره ماندن از علم دلتنگ شود همین اندوه وسیله شود که راه بخدا یابد، زیرا که خدا فرماید: جای من در دلهای شکسته است، از آن طرف می بیند که مردم مسلمان عالم را اکرام می کنند، و فاسق را خوار و بی مقدار می شمارند، دلش از فسق و کار ناروا روگردان شود، و طبیعتش او را بجانب دانش سوق دهد، از اینجاست که پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود با نیکوکاران آمیزش کنید.

سرانجام آمیزش با مردم

باز گوید-کسی که با هشت گروه آمیزش کند، هشت چیز خدا او را روزی فرماید، نخست، کسی که با ثروتمندان آمیزش نماید خدا، دوستی و میل دنیا را در دل او بیفزاید، دوم، کسی که با محتاجان نشیند خشنود گردد و سپاس گذاری کند از آنچه که خدا بدو روزی کرده، سوم، کسی که با پادشاهان معاشر باشد قساوت و تکبر پیشه کند، چهارم: کسی که با زنان همنشینی کند خدا جهل و شهوت او را زیاده فرماید، پنجم کسی که با کودکان آمیزد جرئت بر گناه و واپس انداختن توبه را نصیب برد، ششم، کسی که با نیکوکاران مصاحب گردد میل در طاعات نماید، هفتم، کسی که با دانشمندان رفیق گردد بر دانشش افزوده شود، (در اصل کتاب جز همین هفت قسم مذکور نیست)

هفت نفر از هفت علم بهره بردند

بازگفته خدای متعال به هفت نفر هفت علم عطا فرمود نخست، بادم ابو البشر تعلیم اسماء فرمود که: و علم آدم الاسماء کلها دوم، بحضرت خضر علیه السّلام علم فراست عطا فرمود، سوم بحضرت داود علیه السّلام صنعت زره سازی تعلیم نمود، چهارم حضرت یوسف علیه السّلام را علم تعبیر خواب آموخت پنجم حضرت سلیمان علیه السّلام را سخن مرغان تعلیم داد، ششم حضرت عیسی علیه السّلام را توریه و انجیل تعلیم فرمود (سوره آل عمران آیه چهل و هفتم) که وَ یُعَلِّمُهُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحِکْمَةَ وَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِیلَ هفتم، حضرت خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را علم شرع و توحید آموخت که فرمود و نعلمک الکتاب و الحکمه، چون سخن بدینجا رسید، گوید: علم آدم علیه السّلام ایجاب کرد که فرشتگان بر او سجده برند و وی مقام رفیعی را حائز گردد، و علم خضر علیه السّلام سبب شد که موسی و یوشع برای استفادۀ علم درک خدمتش

نمایند و در مقابل او ذلیل باشند، چنانچه از آیات وارده دربارهٔ قصه موسی علیه السّلام استفاده میشود، و دانش یوسف علیه السّلام باعث شد که اهل و مملکت یابد و از میان برادران برگزیده شود، و علم داود علیه السّلام سبب ریاست و رتبه گردید، و علم سلیمان علیه السّلام باعث یافتن بلقیس و پیروزی بر او شده و علم عیسی علیه السّلام سبب رفع تهمت از مادرش مریم (ع) گردید، و علم محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم موجب شفاعه روز جزا گردید بازگفته است: راه بهشت در دست چهار تن میباشد، عالم، زاهد، عابد، مجاهد، عالم هرگاه در ادعاء خود راستگو باشد حکمه و دانش او را روزی شود، و انسان زاهد امن وامان نصیب برد و شخص عابد خوف و هراس بیند، و شخص مجاهد و فداکار، راه خدا آموزد و مورد ستایش قرار گیرد.

بخش سه گانه مردان دانشمند

برخی از محققین گفته اند، دانشمندان سه دسته اند:

نخست، عالم باللّه، همانا او بنده ایست که معرفه خدا بر او پیروز گردیده و غرق مشاهدهٔ نور جلال و کبریائی او میباشد، و از مقام دانش فارغ البال نیامده مگر اندازه ای که منوط باحکام شرعیهٔ خود اوست.

دوم، عالم بامر اللّه و او کسی است که حلال و حرام را شناخته و دقائق احکام را بکف آورده لیکن باسرار جلال الهی آگهی ندارد و از آنها اطلاعی حاصل نکرده.

سوم عالم باللّه و امر اللّه او در حد مشترک میان معقولات و محسوسات جای گرفته چنین آدمی گاهی بر اثر حب خدا همیشه در ذکر اوست، و گاهی بر اثر شفقت و مهربانی با مردم آمیزش کند، که اگر در میان آنان آید گویا فردی از ایشانست و عالم باللّه نمیباشد، و چون بسوی خدا

متوجه شود چنان در ذکر خدا کوشد که: گویا خلق را بکلی نمیشاسد همین معنی راه راستگویان و پیغمبرانست، و همین موضوع مراد پیغمبر میباشد که فرمود-از علما بپرس، و با حکماء مصاحبت نما و با کبراء و بزرگان آمیزش داشته باش، مراد بعلماء عالم بامر اللّه است که این کس باید مسائل عام البلوای مردم را هنگام رجوعشان باو بایشان بیاموزد مراد از حکما علماء باللّه اند که شایستهٔ برای آمیزش اند، مراد از کبراء علماء باللّه و امر اللّه اند، که امر بهمنشینی با ایشان بر اثر خیر دنیا و آخرت است،

نشانهٔ هریک از سه طائفهٔ مذکور در فوق

و هریک از این سه گروه فوق الذکر بسه علامت و نشانه ویژه و مخصوصند، عالم بامر اللّه بزبان یاد خدا کند لیکن در دل اثری از خدا ندارد از خلق خدا در هراس است و از خدا باکی ندارد، در ظاهر از خلق شرمنده باشد و در پنهانی از خدا حیا ننماید، لیکن عالم باللّه، یاد خدا کند، و خوف و هراس در دل او باشد و شرم و حیا نماید، ذکرش در قلب است نه بزبان، ترسش ترس امید است نه باک از نافرمانی و وعید، شرمش از آن چیز است که در دل او خطور کند، نه در ظاهر حیا نموده و شرمنده شود، و عالم باللّه و امر اللّه، دارای شش نشانه میباشد، سه علامه او همانست که در عالم باللّه سبق ذکر یافت، و سه علامه دیگر عبارتست از قرار یافتن او میان عالم غیب و عالم شهادت، و بر اثر جدیت اوست که مردم دانش فراگیرند، و او بدیشان علم آموزد، و موقعیت این مرد دانشمند بطوریست که دو دستهٔ پیشین بدو نیازمندند و او از آنها بی نیاز است.

مثل عالم باللّه و امر اللّه مثل خورشید است که: همواره بیک حال

باشد نه از درخشندگی او کاسته شود و نه بر روشنی او افزوده شود، و مثل عالم باللّه چون ماه است که هنگامی از نورش بکاهد، و گاهی بر درخشندگیش افزایش یابد. و مثل عالم بامر اللّه، چون چراغ است که: از نظر بهره برداری دیگران خویشتن را بسوزاند و بهیچ وجه کامیاب نگردد.

دانش از نظر برهان عقلی

فصل-راجع به برتری علم از نظر برهان عقلی در این رساله بدو وجه از ادلۀ عقلیه قناعت میکنیم.

نخست، آنچه بر اثر قوۀ عاقله بدست می آوریم بدو بخش موجود و معدوم توزیع کرده و میگوئیم: عقول سلیمی که خالی از هر نوع دست بردهای نارواست گواهی میدهد که: موجود اشرف از معدوم است، بلکه شرافت و جاهی برای معدوم نمیباشد، سپس موجود هم بر دو قسم است جماد، و نامی،

نامی اشرف از جماد است نامی هم، بحساس و غیر حساس تقسیم میشود، حساس اشرف بر غیر حساس است، حساس هم، بعاقل و غیر عاقل توزیع میگردد، عاقل (خردمند) بر غیر عاقل اشرف است، عاقل هم، یا عالم است یا غیر عالم، عالم برتر از غیر عالم است (که جاهل باشد) ، در نتیجه آشکار شد که: عالم اشرف موجودات و معقولات است، و این معنی از قبیل اموری است که نیازمند بتوضیح و تنقیح نمیباشد.

دلیل دوم آنکه امور بر چهار دسته تقسیم شده، بخشی موجب خشنودی عقل است و شهوت از او بیزار است، بخشی مرضی شهوت است و خرد از او روگردان میباشد، بخشی هر دو بوجود او رضا دارند، و بخشی هر دو از او متنفرند.

ص :۳۲

بخش اول مانند بیماریها و ناروائیهای جهان.

دوم مانند بزه کاریهائی که از، آدمیزاد بروز میکند.

سوم مانند علم و دانش.

چهارم مانند جهل و نادانی، چون سخن بدینجا منتهی شد، علم و جهل که موجب شرافت و ذلت بشرند، بدان وجهی که ذیلا از نظر شما میگذرد با بهشت و دوزخ مقایسه نموده و میگوئیم: همان طور که عقل و شهوت بسوختن در آتش دوزخ تن درنمیدهند که: آدمی برای چند مدتی در آتش معذب باشد، همچنین بجهل و نادانی راضی نمیباشند، و همچنان که هر دو به نعم بهشتی مسرورند، بدانش و حکمت خوشحالند، بنابراین کسی که به فرا گرفتن دانش تن در دهد، از نظر تحقیق، در بهشت آماده و مهیائی داخل گردیده، و کسی که به نادانی شادمان باشد، مانند آن کس است که در دوزخ افروختۀ افکنده شده باشد، باضافه کسی که بعلم و دانش حاضر گردد، پس از مرگش بدو گویند: برگشتی بمقام بهشتی خود که در دنیا برگزیده بودی، اینک قدم رنجه دار و باندرون او خرام، و به آن کس که در دنیا تیه جهل و نادانی را انتخاب کرده گویند: برگشتی برتبۀ دنیوی خود اینک داخل دوزخ شو.

علم و جهل یا بهشت و دوزخ

برهان ما از نظر اینکه دانش مانند بهشت است و نادانی مشابه دوزخ بدین قرار است که:

لذت کامل در ادراک امور مخفی و پنهان است و کمال در دو رنج در دوری از محبوب، بنابراین، جراحتی که همانا باعث رنج و مشقت نفس میشود و بدن انسان از او متألم میگردد، بر اثر اینست که جزئی از بدن را از جزء محبوبی که عبارت از اجتماع اجزاء باشد جدا میسازد، و شبهۀ نیست که سوختن در آتش سخت تر میباشد از

جراحت وارد آمدن بر بدن، زیرا جراحت جز دوری جزئی از بدن را از جزء محبوب دیگر نتیجهٔ ندهد، بخلاف آتش که در سراسر بدن افتد و اجزاء را از یکدگر متلاشی و نابود سازد، هرگاه این مطلب ثابت شد، و از آن طرف ادراک هم بسیار امر دشواری به نظر آمد، و مدرک او که آدمی باشد، اشرف و اکمل موجودات است، و درد و رنج بیشتر مورد دوری و پرهیز است، باید که لذت اشرف باشد، و شبههٔ نیست که روح آدمی ادراک لذت می نماید، و روح اشرف از بدنست، و ادراک خرد هم اشرف خواهد بود، و آنچه را مردم بر اثر ادراک عقل تحصیل می نمایند اشرف است، زیرا آن مدرک (بفتح) عبارت از شناسائی ذات کردگار و تمام مخلوقات از فرشتگان و سایر طبقات و کلیه تکلیفات بشری است، و کدام معلومیست که اشرف از این معلوم باشد، در پایان سخن، عقل و نقل متفقند بر شرافت علم و جاه و مقام و بزرگی جوهر و نفاست ذات علم و دانش، بهمین مقدار از فضل علم در مقدمهٔ کتاب قناعت نموده اینک بحث ابواب این کتاب را که در مقدمه تذکر داده از نظر شما میگذرانیم.

ص :۳4

باب اول در آداب معلم و متعلم است که بسه نوع تقسیم میشود

آداب مشترک متعلم و استاد

اشاره

نوع اول-در بیان آدابی است که شاگرد و استاد در آنها شرکت دارند، و این آداب بر دو بخش توزیع شده، آدابی که راجع بخود معلم و متعلم است، و آدابی که در مجلس درس باید مراعات کنند.

[آدابی که ویژه متعلم و استاد است]

دانش و خلوص نیت

اشاره

بخش نخستین-آدابی که ویژۀ معلم و شاگرد است.

اولین موضوعی که بر معلم و متعلم فرض و واجبست اینست که: در فراگرفتن علم و آموختن بدیگری با نیتی خالص باشند، زیرا مدار اعمال و کارهای بندگان روی زمینۀ نیت خالص است چه بسا میشود عملی بر اثر نیت و قصد چون سوفاری باشد که اصولا ارزش و بهائی ندارد، و هنگامی مانند گوهریست که کسی نتواند ارزشی برای او قائل شود، و گاهی چون وزر و وبال بر صاحب اوست و در دیوان بزه کاری او نوشته میشود، هرچند بصورت اعمال فرضیه او بوده باشد، بنابراین بر معلم و متعلم فرض است که جز ذات خدا و امتثال و فرمانبری او را منظور ندارند و نفس خویش را اصلاح نمایند و بندگان خدا را براه دین رهنمائی کنند، و در این کار اغراض دنیوی را از قبیل فراهم آوردن مال، و جاه، و شهرت، و تمیز از اشباه و هم مسلکان، و مباهات بر اقران، و ترفع بر برادران بانجام نیاورد، زیرا این گونه اغراض فاسد جز دوری و خواری

ص: ۳5

از درگاه خدای متعال و سرزنش و فوت پاداش همیشگی آخرت را ثمری ندهند، و در نتیجه از زیانکاران که کوشش و عمل آنها در دنیا باعث گمراهی آنان شده با آنکه آنها گمان میکردند کاری نیکو انجام میدهند محسوب میگردد، بهترین دستوری که رهنمای راه اخلاص است، پاکیزه ساختن دل است از لوث توجه بندگان خدا، و تنها نظر و توجه بنده بخدا، و راه او باشد، (در سوره زمر آیه اول-دوم) فرماید فَاعْبُدِ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّينَ أَلاٰ لِلّٰهِ اَلدِّينُ اَلْخٰالِصُ و (در سوره بینه آیه چهارم) فرموده وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ حُنَفٰاءَ تا فرماید وَ ذٰلِكَ دِينُ اَلْقَيِّمَةِ و (در سوره کهف آیه صد و نهم) فرموده فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. نزول آیه شریفه دربارۀ کسی بود که: عمل نیکو انجام میداد تا مورد ستایش و آفرین مردم قرار بگیرد و (در سوره شوری آیه نوزدهم) فرموده مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِي اَلْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ و (در سوره اسراء آیه هفدهم) فرموده مَنْ كٰانَ يُرِيدُ اَلْعٰاجِلَةَ عَجَّلْنٰا لَهُ فِيهٰا مٰا نَشٰاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنٰا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاٰهٰا مَذْمُوماً مَدْحُوراً.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-همانا ترتیب کارها روی زمینه قصدها صورت می گیرد، و هرکسی باندازۀ نیه خود کامیاب می شود، و هرکه هجرت او بخدا و رسول باشد، هجرت او بخدا و رسول است، و هرکه هجرت او بدنیا باشد، نصیب و روزی خود را دریابد، و دنیا چون زنی است که بازدواج خود نامزد شود، و هجرت این کس بهمان جهه است که آهنگ هجرت نموده:

این خبر یکی از اصول و قواعد اسلام و نخستین رکن اسلامی بشمار آمده، دانائی گفته: که این خبر شریف یک سوم علم و دانش است

برخی از فضلا چنین توجیه نموده، که کسب بنده در دل و زبان و انگشتان او میباشد و نیت هم یکی از آنها شمرده شده بلکه ارجح است، زیرا که نیت عبادتی مستقل است، بخلاف دو بخش دیگر (که زبان و انگشتان باشد) دانشمندان گذشته و پیروان آنها مرامشان آن بود که گشایش کتاب خود را بدین حدیث شریف مستحب میدانسته تا شخص خواننده هنگام مطالعه آن کتاب نیت خود را تصحیح نماید، و درباره او بیشتر اهتمام کند.

باز فرمود-نیت مؤمن از عمل او بهتر است، (و دربارۀ اخبار است که ابلغ از عملش میباشد)

باز فرمود-در روز جزاء مردم به وتیره نیاتشان محشور گردند

و فرمود-جبرئیل از خدای متعال خبر داد که حق جل ذکره فرموده، اخلاص در عمل سریست از اسرار من، که در دل هریک از بندگانم که دوست داشته باشم بگروگان میسپارم.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-نخستین کسی که روز جزا درباره او قضاوت شود، کسی است که در دنیا شهید شده، چون او را بصحرای محشر آورند نعمتهای خدا بر او معرفی شود همۀ آنها را بشناسد، خدای متعال فرماید در دنیا چه کردی؟ عرض کند در راه تو فداکاری نموده تا کشته شدم، خدا فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه مبارزه کردی تا مردم بگویند چه آدم جری و دلاوریست، و همین سخن گفته شده، سپس امر فرماید تا او را برو بآتش افکنند، دیگری مردیست که دانش فراگرفته و قرآن خوانده، او را بصحرای محشر آورند، و نعمتهای خدا را باو عرضه کنند، خدای متعال فرماید: در دنیا چه کردی؟ گوید: دانش آموختم و بدیگران آزمودم و قرائت قرآن نمودم خدا فرماید: دروغ گفتی، بلکه دانش فراگرفتی تا مردم بگویند فلان دانشمند است، و تلاوت قرآن

نمودی تا گویند قاری قرانست و چنین سخنی گفته شده، سپس از مقام کردگاری دستور صادر شود که او را برو بآتش اندازند.

و فرمود-کسی که دانش آموزد از راهی که سلوک راه خدا باشد، و فرمانبرداری خدا کند و مقصودش آن باشد که حظی از دنیا برده باشد، روز جزا بوی بهشت بمشامش نخواهد رسید،

و فرمود کسی که دانش را برای غیر خدا فراگیرد و غیر او را منظور دارد روز قیامت مقعدش از آتش دوزخ پر خواهد شد.

و فرمود-کسی که دانش آموزد و با دانشمندان همجوار شود و بر سفیهان مباهات کند و مردم را بخود متوجه سازد، خدا او را در آتش اندازد و در روایتی است که مقعد او از آتش پر شود.

باز فرمود دانش نیاموزید که بر سفیهان مباهات کنید و با دانشمندان مجادله نمائید و مردم را بخود جلب نمائید پرهیز کنید بگفتار خود از آنچه نزد خدا است زیرا خدا باقی است، و جز او فانی میباشد شما. در عین حال که چشمه های حکمه و چراغهای راه هدایتید، مانند گلیمهای سطبر منطل خود و چراغ های شب تاریک و دل های نوین و جامهای مندرس و چرکین باشید که اهل آسمان شما را بشناسند، با آنکه از نظر مردم زمین پنهانید و نزد آنها مورد تنفر و زجر واقع شده اید

و فرمود-کسی که دانش اموزد و غایه عملش چهار موضوع ذیل باشد در دوزخ افکنده شود، نخست-تا بدانش خود بر علما مباهات و فخریه کند دوم-بر سفیهان و نادانان بزرگی فروشد سوم-مردم را بجانب خود متوجه سازد چهارم-بر اثر علمی که فراگرفته از امراء زمان اخاذی کند.

و فرمود-هرکه در دنیا دانش بسیار فراگیرد و رغبت و میلش

بدنیا زیاد شود دوری از خدا و رحمت او را بسیار نصیب برد.

و فرمود-هر عملی بر صاحبش وبال است مگر علم با عمل

و فرمود سخت ترین عذاب روز قیامت برای عالمی است که از علمش نتیجهٔ نبرد.

و فرمود-مثل انکه بدیگران آموزد و خود بهرهٔ نبرد، مثل فتیله ایست که بدیگران نفع دهد و خود بسوزد، و در روایتی است که مانند چراغ است

و فرمود-علماء این امت دو دسته اند. نخست آن کس که دانش نصیب برده و بلاعوض بدیگران تعلیم دهد، برای این کس ماهیان دریا و جنبندگان صحرا و مرغان هوا آمرزش خواهند، و چون بصحرای قیامت درآید، بزرگ صاحب جاهی است که موقعیت پیمبران داشته باشد، دوم-آن کس که خداوند دانشش روزی فرموده و او بخل ورزد که به بندگان خدا فرادهد، بلکه در ازاء آموزش پاداش طمع کند روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او افکنند، و منادی ندا کند: اینست آن عالمی که خدا او را دانش روزی فرمود، و او بخالت کرد که بمردم بیاموزد، و در مقابل اجر و مزد طلب میکرد، وان عالم بدین حال بسر برد تا مردم از حساب فارغ شوند.

و فرمود-علم دو بخش است، بخشی است در دل که: او علم نافع است، و بخشی است در زبان که: او برهان خدا است بر فرزند آدم.

و فرمود-من بر امه مؤمن و مشرک خود هراسان نیستم، زیرا مؤمن را ایمان او جلوگیر است، و مشرک را کفر او کافیست، بلکه خائفم بر شما مردم منافق که: معروف را بمردم می آموزید و خود منکر را عمل میکنید و بکار می بندید.

ص :۳۹

و فرمود-ترسی که پس از خود بسیار بر من تأثیر کرده و مغموم گردیده ام، از هر منافق علیم اللسان است (یعنی کسی که دانشش زبانی باشد.)

و فرمود-بدترین شر، علماء اشرارند، و بهترین خیر دانشمندان نیکوکار.

و فرمود-هرکه گوید دانشمندم او نادانست.

و فرمود-دین اسلام ظاهر گردد و از دریاها بگذرد، و در راه خدا در دریاها فروبرده شود از آن پس قومی آیند و تلاوت قرآن کنند و چنین گویند: چه کس است که از ما بهتر تلاوت قرآن نماید، و از ما فقیه و دانا و عالم تر باشد، سپس باصحاب توجه نموده و فرمود آیا در بارۀ این مردم پاداش خیری امیدوار هستید؟ عرض کردند: نه، فرمود آنها از شما مردمند و آنان هیزم جهنم خواهند بود.

دانش از نظر اخبار خاصه

فصل-در بیان احادیث خاصه درباره علم و دانش.

کلینی ره-باسناد خود-از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-دو گرسنه اند (1)که هرگز سیر نمیشوند طالب دنیا، و طالب علم.

هرکه در مال دنیا بحلال خدا اکتفا کند، از بلیات در امان است و بآسانی روزگار بگذراند، و هرکه از غیر راه حلال مال و منال بکف آرد هلاک شده، مگر اینکه توبه کند و براه خدا گراید، و هرکه

1- ١) دو سخن گویمت حکیمانه از سخنهای آن بشیر و نذیر طالب علم و طالب دنیا دو گرسنه که می نگردد سیر حاج میرزا حبیب اللّه خراسانی

دانش را از اهل دانش فراگیرد و بکار بندد نجات یافته و هرکه دانش آموزد و آهنگش دنیا باشد همان حظ و نصیبی است که بهره برده.

باز باسناد خود از حضرت باقر علیه السّلام نقل کند که: فرمود کسی که دانش آموزد تا بر علما مباهات کند، و بر سفیهان تکبر فروشد، و مردم را بسوی خود متوجه سازد، مقعدش از آتش دوزخ پر گردد، زیرا ریاست و بزرگی جز برای اهلش صلاحیت ندارد.

و باسناد خود-از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام نقل کند: کسی که بذکر حدیثی قصد سود دنیا نمایند در آخرت نصیبی نبرد، و کسی که از آن حدیث خیر آخرت خواهد، سود هر دو جهان را خدای متعال بوی روزی فرماید.

و از آن حضرت مروی است که: فرمود هرگاه دانشمندی را دوستار دنیا دیدید، او را در دین خود متهم سازید، زیرا هرکس دوستار هر چیز باشد، دل خود را بدو پیوندد و فرمود خدای متعال بداود پیمبر وحی فرمود:

میان من و خودت دانشمندانی را که بحب دنیا معرفی شده اند، واسطه قرار مده که ترا از راه دوستی با من بازمیدارند، زیرا ایشان رهزنان بندگان مخلص من هستند، آسان تر کاری که با ایشان انجام دهم همانا شیرینی مناجات خود را از دل آنها ببرم.

آن حضرت علیه السّلام از حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایه کند که: فرمود فقهاء، مردان امین پیمبرانند تا وقتی که بمادیات دنیا سرگرم نگشته اند، و داخل در دنیا نشده اند، کسی پرسید یا رسول اللّه چگونه آنها داخل در دنیا میشوند؟ فرمود از پادشاه زمان خود پیروی میکنند، و هرگاه چنین کردند آنها را بر دین خدا تحذیر نمائید.

طالبین علم سه دسته اند

حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: طالبین علم سه طائفه اند، آنان را بصفات ظاهری و معنوی بشناسید، صنفی هستند که: از جهه مجادله

دانش فراگیرند، و دستۀ برای بزرگی و مکر علم آموزند، و دیگران برای تفقه و عمل. اما صاحب جدل، موذی و متکبر و خودخواه است، در مجالس دانشمندان که: گفتگوی علم و دانش در میان آید بگفتار پردازد و خوی بردباری را بلباس خشوع درآورده با انکه از تقوی و پرهیزکاری خالی است، خدای متعال در این وقت دماغ و سینۀ او را بکوبد، یعنی او را خوار و بیمقدار سازد. و صاحب بزرگی و مکر، دارای خدعه و چاپلوسی است که: بر اقران خود بزرگی فروشد و در برابر ثروتمندان فروتنی نماید، و در مقابل رشوه گیرد، و دین خود را بدنیا فروشد، خدای متعال خبرش را مخفی کند و اثرش را از آثار علماء محو و نابود سازد، و صاحب تفقه و عمل، شب زنده داری کند و با حزن و اندوه درب خانۀ خدا رود، و تحت الحنک از عمامۀ خود افکنده و با پرهیزکاری تمام بعبادت قیام نماید، و بدانشی که بهره مند گردیده عمل کند، و ترسان و هراسان باشد، و از نظر مهربانی مردم را براه خدا بخواند، و باصلاح نفس خویش پردازد، و از احوال مردم زمانش آگهی پیدا کند، از کسی که بسیار باو اطمینان دارد وحشت نماید، بر اثر این اوصاف خدای متعال اعضاء ظاهری و باطنی او را استوار دارد، و روز جزا در امان کردگار بزرگ باشد.

مرحوم شیخ صدوق ره در کتاب خصال باسناد خود از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام روایت کند که از جمله دانشمندان، کسی است که: دوست دارد علم آموزد و حاضر نیست دیگران از او تعلیم یابند او در درک اول از آتش است، و از علما کسی است که: هرگاه دیگری به اندرز او قیام کند او چنین عملی را ننگ دانسته و سخن او را نپذیرد، و هرگاه خود به پند دیگران مهیا شود بعنف و خواری سخن گوید، او در درک دوم آتش است، و از علما کسی است که: علم را نصیب ثروتمندان داند

و از بینوایان مخفی سازد، او در درک سوم آتش است و از علما کسی است که: راه جبابره و سلاطین پیشه گیرد، و هرگاه کسی بر او ایراد کند یا در علم خود زبون (1)باشد خشمناک گردد، او در درک چهارم آتش است، و از علما کسی است که اخبار یهود و نصاری تحصیل کند تا بر علمش افزوده شود و اطلاعش بیشتر گردد، او در درک پنجم آتش است، و از علماء کسی است که خود را برای فتوای آماده کرده و میگوید از من هرچه خواهید به پرسید با آنکه شاید از علم، حرفی بطور صواب نداند، و خدا متکلفین را دوست ندارد، او در درک ششم آتش است، و از علما کسی است که علم را مروه و عقل گرفته او در درک هفتم آتش است.

توصیه دربارۀ علم

فصل-از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مرویست که فرمود: حضرت موسی، خضر علیه السّلام را ملاقات کرده گفت: مرا وصیتی کن، خضر علیه السّلام فرمود ای طالب دانش، گوینده ملالتش از شنونده کمتر است، هرگاه دوستان خود را حدیث کردی آنان را ملول مساز، و آگاه باش، که دل تو مانند ظرف است، بنگر این ظرف را بچه چیز پرخواهی کرد، دنیا را بشناس و او را پشت سر خود انداز، زیرا او منزل تو نیست و جای آسایش تو نمیباشد، و همانا دنیا برای بندگان خدا محلی است که توشۀ آخرت خود را مهیا سازند، ای موسی اگر خواهی بردباری پیشه کنی، نفس خود را بر شکیبائی و صبر وادار کن، و اگر خواهی دانش نصیب بری دل خود را پرهیزکار نما، و اگر خواهی از گناه در امان باشی، نفس خود را بر شکیبائی خشنود ساز، ای موسی اگر مرد عالمی هستی با فراغت بال در پی

1- ۱) تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی سعدی

دانش برو، زیرا که علم، با فراغت حاصل شود، بسیار سخن مگو و بیهوده تکلم مکن، زیرا پرگوئی، دانشمندان را خوار کند و ترا با بیخردان برابر سازد، و لیکن بر تو باد که میانه روی را پیشه کنی، چه او اسباب توفیق و درستکاری است، از نادان بپرهیز و در برابر بیخردان بردبار باش، چه این کار، برتری بردباران و زینت بخش دانشمندانست هرگاه نادانی با تو درشتی کرد، ساکت باش و آرام گیر، و با هضم نفس از پیش او درگذر، زیرا جهل و سخن زشت او درباره تو بسیار است، ای پور عمران، دربی را نگشای که نمیدانی چه کسی بسته است، و مبند دری را که نمیدانی چه کسی گشاده، ای پسر عمران کسی که طمعش از دنیا بریده نشده و میلش از او کاسته نگردیده، آن کس چگونه پارسائی خواهد بود؟ کسی که اگر خواری بیند، خدا را متهم سازد در آنچه قضا بر او جاری شده، زاهد نخواهد بود، ای موسی دانش فراگیر که بدیگران آموزی و خود بکار بندی، نه آنکه مردم را حدیث گوئی که در نتیجه زیانش مر ترا است و سودش دیگر آن را.

گفتار عیسی بن مریم علیه السّلام

از کلام عیسی علیه السّلام است: شما مردم برای دنیا کار میکنید، با اینکه در این روزگار بدون عمل روزی نخواهید خورد، همانا شما بد علمائی هستید که مزد میگیرید و عمل را ضایع میکنید نزدیک است خداوند عمل در طلب عملش برآید، و نزدیکید شما از دنیای بدین وسعت بیرون روید و در دل گور بدان تنگی جای گزینید، خدای متعال شما را از خطا باز داشته، چونان که بر نماز و روزه فرمان داده، چگونه خواهد بود حال اهل علمی که روزی او تنگ شده و جاه و منزلتش محقر گردیده، با آنکه میدانند که این کار جز از خدا و توانائی او ناشی نشود چگونه خواهد بود حال

ص: 44

اهل علمی که خدا را متهم سازد بدانچه قضا بر او جاری شده، و آن شخص از آنچه بدو رسیده خشنود نمیباشد، چگونه خواهد بود. حال اهل علمی که دنیای او از آخرتش نزد او مؤثرتر باشد، و او بدنیا رو آورد و آنچه او را زیان رساند دوستر دارد از آنچه بسود او تمام شود، چگونه است حال اهل علمی که سخن فراگیرد تا حدیث کند، نه آنکه عمل نماید.

از فرمایش رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است آوخ بر علماء سوء که در آتش افکنده میشوند، سپس فرمود مؤنه دنیا و آخرت بر تو سخت میگردد اما مؤنه دنیا: زیرا تو دست بچیزی نمیآری جز اینکه فاجری بر تو پیشدستی نماید، اما مؤنهٔ آخرت: زیرا یاورانی را نمییابی که ترا برای مقام اخروی کمک نمایند ابو ذر (رض) گفت: کسی که دانش آخرت را برای دنیا فرا گیرد بوی بهشت بمشامش نمیرسد.

اخلاص با فکر صحیح و مجاهده

فصل-این درجه از اخلاص که بیانش گذشت رتبهٔ بزرگی است که در اطراف مطالعهٔ او تعقیب بسیار شده و از آن طرف مسئلهٔ دقیقی است که حل آن منوط بدقت فوق العاده و فکر صحیح و مجاهدهٔ تامی میباشد چگونه این موضوع را لازم نداشته باشد با آنکه او مدار قبول اعمال و ثواب نیکو بر اثر درستی او حاصل گردد و نتیجهٔ بندگی مرد پارسا و رنج دانشمند و کوشش مرد فداکار از نظر صحت او صوره عمل بخود میگیرد

اگر انسان اندکی دربارهٔ کارهای خود بررسی نماید و مطالعهٔ صحیحی در پیرامون نفس خود داشته باشد و حقیقت عمل خود را بشکافد، اخلاص در عمل را کمتر مشاهده نماید، و راههای فساد را بسوی خود متوجه تر بیند، و اوضاع خود را متراکم و متفرق بنگرد، بویژه مرد عالم و طالب علم، زیرا علت مهم در حصول این معنی خصوصا اوان تحصیل

شخص طلبه، طلب جاه و بزرگی و مال و شهرت و آوازه و کیف نمودن از مقام و مرتبه و خوشحالی از زیادی پیروان و کثرت درود و سپاسگزاری مریدان میباشد.

و چه بسا هست بیچارۀ که گرفتار این موضوعات شده شیطان، امر را بر وی مشتبه کند و او را تطمیع نماید که: غرض شما از این کار نشر احکام خداست، و نتیجۀ رفتارتان دفاع از دینی است که: بر اثر زحمات طاقت فرسای حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بدست شما رسیده. آن کس که در پی این موضوعات همواره در زدوخورد است و همیشه خود را بآلایش دنیوی گرفتار ساخته، هنگامی پرده از روی کارش برداشته میشود که دیگری از اقران و امثال او که از نظر علم و نیکوحالی گوی سبقت را ربوده و مردم را بجانب خود متوجه ساخته ظاهر شود، و در مقابل او قد علم کند، در این هنگام متوجه باشید اگر آن شخص با آدم تازه وارد که: مورد توقیر و احترام قرار گرفته و مردم وی را دانشمند بتمام معنی میدانند، احترام گزارد و هر زمان او را مشاهده کند خرم و خوشحال گردد چنانچه این عمل را با شخص دیگری که از هر نظر شایستۀ همه نوع احتراماتست انجام ندهد، بدانید که در دینش متضرر گردیده و بحیله و تزویر گرفتار شده و نمیداند چه بکند.

و چه بسا کار اهل علم بزدوخورد منتهی شود، و مانند زنان اظهار غیرتمندی نمایند، به طوری که بر او دشوار است که تلامذۀ او با دیگری رفت و آمد کند، گرچه میداند شاگردش از آن دیگر بهتر استفاده میکند، و از نظر دین برای او مفیدتر است.

این بود تراوش صفات مهلکه که در کانون عالم جایگزین شده، و شخص دانشمند در نظر دارد هرچه زودتر از آنها خلاصی یابد، با آنکه

در دریای ژرف آنها فرورفته و همواره علاقه مندی خود را نسبت به آن موضوعات اظهار میدارد، آری اگر علم و دانش این کس برای خدا بود سپاسگزاری می نمود، از اینکه خدای متعال امر او را کفایه کرده و یار و معینی که از زحمت او بکاهد آماده ساخته، و از آن طرف هرچه بیشتر باید اظهار خرسندی نماید که مردمان پاکدامن و مرشد و رهنمای مردم و استادان شریعت نبوی و زنده کنندگان آثار مرسلین زیاده گردیده و مردم را بسوی خدا میخوانند.

و چه بسا میشود شیطان، برخی از علما را تطمیع کرده و میگوید اندوه تو نه از برای اینست که مردم از تو روگردان شده و دست ارادت بدیگری داده اند، بلکه غم تو از اینست که راه ثواب و پاداش رهبری مردم بر تو مسدود گردیده، زیرا اگر مردم دربارۀ امور دینی خود بتو مراجعه نمایند، و از سخنان تو بهره مند گردند، و از وجود تو ثمر و نتیجۀ دستگیرشان شود همان پاداش را خواهی داشت، از آن طرف تأسف تو برای عدم درک ثواب، پسندیده میباشد، مسکین بینوا نمیداند که انقیاد از فرمان حق و تسلیم نمودن امر تبلیغ و تدریس را به برتر از خودش بالاترین پاداش اوست، و روز جزا بهترین ثواب را نصیب خواهد برد تا آنکه خود به تنهائی در این امر قیام نماید.

ناگفته نماند که پیروان پیمبران و رهبران دین اگر اندوهناک شوند از نظر فوت شدن رتبۀ تبلیغی آنها بر اثر اینکه این رتبه را باهلش واگذار نموده اند نهایت درجۀ شماتت و مذمت را حائز گردند، بلکه انقیاد از امر حق و واگذار نمودن امر تبلیغ و تدریس را با فضل از خودشان برترین کارها است و ثمرۀ نیکوی اخروی بهتر نصیبشان گردد.

مجملا تمام این خودنمائیها و مخالفتها از ناحیۀ شیطان و مکر و

حیلهٔ اوست، گذشته از این گاهی از اوقات برخی از اهل علم به بند حیله شیطان گرفتار گردد، با خویشتن چنین پیمان بندد اگر داناتری از من پیدا شود که راه خدا را بمردم آموزد، از جهت من بهتر و فرح و سرور من بیشتر خواهد بود، البته این سخنان که در کانون او صورت میگیرد پیش از تجربه و آزمایش و وقوع امر میباشد چه نفس آدمی دربارهٔ پیمان این گونه امور بآسانی رام گردیده و تن درمیدهد همین که آن کس پیدا شد و پرچم سرپرستی بدست گرفت حالش دگرگون شود و آنچه در خاطرش گذشته بکلی فراموش کند، و حاضر نیست پارهٔ از آن اندیشهای قبلی را عملی سازد، مگر آن کس را که خداحافظ و نگهبان اوست، این گونه امور را همگان ندانند مگر آنها که با مکر و و حیلهٔ نفس سرو کار داشته، و مدتها در تعقیب آزمایش نفس برآمده و به طور کلی نبض نفس را بدست آورده و مقصودش را ملتفت گردیده اند.

راه علاج امور مهلکه

در نتیجه کسی که این گونه امور را درباره خود احساس کند، هرچه زودتر باید از ارباب قلوب و اساتید فن، راه علاج را بدست آورد و خود را نجات بخشد، و اگر احیانا دسترسی بآنها پیدا نکرد و جدیتش در این راه بی ثمر ماند از کتبی که در این بیماریهای مهلک نوشته شده بزودی امراض روحی خود را مداوا نماید، و اگر از هر دو طرف تهی دست مانده و جز خبر، اثر دیگری باقی نیست، از خدای متعالی، راه اعانت و یاری را خواستار شود، و اگر از این راه هم درمانده و عاجز میباشد باید گوشه نشینی و عزلت گزیند، و در طلب خمول و گمنامی برآید، و هرگاه مورد سؤال قرار گیرد، مردم را از خود دفاع کند، مگر که راه تعلم و دانش برای او مهیا گردد و درب سعادت معرفه برویش گشاده شود،

چه بسا شیطان در این موقع که راه، از همه طرف بر این بینوا مسدود گردیده از طرف دیگر داخل شده و اظهار کند: این دربی که تو منظور داری، اگر گشاده گردد علوم و دانش مندرس شود، و دین از میان مردم صورت نیستی بخود گیرد و خراب شود، زیرا کمی مردم و یاوران دین ایجاب کرده که بشرایط و آداب دینی التفات نداشته باشند و عملیات خود را از روی اخلاص بانجام نیاورند، با آنکه آبادانی دین از بزرگترین طاعاتست، بر اوست که در پاسخ ابلیس پرتلبیس بگوید دین اسلام بر اثر این امر هرگز کهنه نشود و تا وقتی که شیطان، دوستی ریاست و جاه طلبی را در دل مردم جای می دهد، روی به اندراس نمیگذارد و معلوم است که تا روز قیامت شیطان دست از عمل خود برنمیدارد، بلکه از نظر نشر علم و احکام، اقوامی قیام کنند که در آخرت نصیبی ندارند

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-خدای تعالی پیوسته این دین مقدس را بکوشش مردمی که در آخرت نصیبی ندارند تأیید فرموده و نیروی کاملی می بخشد.

باز فرمود-خدای متعالی همواره دین اسلام را بجدیت مرد فاجری تأیید میفرماید.

در این هنگام شایسته نیست به تلبیس و فریب شیطان مغرور شود، و با مردم آمیزش کند، تا بار دیگر حب جاه و ستایش مردم را در دل خود بپروراند، زیرا این عمل مانند تخم نفاق و دوئیت است که در زمین دل خود بپاشد.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-جاه طلبی و بزرگی، در دل آدمی بار نفاق می پروراند، همچنان که سبزیجات بر اثر آب روئیده میشود

باز فرمود-دو گرگ گرسنه که در میان گله گوسفندی افتند،

زیانشان کمتر نیست از حب جاه و مال در دین مرد مسلمان.

مرد دانشمند باید، قلبا توجه کند بخفایای اوصاف نکوهیده و مضرات آنها، و راه نجات و خلاصی خود را در نظر بگیرد، که چگونه راه فرار بدست آورد، زیرا فتنه و فساد و زیان این اوصاف از عالم و متعلم بمراحلی بزرگتر از غیر اوست، چه که مردم از او پیروی کنند و او مقتدای آنان باشد، در آنچه بجا می آورد و عمل می کند و هرگاه این اوصاف عملی شد، مردم جاهل میگویند: اگر این اوصاف مورد ملامت بود علماء بر ما پیشقدم بودند، در نتیجه جهال و عوام مردم همان خصال مذموم را پیشه میکنند، و شبهۀ نیست که هر دو دسته مرتکب بزه کاری شده اند، جز اینکه فرق گذاردن میان هر دو گناه مسافت بعیدی را دربر دارد، زیرا شخص جاهل روز جزا که بصحرای قیامت درآید همان گناهی را که مرتکب شده عقاب بیند، اما شخص عالم باضافه که از جهه بزه کاری خود مورد سخط الهی قرار میگیرد گناه کسانی که تأسی بدو کرده و پیروی او نموده تا روز قیامت هم بعقاب او می افزاید، چنانچه این معنی در اخبار صحیحی وارد شده، مجملا: آنکه شناختن حقیقت اخلاص و بکار بستن او مانند دریای ژرفی است که: همگان در او غرقه شده مگر شاذ و نادری که در آیۀ شریفه (سوره ص آیه هشتاد و دوم) إِلاّٰ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِینَ استثناء شده اند، روی این زمینه بندۀ خدا باید بسیار مراقبت نماید و در جستجوی دقائق و نکات لازمۀ اخلاص برآید و نفع کلی خود را ببرد، وگرنه در عین حالی که غافل است از پیروان شیاطین بشمار آید.

دانش از نظر عمل

اشاره

دومین-امری که پس از فرض اخلاص در عمل بر معلم و متعلم فرض میباشد قسمه (1)عمل کردن و بکار بستن دانشی است که فراگرفته اند، چه بر شخص خردمند لازم است آنچه را فرامیگیرد بکار بندد، که گفته اند: اهتمام شخص خردمند به رعایت عمل است، و آدم جاهل پابند استماع روایت از حضرت امیر علیه السّلام مرویست که فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده: علماء دو دسته اند، دستهٔ عالم و دانشمند که بعلم خود عمل میکنند اینان ناجی و رستگارند، و دیگران تارک عمل اند ایشان هالکند و همانا اهل آتش متأذی هستند از بوی گند مرد عالمی که: بوظیفهٔ علمی خود عمل ننماید، و سخت ترین مردم از نظر حسرت و پشیمانی در روز قیامت، مردیست که: بندهٔ را بسوی خدا بخواند و او سخنش را بپذیرد و راه خدای پیشه نماید و طبق دستور او باطاعه کردگار عالم قیام کند روز جزا او را به بهشت برند، و آن بیچاره بر اثر ترک عمل و پیروی از هوای نفس و بسیاری امل و آرزو بدوزخ خرامد، اما پیروی از هوای نفس از راه حق جلوگیری کند، و درازی آرزو موجب فراموشی آخرت گردد.

حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود-عالمی که بعلمش عمل ننماید،

1- ١) تلمیذ بی ارادت عاشق بی زر است، و روندهٔ بی معرفه مرغ بی پر، و عالم بیعمل درخت بی بر، و زاهد بی علم خانهٔ بی در. سعدی. یک نصیحه ز سر صدق جهانی ارزد مشنو، ار در سخنم فائده جانی نیست حاصل عمر تلف کرده و ایام بلهو گذرانیده بجز حیف و پشیمانی نیست سعدیا گرچه سخندان و مصالح گوئی بعمل کار برآید بسخندانی نیست تا بخرمن برسد کشت امیدی که تراست چاره کار بجز دیده بارانی نیست

پند و اندرز او از دل مردم محو گردد همچنان که باران از صفا (کوه صفا) نابود شود.

مردی حضور حضرت علی بن الحسین علیه السّلام مشرف شد، مسائل چندی پرسید: حضرتش بنحو صواب پاسخ فرمود: آن مرد اراده کرد که مانند آن مسائل بپرسد، حضرت فرمود: در انجیل است: تعقیب ننمائید دانشی را که نمیداند یعنی سودی برای شما ندارد، و بدانچه آگهی حاصل میکنید عمل نمی نمائید، زیرا هرگاه مرد عالم بعلمش عمل ننماید جز کفر و دوری از خداوند نصیبش نگردد.

مفضل بن عمر از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام پرسید: شخص ناجی بچه علامت شناخته میشود و چه کس است؟ فرمود: کسی است که عمل او موافق گفتار او باشد، و هرکس بدین صفت بود بر نجات او گواهی ده، و هرکس چنین نباشد مانند آدمی است که: دانش را نزد او به گروگان نهاده باشند.

خطابه حضرت امیر علیه السّلام و سرانجام عالم بی عمل

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطابه های خود میفرماید: ای مردم هرگاه مطلبی را درک نموده و فهمیدید بکار بندید، شاید بدانچه عمل نموده اید هدایت یابید، و همانا دانشمندی که بخلاف دانش خود قدم بردارد مانند نادان سرگردانی است که: از بیماری جهل و نادانی خود بهبودی حاصل نکند، بلکه از نظر تحقیق نگریسته ام که حجت خدای عز و جل بر عالم بی عمل بزرگتر و پشیمانی او پایدارتر است از نادان سرگردانی که در دریای ژرف نادانی غوطه ور میباشد، با آنکه هردوی آنها پریشان خاطر و سرزمین دل آنها ویران است، ای مردم: پندارهای بیهوده را در دل خود راه میدهد که در شک افتید،

و شک ننمائید که کافر و گمراه شوید، نفس خود را بخویشتن وامگذارید که مورد حیله و مکر وی قرار گیرید، و در امر حق حیله مورزید که زیانکار شوید، همانا راه صواب آنست که تفقه کنید، و راه تفقه چنانست که بنفس خود مغرور مباشید، و همانا آن کس که شما را بهتر پند دهد آدمی است که پیروی کردگار خود بیشتر نماید، و جری تر شما مردم، کسی است که فراتر مرتکب بزه کاری شود، کسی که منقاد خدای تعالی باشد، از عذاب ایمن و خرم و خوشحال است، و آن کس که معصیت نماید ناامید و پشیمان خواهد بود،

از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام مرویست مردی خدمت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مشرف شد عرض کرد یا رسول اللّه علم چیست؟ فرمود! سکوت، عرض کرد بعد از آن؟ فرمود: بکار بستن آثاری که از دانش حاصل کرده عرض کرد: ، پس از آن؟ فرمود: نشر علم و دانش در میان مردم به طوری که موجب هدایت و رهنمائی آنان باشد.

موسی علیه السّلام و دوست دیرین

و آن حضرت فرمود-موسی علیه السّلام رفیق دانشمندی داشت که: مدتها تحصیل علم نموده و در فراگرفتن علم رنج بسیار برده بود، روزی از جهت زیارت و بازدید نزدیکان خود، بعنوان استیذان پیش حضرت موسی علیه السّلام آمده و اجازه خواست که بصوب کسان خویش رهسپار شود، موسی علیه السّلام فرمود: همانا صلۀ رحم حقی است بر گردن تو و از آن طرف بپرهیز که رکون و میل بدنیا نمائی، زیرا خدای متعال ترا بهرۀ علم عنایت فرموده زنهار که دانش را ضایع کنی و او را بنااهلش آموزی، آن مرد عرض کرد: امیدوارم جز کار نیکو از من سر نزند، این بگفت راه نزدیکان پیش گرفت، مدتی گذشت از وی خبری نشد، موسی علیه السّلام در تفحص احوال

او برآمده از هرکه جویای احوال او میشد کسی بحال او آگهی نداشت چون مفارقت وی بر موسی علیه السّلام دشوار گردید، هنگامی که جبرئیل علیه السّلام شرف نزول خدمت موسی علیه السّلام حاصل کرد، حضرتش علیه السّلام از وی احوال او را پرسید، که: آیا از دوست دیرین من خبری داری و میدانی در کجاست؟ جبرئیل عرض کرد آری. اکنون بصورت بوزینهٔ مسخ شده و زنجیر آهنینی بگردن او افکنده شده! موسی علیه السّلام بر اثر استماع این سخن از در تضرع نالهٔ زده بطرف محراب عبادت رهسپار گردید، در مناجات، به خدای متعال عرض کرد الهی، رفیق و مونس خود را از تو میطلبم فراقت و جدائی او بسیار بر من تأثیر کرده و مرا تحت شکنجه و عذاب درآورده، خدای متعال وحی فرمود: ای موسی اگر مرا بخوانی آن قدر که دو استخوان شانهٔ زیر گردن تو از یکدیگر بگسلد، دعای ترا دربارهٔ وی اجابه نفرمایم، زیرا من نور معرفت و دانش را در دل او قرار دادم، او ستایش ننموده و موقعیت دانش را ندانسته بنااهل فراداد.

دانش یا کالبد آدمی

ابو بصیر از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای طالب علم، همانا دانش دارای فضائل بسیاریست، سر علم فروتنی است، چشم علم، دوری از کینه و حسد، گوش علم، فهم و ادراک مطالب، زبان علم، راستی و درستی، قوهٔ حافظهٔ علم، تفحص و پی گیری دل علم، قصد و نیت خالص، خرد علم، شناختن اسباب و امور محتاج الیها، دست علم، رحمه و مهربانی، پای علم، دیدار علما و دانشمندان، همه علم، سلامتی از امور مفسده، حکمه علم، تقوی و پرهیزکاری، قرارگاه علم نجات از مکاره، پیشوای علم، عافیت، مرکب علم، وفاء، سلاح علم، سخن نرم دندان شکن، شمشیر علم، رضا و خوشنودی، کمان علم، مدارا،

لشگر علم، همنشینی با علماء، مال و ثروه علم، ادب و فرهنگ، پس انداز علم، دوری از گناهان، داروی علم، امر بمعروف، جایگاه علم، موادعه و مصالحه، رهنمای علم، هدایت، دوست علم، حب نیکان،

(آری از این بیان شریف که حاکی از یک دوره زندگی علم و دانش است، ویژه چنان تشبیه زیبائی که حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده، هویدا گردد، که بشر مدعی علم و دانش، باید بطوری علم را از خود جلوه گر سازد که: دارای جمیع محامد مذکوره باشد، علاوه بر عملیات خود علم که: مذکور گردیده باید همه را بصحنۀ عمل درآورده و مشهود انظار سازد، ناگفته نماند که در این کار، هرچه بیشتر از ریا خود داری کند، نه تنها جلوه گری و عوام فریبی را غرض اصلی خود قرار بدهد) .

در حدیث طویلی که عنوان بصری از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده میگوید: که حضرت علیه السّلام فرمود-علم از زیادی تعلم حاصل نشود، بلکه مانند نوریست که خدای متعال در دل هرکس که آهنگ رهنمائی او فرماید قرار میدهد، تو هرگاه خواستی دانش آموزی نخستین-حقیقت عبودیت و بندگی را در دل خود آشکار کن، سپس در جادۀ دانش قدم بگذار و از خدای متعال تقاضای فهم و ادراک مطالب علمی بنما.

منظور دانش تنها عمل است

فصل-دانش درخت است، و بکار بستن او بر و میوۀ اوست، منظور از درخت بارآور که در پرورش او باغبان و زارع رنج میبرد همانا میوۀ اوست، لیکن درختی که از بر او سودی فراهم نشود یا بکلی بار ندهد غرض و مقصودی بدو تعلق نگیرد، زیرا در هر حال منظور غارس انتفاع از میوۀ او بوده، اینک درخت مذکور دارای نتیجۀ میوۀ

نمیباشد، همچنان منظور اولی و ذاتی از علم و دانش به طور کلی اعمال قوانین اوست، زیرا کلیهٔ علومی که انسان خود را رهین منت آنها میداند، جز بدو علم برگشت ننماید،

سرانجام کلیه علوم بدو علم است

یکی علم معامله و خریدوفروش و امثال آنها و دیگری علم معرفه که دانش و آگهی در بارهٔ ذات احدیت باشد.

علم معامله: عبارتست از شناختن حلال و حرام و امثال آنها از احکام شرعیه، و شناختن اخلاق نفس مذمومه و محموده و راه علاج و فرار از آنها.

علم معرفه: مانند علم بخدا و صفات و اسماء او، و علوم دیگر نسبت باین دو علم، آلات و ادوات بشمار رفته اند، یا آنکه منظور عملی نمودن کاری از کارها است، چنانچه این معنی بر شخص متتبع پوشیده نیست، و بالبدیهه هویدا میشود که: علوم معاملی جز از جهه اعمال و بکار بستن سود دیگری را حائز نمیباشند، و الا چندان قدر و قیمتی نداشتند.

بنابراین میگوئیم: حاکم بعلوم شرعی هرگاه در فقد جوارح و حفظ و نگهداری آنها از گناهان و الزام آنها را بطاعات و ترقی شان از فرائض بنوافل و از واجبات و سنن اهمال ورزید، از نظر اتکال و پشت- گرمی بدانش که مقصود از این امور تنها علم و دانش است، او دربارهٔ نفس خود مغرور میباشد و در دینش حیله گر و عاقبتش بر او پوشیده گردیده، و نمیداند سرانجام کار او بکجا خواهد کشید، همانا مثل او مانند بیماریست که: علتی در وجود او حادث شده، و دفع آن عله منوط است بداروئی که: از اخلاط بسیار ترکیب شده، و جز دکتر حاذق و ماهری بر آنها اطلاع نداشته، و دیگری از پیدایش آنها آگهی حاصل

ننموده، بیمار بینوا، در کنجکاوی چنین دکتری برآید، و از وطن خود آواره گردد تا او را ملاقات کند، دکتر، دارو را بدو بیاموزد، و اخلاط را بطور تفصیل برای او شرح دهد، اقسام و انواع او را یک بیک بگوید، اندازه و مقدار آنها را بیان کند، و از معادنی که استخراج میشود مطلعش سازد، و دستور دهد، که چگونه باید کوبیده شود و بیکدیگر آمیخته گردیده و خمیر گردد، بیمار، راه اتخاذ دارو را بخوبی فراگیرد و نسخهٔ زیبائی با خط خوانا نوشته، و همواره با خویشتن قرائت کند، و به بیماران تعلیم دهد و آنها را از بلیات برهاند، از آن طرف خودش بکلی بکار نه بندد و در استعمال و مداوای آزار نکوشد، آیا تو مدعی هستی که این عملیات او از مرض وی بکاهد و او را نجات بخشد؟ چنین نیست، بلکه اگر هزار نسخه نویسد، و هزار بیمار را مداوا کند تا نجات و بهبودی یابند و هر شبانگاه هزار مرتبه بخواند، از آن مرض بهبودی نیابد و شفا پیدا نکند، مگر طلا میزان کند، و دارو تهیه نماید، و طبق دستور، دوا بسازد و بیاشامد و در رنج و شکنجه او شکیبائی ورزد، و بهنگام آشامد، و بآداب و شرائط عمل نماید، و هرگاه چنین کرد حظی از بهبودی مرض حاصل نماید، و اگر بهیچ وجه نیاشامد و دستورات بر زمین نهد چگونه بهبودی یابد؟ همچنین است مرد دانشمند فقیه، هرگاه راه طاعات را بمردم آموزد و خود بکار نه بندد. و گناهان بزرگ را بمردم بگوید، و از آنها دوری ننماید، خویهای ناپسند را از مردم دور کند و خود بدانها آلوده باشد، اخلاق نیکو را بمردم یاد دهد و خود متصف بدانها نگردد. این شخص بخود مغرور است و در دینش مخدوع، زیرا خدای متعال (سورهٔ الشمس آیه هشتم) فرموده قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا، هرکس نفس خود را پاکیزه نمود او رستگار است، نفرموده

آن کس رستگار است که راه تزکیۀ نفس را بداند و او را در کتب خود نگارش داده و بمردم بیاموزد، در این هنگام شیطان که: دقیقۀ از آدمی برکنار نیست بوی گوید: این مثل ترا گول نزند زیرا آگهی از دوا، درست است که بیماری را بهبودی نه بخشد، لیکن راه تو و منظور تو تقرب و نزدیکی بخداست، و علم و دانشی که در این راه کسب کردۀ همانا پاداش خدا را بطرف تو متوجه می سازد، سپس پارۀ از اخبار در فضیلت علم از جهه او نقل میکند، اگر بینوای بیچاره بنفس خود مغرور بود، هوای نفسش بر این سخنان تن در داده و با اطمینان خاطر دست از کار بدارد، و اگر زیرک و دانا باشد در پاسخ شیطان بگوید: تو فضائل علم را بمن تذکر میدهی و از آن طرف مرا بفراموشی می افکنی از آنچه که دربارۀ عالم بی عمل وارد شده، چنانچه خدای متعال بدین گروه دانشمندان در قصۀ (1)بلعم باعورا که در محضرش دوازده هزار دوات بود و مردم از علوم و معارف او استفاده میکردند اشاره فرموده، (سوره اعراف آیۀ صد و هفتاد و پنج) فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ.

و چنانچه گروهی از علماء گفته اند: در پارسائی مقامی را دارا بود که

1- ١) بلعم بن باعورا یا (بلعام بن بلعوراء) یکی از مردان برجستۀ عصر موسی ع بود، اسم اعظم را میدانسته بدین وسیله دعوات او باجابه میرسده، زمانی که موسی ع بقصد مقاتله، بزمین بنی کنعان که از اعمال شام بود رسید قوم بلعام پیش او آمده تقاضا کرده که: بر قوم موسی ع دعا کند تا شر ایشان از سر آن مردم دفع شود، بلعام پس از امتناع یا بحکم سلطان عصر بکوه برآمده و بر کسان موسی ع دعا کرد، و چون مأیوس گردیده و خود را محروم از دنیا و آخرت مشاهده کرد دستور داد تا زنان را بلشگر موسی فرستادند عاقبه الامر بر اثر خواهش موسی ع خدا دانش او را گرفت و چنان شد که شد.

اگر سر بآسمان برمیداشت عرش خدا را مینگریست، و باز در حق عالم بی عمل (سوره جمعه آیه چهارم) فرموده مَثَلُ اَلَّذِینَ حُمِّلُوا اَلتَّوْراٰةَ یعنی مثل آنان که بار سنگین توریه را برداشته و حمل کرده اند و انجام نداده نتیجهٔ اصلی از حمل توریه را که، عبارت از اعمال فرامین مقدس آن کتاب آسمانی است کمثل الحمار (1)یحمل اسفارا مانند مثل درازگوشی است که: کتب علم و حکمه و دفاتر دانش و معرفت را بر او بار کنند، کدام ذلت و خواری بالاتر است از آنکه کردگار عالم دانشمند بی عمل را تشبیه بسک و درازگوش فرموده.

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-کسی که دانش بسیار فرا گیرد، و راه هدایت را بیشتر نه پیماید جز دوری از خدا نصیب نبرد.

باز فرمود-عالم بی عمل در روز قیامت که بآتش افکنده شود روده های او از شکمش بیرون آید و اطراف او به پیچد چنانچه الاغ اطراف سنگ آسیاب دور میزند.

معصوم علیه السّلام فرماید-بدترین مردم، دانشمندان بدعاقبت اند.

ابو درداء گفت آوخ بر آن کسی که یک مرتبه علم پیدا نمیکند، و اگر خدا بخواهد او را عالم میفرماید، و آوخ بر آن کسی که هفت مرتبه دانا شده (یعنی حجه علم بر او تمام است) زیرا بوی گویند چگونه رفتار کردی دربارهٔ آنچه میدانستی و چه نحو شکر خدا را بجا آوردی؟ .

پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود-سخت ترین مردم از نظر عذاب روز

1- ۱) علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی نه محقق بود نه دانشمند چارپائی بر او کتابی چند آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر سعدی

قیامت عالمی است که مردم را در امر دین خدا نفعی نرسانده باشد.

این حدیث و امثال او در ابتداء کتاب گذشته و مانند این احادیث بقدریست که از اندازه بیرون میباشد، و همانا آن کس که آگهی فرموده از فضیلت علم خبر داده از پشیمانی عالم مقصر در عمل، و هویدا است که:

حال این مرد عالم نزد خدا سخت تر است از وضعیت عذاب آدم جاهل أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ اَلْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (سوره بقره آیه هشتاد و چهار) کنایه از آنکه مردم نیندیشند تنها مقام و منزلت علم کافیست که: آدمی بهر فعلی که قدم بردارد مآخذه نشود، و هرچه دلش بخواهد انجام دهد بدون آنکه کسی او را تعقیب کند، نه چنین است که، هنگامی که برتری علم را شنیدید، هنوز خرسندی علم در دل شما است که عذاب مقصرین در عملیات را، برخ شما میکشند و آن سرور و فرح را از دل شما میبرند.

عالم بمعرفه خدا چیست؟

چون اندکی در باب علم معامله سخن بپایان آوردیم اینک روی سخن ما با علم معرفت بخدا و علومی که متوقف بر او هستند میباشد.

مثل عالم بعلم معرفه اللّه که در عمل خود مهمل است و امر خدا و حدود او را از شدت غرور تضییع میکند، مثل کسی است که اراده کند، خدمت پادشاهی بسر برد و اوامر او را انجام دهد، نخست: پادشاه را شناخته، اخلاق، اوصاف، رنگ، شکل، طول و عرض، عادت و مجلس او را ملاحظه کند، و نداند چه موضوعی محبوب سلطان و چه چیزی مکروه اوست و از چه خشنود میشود و بر چه امری خشمگین میگردد، یا آنکه از این موضوعات اطلاع دارد، تنها میخواهد در حضرت سلطان روز بپایان رساند، در عین حال آنچه که مورد غضب سلطان است در او جمع گردیده، و از تمام آنچه که سلطان دوست دارد مانند زی، و هیئه، و حرکه

و سکون، عاری و عاطل است، خدمت سلطان رود و قصد تقرب بشاه را نموده و خویشتن را از مخصوصین معرفی کند، درصورتیکه جمیع مکروهات طبع سلطان در او گرد آمده، و هرچه را دوست دارد در او نیست، نامبرده بعنوان اینکه شخص شاه را می شناسم، نسب و اسم و شهر و شکل و صوره سلطان را کاملا میدانم، و از خوی شاه در سیاست باغلمان و خدام و معاملهٔ رعیت نسبت بشاه، باخبرم، سنگ تقرب و نزدیکی بسینه میزند، با همهٔ این کیفیت، آیا تقربی نزد شاه حاصل می نماید؟ بلکه همین بیان مثال عالم به هر دو بخش مذکور در فوق است، که: در عین غرور و مستی واگذاشته آنچه را می شناخته.

بنابراین اگر مرد دانشمندی تمام آنچه را می شناسد واگذارد، و بکمتر معرفتی اشتغال ورزد و شناسائی با محبوب و مکروه پیدا کند، البته بمقصود نزدیکتر است، تا بر اثر نزدیکی و خصوصیت بخواهد خود را بمنظور خویش نائل سازد، باضافه کوتاهی عمل و پیروی شهوات برهان روشنی است که از مقام معرفت جز اسم بی مسمی و لفظ بی معنی نصیب دیگری نداشته، زیرا اگر خدا را به آن طوری که بایدوشاید شناخته بود، از خدا می ترسید و پرهیز میکرد چنانچه فرموده إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ، چون متصور نیست، آدم خردمند شیر درندهٔ را به بیند و بشناسد و از او نهراسیده پرهیز ننماید.

خدای متعال بداود نبی علیه السّلام وحی فرمود: از من به پرهیز چونان که از درندهٔ موذی میهراسی.

آری کسی که رنگ و شکل و اسم شیر را شنیده و خود او را ندیده گاهی بیم و ترس در دل او راه نیابد گویا که شیر، را نمی شناسد.

در گشایش کتاب زبور است-نخستین پایهٔ که: حکمه بر روی او نهاده شده هراس از خداست.

فصل-عالمی که کوتاهی در عمل خود نموده، باضافۀ اینکه باید ظواهر شرع را مراعات نماید و آنچه فقهاء (رض) تدوین فرموده از نماز و روزه و دعا و تلاوه قرآن و غیر اینها از عبادات بجا آورد، عملیات دیگری دارد که از آنها ناگزیر میباشد، زیرا اعمال واجبی حتی مستحبی آن اندازه نیست که یادآوری شده، بلکه بیرون از آنچه فقهاء در کتب خود ترتیب داده، چیزیست که مهمتر از کارهای دیگر اوست و شناسائی او واجب تر و طلب و مناقشۀ در او بزرگتر بشمار آمده، همانا آن موضوع عبارتست: از پاکی نفس از رذائل خلقی، مانند تکبر، ریا، بخل و کینه، و غیر اینها از رذائل مهلکات که در علوم ویژۀ آنها مقرر گردیده، و نگهداری زبان از غیبه، سخنگوئی، دوزبانی، یادآوری عیوب مسلمانان، و غیر اینها و همچنین سخن در جوارح و اعضا است که برای آنها احکام ویژۀ معین شده، و بزه کاریهائی که در محل خود مذاکره شده که هرکس باید بداند و طبق دستور بکار بندد، آنچه گفتیم عملیاتیست که در کتاب بیوع و اجارات و غیر اینها از کتب فقهیه نام برده نشده است (و لا یخفی لطف هذا الکلام) .

بلکه در این خصوص ناگزیر است که بعلماء حقیقی عاملین و سلاک راه یقین یا کتب آنان که ویژۀ این دستورات است مراجعه نماید و چقدر نسبت بخدای متعال جری است مرد عالمی که تنها عمر خود را بعلوم (1)

1- ۱) بگذر ز علم رسمی که تمام قیل و قال است تو و درس عشق ای دل که تمام وجه و حال است ز مراحم الهی نتوان برید امید مشنو حدیث زاهد که شنیدنش محال است طمع وصال گفتی که بکیش ما حرام است تو بگو که خون عاشق بکدام دین حلال است بجواب دردمندان بگشا لب شکر خا بکرشمه کن حواله که جواب صد سؤال است غم هجر را بهائی بتو ای بت ستمگر بزبان حال گوید که زبان قال لال است شیخ بهاء الدین عاملی

رسمی (صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و و و و من الباب الی المحراب) تلف کند، و از اصلاح نفس خود غافل ماند و خوشنودی خود را نسبت بخدای متعال اعلام دارد، همانا جرئت این عالم از عمل و علم او هویداست.

از نظر علم پارهٔ از گفتار خود را مذکور داشتیم، و مثال او را چون مریضی که نسخهٔ دوا فراگیرد و خود را سرگرم تکرار و دوباره کردن او نماید و دیگران را بیاموزد بیان نمودیم.

از آن گذشته مثل او مانند کسی است که مبتلا بمرض بواسیر و درد سینه باشد و درعین حال نزدیک است قالب تهی کند، از آن طرف نیازمند است داروئی بیاموزد و بکار بندد خود را بدواء استحاضه سرگرم نموده و شب و روز به فرا گرفتن او اشتغال ورزیده، با آنکه میداند مرد است و حائض نمیشود و چنین میپندارد، بسا هست زنی بعلت استحاضه گرفتار شود و از من در این موضوع پاسخی خواهد، همانا این موضوع نهایت بی پروائیست، زیرا فراگرفتن داروئی که اگر بکار بندد برای علت او نافع است واگذارده و بکار دیگر سرگرم شده همچنین است متفقه بیچارهٔ که پیروی شهوات و دنیاداری و کینه و ریا و غضب و کارهای زشت و تکبر به عملیاتی که پندارد آنها اعمال نیکو است نموده، با آنکه اگر باطن خود را بشکافد خواهد فهمید که این موضوعات از گناهانی روشن و بی پرده است، آری این شخص باید متوجه قول پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باشد که فرمود ریا نزدیکترین شرک بخدا است.

و فرمود-به بهشت نرود کسی که باندازهٔ یک مثقال تکبر در دل او باشد،

و فرمود-کینه و حسد حسنات آدمی را بخورد همچنان که آتش هیزم را میخورد و میسوزاند،

و فرمود-دوستی مال و جاه ریشهٔ نفاق و دوئیت را پرورش میدهند همچنان که سبزیجات از تراوش آب روئیده میشوند،

و غیر اینها از اخبار و روایاتی که در ابواب این مهلکات تدوین شده.

بطوری که دانسته شد متفقه مسکین از داروهائی که قلع علل ظاهری او را نموده دست برداشته و به فرا گرفتن دوای دیگری پرداخته که سودی چندان بر او مترتب نیست. از این نظر، داروهای سایر مهلکات باطنی را مطمح نظر و دقت قرار نداده تا در اندک وقتی دفع مهلکات از خود نماید، چه بسا میشود پیش از توبه و تلافی، بچنگال مرگ گرفتار شود، و خدای متعال را درحالی که نسبت بچنین آدمی خشمناک است ملاقات کند، بجای تحصیل این موضوع مهم، خود را بعلم نحو صرف، منطق، بحث دلالات، حیض، استحاضه، سلم، اجارات، لعان، جراحات دعاوی، بینات، قصاص، دیات، سرگرم ساخته با آنکه در تمام عمر نیازمند بدین علوم نمیباشد مگر به ندرت و کمی و اگر خود یا غیر او بدانها محتاج شوند از فروض کفائی است، و از علومی که باجماع مسلمانان واجب عینی است دوری جسته در نتیجه فراگرفتن این علوم که آهنگ اولی او ثواب خدا و امتثال فرمان اوست واجب کفائی است، و واجب کفائی از نظر رتبه پس از انجام واجب عینی خواهد بود،

باری اگر منظور این شخص فقیه که به فرا گرفتن علم خود، طالب و خواهان امر خدا است سرگرم شدن اوست به ترتیب علوم الاهم فالاهم و الا نفع فالانفع، آن شخص یا غافل مغرور است و یا مجادل و مخدوع در دین و طالب ریاست و سروری و جاه و مال دنیا است، باید هرچه زودتر دواء یکی از دو علت را پیش از آنکه توانائی پیدا کنند و او را هلاک سازند فراهم نماید.

باضافه معلوم است که مجرد تعلم این مسائل مدونه نزد خدای متعال فقه نیست همانا فقه ادراک جلال و بزرگی خدا است که موجب خوف و هیبت و خشوع و پرهیزکاری و معرفت صفات ناپسند واجب الاجتناب و اوصاف پسندیدۀ لازم الارتکاب میباشد، و از خوف و حزن اعلام میدارد، چنانچه (1)خدای متعال (در سورۀ توبه آیۀ صد و بیست و یکم) فرمود فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طٰائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی اَلدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ، همانا آنچه موجب انذار میشود غیر از علمی است که در کتب فقهاء تدوین گردیده. زیرا مقصود از فقهی که فقهاء اسلامی (رض) در کتب خود تدوین نموده نگهداری از اموال است با شرائط معاملات و حفظ ابدان است با اموال، و دفع قتل و جراحات، با آنکه مال در راه خدا آلت است و ابدان بشری مانند مرکب، همانا علمی که محل وثوق و اهتمام قرار گرفته سلوک راه خدا و قطع عقبات دل که صفات مذمومه میباشد، چون آنها حجاب میان بنده و خدا است، و هر کاه بندۀ بمیرد

ص: 65

1- ١) آیه شریفۀ قرآن راه سلوک و طریق پیمودن صراط مستقیم را بوجه احسن به پیروان خود آموخته، و اصولا جدیت خود را در باب آموزش و پرورش مردمان بکار برده، و مردم را به نفر و کوچ کردن و سکونت در غربه از نظر تحصیل معارف حقه مأمور داشته چنانچه بعضی همین آیۀ شریفۀ را برهان می آورند برای اینکه علم در غربت و دوری از وطن حاصل میشود، به طوری که در متن اشاره شده آیه بشر را به سیر و سلوک میخواند نه آنکه مراد اصلی آیه تنها تعلم مسائل حیض و نفاس و استحاضه باشد البته منکر این موضوعات نیستیم، و اخباری که حجت بر نفر و بهره بری از معصوم میباشد و همین آیه را شاهد مدعای خود آورده مهمترین موضوعی که در آنها اعمال شده نخست راه سلوک آدمیت سپس مسائل شرعیه چنانچه بر متتبع خبیر پوشیده نیست.

و بدین لوث صفات گرفتار باشد از خدای متعال محجوب خواهد بود، از اینجا است که علم و دانش موجب خوف و خشیه است و خوف و خشیه ویژه اربابان دانش است چنانچه فرمود إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ علماء در این آیهٔ شریفه هر دو دسته از فقیه و غیر فقیه را شامل میشود، مثال عالمی که بعلم فقه متعارف متداول اکتفا کرده مانند کسی است که از سلوک راه حج به فرا گرفتن صنعه کفش دوزی و مشک دوزی قناعت کند، شبههٔ نیست که با عدم آن کار راه حج بر چنین کسی مسدود است زیرا هر دو (کفش و مشک) مورد نیاز اوست، و هرگاه از کار افتادند راه حج بر او منسد میشود لیکن کسی که بدین مختصر قناعت نموده حاجی بشمار نیاید، همچنین اگر مرد فقیه این علوم را فرانگیرد شناسائی باحکام برای او میسور نگردد، جز اینکه این علوم مرسوم در فقه به تنهائی نجات بخشنده نیستند بلکه مقدمه برای مقصد اولی و ذاتی که علم معرفه اللّٰه است میباشند، و هرگاه این مثال از حال فقیه عارف بشرع خدا و رسول صلّی اللّٰه علیه و اله و سلّم و ائمه دین و راه حلال و حرام اعلام نماید، چگونه (1)خواهد بود حال کسی که عمر خود را دربارهٔ شناسائی

1- ۱) از قدیم زمان میان فقهاء و اخباریها با حکما متألهین آب کدری از سرچشمه گل آلود نزاع و دشمنی جاری بود و هر طائفه بر دسته دیگر میتاخته و عمود تکفیر بر فرق یکدیگر میکوبیده و کتب و دفاتر را از هجو یکدیگر پر میکرده و هریک بلهجهٔ ثمرهٔ سخنان خود را در نذر و شبه نذر و ترکیب جسم از هیولی و صورت میدانسته مرحوم سید جز اثری در انوار نعمانیه بسی بر حکما تاخته و طعن و لعن بسیار برایشان وارد آورده و مرحوم علامه مجلسی ثانی در پاسخ ملا خلیل قزوینی پس از ابطال مرام حکما گوید که خدا بعقل صورت نه بندد و الا وجود انبیا و مرسلین مثمر ثمری نبود، دیگری پای استدلالیان را چوبین دانسته حکیم متأله مولانا میر محمد باقر داماد در پاسخ او که در واقع جواب از همه معترضین است میسراید؛ بقیهٔ در پاورقی صفحهٔ بعد.

عالم کون و فساد که جز فساد ثمرهٔ ندارد تلف نماید و سرگرم شود بمعرفت وجود که آیا وجود نفس موجودات است یا زائد بر آنها یا مشترک میان آنها میباشد، و جز اینها از مطالبی که نتیجهٔ ندارد و مثمر ثمر نمیباشد بلکه لب و حقیقت آنچه را میجویند پیدا نمیکنند. تا چه رسد غیر او را که باثباتش پرداخته، و همانا مثل این دانشمندان در این موضوع مثل پادشاهی است که بندگانی انتخاب کرده و ایشان را مأمور نموده که به دربار او بیایند و بخدمتش کمر بندند، و در حضرت او آنچه موجب سعادت است تکمیل کنند، و از آنچه باعث دوری و شقاوت است بپرهیزند چون آنها بسرای سلطان روند سرگرم تماشای دیوارها و سقفها و زمینهای سرای او گردند تا عمر بپایان رسد و بمیرند و ندانند برای چه منظوری بدانجا خوانده شده بودند، چگونه مینگری حال آنان را با مولای خودشان که همه نوع اسباب را حتی از جهه ایشان مهیا کرده

و سفرهٔ احسان و بخشش برای آنها گسترده، با آنکه آنها بدین نحو کار را مهمل گذارده، بلکه در معصیت او پرده دری کرده اند، آگاه باش که مثال این گروه مانند خانهٔ تاریکی است که چراغی بر بام او نهاده باشند و اراده کنند که درون خانه از روشنی چراغ درخشان شود بلکه مثل آنان مانند مبالی است که ظاهرش بگچ اندوده شده و باطنش بوی ناخوش دهد، یا چون گور مردگانست که: ظاهرش تزیین شده و باطنش جیفهٔ بخاک طپیده، یا چون شخصی است که پادشاهی را بدعوت خویش خواند درب منزلش را با گچ زینت داده لیکن مزابل صدر منزل را بحال خود باز گذارد آری این موضوع غرور و غفلت آشکاری است که شبهه پذیر نمیباشد، بلکه نزدیکتر مثالی که به طور کلی این موضوع را آشکار میسازد، مثال مرد کشاورزیست که کشت نماید و گیاههائی که بر اثر رنج او روئیده شده حشیشی که صددرصد آفت سبزیهای اوست از بین ببرد کسی را دستور دهد تا گیاهها را از حشیش جدا ساخته و او را از بیخ و بن برکند، مأمور برخلاف رأی و دستور او اندکی از حشیش را بریده بن او در زمین قوت گرفته بار دیگر سبز و خرم میشود و چون روز اول به سبزیجات و کشت او ضرر میرساند.

دل یا مزرع رذائل

همانا مغارس نواقص و روئیدن گاه رذائل اخلاق و خویهای زشت دل است، کسی که دل خود را از آلایش رذائل پاکیزه ننماید طاعات ظاهری او جز با آفات بسیاری بانجام نرسد، بلکه مانند بیماریست که مبتلا بمرض جرب (گال-گری) باشد، طبق دستور باید بدن خود را روغن مالیده و داروی سودمند استعمال نمایند.

روغن که بر بدن می مالد از نظر آنست که آنچه بر ظاهر بدنش

آشکار شده برطرف سازد و استعمال دارو برای آنکه بکلی قلع مادۀ مرض ز بدنش بشود، در نتیجه شخص بیمار به روغن مالی تنها قناعت کرده و از آشامیدن دارو صرف نظر نماید کم کم بیماری مسری او بکلی در تمام اعضا و جوارح او اثر نموده، بیمار بیچاره پیوسته بروغن مالی بدن سرگرم شده و ظاهر بدن را مداوا میکند بی خبر از آنکه ریشۀ آن مرض در باطن او روزافزونست او بدین عمل ادامه دهد تا هنگامی که قالب تهی کرده و هلاک شود:

از دادار پاک تمنا داریم که نفس ما را اصلاح فرماید، و ما را بعیوب خودمان بینا سازد، و آنچه را بما آموخته درباره ما سودمند گرداند، و برهان بر ما قرار ندهد، زیرا این کار در دست اوست و او بخشایندۀ بخشایندگان است.

شرایط متعلم و استاد

[توجه کامل بجانب خدا]

اشاره

فصل-برای هریک از معلم و متعلم پس از فراگرفتن علم و عمل شرائط و وظائف بسیاری است، گرچه همه آن شرائط بالاخره بازگشت بعمل خواهند داشت، زیرا علم دارای تمام خویهای کریم و کارهای پسندیده میباشد، و هرگاه شخص دانشمند طبق دستور قدم بردارد، بهر راه خیری که در نظر گرفته خواهد رسید، و از کار زشت و پستی که او را از توقیر و احترام بیندازد بازمی دارد سپس آنچه بر معلم و متعلم فرض است پس از انجام تطهیر نفس از رذائل مذکوره و غیر آنها، همانا توجه کامل بجانب خدا و اعتماد باو در باب اموری که از انجام آنها ناگزیر میباشد، عالم، فیض و بخشش را از خدا بداند، زیرا به طوری که از کلام حضرت صادق علیه السّلام استفاده شد، علم و دانش بکثرت تعلم نمیباشد بلکه نوریست از جانب خدا که در دل هرکس که ارادۀ رهنمائی او را بفرماید

ص: 69

می افکند، و دیگر تکیه گاه خود را خدا داند و امر خود را بدو تفویض نماید و بر اسباب دنیوی و مردم دنیا اعتماد نداشته باشد که جز وبال نتیجۀ دیگری عائدش نگردد، بلکه امر، و روزی خود را بخواست خدا مفوض دارد تا از نفحات قدس و لحظات انس خدا چیزی که رنج او را زائل سازد و بمقصودش برسد و امرش اصلاح شود ظاهر و هویدا گردد.

از نظر تحقیق خبری از حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رسیده که خدای متعال بویژه متکفل روزی اهل علم میباشد باضافۀ روزی دیگر مخلوقات که بر حضرت خود فرض فرموده.

مقصود از این فرمایش اینست که غیر اهل علم برای کسب ارتزاق بیشتر اوقات نیازمندند که راهی را در نظر گرفته و کسب کنند، از آن طرف ارباب دانش مکلف نیستند خویشتن را بزحمت افکنند و پی تحصیل روزی حرکت نمایند بلکه باید از خدای متعال روزی خود را درخواست کنند، زیرا بر اثر نیکوئی نیت و اخلاص و عزیمت بسوی خدا روزی آنان کفایت میشود.

در این خصوص از نظر لطف و یاری خدا وقایع و دقایقی از نخستین هنگام اشتغالم بتحصیل کمالات که سال نهصد و سی و اندی باشد تا حال که نیمۀ ماه رمضان نهصد و پنجاه و سه است برای من پیش آمد کرده، که اگر همه آنها را بنگارش درآورم بجائی رسد که جز خدای متعال دیگری نداند روایت فرموده شیخ سابق الذکر ما محمد بن یعقوب کلینی ره باسناد خودش از حسین بن علوان که گفت ما در محفل دانشی که برای فراگرفتن علم حاضر میشدیم هنگامی که در یکی از سفرهای ما هزینۀ سفر روی بسستی نهاد به طوری که راه چاره مسدود شد، یکی از رفقا بر حال من رقت نموده گفت در این هنگام که کارد باستخوان رسیده امید تو بکیست؟ و چه

کس را در نظر گرفته تا چارهٔ کار تو را بنماید؟ گفتم فلان کس گفت سوگند بخدا.

سرانجام چاره جوئی از غیر خدا

که حاجتت برآورده نشود و بآرزویت نخواهی رسید، و بدان راه که آهنگ نمودهٔ پیروز نیائی گفتم تو از کجا میدانی خدایت بیامرزد گفت همانا حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام خبر داد که در برخی از کتب خوانده ام خدای تبارک و تعالی می فرماید سوگند بعزت و مجد و جلال و بزرگواری من در عرشم قطع میفرمایم و مأیوس میسازم آرزوی هر کس را که بر غیر من امیدوار باشد، در نزد مردم او را جامهٔ خواری می پوشانم، و او را از تقرب بخود محروم می سازم، و از وصل خویش ناامید می فرمایم، آیا در شدائد و سختی ها غیر مرا امید دارد؟ با آنکه راه شدائد در دست من است، بغیر از من امیدوار شده، و بر اثر پندار، درب خانهٔ دیگری را میکوبد، با آنکه کلید همهٔ دربها نزد من است درب خانهٔ من برای آنان که مرا بخوانند گشاده است، و در بخانهٔ دیگران مقفل و بسته کیست که هنگام نوائب (1) و شدائد بمن امیدوار شود تا امر او را کفایت کنم و

1- ۱) حضرت سجاد (ع) در مناجات نیمه شب خود عرض میکند، یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم، یا کاشف الضر و البلوی مع السقم، قد نام و فدک حول البیت قاطبه و انت وحدک یا قیوم لم تنم، ادعوک رب دعاء قد امرت به، فارحم بکائی بحق البیت و الحرم، ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف، فمن یجود علی العاصین بالنعم: و در مناجاه دیگر عرض میکرده: الا ایها المأمول فی کل حاجتی، شکوت الیک الضر فاسمع شکایتی الایار جائی انت کاشف کربتی، فهب لی ذنوبی کلها و اقض حاجتی، فزادی قلیل ما اراه مبلغا اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی، اتیت باعمال قباح ردیه، و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی، أ تحرقنی بالنار یا غایه المنی، فاین رجائی منک این مخافتی، روضات الجنات و دیوان المعصومین.

چه کسی است که بر اثر مصیبت و عظیمتی آهنگ من کند تا او را امیدوار سازم آرزوهای بندگان نزد من نگه داشته شده، چگونه ایشان به نگهداری من خشنود نمیباشند، آسمانهای من پر است از عدهٔ که از تسبیح من رنجور نگردند، همانا آنها را امر فرمودم، در بهای میان من و بندگان مرا بگشایند، چگونه مردم بقول من اطمینان نمیکنند، آیا نمیدانی هرکس زحمتی بدو رسد کسی جز من نتواند کشف رنج او نماید، مگر پس از استیذان از من، چونست او را معرض از خویش مینگرم! هنوز مرا نخوانده آنچه را بخواهد باو می بخشایم، چون از او گرفتم چرا از من نمی طلبد و از دیگری خواهش دارد، آیا می بینی مرا که پیش از سؤال عطا میفرمایم، چون مرا بخواند پاسخ نمیدهم! آیا من کینه میورزم، که بنده ام مرا بخیل می پندارد، یا جود و بخشش از من نیست، یا عفو و رحمه در کف با کفایت من نمیباشد، یا من جایگاه آرزوها نیستم، کیست که آرزوها را جز من کفایت نماید؟ آرزومندان، نمی هراسند که بغیر من امیدوارند! هر آینه اگر تمام اهل آسمان و زمین امیدوار دربار فیض من باشند، و به هرکس بخشش نمایم آنچه همگان از من خواسته اند، از سلطنت و جهانداری من بقدر یک عضو از ذرهٔ کاسته نشود، چگونه کاسته گردد ملکی که من پایدار او هستم، ای اندوه بر کسانی که از رحمت مأیوسند ای اندوه بر آنان که مرا معصیت نمایند و در هراس از من نباشند.

همین حدیث را شیخ مبرور کلینی بسند دیگر از سعید بن عبد الرحمن نقل کرده، و در آخر حدیث است عرض کردم یا ابن رسول اللّٰه این حدیث را برای من املا بفرمائید چون املاء کرد عرضه داشتم سوگند بخدا پس از این حاجتی از او نه طلبم.

آری کافیست ترا همین کلام جلیلی که: نور او از مطالع نبوت

ص: ۷۲

و جانب کردگار عزت بر افق امامت درخشیده، و ترا وادار میکنم بر تو کل و اعتماد بخدا در تمام امور، و تفویض امر خودت را بسوی او، زیرا بهتر از این حدیث که جوامع کلام را از نظر این موضوع دارا باشد نیست.

متعلم و استاد از نظر حسن اخلاق

امر چهارم-در حسن (1) خلق است که باید از همهٔ مردم در وجود معلم و متعلم بیشتر باشد، و فروتنی و کوشش در تکمیل نفس از دیگران فزونتر بود معویه بن وهب گفت از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام شنیدم میفرمود در تعقیب و پی گیری دانش برآئید و خویشتن را بحلم و وقار آراسته سازید و از هرکس که خواهید دانش آموزید فروتن باشید، و از علماء جبار مباشید که: فعل باطل شما امر حق را محو و نابود سازد.

حلبی در حدیث صحیح از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود میخواهید شما را از حال شخص فقیه خبر دهم بدانید، فقیهی که دانش را بحد کمال رسانیده کسی است که: مردم را از رحمت خدای متعال مأیوس نسازد، و از عذاب خدای ایمنشان نگرداند، و در معصیت خدا مرخصشان ننماید، و برای رغبت و میل امر دیگری، ترک قرائت قرآن نکند، بدانید خیر و نیکی در دانشی نیست که تفهم در او نباشد، خیری در قرائت قرآن نباشد که از روی تدبر تلاوه نگردد نیکی در عبادتی نباشد که با تفکر عملی نشود، همانا شخص عالم محل توجه و نظر مردم قرار گرفته، و مردم از جهه قول و فعل و هیئه از او پیروی

1- ۱) ای پسر تا که فرصه است بدست کسب اخلاق خوش نما پیشه علف هرزهٔ بداخلاقی ببر از بیخ و برکن از ریشه باز دیوار خلق ناهنجار منهدم کن بدون اندیشه تا نکوبند بر سرت مردم از ره زشت خلقیت تیشه مترجم

می کنند، هرگاه هیئه خود را نیکو سازد، و احوال خود را اصلاح نماید، و نفس خود را فروتن دارد، و عمل خود را برای خدا خالص گرداند، اوصاف او بدیگر رعایا سرایت نموده و اخبار او در میان مردم منتشر گردد و نظم و آرامش در احوال مردم آشکار شود، و هرگاه چنین (1)نباشد، مردم از رتبهٔ که او دارا گردیده پست ترند تا چه رسند که موازی و مساوی با او باشند، و چون او فاسد گردد موجب فساد نوع مردم باشد و اختلال نظام در میان پدیدار گردد، و ترا از این عملی که بزه کاری بشمار آمده بازمیدارم، ای کاش هرگاه چنین عالمی میمرد کارهای او باطل میگردید، و وزر و بال او محو میشد، با آنکه باقیست تا زمانی که پیروان او در جهان پایدارند.

بعضی از عرفاء گویند: عوام مردم پیوسته پست ترند از مردمی که بزی اهل دانش درآمده اند هرگاه او پارسا و پرهیزگار و نیکو عمل باشد مردم عوام متلبس بکارهای مباح شوند، و هرگاه او مرتکب عملیات مباح شود، مردم به شبهات سرگرم شوند، و چون او بشبهات مشغول شود، مردم ارتکاب حرام نمایند و چون حرام بجا آورد عوام مردم بکلی کافر شوند، آری گواه این معنی بالعیان ظاهر است و نیازمند بنقل اعیان نیست،

دانشمند و عفت نفس

امر پنجم-شخص دانشمند اصولا باید عفیف النفس و عالی همت باشد تا بتواند از خدمت پادشاهان و دنیاداران به پرهیزد، و تا هنگامی که راه فرار در نظر دارد بر آنان وارد نشود و اظهار دوستی ننماید، تا

1- ۱) عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار کان بنا بینائی از راه اوفتاد وین دو چشمش بود در چاه اوفتاد سعدی

توانائی دارد موقعیت علم را چنانچه پیشینیان محفوظ داشتند نگه داری کند، آری اگر کسی برخلاف این موضوع قدم بردارد خودنمائی نموده، و نسبت بامانتی که نور علم و دانش است نادرستی و خیانت کرده هویدا است که چنین شخصی بسیاری از اوقات بمطلوب خود نائل نشود و اگر اتفاقا بمنظور خود پیروز گردد، حال او مانند حال عفیف النفس و محترز از خدمت شاه نخواهد بود، گواه این موضوع اظهارنظر وجدانست که بالاترین و بهترین گواه است.

بعضی از فضلاء از برخی ابدال و مردم شریف پرسید چگونه است بزرگان زمان و سلاطین عصر ما به آن طوری که در گذشتها از دانش و دانشمندان توقیر مینمودند و دست ارادت بدامن آنها میزدند و زیر بار فرمان آنها میرفتند، امروز با ما به آنطور رفتار نمیکنند؟ پاسخ داد:

دانشمندان آن عصر باندازۀ موقعیت پیدا کرده بودند که پادشاهان و بزرگان و دنیاداران خدمت آنها میرسیدند و مال دنیا بدیشان تقدیم میداشتند و خواستار بودند که از دانش آنها بهره مند شوند، دانشمندان با تمام قوا از این رویه منزجر و کاملا متنفر بودند، و حتی المقدور آنها را از حضرت خود میراندند؛ و رهین منت ایشان نمیشدند، در نتیجه دنیا در دیدۀ دنیاداران کوچک شده، و از آن طرف قیمت علم رو به فزونی میگزارد زیرا علما چنین برهان اقامه کرده که علم دارای چنین جلالت و نفاست است که این گروه فضلا او را بر دنیا گزیده اند، علاوۀ بر این موضوع پستی و انحطاط دنیا ایجاب نموده که ایشان از دنیا برحذر باشند، اما علماء زمان ما چون خدمت پادشاهان و ابناء زمان را فرض میدانند و برای سیاست و سیادت دنیا، علم را بآنها می آموزند، دنیا را در نظر مردم

بزرگ جلوه داده، و موقعیت علم را از چشم مردم برده اند، در این باب اخباری که سبق ذکر یافت شنیدی.

چنانکه پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود فقهاء امینهای پیمبرانند تا وارد صحنهٔ دنیا نشوند کسی پرسید یا رسول اللّه چه چیز ایجاب میکند که آنها وارد اجتماعات دنیوی شوند؟ فرمود: پیروی شاه و حکمران زمان، هرگاه چنین کردند این مردم را بر دین خود متضرر بدانید، و جز او از احادیث و روایات دیگر.

ناگفته نماند پیروی از سلطان که مذموم بشمار آمد بهر قسم که صوره وقوع یابد مراد نیست، بلکه تبعیت مذموم همانست که وسیله و مقدمهٔ بلندی مقام و رتبهٔ بر همسران و بزرگی جاه و مقدار و دوستی دنیا و ریاست و غیر آنها بوده باشد، آری اگر این استیناس و آمد و و رفت با سلطان ایجاب کند که نظام اجتماعی هم نوعان ترتیب داده شود و اعلاء کلمهٔ دین و ترویج از حق و برانداختن بدعهگذاران در دین و امر بمعروف و نهی از منکر و غیر اینها صوره عمل بخود گیرد و شاه با آغوش گشاده از این گونه امور استقبال نماید از بهترین اعمال است، تا چه رسد که ترخیص در این آشنائی داده شود.

این معنی مبنی است بر اینکه میان اخباری که در مذمت مجالست با سلطان و اخباری که در ترخیص ایراد شده جمع کنیم و بثوت این مدعا را اعلام نمائیم، باضافه الفت گروهی از بزرگان دین مانند (1)علی بن

1- ۱) علی بن یقطین از بزرگان و مردان نامی عصر حضرت موسی بن جعفر ع بشمار میرفته، پدرش یقطین از اعاظم مدعیان بود، مروان در طلب او برآمد، یقطین بر خویشتن خائف شده فرار کرد، علی بن یقطین سال ۱۲4 هجرت در کوفه متولد شد، مادرش او و برادرش را بعنوان فرار بمدینه برد، و چون دولت هاشمی بقیه پاورقی صفحه بعد

یقطین، و عبد اللّه نجاشی، و ابو القاسم روح که: یکی از نواب اربعه بوده، و محمد بن اسماعیل بزیع، و نوح بن دراج، و غیر ایشان از اصحاب ائمه علیه السّلام، و از فقهاء-مانند سیدین جلیلین مرتضی و رضی و پدرشان (ابو احمد حسین) و خواجه نصیر طوسی، و علامه بحر العلوم جمال الدین بن المطهر (حلی) و غیر اینها یگانه وسیلۀ ایست که حاکی از مصاحبت با سلاطین است، بدان طریق که مذکور آمد.

محمد بن اسماعیل بن بزیع که مورد اطمینان مرحوم شیخ صدوق ره بوده از حضرت رضا علیه السّلام روایت کند: که فرمود همانا از جانب خداوند در دربار ستمگران کسی است که: خدا شمع برهان خویش را بوجود

(۱

ظهور کرده یقطین و کسان او عود کردند، و پیوسته بخدمت ابو العباس و ابو جعفر منصور میپرداخت، و درعین حال اظهار تشیع میکرد و پس از او فرزندش نیز بخدمت خلفاء اشتغال داشت و اموال، خدمت موسی بن جعفر گسیل میداشته حضرتش نسبت باو اظهار مرحمت داشته و روایاتی در جلالت شأن او و از مصادر وحی و تنزیل شرف صدور یافته، علی بن یقطین سال ۱۸۲ که موسی بن جعفر ع در زندان هرون بود درگذشت ابو بجیر عبد اللّه نجاشی (بکسر نون و فتح جیم غیر مشدد) گویند در اول امر مسلک زیدیه را داشته سپس بامامت حضرت صادق ع اعتراف کرده نجاشی از جانب منصور ولایت اهواز را داشته، نجاشی از حضرتش تقاضای رسالت کرد حضرت رسالۀ اهوازیه را برای او نوشت، در اواخر، علاء الدین گلستانه او را شرح کرد، یکی از فرزندان او ابو العباس احمد نجاشی صاحب رجال معروف است که معتمد علماء میباشد، نجاشی احمد بسال 45۰ درگذشت ابو القاسم حسین بن روح یکی از رجال برجسته و اعیان زمان و سومین سفیر حضرت ولی اللّه ع بود گویند، چون وفات ابو جعفر محمد بن عثمان نخستین سفیر قائم بحق ع در رسید عده ای از اکابر بوی عرضه داشتند اگر سانحۀ پس از تو روی داد مرجع ما کیست؟ فرمود: ابو القاسم حسین بن روح قائم مقام من و سفیر و ثقه و امین میان شما و صاحب الامر ع است، در امور بقیه پاورقی صفحه بعد

او روشن میفرماید، و او را در شهرها فرماندار میسازد که: در حفظ اولیاء خدا کوشش نماید، و خدا امور مسلمین را بوجود او اصلاح فرماید، زیرا که او پناهگاه محکم بندگان مؤمن میباشد، و مضرات اجتماعی را از آنان دفع میکند، نیازمندان از شیعیان ما بدو پناهنده میشوند، بکوشش آنها فزع و تنگدستی بندگان مؤمن را خدا در دار ظلم دفع می نماید، اینان مؤمنین با حقیقتند، ایشان امینان خداوندند در زمین، اینها نور خدایند در میان رعیتشان، روز رستاخیز نور صورتشان بر اهل آسمانها می تابد همچنان که ستارگان درخشنده اهل زمین را روشنی

۱)

خود بدو رجوع کنید و مهمات خویش را از او باز خواهید که: بدین موضوع مأمور بودم، و بشما رسانیدم محمد بن اسماعیل بن بزیع از مردان بزرگوار دربار حضرت موسی بن جعفر ع بوده و حضرت ابو جعفر ثانی ع را درک کرده حمدویه گفته که محمد و احمد بن حمزه هر دو در شمار وزراء بوده اند، و گفته اند که: علی بن نعمان وصیت کرد پس از مرگش کتب او را بمحمد تسلیم نمایند. نوح بن دراج کوفی از کتاب حدیث و شیعیان بوده و در کوفه بامر قضاوت اشتغال داشته کسی پرسید: چگونه امر قضاوت را پذیرفتی و در شمار عمال خلفاء درآمدی گفت جمیل را گفتم چگونه بمسجد حاضر نمیشوی عذر آورد نظر باینکه جامهٔ که ساتر خود سازم ندارم شریف ابو احمد والد سید مرتضی و رضی در سال 4 ۳۰ متولد شده شریف باضافهٔ منصب نقابه علویین، دارای مقام سفارت آل بویه و امراء شام و بسیار معزز می زیسته تا سنه 4۰۰ وفات یافته شریف رضی محمد سال ۳5۹ متولد شده شخصیت سید رضی زیاده از حد ماست که نگارش دهیم کتاب نهج البلاغه مهمترین آثار برجسته اوست شریف رضی سال ۳۸۰ از طرف الطائع للّه بمنصب نقابه رسید و سال 4۰۹ درگذشت شریف مرتضی برادر والا گهر سید رضی سال ۳55 متولد شده و همان مناصب که برادرش داشته دارا بوده و سنه 4۳6 درگذشته خواجه نصیر الدین محمد طوسی سال 5۰۷ متولد شده و منصب وزارت هلاکو خان را داشته و سال 6۳۱ درگذشته علامه حلی جمال الدین حسن سال 64۸ متولد شده و قضیه بحث او در مجلس شاه خدابنده معروف و موقعیت او محرز علامه سال ۷۲6 درگذشته.

میدهند، نور و ضیاء روز قیامت از نور ایشان است و روز جزا بنور ایشان روشنی دهد، بهشت برای آنها ایجاد شده و آنان برای بهشت آفریده شده اند، گوارا باد ایشان را، زیانی ندیده کسی که از شماها چنین رتبهٔ را خواستار شود، عرض کردم: فدایت شوم بر اثر چه عملی این مرتبه را حائز گردم؟ فرمود با آنها باش، که اگر مؤمنین شیعیان ما را خوشحال نمودی ما را مسرور ساخته ای محمد: از آنان باش و بدیشان کومک کن.

این پاداش بزرگ که درعین حال دارای خطر وخیم و غرور عظیمی است، دل بستگی بدنیا و حب ریاست و سروری را در دل آدمی ایجاد میکند، به طوری که، راه حق و مقاصد صحیحی که: موجب ثواب شود از انسان جلوگیری نماید، ناگزیر باید شخص در این راه بیدار باشد تا در نتیجه بتواند گلیم خود را بآسانی از آب بیرون کشد.

متعلم از نظر قیام بشعائر اسلام

اشاره

امر ششم-شخص متعلم در اقامهٔ شعائر اسلام و ظواهر احکام کاملا مواظبت کند، نماز را در مساجد جامع بپا دارد، اوقات شریفه را حفظ کند، ابتداء سلام بخاص و عام و جواب سلام را مراعاه نماید، در امر بمعروف و نهی از منکر ثابت قدم باشد، در اذیت و آزار مردم شکیبا باشد، تا بر اثر این ایستادگی آهنگ خدا نماید، در راه خدای از بذل (1)سر و جان خودداری نکند، و از سرزنش مردم خائف و هراسان نباشد، در این امر از پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و سایر انبیاء پیروی نموده و آنچه بدانها رسیده از رنج و صدمات مردم هنگام تبلیغ خدا تذکره نماید. از کارهای ظاهری و باطنی بجایز تنها قناعت، نکند، بلکه احسن و اکمل کارها را در نظر بگیرد، زیرا دانشمندان قدوهٔ مردمند، و مراجعهٔ مردم بدانها است،

1- ۱) سر نه که در راه عزیزان بود بار گرانیست کشیدن بدوش

اینان برهان واضح خداوندند بر عوام مردم، گاهی کسی که این گروه از اربابان خرد و دانش او را نمیشناسند و بدرستی از احوال او آگهی ندارند از ایشان تعقیب کرده و درصدد اقتداء بآنها برمی آید، در نتیجه اگر مرد دانشمند از علم خود بهره مند نشود غیر او شایسته تر است که از آن علم کامیاب نگردد.

ازاین رو است که گمرهی عالم را بزرگ شمرده، زیرا ضرر کلی که:

مفاسد اجتماعی باشد، بر مردم وارد شود و بیچاره گان گمراه گردند.

محصل و آداب اسلامی

شخص محصل باید متخلق شود به خویهائی که شرع اسلام دستور داده و مردم را بدانها وادار نموده، و اخلاق پسندیده و آداب سنجیده از قبیل بخشش، جود، خوشروئی نه به حدی که از اعتدال بیرون رود، خشم نشانی، دست باز زدن از آزار (بلکه تحمل آزار کند) شکیبائی، مروت، دوری از اکتساب پست، توانگری، واگذاردن جمع آوری مال، انصاف دادگری، کناره گیری از استنصاف (حق مالی را بطور کامل خواستن) ، سپاس گزاری از دونان، کوشش در انجام نیازمندیها، بخشش جاه شفاعه مهربانی با حاجتمندان، دوستی با همسایگان و قوم و خویشان، نیکوئی بزیردستان، کناره گیری از خندهٔ بسیار و خوشمزگی، همراهی با خوف و اندوه، شکسته نفسی، فروتنی، سکوت پیشه خود سازد مجملا این جمله از آداب اسلامی را چنان ملکه سازد که: اثر خشیه و خوف بر هیئه و خوی و حرکت و سکون و گویائی و سکوت او هویدا گردد، که کسی بدو ننگرد جز اینکه بیاد خدا افتد، و صوره ظاهری او برهان دانش معنوی او باشد، محصل باید آداب شرعیه را از نظر گفتار و کردار، آشکار و پنهان پیروی نماید، تلاوه قرآن کند، و بمعانی او بخوبی پی ببرد

و او امر او را امتثال کند و از عذابهای او منزجر باشد، و بوعد و وعید او دانا شود، وظائف و حدود او را بپای دارد، و بدل و زبان از خدای متعال یاد آوری کند، ادعیهٔ شبانه روزی و عبادات نافله، نماز، روزه، حج، بجا آورد تنها بدانستن عبادات قناعت نکند که جز قساوت و تاریک دلی ثمری ندهد چنانچه پیش از این بدو اشاره نمودیم، تا میتواند بدن خود را نظیف نگاه دارد و کثافات را از خود دور سازد، ناخنها را بگیرد، موهائی که باید از بدن دور سازد جدا نماید و از بویهای ناخوش اجتناب کند، موی ریش خود را با اجتهاد شانه زند تا پیروی سنت شریفه و خوی پسندیده نموده باشد نفس خود را از خلق مساوی و اوصاف زشت مانند، کینه ریاء تکبر، حقیر شمردن مردم، اگرچه بدرجات از او پست تر باشند، ستمگری، خشم برای سود غیر از راه خدا: خیانت حسد بدباطنی کار بیهوده طمع سر بلند بدگمانی بزرگی در دنیا، مباهات بدنیا حیله گری، جلوه گری برای مردم، حب مدحتگری از آنچه ندارد، کوری از عیب خود، و سرگرمی بعیب دگران، رشک، رغبه و میل بدنیا، گوشه نشینی برای غیر خدا، بدگوئی سخن چینی تهمت زدن دروغگوئی ناسزا گفتن محافظت کند اوصافی که یادآوری کردیم هریک دارای تفصیل و داروهائی است که در محل خود تحریر گردیده، منظور ما از یادآوری آنها تنها گوشزد بعالم و متعلم بود تا فی الجمله باصول آنها آگهی پیدا کنند و هرچه بیشتر در اجتناب از آنها بکوشند، اگرچه این اوصاف به تنهائی ویژه عالم و متعلم نیست و همگان در آنها شرکت دارند، جز اینکه دانشمندان بر کناره گیری از آنها سزاوارند، از این نظر ما آنها را در شمار وظائف آنان یاد کردیم، زیرا چنانچه برخی از بزرگان گفته دانش عبادت و سازمان و نماز پنهان دل است، چونان که نماز وظیفه اعضا

و جوارح پذیرفته نشود، مگر پس از پاکیزگی از احداث و اخباث همین طرز عبادت باطن جز بپاکی از اخلاق ناپسند صحهپذیر نباشد زیرا نور علم را خدای متعال در دل چرکین توأم با کثافات و اخلاق ردیه نفس قرار نداده.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود-دانش از بسیاری تعلم فراهم نیاید همانا نوریست که خدای در دل هرکس که ارادۀ رهنمائی او را داشته باشد گروگان میگذارد.

ابن مسعود گفت: دانش از زیادی روایت نیست بلکه نوریست که جایگاه او دل آدمی میباشد، از این بیان ظاهر میشود که دانش عبارت از معلومات ویژۀ نباشد، اگرچه در نزد مردم، این قسمت هم دانش نامیده میشود، لیکن دانش نوریست که درخشندگی او از علمی بدست آمده که موجب بینائی و خشیه خدا است. چنانچه بیانش گذشت، این بود قسمتی از وظایفی که معلم و متعلم در آنها شرکت دارند، البته حد اکثر موضوعاتی که سبق ذکر یافت درباره بکار بستن علم بود، جز اینکه نظر باهتمام شأن آنها و اعلام از اصول فضائل آنها ما آنها را بتنهائی بیان کردیم.

[در آداب درس و راه اشتغال معلم و متعلم]

راه دانش از نظر متعلم و استاد

بخش دوم-در آداب درس و راه اشتغال معلم و متعلم است.

در این بخش اموری را در نظر گرفته و در پیرامون آنها گفتگو میکنیم.

نخستین-معلم و متعلم در صراط اشتغال از نظر خواندن، مطالعه کردن، نوشتن مباحثه و مذاکره و تفکر نمودن، حفظ نمودن، و آموختن بدیگران همواره کوشش نمایند: باضافه دانشی که مقصود و مطلوب

آنها است در نظر داشته و بدو اشتغال ورزند، و تا وقتی ممکن است بامور دنیوی سرگرم نشوند، و اگر تعقیب از دانش منوط بشغل دنیوی است بقدری که ضرورت ایجاب میکند قناعت کرده و خود را از رنج و زحمت برهاند بهتر اینست چون از وظیفۀ علمی خود فراغت حاصل کرد باندازۀ که از عهده اش برمیائید بکار دیگر بپردازد، از اینجاست که گفته اند سرا پای خود را در راه علم فانی کن، تا علم اندکی از خود را در دسترس تو گزارد.

حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود خدای متعال میفرماید: یادآوری از دانش، میان بندگان من موجب زنده دلی آنها است تا هنگامی که امور خود را بحضرت من مفوض دارند.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: خدای ببخشاید بندۀ که: دانش را زنده میسازد.

پرسید: زنده ساختن دانش چگونه است؟ فرمود: مذاکره نمودن با اهل دین و پرهیزکاران.

باز فرمود: یادآوری از علم در است و حفظ اوست، بخاطر سپردن علم مانند نمازیست که با شرائطش بجای آورده شود.

راه پرسش

اشاره

دوم-شخص متعلم از کسی بطور عیب جوئی و عاجز ساختن پرسش نکند، بلکه مانند استاد و شاگردی که: برای خدا سؤال میکنند پرسش نماید: آری در این سؤالش آگهی از عمل نیکو و رهنمائی و خواهش رهبری را مراعات نماید، زیرا عمدۀ تعلیم و تعلم از این موضوع هویدا گردد و درخت معنی را که از دانش اراده کرده بارور شود، اما اگر آهنگ او ویژه مراء و جدال باشد، و دوست داشته که به رفیق خود پیروز آمده و او را فلج کند

ص: ۸۳

همانا نتیجهٔ او جز ملکهٔ ناپسند و طبیعت خبیثی نباشد، از آن طرف مستوجب سرزنش خدای عز و جل قرار می گیرد، باضافه در این عمل بزه کاری چندی را مرتکب گردیده، آزار مخاطب و هم صحبت او، جاهل شمردن او، بدگوئی نسبه باو، سپاسگزاری و پاکدامنی از نفس خود، تمام این مذکورات گناهان محکم و عیوبی است که: در جای خود از سنه مطهره بازداشت شده، در عین حال مجادل بیچاره در زندگی خود مشوش و آشفته خاطر است، زیرا تو بر آدم نادانی فخریه نکنی جز اینکه از او بتو آزاری برسد؛ و مباهات نکنی بر شخص بردباری مگر که او دشمن تو گردد، روی این زمینه خدای متعال تحریم مراء و جدال را بر زبان پیمبران و ائمه علیهم السلام جاری فرموده.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: با برادر خودت مزاح و خوشمزگی مکن، و باو مباهات مفروش، و وعدهٔ مده که وفا نمیکنی.

و فرمود (1): جدل مکنید، زیرا حکمتش را نمیدانید، و از آفاتش مأمون نمیباشید.

و فرمود: هرکس در عین حالی که حق گوست، ترک جدل کند در اعلاء بهشت خانهٔ از جهه او بنیان شود، و هرکه ترک جدل کند با آنکه باطل میگوید، قصری در کنار بهشت باو عطا شود.

ام سلمه گوید: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: نخستین پیمانی که خدای متعال بعد از منع از پرستش بتان و آشامیدن شراب با من بمیان آورد و مرا از او بازداشت فرمود، نزاع و جدال با مردان بود.

1- ۱) شاعری گفته فایاک ایاک المراء فانه الی الشر دعاء و للشر جالب

و فرمود: قومی گمراه نشوند مگر که جدل را پیشه کنند.

و فرمود: بنده، حقیقت ایمان را کامل ننماید، تا دست از جدل بردارد اگرچه حق گوید.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: جدل درد بی درمانست و خوئی در انسان از او بدتر نمیباشد و او خوی و نسبه شیطانست، آدمی در هیچ حال اظهار مباهات نکند مگر که بخود و دیگران نادان باشد و از حقایق دین بی نصیب.

روایت شده مردی بحضرت امام حسین علیه السّلام عرض کرد: بنشین تا در بارۀ دین با یکدیگر مناظره کنیم، و عقائد خویش را تذکر دهیم، فرمود:

ای مرد، من نسبه بدین خودم بینا هستم و راه هدایت بروی من گشاده گردیده، تو اگر در دین خودت نادانی در جستجوی او برآی و راه نجات برگزین، مرا با نزاع و جدل چکار، همانا شیطان در دل آدمی وسوسه می افکند و باو چنین میگوید: با مردم، مناظره و مجادله کن تا در حق تو عجز و نادانی را گمان ننمایند.

مجادله از چهار بخش بیرون نیست

نخست-اینست که مجادله میکنی در آنچه که تو و رفیقت میدانید در این هنگام دست از پند و اندرز برداشته و رسوائی پیشه کرده و دانش را ضایع ساخته اید:

دوم-آنکه نسبت بدان موضوعی که مجادله میکنید نادانید، این وقت اظهار جهل نموده و در راه جهل با یکدیگر مخاصمه و دشمنی کرده اید

سوم-آنکه تو دربارۀ موضوعی که مجادله میکنید عالمی و آن دیگر نادانست در نتیجه نسبت برفیقت که: از آن معنی اطلاعی ندارد ستم کردۀ.

ص: ۸5

چهارم-آنکه رفیق مجادل تو از آن امر اطلاع کامل دارد و تو بی خبری و اطلاعی نداری مجادلهٔ تو نتیجهٔ ندارد، زیرا ترک احترام او نموده و نسبت برتبهٔ که وی دارا بوده وقعی نگذاردهٔ در نتیجه همهٔ این چهار بخش محال است، شخص منصفی که حق و صواب را بپذیرد و ترک مجادله و مناظره نماید، ایمان او محکم و صحبت دینی با او نیکوتر، و خرد او محفوظ خواهد بود، این جمله کلامی است که از فرمایش حضرت صادق علیه السّلام بدست آورده و مورد اعتماد قرار گرفته.

مجادله چیست و حقیقت او کدامست؟

حقیقت مجادله عبارتست: از اعتراض در کلام غیر به طوری که خلل لفظی یا معنوی در کلام او وارد آورد، یا منظورش غرض دینی که خدا بدو امر فرموده نباشد، ترک مجادله بر اثر واگذاشتن اعتراض در کلامی که میشنود حاصل شود، زیرا اگر آن کلام لایق و ثواب باشد باید در دلش تصدیق کند، و هرگاه از او قضاوتی خواستند رأی خود را ابراز دارد، و اگر باطل و بیهوده باشد و مربوط بامور دینی نباشد تا زمانی که بحد انکار که موجب نهی از منکر با شرائط شود نرسد سکوت اختیار کند. مجملا سرزنش، نسبت بکلام دیگران یا در لفظ اوست. باین معنی که: در کلام او از نظر نحو، لغه، نظم و ترتیبی که بسبب قلت علم یا سرکشی زبان فراهم شده خورده گیری کند، و یا در معنی، که چنین اظهار دارد، آن طوری که تو گفتی نیست همانا از نظر این معنی و این جهت خطا کردی، و یا در قصد شخص متکلم است که باو بگوید:

این کلام حق است لیکن منظور تو از این کلام ارادهٔ حق یا مانند حق نبوده، ما: علامت فساد قصد گوینده را بدین نحو متحقق میدانیم که اگر کلام حق بر زبان دیگری جاری شود مکره طبع اوست زیرا میخواسته

از این کلام اظهار فضل کند و حال نتیجه برعکس داده البته علتی که موجب این حرکت شده سربلندی باظهار فضل و منکوب ساختن دیگری که نقص او را هویدا ساخته در نتیجه دو شهوت ناپسندی بوده که در نفس او جای گرفته اما اظهار فضل، ابراز پاکدامنی نفس میباشد که سر انجام موجب طغیان و سرکشی گردد و دعوی منیت و برتری کند با آنکه خدای متعال (در سوره نجم آیه سی و یکم) فرموده فَلاٰ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ اما اظهار نقص دیگران مقتضی نفس درندگی است که ایجاب میکند گریبان آن دیگر را بدرد و او را صدمه و آزاری که باعث هلاکت شود برساند، ممارات و مجادله هر دو متفقا این صفات مهلکه را تقویت نمایند با آنکه پرواضح است که مجادله خالی از آزار و تهییج غضب و عود معترض را از کلام خودش نباشد، و آن قدر که امکان دارد از حق و باطل کلام او را استوار سازد و آنچه در تصور او گذشته بگویندهٔ که بر خلاف او اقدام کرده زیان رساند، در نتیجه کشمکش میان دو مرد مجادله کار قوت گیرد، چون تهاوش و درهم افتادن دو سک که هریک آهنگ نماید رقیب خود را بآن اندازهٔ که انتقامش شدیدتر است بگزد و عقدهٔ دل خالی نماید.

راه علاج

راه علاج و فرار از این درد منحصر است بمداوا ساختن منیت و خودبینی که موجب اظهار فضل و تنقیص مردمان بوده، بر اثر ادویه نافعه که در علاج کبر و و غضب در کتاب سابق ما که نامی از او بمیان آمد که در اسرار معالم دین نوشته ایم یا کتب مؤلفهٔ دیگری که از این موضوع سخن سرائیده است معالجه کند.

شایسته نیست به بند مکر شیطان افتی و او ترا چنین آموزد که در باب امر

حق اظهار نظر نما لیکن حیله و تزویر مکن، زیرا شیطان همواره مردم احمق و گول را از طریق خیر بجاده شر می افکند، خویشتن را خوشمزۀ شیطان قرار مده یعنی مرتکب عملیاتی مشو که مردم را بخنده آوری و آنان را بحرکاتی خرسند سازی، زیرا مورد تمسخر شیطان واقع خواهی شد، اظهار حق اگر از راه اخلاص و با شخص حرف شنو باشد نیکو است در عین حال سخن از راه اندرز گوید بهتر است، نه از طریق مجادله و ممارات. نصیحه و پند، دارای صفت و هیئتی است که به تلطف و مهربانی نیازمند است، و الا نصیحت نباشد بلکه رسوائی و فضیحتی است که فسادش بزرگتر از اصلاح اوست،

هرکس مخالطت و آمدورفت با متفقهین و عالم نمایان این زمان نماید بر طبیعه اومراء و جدال پیروزی یابد و سکوت بر او دشوار گردد و هنگامی که نزدیکان بدسرشت بحضرت او اظهار فضل نمایند خویشتن داری نتواند، باید از این گروه در هراس باشی چونان که از شیر درنده میگریزی، باری عصر شهید قده که چنین بوده زمان ما که شصت و نه بعد از ثلاثمأه و الف است، دم فروبستن بهتر است از خویشتن خستن.

محصل از نظر بهره بری

سوم-شخص متعلم نباید از استفادۀ شخص دیگری که دون اوست از نظر رتبه، سن، شهرت دین استنکاف ورزد، حتی اگر معلم، دانشی را که متعلم فراگرفته و او آگهی ندارد، ننگ نداشته، در تعقیب استفاضه از او برآید، بلکه مطلقا هرکه شایستۀ افاده میباشد متعلم از او بهره مند گردد، منصب و شهرت متعلم وی را مانع نشود از آنچه نمیداند، که در نتیجه باعث زیان معامله و کاستن علم او گردد و مستوجب سرزنش خدای متعال شود.

ص :۸۸

حضرت رسول فرمود: حکمه گمشدۀ شخص مؤمن است هرکجا یافت سزاوار بحکمه است.

سعید بن جبیر گوید: دانشمند کسی است که پیوسته در فراگرفتن دانش کوشش داشته باشد، هرگاه از تعلم دست برداشت بگمان فراغت تحصیلی و بی نیازی و به آن قدر که آموخته قناعت نمود او نادان ترین مردمست بعضی گفته اند.

و لیس العمی طول السئوال و انما

تمام العمی طول السکوت علی الجهل

کوری و گمرهی در پرسش بسیار نباشد، همانا کوری کامل در بسیاری خموشی بر نادانی است.

آری کوری و گمرهی است هرگاه از راه شرمساری نپرسد و حل مسئلۀ نجوید، از اینجاست که گفته اند: کسی که از پرسش مسئلۀ شرمسار شود، نادانی، از او شرمسار نگردد.

و گفته اند: مرد شرمسار و آدم خودبین، دانش نیاموزند.

زراره و محمد بن مسلم و برید عجلی از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام روایت کنند که فرمود از آنجا که مردم آنچه را نمیدانند و پرسش نمیکنند، هلاک خواهند شد.

و فرمود: بر این علم (همه جا مراد بعلم علم اسلامی و شریعت است) قفلی است که کلید او پرسش است.

بازگشت از خطا

چهارم-در بیان امریست که: اهمیه او نسبه بمذکورات قبلی بیشتر و مراعات آن الزم است، همانا شخص متعلم هنگامی که از او خطائی سر بزند باید در بازگشت بخدا مطیع و منقاد باشد، گرچه بازگشت و توبۀ او بر اثر عمل شخصی صورت گرفته که از او کوچکتر بوده، زیرا

باید شخص محصل این توفیق را از برکت دانش بداند، و اگر چنان آهنگ نمود که بکلی بسخن او وقعی نگذارده و نپذیرد، البته این عمل خودبینی و تکبر مذمومی است که در نتیجه موجب طرد، و دوری خواهد بود.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: کسی که به قدر یک ذره خودبینی در دل او باشد به بهشت داخل نشود. بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول اللّه هلاک شدیم، زیرا یک نفریست از ما که دوست دارد کفش و جامهٔ او نیکو باشد، فرمود: این عمل کبر و منیه نباشد، بلکه کبر، بطراز حق، و عدم اعتراف بقول حق، و خوار شمردن مردمانست.

بطراز حق، عبارتست: از رد کلام گویندهٔ حق، و عدم اعتراف باو، چون ظاهر شود که او کلام حقی است که میباید بکار بندد، با این بیان که مذکور شد، فرقی نیست میان آنکه ظهور کلام حق بر اثر رنج کوچک و بزرگ جلیل و حقیر پایان پذیرد یا دیگران، همین اندازه در زجر و منع از این عمل کافیست.

تأمل در سخن پیش از سؤال

پنجم-شخص محصل پیش از آنکه بخواهد ایرادی نماید یا پرسشی کند هنوز ایراد نکرده و تفوه بدو ننموده کلام خود را بدقت بررسی نماید و با تأمل و تهذیب کلام بایراد مطلب خود پرداخته تا از صدور خطا و لغزش و گمان ناپسند و انعکاس فهم، محفوظ مانده و در نتیجه دارای ملکه صالحی شود که: هرگز بخطا و لغزش و امثال آنها گرفتار نشود، و هرگاه کسی در پرسش و پاسخ سریع و بلا درنگ شروع بصحبت کند، برخلاف منظور فوق قدم برداشته و جز پشیمانی بهرهٔ نبرد.

مسلما چنین شخصی اسقاط کلماتش زیاد شود و نقصش فراوان

و خطایش هویدا و در نتیجه بدین اوصاف معرفی شود، ویژه اگر در آن محضر فردی از نزدیکان بدسرشت باشد، زیرا محصل روشن فکر بسیار مراعات کند که در انظار این گونه اشخاص مورد سرزنش و عیب جوئی قرار نگیرد و حکایتش باقران و بدگمانان در حق او نرسد.

محصل و پاکیزگی

ششم-در حضور بمجلس درس، محصل باید از حدث و خبث پاکیزه باشد و با بدن نظیف و خوشبو وارد گردد، و از نظر احترام دانش و خوش آیند همنشینان و فریشتگان، نیکوترین جامه های خود را بپوشد ویژه اگر انعقاد جلسه در مسجد آغاز شود.

تا بحال آنچه از آداب و وظائف نگارش یافت موضوعیست که:

همهٔ افراد در او شرکت دارند لیکن موضوع فوق دربارهٔ معلم و متعلم استوارتر گردیده.

آداب ویژهٔ استادان

اشاره

نوع دوم-در آداب ویژه استادان مبرهن است آموختن دانش از جمله اصولی است که: استحکام دین و پایدار ماندن استوانهٔ محکم دانش بسبب او خواهد بود، از این نظر از اهم عبادات و اکد واجبات شمرده شده خدای متعال (در سورهٔ آل عمران آیه صد و هشتاد و چهارم) فرموده: وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّٰاسِ وَ لاٰ تَكْتُمُونَهُ اینک داد ار بیچون اخذ پیمان نموده از مردمی که صاحب کتاب و اهل علم و معرفتند تا بیان حق را بر مردم مکشوف داری و کتمان ننمائی. و (در سوره بقره آیه صد و پنجاه و چهارم) میفرماید إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مٰا أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلْبَيِّنٰاتِ وَ اَلْهُدىٰ مِنْ بَعْدِ مٰا بَيَّنّٰاهُ لِلنّٰاسِ فِى اَلْكِتٰابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اَللّٰهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اَللاّٰعِنُونَ، همانا مردمی که کتمان میکنند بینات و راه هدایتی را که

بایشان فرو فرستاده ایم پس از آنکه این موضوع را در کتاب خود از نظر هدایت برای مردم هویدا ساختیم ایشان مورد نفرین خدا و نفرین کنندگانند

و از مشاهیر اخبار است که امیر المؤمنین فرمود تا برساند شاهد از شما آن کس را که غائب است.

اخبار در این خصوص بسیار است، پارۀ از آنها سبق ذکر یافت.

[آداب شخص معلم بسه بخش تقسیم شده]

بخش وظائف معلمین

اشاره

آداب شخص معلم بسه بخش تقسیم شده.

نخست آدابی که راجع بخود معلم است.

دوم وظیفه او با مترددین از شاگردان.

سوم وظائف معلم از نظر مجلس تدریس.

معلم از نظر وظائف

اضافۀ بر آنچه مذکور داشتیم معلمین امور چندی را مراعات کنند.

نخستین-معلم تا هنگامی که اهلیت تدریس پیدا نکرده خود را بجلسه تدریس حاضر نکرده و بر اریکۀ تدریس قرار نگیرد، استحقاق تعلیم بطوری باشد که بر روی و زبانش هویدا گردد. و اساتید صالح او را برسمیت شناخته و رتبۀ را که حائز گردیده گواهی دهند.

در خبر مشهور است: شخص معروف بعملی که لطف عطا بدو نشده مانند کسی است که جامه زور (1)بپوشد.

بعضی از فضلا گفته اند: کسی که بی هنگام بریاست و صدارت برسد برای ذلت و خواری آماده گردیده.

1- ۱) ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفه آب دهی سعدی

دیگری گفته: کسی که جویندۀ ریاست بی هنگام باشد، پیوسته در خواری بسر برد:

همین مضمون را برخی بشعر سروده.

لا تطمحن الی المراتب قبل ان

تتکامل الادوات و الاسباب

ان الثمار تمر قبل بلوغها

طعما و هن اذا بلغن عذاب

هنوز ادوات و اسباب فراهم ننمودۀ در اندیشۀ مراتب و مقامات نباشی زیرا این عمل تو مانند میوۀ ایست که هنوز نرسیده طعم و مزۀ تلخی او هویدا باشد، و هرگاه رسید شیرین و خوشمزه و مورد انتفاع عوام و خواص واقع شود.

استاد و تدریس

دوم معلم، دانش را بر اثر آموختن بنا اهل خوار و زبون نسازد، و خود او هم برای تدریس بخانۀ شاگرد نرود، هرچند شاگرد، صاحب درجه و مقدار باشد، بلکه دانش را از این معنی محافظت نماید، و رفتار پیشینیان را از نظر حراست علم پیشۀ خود کند، حکایات آنان که چگونه با پسران خلفاء و غیر آنها رفتار میکردند بسیار که: در نتیجۀ تصحف کتب عائد ما میگردد.

زهری گوید: زبونی علم آن هنگام است که معلم برای افاده و تدریس بخانۀ متعلم رود. ناگفته نماند موضوع فوق درصورتیستکه ضرورتی ایجاب نکند، و هرگاه استاد خود را دچار ضرورت دید یا مصلحت دینی راجح بر مفسدۀ زبونی علم اقتضا نمود، در این هنگام گزیری نیست، با این کیفیت اگر معلم قصد خود را صالح نمود و با نیتی پاک بدین موضوع آماده گردید ضرری نخواهد داشت.

چقدر نیکو و مناسب است سروده های ابو الحسن [(1)](#)علی بن عبد العزیز جرجانی.

یقولون لی فیک انقباض و انما

راؤا رجلا عن موقف الذل احجما

اری الناس من داناهم هان عندهم

و من اکرمته عزه النفس اکرما

و ما کل برق لاح لی یستفزنی

و لا کل من لاقیت ارضاه منعما

و انی اذا ما فاتنی الامر لم ابت

اقلب کفی نحوه متندما

و لم اقض حق العلم انکان کلما

بدا طمع صیرته لی سلما

اذا قیل هذا منهل قلت قداری

و لکن نفس الحر تحتمل الضما

و لم ابتذل فی خدمه العلم مهجتی

لا خدم من لاقیت لکن لا خدما

اسقی به عزا و اسقیه ذله

اذا فاتباع الجهل قد کان اخرما

و لو ان اهل العلم صانوه صانهم

و لو عظموه فی النفوس لعظما

و لکن اذلوه فهان و دنسوا

محیاه بالاطماع حتی تجهما

مردم میگویند تو آدم گرفتهٔ هستی، آری! زیرا آنها آدمی را مشاهده کرده که از ذلت و خواری خویشتن داری میکند، هنگامی که در اطراف مردم مطالعه میکنم می بینم هر فردی که بسوی آنها تقرب جوید خوار گردد، و هرکس دارای عزت نفس باشد معزز خواهد بود هر برق درخشانی مرا هراسان نسازد، و هرکس را که دیدار نمایم به بخشش او خوشنود نگردم، هرگاه امری از من فوت شود بیکار نه نشینم بلکه از روی پشیمانی دست بجانب او دراز کنم و در اصلاح او بکوشم

ص: ۹4

1- ۱) قاضی القضاه ابو الحسن علی جرجانی از بزرگان دانشمندان و نویسندگان و سرایندگان قرن چهارم هجری بوده سال ۲۹۰ متولد و برای کسب دانش باکثر بلاد اسلامی هجرت کرده و از خرمن دانش خوشها چیده و بعصر صاحب بن عباد قضاوت ری را داشته و تفسیری تألیف کرده و علی الاختلاف سنه ۳66 درگذشته

اگر طمع و حرصی در وجود من راه یابد که او را نردبان نجات دانش دانم به آن طوری که بایدوشاید حق علم را ادا ننموده، اگر کسی از راه اعتراض گوید چگونه از این سبوی دست برمیداری با آنکه تشنهٔ؟ میگویم:

این موضوع بر من پوشیده نیست و میدانم، لیکن نفس شخص آزاد متحمل عطش و تشنگی میشود، من برای دیدار آن کس که لیاقت دانش ندارد جان خود را خوار نمیسازم که: در راه چنین علمی رنج برم بلکه دربارهٔ کسی زحمت بخود راه می دهم که لیاقت داشته باشد، آیا دانشی که چون تشنگانست گاهی او را آب عزت آشامم و هنگامی با جرعهٔ ذلت کام او را تر سازم! چگونه چنین کنم با آنکه پیروی نادانی کار بزرگیست، اگر اهل علم و دانش در حراست علم میکوشیدند، دانش هم آنان را حفظ میکرد و اگر در انظار مردم دانش را بزرگ میشمردند، علم و دانش خوار و بیمقدار نمیگردید، لکن مردم علم را ذلیل ساختند و او را از اعتبار افکندند و روی دانش را بر اثر طمع بیمورد چرکین نمودند، ازاین رو دانش با روی گرفتهٔ بسوی آنها روی آورد.

استاد و عمل

سوم-اضافه بر آنچه در باب امور مشترک میان معلم و شاگرد گذشت، شخص معلم هرچه بیشتر باید در اعمال علم جدیت کند، خدای متعال (سوره بقره آیه چهل و یکم) فرماید: أَ تَأْمُرُونَ اَلنّٰاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ مردم را به نیکوئی دعوت میکنید و از خویشتن خاطر می نمائید.

حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام در ذیل آیهٔ شریفهٔ إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ فرمود: دانشمند آن کس است که رفتار او با گفتارش برابر باشد، و کسی که کردارش با گفتارش راست نیاید دانشمند نیست.

باز فرمود: علم و عمل توأم با یکدیگرند، کسی که داند بکار بندد

ص: ۹۵

و کسی که بکار بندد دانشمند است، علم، مردم را بعمل دعوت می کند، هرکه او را پاسخ نیکو داد بجای ماند و الا کوچ کند.

و فرموده: آدم عالم هرگاه بعلم خود عمل ننماید، پند او از دل مردم بلغزد و بیرون رود چونان که باران بر صفا ایستادگی نکند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عالمی که پردۀ علم را دریده، و نادانی که خود را بزهد و پارسائی معرفی کرده، پشت مرا شکستند، مرد جاهل نظر به تزهد و پارسائی بمردم خیانت کند، و عالم پرده در، مردم را از جادۀ دانش متنفر سازد، بعضی همین معنی را سروده.

فساد کبیر عالم متهتک

و اکبر منه جاهل متنسک

هما فتنه للعالمین عظیمه

لمن بهما فی دینه یتمسک

عالم پرده در، فساد بزرگیست که: در جهان نمودار میگردد، و بزرگتر از او نادان متزهد است که: پارسائی ابراز دارد، هر دو برای جهانیان فتنۀ بزرگی هستند ویژه آن کس که در دین خود از آنان پیروی کند.

استاد و اخلاق

چهارم-معلم باید در حسن اخلاق و فروتنی و دوستی علاوه بر آنچه شاگرد و استاد شرکت دارند بکوشد، و جدیت کاملی در تکمیل نفس ابراز دارد، زیرا در این زمان، دانشمند صالح بمنزلۀ پیمبری از پیمبرانست.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: دانشمندان پیروان من، چون پیمبران بنی اسرائیلند. بلکه دانشمندان در این زمان بزرگتر از پیمبران اسرائیلند، زیرا انبیاء بنی اسرائیل هزاران نفر آنها در یک عصر اجتماع میکردند و مردم را از افادات خود بهره مند میساختند، اکنون از علماء صالح.

جز معدودی که یکی پس از دیگری باشد، پیدا نمیشود، هرگاه این موضوع

به ثبوت رسید، شخص معلم بداند که سلسلهٔ امانت بزرگی بگردن او افکنده شده و بار گرانی از علم بدوش کشیده، باید نهایت کوشش خود را در دین خدای متعال بانجام آورد و جدیت خود را بپایان رساند تا از رستگاران بشمار آید.

حضرت ابو عبد اللّه فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود: دانشمند دارای سه نشانه است دانش، بردباری، خموشی، و عالم نمایان نیز سه علامه دارند، از روی گناه و بزه کاری مجادله میکنند با کسی که تفوق بر آنها دارد، ستم میکنند بر اثر پیروزی به پست تر از خودشان، و بستم و ظلم تظاهر می نمایند.

بحدیث مرفوع از محمد بن سنان نقل شده: گفت حضرت عیسی علیه السّلام هنگامی بحواریین فرمود: نیازی بشما دارم حاجت مرا برآورید، عرض کردند حاجت شما برآورده شد حضرت ایستاد و پای حواریین خود را شستشو میداد، عرض کردند: ما، در این امر نسبت بشما سزاوارتریم، فرمود:

شایسته تر از نظر خدمت بمردم، مرد عالم است، انجام چنین امری و فروتنی کردن ازآن رو بود، تا پس از من بدین تواضع حاضر نشوید، سپس فرمود:

عمران حکمه بفروتنی است نه بخودبینی، چونان که گیاه بر زمین هموار روید نه در ریگزار و کوهسار.

استاد و شاگرد

پنجم-معلم نباید از تدریس و آموختن دانش خودداری کرده و چنین پندارد که محصل، نیت خود را در باب فراگرفتن علم تصحیح ننموده، چه بسا میشود که بسیاری از مبتدئین بر اثر اشتغال، از تصحیح نیت خودداری و اصولا بدین اندیشه نیفتند، برای ضعف نفوس و پستی ایشان از یابیدن سعادت بزرگ و کمی انس آنها به تصحیح نیت، زیرا امتناع از آموختن،

ایجاب میکند که بسیاری از فوائد علم فوت شود و مردم از دانش آموزی بری گردند، با اینکه امیدواریم شخصی که اندکی با علم خوی پیدا کند در تصحیح نیت خود بکوشد و راه سعادت را دریابد.

بعضی گویند: ما دانش را برای غیر خدا میجستم دانش نپذیرفت که برای غیر خدا آموخته شود. منظور اینست که عاقبت الامر دانشی که برای غیر خدا فراگرفته شده بود برای خدا گردید. و از حسن (بصری) نقل است مردمی در طلب علم برآمدند، و دانش را برای خدا و پاداشی که نزد اوست نیاموختند، آنگاه پیوسته دانش همراه آنها بود تا آهنگ خدا و پاداش او نمودند.

ملخص آنکه آموزگار هرگاه فساد نیت محصل را مشاهده نمود بر او فرض است که شاگرد را بر اثر موعظهٔ نیکو بجادهٔ حق بخواند و از زیان علم آموختهٔ برای غیر خدا آگاه سازد، و پیوسته اخبار واردهٔ در این موضوع را بر او تلاوت کند تا شاگرد در تصحیح نیت خود بکوشد و اگر گفتار او مؤثر واقع نشد و از عملیات خویش ناامید گردید. دانائی گفته که او را بحال خود واگذارد و از آموزاندن علم شانه تهی کند، زیرا جز کار شر نتیجهٔ دیگری حاصل نشود، بهمین موضوع حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام اشاره فرموده که مرواریدها را بگردن خوکان نیفکنید

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حضرت عیسی علیه السّلام هنگامی میان بنی اسرائیل خطبهٔ قرائت و در ذیل گفتارش فرمود. حکمه را بمردم نادان نیاموزید که بآنها ستم نموده اید و از اهلش باز مدارید که ظلم کرده اید.

شاعری سروده.

فمن منح الجهال علما اضاعه

و من منع المستوجبین فقد ظلم

کسی که علم را بمردم نادان آموزد در تضییع علم قدم برداشته، و شخصی

که از مستحقش بازدارد ستم نموده، یکی از دانشمندان در موضوع فساد نیت محصل چنین تفصیل داده و راه علاج را این طور دانسته که:

اگر فساد نیت او از نظر خودبینی و جدال پیدا شده و از سرچشمۀ تکبر منشق گردیده، باید از تعلیم او خودداری کند، و اگر از راه سروری و دوستی دنیا صورت گرفته شایسته است که با ناامیدی از اصلاح او، از تعلیمش سرباز نزده، زیرا بر عمل چنین شاگردی مفسدۀ مترتب نمیباشد، باضافه هر فردی در اوان دانشجوئی بآسانی نتواند از این صفت رذیله نجات یابد، بلکه چون بکمال علم رسد خواهد دانست که اصولا فراگرفتن علم از جهت نیل بسعادت ابدی بوده و ریاست و بزرگی لازمه اوست چه آهنگ او کند یا قصد او ننماید.

استاد و آموزش

ششم-معلم اگر مستحق دانش را مهیا دید از آموختن علم خودداری نکرده و حسد نورزد زیرا خدای متعال همان پیمانی که از انبیا اخذ فرموده دانشمندان هم بدان میثاق مأخوذند که راه دانش را برای مردم آشکار سازند و کتمان ننمایند.

حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: در کتاب علی علیه السّلام قرائت کردم که خدای متعال پیمان نفرموده با جهال که در طب علما برآیند پیش از آنکه دانشمندان را ببذل دانش بجهال پیمان گرفته باشد، زیرا رتبۀ علم پیش از جهل است.

مرویست که حضرتش علیه السّلام در ذیل آیۀ شریفه (سوره لقمان آیه سی و یکم) وَ لاٰ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّٰاسِ فرمود: در آموزش علم مردم را به یک چشم بنگرید.

جابر جعفی گوید که ابو جعفر (الباقر) علیه السّلام فرمود: زکوه علم آموختن به بندگان خدا است.

هفتم-معلم باید از مخالفت رفتار با کردار اگرچه بطریق دستور شرع باشد دوری کند مانند اینکه عملی را محرم داند و خود بکار بندد، و یا حکمی را واجب داند و عمل نکند، یا مردم را بعملی وادارد و خودش بجا نیاورد، گرچه تمام عملیات او بحسب حال گوینده طبق دستور شرع اسلام است. زیرا احکام شرعیه بر اثر اختلاف اشخاص مختلف میشود، مانند اینکه مردم را به تشییع جنازه و باقی احکام امر کند و دستور بدهد که نماز بپا دارند و قضای حاجت مؤمنین و کارهای پسندیده و زیارت مشاهد پیمبران و ائمه علیه السّلام بنمایند، و خودش بر اثر اشتغال بامر اهمی که اصولا منافی با دستورات اوست عملی نسازد، زیرا امر مهمی که مرد عالم در نظر گرفته و سرگرم بدو شده برتر و متعین است نسبه بکارهائی که دیگران درصدد اعمال آنها میباشند، در این هنگام اگر خائف شد که امر بر مردم مشتبه شده، بر شخص عالم فرض است از جهه دفع وسوسهٔ شیطانی که در دلهای مردم جایگزین شده سبب مخالفه خود را اعلام نموده و بیچاره گان را از چاه نگرانی و اشتباه نجات دهد، چنانچه این عمل از جهه پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اتفاق افتاد شبانگاهی که با بعض همسران خود بمنزل تشریف میبرد، برخی از اصحاب، حضرت را در راه ملاقات کردند پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خائف شد، مبادا گمان بد در حق حضرت نمایند حضرت صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همسرش را معرفی فرمود همانا فلان زوجه منست که برای ترمیم امری با او از منزل بیرون آمده اینک بخانه برمیگردم.

این عمل پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تنها برای دفع شبهه از نظر آن صحابی بود بنابراین بر شنونده لازم است هرگاه شبهۀ در دل او راه پیدا کرد از در جستجو درنیامده و راه اعتراض را بر خویش مسدود دارد اگرچه از

پندار خودش احتمال قوی که جزء لاینفک او گردیده حاصل کند، زیرا سد راه اعتراض ایجاب میکند که فساد آن امر از نظر تحقیق بر وی مکشوف شود، چنانچه این مطلب را در آداب متعلم توضیح خواهیم داد. در نتیجه مثل عالم و متعلم که باید با نظر دقیقی اخلاق و رفتار خود را صورت بندی نمایند مثل انگشتری و موم است به این معنا: اگر کسی انگشتری را بر موم بفشارد تا آنچه بر او حک شده ظاهر گردد جز نوشته بر اصل انگشتری چیز دیگری هویدا نشود (مصراع) از کوزه همان برون تراود که در اوست.

گروهی از طلاب را دیدیم که با اساتیدشان برخلاف اصول اخلاق و رفتار آمیزش داشتند عاقبت الامر جز زیان نتیجۀ نبردند، آری جز خبیر آگاه ترا راهنمائی بدین راه ننماید.

استاد و تظاهرات دینی

هشتم معلم دانشمند باید بقدر طاقت خود بدون آنکه کسی را به تکلیف وادار سازد اظهار حق نماید و حقوق الهی را برای مردم بگوید. و هرگاه فردی را دید که از حق اعراض نموده و در طاعت و بندگی کوتاهی میکند او را بمدارا پند و اندرز دهد: و اگر نپذیرد از روی ذلت و خواری به نصیحت او قیام کند، و اگر سرپیچی کرد و بسخن او وقعی نگذارد قطع مراوده و دوستی نماید، و اگر به طور کلی از این عملیات نتیجۀ نگرفت او را نهی کرده و از راه امر بمعروف طریق حق را معرفی کند، باری این موضوع اضافه تکلیفی است که می باید شخص عالم متحمل شود، گرچه همۀ مکلفین در اصل وجوب امر بمعروف شریکند، جز اینکه عالم، ویژه این امر قرار گرفته و برای این معنی بر گزیده شده، زیرا مرد دانشمند مانند سرپرستی است که پروندۀ امر

و نهی در دست اوست و مردم بنحو احسن تحت تأثیر گفتار او واقع میشوند در نتیجه این تکلیف اضافی را بخوبی بانجام رساند:

پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: هرگاه بدعتها در میان پیروان من رو بازدیاد گزارد بر دانشمند فرض است که تظاهر بعلم خود نموده و مردم را از راه باطل منحرف سازد، هر عالمی که در ازاء چنین امر خطیری تقاعد ورزد نفرین خدای متعال بر او باد.

باری غفلت و بیهوشی و افزایش نادانی و کوتاهی در معرفت فرائض و وظائف شرعی و سنتهای اسلامی و اقامهٔ نماز بوجه لازم از قوه بفعل نمی آید، مگر از کوتاهی علما، و پیشوایان احکام خدا که از اظهار حق و مشقت نفس در اصلاح مردم و برگرداندن ایشان را بصراط مستقیم از راه حکمه و موعظه حسنه خودداری مینمایند. باضافه دانشمندان بد فعال بدین تقصیر که سرچشمهٔ هزاران فساد دینی و مذهبی است قناعت ننموده کار را بجائی رسانیده که بیچارگان و ستم دیدگان را براه باطل دعوت می نمایند و ایشان را در تزریق این اموری که اصولا مخالف با شرع اسلام است مؤانست میدهند در نتیجه میل جاهل و کوشش مرد فاسد العقیده روزافزون گشته و وقار دانشمند و موقعیت دانش بکلی مضمحل و نابود میگردد.

برخی از علماء که براستی سخن قابل توجهی گفته میفرماید: هرکس گوشهٔ انزوا برگزیند و درب خانه بروی خود به بندد، در هرکجا باشد بمعرض ایراد درآید از نظر اینکه در ارشاد مردم و آموختن طرق دینی و واداشتن بجادهٔ هدایت کوتاهی کرده، بویژه دانشمندان، مسئول این امر خطیرند، زیرا بیشتر مردم عالم بواجبات عینی از قبیل نماز و شرائط آن نیستند و طریق حق را نمیدانند خصوص مردم دیه نشین و بیابانی،

بنابراین بطور وجوب کفائی فرض است که در هر شهر و دیهی شخصی که از شرائط و مهمات دین باخبر است آماده شود و دین مردم را بآنها بیاموزاند، و از روی مهربانی و مدارا و هر عملی که راه قبولی قول او را دربر دارد بذل جهد نموده و در رهنمائی و آموزش مردم با کمال جدیت مشغول انجام وظیفه شود، و آسان تر از دیگر موضوعات، اینکه به طور کلی طمعی در اموال مردم نداشته و حرص و آز را از سر خود بدر کند، زیرا اگر فردی از مردم به آهنگ او برخورد کند. از او و علم او روگردان و آخرالامر امور مردم مضمحل و نابود گردیده از جادۀ هدایت بی بهره خواهند ماند، از آن طرف اگر مقصودش خدا باشد و تنها از نظر فرمانبری خدای متعال راه دین و دیانت را بمردم می آموزد، این عمل در دل عوام و خواص موقعیت بسزائی پیدا کند و مطیع فرمان او باشند، و در راه حق گردن فرازی ننمایند.

آنچه تاکنون مذکور شد تا آن وقت است که برای شخص او و مردم دیگر سخنی که موجب ایذاء آنها شود بمیان نیاید، و اگر غیر این موضوع باشد خدای متعال شایسته تر است که عذر بندگان خویش را بپذیرد.

عبد اللّه بن سلیمان روایه کرده وقتی مردی بصری که او را عثمان بن اعمی میگفتند در حضور حضرت ابو جعفر (باقر علیه السّلام) عرض کرد: حسن (1)

ص: ۱۰۳

1- ۱) ابو سعید بن حسن بسار از اهل بصره و مشاهیر تابعین و فیض ملاقات اکثر اصحاب نموده پدرش خادم زید بن ثابت و مادرش خیره آزاد کرده ام سلمه بود، و اصل بن عطا که از مبرزین شاگردان او بوده چون در مسلک با وی مخالفه کرده حسن دربارۀ او گفته قد اعتزل و اصل عنا ازاین رو پیرو و اصل را معتزلی خواندند باری حسن از زهاد ثمانیه و سلسلۀ بعضی بدو منسوبست عاقبت در سن ۸۹ سالگی در غرۀ رجب سنه ۱۱۰ درگذشت.

بصری می پنداشت آنانی که علم را از آموختن بدیگری پنهان میدارند روز جزا بوی گند شکم آنها اهل آتش را معذب میدارد، حضرت فرمود مؤمن آل فرعون بر اثر این کلمه هلاک شد، پس از آن فرمود از اول وهلهٔ که خدای متعال نوح نبی (ع) را برای ارشاد بندگان مبعوث فرمود علم و دانش مکتوم و مخفی بوده، سوگند بخدا اگر حسن برای فراگرفتن دانش به یمین و شمال برود جز از در خانهٔ ما اهل بیت بهرهٔ نبرد.

استاد و مترددین

اشاره

بخش دوم-وظیفه شخصی معلم با مترددینی که برای استفاده بجلسهٔ او حضور پیدا میکند، در این بخش تذکر از امور ذیل لازم المراعاتست.

نخست-استاد بتدریج باید شاگردان خود را آداب سنیه و خوی پسندیده و ریاضت نفس از نظر آداب دینی و دقایق خفیهٔ مذهبی آموخته و ایشان را وادار کند که در حفظ کارهای نهان و پنهان خود بکوشند و نگهدار باشند، بویژه هرگاه رشد و نبوغی دربارهٔ ایشان ملاحظه نمود که هرچه بیشتر در این امر دقت نماید.

اولین قدمی که استاد در پرورش اخلاقی شاگردان باید بردارد همین است که طالب علم را ترغیب نموده که: در جدیت خود اخلاص را از دست ندهد و مواظبت و مراقبت برای خدای تعالی را تا هنگام مردن هم از کف ندهد، و باو بشناساند که از این عمل در بهای معارف بر روی او گشاده و شرح صدر پیدا کرده چشمه های حکمه و لطائف از دل او جاری گردد، حال، و علم، او مبارک و میمون شود و در رسیدن بگفتار و کردار و فرمان خود توفیق یابد، و اخباری که در این

موضوع از مصادر وحی و تنزیل رسیده بر او تلاوت نماید، و امثالی که علماء علم اخلاق برای تنبه افراد بیان نموده اند یادآوری کند، زهد و پارسائی را بایشان بیاموزد، و از علاقهٔ بدنیا و پشتیواری او و ذخائر دنیوی منصرف ساخته و یادآوری کند که دنیا فانی است و آخرت باقی و تهیه و آمادگی تو برای دار باقی است، زیرا احتراز از جهانی فانی راه دوراندیشان و خوی بنده گان صالح خدا میباشد، و همانا دنیا مانند کشت زاریست که برای افشاندن بزر کمال آماده گردیده و هنگامهٔ علم و عمل است تا در سرای دیگر بر اثر عملیات صالحی نتیجهٔ مثبتی حاصل شود.

استاد و تحریص شاگرد

دوم-استاد دانشمند شاگردان خود را بدانش و فراگرفتن شؤن علمی تحریص نماید، و فضائل علم و علما را تذکر داده یاد آوری کند آنان وارث پیامبرانند، و روز پاداش بر منابری صعود کنند که: انبیا و شهدا بر رتبهٔ ایشان غبطه برند، و جز اینها از احادیثی که در فضیلت علم و علما رسیده و آیات و آثار ارباب کبار و اشعار سخن سرایان و پندهای سودمند را برای دانش پژوهان بخواند، زیرا در در ادلهٔ خطابی و آثار شعری موقعیتی است که احساسات مردم را تحریک نموده و آنها را هرچه بیشتر بمطالب دینی وادار میکند، از آن طرف شاگردان را ترغیب و تحریص کند که: آنچه بر او متعین شده از امور دنیویه بقدر میسور و کفایت و آنچه ایجاب می نماید که دل او برغبت دنیا و تفرقهٔ هم و غم فراهم شود باندازه، قناعت نماید.

سوم-استاد باید آنچه برای خود دوست میدارد از جهت شاگردان نیز محبوب انگارد و آنچه مکروه طبع اوست از آنان مکروه دارد. زیرا این عمل از تمامیت ایمان و مقتضی برابری معلم است.

در اخبار صحیح است: ایمان ندارد یکی از شماها تا آنچه برای خود می پسندد از جهه برادرش محبوب دارد.

شهبهٔ نیست که: متعلم برتر برادران بلکه از بهترین اولاد است چنانچه بیان کنیم. زیرا دانش، دارای قرب روحانی است که اجل از مرتبهٔ جسمانی بحساب آمده ابن عباس گفته: گرامی ترین مردمان نزد من همنشین من است که: هرگاه در مجلسی جای گیرم برای اینکه خودش را بمن نزدیک سازد و در پهلوی من به نشیند، از مردم تجاوز نموده و بر آنان سبقت میگیرد تا خود را بمنظوری که دارد نائل سازد، من در ازاء این خدمت که: از آن باوفا می بینم اگر قدرت می داشتم که نگزارم پشه و مگسی بر بدن او قرار گیرد هر آینه عمل خود را که هرچه بیشتر دوستی فی مابین را برقرار میدارد انجام میدادم.

در روایت دیگر است که: فرمود نشستن مگس بر بدن او مرا آزار میرساند.

از محمد بن مسلم روایت شده گفت: مردی از اهل جبل خدمت حضرت باقر (العلوم) علیه السّلام مشرف شده هنگام تودیع عرضه داشت یا ابن رسول اللّه مرا وصیتی بفرما فرمود پرهیزگاری پیشه نما و به برادر مؤمنت نیکی کن و آنچه برای خود میخواهی برای او آرزو کن و آنچه برای خود مکروه داری از او کراهت داشته باش، اگر از تو سؤال نمود آنچه خواسته عطا کن، و اگر کف نفس نمود او را آگاه ساز، چون او نیکوئی در حق

تو نخواهد، دربارۀ او مخواه، چون او پشتیوار تو باشد، تو پشتیبان او باش و اگر بر تو خشمگین شود تا بعلت خشم او پی نبردی از او دوری مجوی اگر از تو غیبت کرد و دور شد در زمان غیبتش او را نگهدار باش (یعنی سخن چینی و بدگوئی در پی او مکن) و اگر در محضر تو حاضر شود او را در کنف حمایت خویش محفوظ بدار و در تقویت او کوشش کن، او را زیارت کن و گرامی بدار و مهربانی نما زیرا او از تو است و تو از او میباشی

پوشیده نیست هر خبری که دربارۀ حق برادران از مصادر شرع مقدس اسلام رسیده شخص استاد بیشتر باید در حق تلامیذ خود مراعات نماید.

استاد از نظر تربیت

چهارم-استاد، شاگردان خود را از خوی بد و ارتکاب محرمات و مکروهات یا آنچه منجر بفساد حال و ترک اشتغال علمی و اسائۀ ادب یا گفتار بسیاری که منتج به نتیجۀ نمیشود یا معاشرت نمودن با کسانی که شایسته عشرت نمیباشند و جز اینها از مفاسد دیگر زجر و منع نموده، و در حفظ او بکوشد.

راه علاج

امور مذکور که بطور فهرست واضح گردید راه علاجش را ذیلا تشریح کرده تا بیشتر از این معانی برخوردار گردید، نخست تا ممکن است بطور کنایه عملیاتش را آگهی داده و با صراحت لهجه با او در این موضوع سخنی بمیان نیاورده و از نظر رحمت خالی از توبیخ و سرزنش گوشزد کند، زیرا تصریح در منع، ایجاب میکند که پردۀ هیبت و بزرگی مرد ناصح دریده شود، و دلاوری شاگرد نسبه بعملیات ناروائی که: از او سرزده بیشتر

گردد، و حرص و آز او در اصرار بر انها افزونی یابد.

روایت شده که اگر مردم از تفرقهٔ سرگین حیوان ممنوع گردند هر آینه بدین عمل تن در ندهند و چنین گویند، از این کار نهی نشده ایم مگر اینکه در او سری بوده باید چنین عملی را انجام دهیم تا از وجه (1)سرش خبردار گردیم. شاعری گفته.

النفس تهوی من یجور و یعتدی

و النفس مائله الی الممنوع

و لکل شیء یشتهیه طلاوه

مدفوعه الا عن الممنوع

نفس آدمی به هرکسی که ستم میکند و پای تعدی و تجاوز از گلیم خود فراتر میکذارد رغبت مینماید، آری نفس انسان از هرچه ممنوع است خواهش خود را نسبت باو زیادتر و علاقهٔ خود را دربارهٔ او بیشتر اعلام میدارد، برای هر چیزی که نیکوئی و طلاوتیست و نفس بدو اشتها دارد بازداشته شده مگر از آن چیز که مورد زجر و منع قرار گرفته که کسی متعرض او نشود.

در نتیجه زجر و منع شاگرد باید بشیوهٔ رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و ارشاد آن حضرت باشد، چنانچه مرد حربی را از بول کردن در میان مسجد بازداشت فرمود و معاویهٔ حکم را از تکلم کردن در نماز منع نمود، و هرگاه از جهت تذکیهٔ نفس بطریق تعریض و اشاره تلمیذ ناخلف مورد

1- ۱) دی شیخ شهر منعم از کار زشت کرد من بیخبر که چون کند این قصه را میان گفتم که شیخ عالم و فاضل بعمر خود بی تجربت نکرده چنین گفتهٔ بیان باید برای علة آن حکم مرد دین چندی بفکرت آیم و بنمایمش عیان بهتر که کار زشت بسازم فعالّ خویش یک نکتهٔ ز سر سخن را کنم نهان رفت و بفکر آنکه کند علت آشکار دید آنچه دید بدعمل زار و ناتوان بیچاره آن کسی که پی سر کار رفت بدبخت آن کسی که بگیرد ازو نشان (مترجم)

منع استاد قرار گرفت، بسیار بجا و بموقع است، و الا باید این عمل در خفا انجام بگیرد، و اگر بدان پایه نرسید که او را در خفا نهی کند در ظاهر از علمیات او نهی کرده و به نحوی که مقتضی است کار را بر او دشوار سازد تا او و دیگران منزجر گشته و هر شنوندهٔ از کردار معلم کسب ادب نماید، و اگر باز هم بمقصود خود نائل نگردید ضرری ندارد که او را از نظر دور ساخته و بامید آنکه از کارهای خود پشیمان شود برای مدتی از او اعراض کند، خصوصا اگر بداند عدهٔ از دوستان او باهم از در صلح و اتحاد درآمده و بیم دارد از آنکه عمل سوئی را در حق او مجری دارند منظور فوق را مراعات کند.

معلم نظر باینکه هرچه زودتر و بهتر مقصود خود را در تربیت چنین شاگردی عملی کند ناگزیر است طومار تعهد را امضا کرده به طوری که با برخی از شاگردان خود رفتار میکند مانند افشاء سلام، و مخاطبهٔ نیکو، و دوستی، و یاری، و پرهیزکاری، و آنچه آنان در صدد عملی ساختن او هستند، رفتار کند، زیرا این عمل مدخلیت بیشتری در حسن اخلاق و روگردانی از کارهای ناپسند شاگرد دارد.

خلاصه-معلم چنانچه موظف است در تعلیم دینی شاگردان خود کوشش کند و راه معاملهٔ با خدا را به آنها بیاموزاند همین طور در مصالح دنیای آنها که: مربوط بمعاملهٔ با مردم است جدیت داشته و فضلیت دوطرفی را از برای آنان خواستار گردد.

چگونگی رفتار با شاگردان

پنجم-در برابر شاگردان خود تعاظم و تکبر نورزد بلکه بالینت و فروتنی رفتار کند، خدای تعالی در (سوره شعراء آیه دویست و چهار) میفرماید وَ اِخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اِتَّبَعَکَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: خدای تعالی بمن وحی فرموده با مردم فروتنی و تواضع را پیشه کن. و در حدیثی فرموده: بخشش بر بی نوایان از مال شخص نکاهد، و فرمود بخشش خداوند موجب عزت بندگانست، و کسی که برای خدا فروتنی کند رتبه اش را بلند فرماید.

در نتیجه همین پایۀ از فروتنی را درباره همۀ افراد مراعات کند، ویژه با شاگردانی که مانند کودکان او هستند، باضافه تلامیذ او پیوسته ملازم و در فراگرفتن دانش اعتمادشان باوست، و حق و احترام و آمد و رفت و درستی و محبتی که با او دارند در هیچ فردی از فرزندان صلبی او نیست.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: بمردم دانش بیاموزید و امر تحصیل را برایشان دشوار مسازید زیرا رتبۀ معلم برتر است از آدمی که مردم را بامر سخت مأمور میدارد.

و فرمود با کسی که از جام علم شما جرعه مینوشد و معلمی که از او بهره مند شدید بنرمی رفتار کنید.

در پیش خبر عیسی علیه السّلام راجع به شستن قدمهای حواریها و اخباری که حاکی از این معنی بود گذشت.

بنابراین شخص استاد باید زائد بر آنچه با دیگران خوشخوئی میکند نسبت بشاگردان خود مراقبت نماید و در هنگام ملاقات فردی از آنها مهربان باشد و بقدر امکان بشاشت و خوشروئی و محبت و دوستی و نیکوکاری از نظر علم و جاه را ابراز دارد.

شایسته است معلم که پیشرو قافلۀ علم و دانش است هریک از شاگردان بخصوص شاگرد فاضلی که از دیگران بر اثر خوش فهمی متمیز است به کنیه و نیکوتر اسماء او که بزرگی و احترام او را در

بردارد بخواند، زیرا پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از نظر گرامی داشتن یاران خود آنها را بکنیه خطاب میفرمود، که در نتیجه این عمل معلم موجب شرح صدر و بسط سؤال و جلب (1) محبت شاگردان میشود.

البته در این صورت هر کسیرا که رستگاری و صلاحیت او را بیشتر میداند بر احترام او بیش از دیگران کوشش کند و وصیت پیمبر را در جمله از گفتار خود که فرموده خاطر نکند.

(همانا مردم پیروان شمایند و از اطراف و اکناف برای فراگرفتن راه دین خود پیش شما میآیند چون شما را ملاقات کردند آنان را به نیکوکاری توصیت نمائید) .

مجملا مرد عالم نسبت به شاگردان خود مانند دکتر است نسبت به بیمار یعنی شخص دکتر هر دوائی که بهتر موجب شفاء بیمار شود بوی میآشامد و نسخه میدهد.

از آن ظرف درد نادانی بالاتر از دردهای بدنی است، گاهی بحسب مقتضی صلاح و دواء بخلاف مذکورات فوق نتیجه میدهد چنانچه نسخۀ دکتر برحسب اختلاف طباع و امزجه تغییر مییابد.

غیبت محصل

ششم-هرگاه یکی از شاگردان یا ملازمان حلقۀ درس زیاده بر عادت، غیبت او بطول انجامید معلم از احوال او جویا شده و باعث بر طول غیبتش را بازپرسی کند و اگر بنحو احسن از احوالش باخبر نشد شخصی را برای اطلاع از احوال او برگزینند یا خودش بمنزل او رهسپار شود که این رفتار معلم بهتر است چنانچه پیغمبر با اصحاب خود بدین کیفیت عمل مینمود، اگر از بیماری او مطلع شد بعیادتش برود و اگر اندوهی بر او عارض

1- ۱) درس ادیب اگر بدی زمزمۀ محبتی جمعه بمدرس آوری طفل گریزپای را

شود یا بسفر رفته باشد دفع هم او نموده و کسان او را دلجوئی بدهد و باندازهٔ استطاعت در مهم آنها قیام کند و حوائجشان را برآورد، و اگر خانوادهٔ او بهیچ یک از مزبورات فوق نیازی ندارند با روئی باز که حاکی از محبت اوست ایشان را وداع گفته و بیرون رود.

هویت شاگردان از نظر معلم

هفتم-استاد باید اسامی شاگردان و کسانی که در جلسهٔ افادهٔ او حضور بهم میرسانند بداند و از انساب و شهرها و احوال ایشان باخبر باشد و هماره در حق ایشان دعا کند، در این مبحث هفتم بهمین مختصر قناعت نموده زیرا آنچه در باب این موضوع در حدیث مسلسل رسیده که باید از اسم و کنیه و شهر و اقامتگاه شخص، بازپرسی نمود، ما را از طول کلام بی نیاز میکند.

بذل جهد

هشتم-معلم باید آنچه آموخته و فراگرفته در بذل او خودداری نکرده و جوانمردانه در این صراط قدم برداشته و به آسانی بشاگردان خود بیاموزد و در باب افادهٔ بشاگردان مهربان باشد و با رفاقت و پند و ارشاد، به مهماتشان بپردازد و آنها را وادار کند که در حفظ فوائد نفیسی که بآنها ابذال نموده کوشش نمایند، و هرگاه دانشجوئی برای فراگرفتن برخی از معلومات و ما یحتاج خود اهلیت دارد در ذخیرهٔ او قیام ننماید و آنچه از معارف و معلومات که باصلاح ایشان سازشی ندارد پوشیده بدارد زیرا اقدام برخلاف، موجب تفرقهٔ فکر و فساد احوال آنان میشود، هرگاه محصلی در باب امری که صالح برای او نیست پرستشی کرد و اراده کرد که از وی فراگیرد مضرات او را بشاگرد بفهماند و چنین وانمود کند که منظور من تنها حرص و طمع در این موضوع نیست بلکه بر اثر

مهربانی و لطف است که از ایثار او امتناع میورزم، سپس او را ترغیب و تحریص نماید که جدیت و کوشش کند تا آنکه اهلیت برای این علم و سایر علوم پیدا کند.

در تفسیر کلمهٔ ربانی روایت شده همانا شخص ربانی کسی است که مردم را بعلوم سهل و آسان پیش از فنون مشکل تربیت کند.

چگونگی راه تحصیلی

نهم-استاد باید جلوگیری کند که شاگردانش پیش از عمل واجب بکار دیگر نپردازند و هنوز قیام بفرض عینی ننموده بفرض کفائی اشتغال نورزند.

فرض عینی؟ یعنی پاکدلی و تظاهر به پرهیزکاری باطن، و پیش از همه خود استاد باید نفس خود را در این موضوع مؤاخذه نماید تا در نخستین درجه شاگردان بعمل او اقتدا کنند، و پس از آن از گفتار او بهره مند شوند، و جلوگیری کند از آنکه علم ادب را پیش از سنت بیاموزند.

استاد و کوشش

دهم-معلم باید در تعلیم شاگردان حریص بوده و در فهمانیدن بانها و آموزش فوائد، با اهتمام تمام بافهام و اذهان ایشان نزدیک ساخته و بذل وسع نماید، و تا ضرورتی اقتضا نکند بغیر ارجح از مصالح و حوائج آنان پیشی نگیرد و از اندرز بانها خودداری نکند و بحسب فهم و استعداد هریک از افراد مطالب علمی فرادهد و تا اندازهٔ که ذهن شاگرد متحمل میشود از موضوعات علمی گفتگو کند، و آن اندازه در بسط کلام نپردازد که از حوصلهٔ ضبط او عاجز بماند بلکه به مقداری که شاگرد از عهدهٔ حفظ او برمیاید قناعت کند، و با هر شاگردی بفراخور رتبه و

استعدادش سخن بگوید، نسبه به شاگردی که بسرعت مسئلۀ را میفهمد و حذاقت قابل توجهی دارد باشاره بفهماند و برای دیگران توضیح دهد بویژه در بابت آدم غبی و کندذهن این موضوع را بتمام معنی مراعات کند و برای شاگردی که مسئله را بدون تکرار نمی فهمد تکرار کند.

راه تدریس

معلم دانشور در درجۀ اول مسئلۀ که در نظر گرفته بیان کند و اگر نیازی با مثله باشد بمثال توضیح مطلب داده و ادله و مآخذ را بجهه هرکسی که مطالبه میکند یادآوری نماید و دلیل محکم را بیان نموده تا در صفحۀ خاطر شاگرد استوار بماند و دلیل ضعیف را تنقیح نموده تا جلب توجه شاگرد نکرده و بدو غره نشود.

معلم در حین توضیح دلیل ضعیف چنین بگوید: علما و دانشمندان بدین دلیل استدلال کرده و بحسب مقتضی این علت، دلیل ضعیفی بشمار رفته، و دربارۀ عالمی که قول او را تضعیف میکند موضوعاتی که واجب المراعات است رعایت نماید. به این معنا در خصوص هر مسئلۀ که توقف کرد و اسناد ضعف باو داد تنها منظورش بیان حق بوده نه سربلندی خود و سرشکستگی دیگری، این وقت اسرار حکم مسئله از اصل و فرع اقوال و اوجه ضعیف و جواب از آنها و متعلقات مسئله از اصل و فرع و آنچه مبنای مسئله و مشابه با او و حکم او حکم همان مسئله است و آنچه مخالف با اوست با مأخذ صحیح هر دو حکم را بیان کند و فرق میان مسئلتین و متعلقات آنها از نکات لطیفه و معمیات ظریفه و امثال و اشعار و لغات و ایرادات بر او یا بر عبارتی مانند او که مناقشه گردیده و پاسخ از آنها را تذکر داده و از خطای نویسندگان از نظر حکم یا تخریج یا نقل و امثال اینها آگهی دهد، البته این معنی برای غرضی صحیح بلکه

نصیحت و اندرز باشد نه مجرد اظهار خطا و صواب، تا آنکه شاگرد بچنین عملی فریفته نشود و شیوهٔ خود قرار ندهد، در پایان مطلب تذکر میدهد که همهٔ این مبحث مناسب کسی است که اهلیت اشتغال کرسی تدریس داشته و الا ثمری نخواهد داشت.

استاد در ساعت درس

یازدهم-هنگام تدریس آنچه از قواعد کلی که حرام نیست و مستثنیات آنها ذکر شده در تضاعیف کلام خود از جهه تفطن شاگردان یادآوری کند. مانند اینکه بگوید هر رکنی بطور اطلاق که در نماز زیاد و کم شود موجب بطلان نماز خواهد بود مگر صور مخصوصی که باید توضیح داده شود.

یا بگوید در صورت اجتماع سبب و مباشر مباشر بر سبب مقدم است.

هرکس چیزی را تنها از نظر غرض شخصی خود اخذ نماید و پس از آن اظهار کند که آن مال را بصاحبش رد کردم سخنش پذیرفته نشود.

در باب سوگند بخدا معتبر نیت حالف است، مگر مستحلف که قاضی و حاکم باشد، و او را بر اثر ادعائی بسوگند وادارد، که معتبر نیت قاضی یا نائب او است که طالب سوگند شود.

هر سوگندی که، بر نفی فعل دیگری باشد همانا سوگندیست که بر نفی علم صورت گرفته مگر دربارهٔ کسی که علیه او ادعا شده، بنده یا حیوانی که در تصرف دارد چنین جنایتی کرده در وهلهٔ اول بذمه بنده مالی بر له آقای او نمیباشد.

و امثال این قواعد کلی که برای تشریح اذهان بهرهٔ قابلی دارد.

دیگر آنکه هنگام تدریس جمله هائی که مضبوط شده یا مباحثی

که از اصول الفقه نیازمند است مانند، ادلهٔ کتاب و سنت و اجماع و عقل و قیاس بر وجه صحیح و استصحاب و اقسام اقیسه و درجات آنها و حدودی که یادآوری از آنها مناسب باشد تذکر داده، و برخی از مشاهیر صحابه و تابعین و دانشمندان و تراجم آنان و ذکر سال وفیات و موالید و ثبت اسماء و انساب مشکل ایشان و مشتبه و مختلف و مؤتلف و امثال آنها را بیان نموده، و اندکی از الفاظ لغوی و عرفی که در آن علم تکرر یافته از نظر ضبط اشکال یادآوری نموده و بگوید: این کلمه یا مفتوح یا مضموم یا مکسور یا مخفف یا مشدد میباشد، همهٔ این مطالب را بطور تدریج برای شاگردان توضیح دهد تا در این طول زمان که از خدمت او کامیاب میکردند خیر عظیمی نصیب برند.

استاد و پرسش

دوازدهم-همیشه شاگردان را باشتغال دانش تحریص و ترغیب نماید و فوائدی که از مهمات و مباحثی که برای آنها تدریس کرده پرسش کند و هرکدام را که حافظ و مراعی دانست در اعزاز و اکرام او بکوشد و موقعیت او را در میان دیگر شاگردان اظهار نماید و در این خصوص متوجه باشد که چنین شاگردی خودبینی و دیگر از صفات مذموم را پیشه خود ننماید، و اگر شاگردی را در فراگرفتن علم مقصر دید در پنهانی، امر را بر او دشوار داشته و سرزنش کند و اگر مصلحتی تقاضا کرد آشکارا در توبیخ او قیام نماید، زیرا معلم از نظر تداوی باطن شاگردان مانند دکتریست که دارو را بمزاج محتاج داده و رعایت منفعتی را در نظر میگیرد.

مسائل مشکله از نظر آزمایش

سیزدهم-از نظر اینکه استعداد شاگردان خود را آزمایش کند و برتری فضلاء درس خود را هویدا سازد مسائل دقیق و نکت غریبی

که از تضاعیف کلمات بدست آورده در حوزهٔ درس طرح کرده تا بر اثر این عمل شاگردان بمطالب مشکل و غوامض آشنائی پیدا کرده و عادت کنند و هرگاه فردی در پاسخ اشتباه کرد تا مصلحتی نباشد او را خوار نسازد.

ابن عمر گفته که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برای آزمایش اصحاب خود فرمود: برخی از درختانست که برگ آنها نمیریزد و آن درخت از این نظر مشابه مسلمانست آن درخت کدامست؟

کسانی که در آن محضر حضور داشتند هریک از درختان صحرا را نام برده لیکن من چنان پنداشته که باید درخت خرما باشد، از آن طرف شرم نموده که گمان خود را بحضرتش صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عرضه بدارم، پس از آنکه هریک از اصحاب نظریه خود را دربارهٔ گفتار خودشان بسمع مبارک رسانیده و بموقع نیفتاد عرضه داشتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آن درخت کدام است؟ فرمود درخت خرما است، چون سخن بدینجا پیوست و پندار من صواب بود پدرم گفت: اگر تو اظهارنظر کرده بودی برای من از چنین و چنان بهتر بود.

مجملا پس از آنکه تدریس خود را بپایان آورد از جهه آزمایش فهم و ضبط شاگردان مسائلی که مورد نیاز ایشانست طرح کرده و آنهائی که مورد اشکال قرار گرفته اعاده نماید و هریک از شاگردان در پاسخهایی که ردوبدل شده سخن صواب گفته و بخوبی از عهدهٔ امتحان برآمده مورد سپاسگزاری قرار دهد و هرکدام که ملتفت نشده اند از راه مهربانی اعاده نماید تا نیکو بفهمند، شایسته است شاگردان را مجتمعا به فرا گرفتن دانش دعوت نماید زیرا فوائدی که در اجتماع حاصل می گردد در صورت انفراد نباشد، پس از پایان درس شاگردان را وادار

کند که از نظر رسوخ مسائل در اذهان، درس را با یکدیگر تقریر کنند.

اعتراف بگفتار شاگرد

چهاردهم-اگر هنگام تدریس بفائدۀ که برخی از شاگردان میگویند برخورد نمود باید اعتراف کرده و انصاف را از دست ندهد هرچند گوینده کودکی باشد، زیرا این رتبۀ که برای آن طفل حاصل شده از برکت دانش است.

بعضی از گذشتگان گفته اند: از جمله برکت و آداب علم انصاف و داد است و کسی که منصف نباشد برای تفهیم و تفهم صلاحیت ندارد.

بنابراین در گفتگو و مباحث خود انصاف را از دست ندهد و پرسشی که در مورد خود صورت میگیرد گرچه از محصل خوردی باشد بشنود و از استماع گفتۀ او تکبر نورزد زیرا بر اثر نخوت نتیجۀ معنویت را بر خویشتن حرام ساخته، دربارۀ یکی از شاگردان که تحصیل او زیاده بر مخصوصان از کودکانش یا غیر آنها میباشد کینه نورزد زیرا حسد و کینه از امور محرم است، تا چه رسد دربارۀ کسی که بمنزلۀ فرزند اوست، و فضیله آن شاگرد در حق معلم بیشتر خواهد بود از برتری فرزند او زیرا استاد مربی آن شاگرد میباشد چونکه از نظر تعلیم و تخریج او را از جادۀ نادانی بصراط روحانی خوانده و در آخرت پاداشی نیکو بیند و در دنیا شاگردانش در حق او دعاکننده به طوری که قبلا تذکر داده شد معلم نباید فرزند خود را بر شاگرد فاضلی که از محضر او بهره مند میشود برتری دهد و در عین حالی که فرزند او موجودی غبی آفریده شده جدیت کاملی دربارۀ او مرعی

داشته به نحوی که از دیگر شاگردان غفلت کند و در حق آنان کینه توزی نماید زیرا ما، ندیدیم هیچ یک از اساتید که دربارهٔ فرزند خود زیاده از شاگردان دیگر کوشش کند و آن طفل راه رستگاری را بهتر فراگیرد بلکه امر در دست خداست و دانش عنایتی از طرف او میباشد که به هرکس اراده شود عطا میگردد، خدا صاحب عنایت بزرگیست.

برابری شاگردان

پانزدهم-معلم حق ندارد برخی از شاگردان را که در سن و فضیلت و دیانت برابرند بر بعضی دیگر از نظر محبت و دوستی برتری بدهد زیرا این موضوع چه بسا موجب وحشت صدر و نفرت دل میشود، آری اگر بعضی از ایشان تحصیلش بیشتر و کوشش زیادتر و خویش نیکوتر باشد در اکرام و فضیلت او بکوشد و چنین وانمود کند که اکرام او تنها از نظر اوصافی است که در او وجود دارد، و اگر با چنین صفاتی در اکرام او اقدام نمود ضرری نخواهد داشت زیرا این عمل ایجاب میکند که دیگران در تحصیل این اوصاف بکوشند و خود را بدان رتبه نائل سازند.

شاگردان از نظر اسبق آنها

شانزدهم-شاگردان اگر در محضر درس ازدحام نموده به این معنا که هریک سخنی گفتند استاد سخن اسبق ایشان را مقدم بدارد، گفتهٔ کسی را که زیاده از یک درس خواهش میکند مقدم نداشته مگر جلب رضایت دیگران را کرده باشد: و هرگاه موضوع درس از یک کتاب بود به طوری که شاگردان اتفاق کرده انتخاب کند که همین معنی را درصورتیکه هر روز بدرس یکی از آنها شروع کند (تقسیم نامند) زیرا درسی که نخستین بار شروع کند در او نشاط و فرحی حاصل شود که در غیر او چنین خرمی حاصل نگردد، زیرا بخوبی از عهده تقریر برآمده و شاگردان

بهتر کامیاب میشوند، مگر آن هنگام که ملالتی در وجود خود مشاهده ننموده خرم و خوشحال باشد که طبق ترتیب کتاب شروع بتدریس نماید، مانند آنکه کتاب عبادات را بر معاملات مقدم بدارد، و اگر باین کیفیت اسبق را مقدم داشت تا شخص متأخر را نسبت بمتقدم اختصاصی قائل شود نیکو خواهد بود، استاد باید نوبت افراد را مراعات کرده و کسی را در نوبت دیگری بدون مقتضای مصلحتی مقدم ندارد و او را از نوبت خودش مأخر نیندازد، اما اگر بعضی از شاگردان از جهه فراگرفتن درسشان اجتماع نمودند و هریک خواستار شده که درس او جلوتر گفته شود معلم از نظر رفع نگرانی موضوع را بقرعه خاتمه دهد و نتیجهٔ عمل خود را به طوری که از قرعه بدست اورده خاطرنشان آنها بنماید

تقاضای شاگرد از نظر درس

هفدهم-شاگردی که در فراگرفتن دانشی که از حد حال (1) و تحمل او بیرون است هرگاه پیش قدم شده و آهنگ تکسب او را نماید و از آن طرف معلم دانشمند به آزاری که از چنین درسی عائد او میشود واقف گردد وی را بمدارا وصیت کرده و گفتار پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را در این موضوع یاد آوری کند که فرموده:

آدم ناتوان نه راهی پیماید و نه پشت مرکوب را سالم گذارد.

و امثال این گفتار سودمند که موجب میانه روی شاگردان شود و هرگاه دانست که برای شاگرد از این قبیل عملیات بدحالی و مشقت یا مقدماتی که این امور را ایجاب میکند حاصل میشود وی را براحتی و کمی اشتغال به تحصیل علم فرمان دهد، و شاگردی که استعداد و ذهنش تقاضا

1- ۱) در هرچه نمیتوان بدست آوردن حیف است بهرزه عمر ضایع کردن پند حکما بشنو و در پیش مگیر راهی که بپایان نتوانی بردن

نمیکند که از فلان علم و کتاب تحصیل کند، منع نماید، و اگر کسی از معلم بخواهد که در قرائت فنی یا کتابی بافاده پردازد و هنوز حال شاگرد در فهم و حفظ از جهه او محرز نگردیده پیشی نگیرد، مگر بر اثر تجربه و آزمایشی که او را از حقیقت دانش آموز آگاه سازد، و اگر تأخیری در امر او ندید از کتاب آسانی که در همان فن مطلوب تألیف شده تدریس نماید، اگر استعداد او را قابل دید کتابی که بهتر مربوط با ذهن او است در نظر بگیرد و الا شاگرد را بهمان حال باز گذارد، زیرا منتقل ساختن شاگرد را بکتابی که حاکی از جودت ذهن و کمال اوست موجب زیادتی انبساط و فرح او خواهد بود لیکن اگر بهمان حال و کتاب سابقی باقی بماند نتیجه بعکس میدهد، ممکن نیست در دو فن یا بیشتر که از عهدهٔ ضبط آنها برنمی آید اشتغال بورزد، بلکه باید آن فنی که اهمیتش زیادتر است مقدم بدارد، به طوری که با خواست خدا تذکر داده خواهد شد، هرگاه استاد مطلع شد که شاگردش نظر بفنی که اشتغال دارد، روی رستگاری نه می بیند و آن طوری که بایدوشاید کامیابی حاصل نمیکند باید هرچه زودتر او را از انفن بازداشته و بعلم دیگری که امید فلاح اوست منتقل سازد.

استاد از نظر تدریس

هیجدهم-هرگاه به تدریس علمی اشتغال ورزیده شایسته نیست آن دیگر را که بفن وراء او مشغول میباشد و تحصیل میکند تقبیح نماید چنانچه این معنی را گروهی از اساتید نادان که به بند طمع نفس گرفتار شده نصب العین ساخته و خوی خود قرار داده اند، (1)زیرا مرد آنچه را نمیداند دشمن میدارد.

ص : ۱۲۱

1- ۱) مرا، دی پسندیده خوئی بگفتا که ای بو العجب زانچه گویم حذر کن بقیه پاورقی صفحه بعد

در پیرامون این بیان میگوئیم: معلمی که در عربیت یا معقول تدریس میکند خوی او بر آنست که از علم فقه تقبیح میکند و عادت استاد فقه بر آنست که از علم حدیث و تفسیر بدگوئی نماید و غیر ایشان از معلمین دروس دیگر، شایسته است راه دانش را بر شاگردان توسعه داده و تنها بیک فنی از فنون قیام ننموده بلکه فنون دیگر را بآنان بیاموزد، و هرگاه دانست که از عهدهٔ تدریس آن علم برنمیآید و شاگرد بخوبی از او کامیاب نمیشود، دیگری را که در آن علم متمهر و متبحر است معرفی کند، زیرا این عمل از فرائض اندرز مسلمانان است به اضافه حفظ علم و دین توأم با او و دلیل بر کمال معلم میباشد و از آن طرف ایجاب میکند که شاگرد دارای ملکهٔ صالحی شده و از ثمرات دانش برخوردار گردد.

استاد از نظر تحصیلی شاگرد

نوزدهم-از جمله امور مهمی که در شرائط استاد تدوین شده عبارت از اینست که: هرگاه دانش آموز از نقطهٔ نظر مصلحتی از دیگران استفاده میکرد شایسته نیست او را بیازارد و مورد زجر قرار بدهد.

بلکه این مصیبتی است که اساتید نادان باو گرفتارند بویژه آن کس که غیر خدا را اراده کرده باشد، مسلما از نظر کندذهنی و فساد نیت

ص: ۱۲۲

این معنی روشن ترین ادله ایست که این گونه اشخاص به تعلیم دانش پاداش خدا و راه او را مقصود نداشته، زیرا معلم مانند بندۀ ایست که آقای او وی را برای اداء رسالت نزد دیگر بندگان خود مأمور داشته و در عین حال دیگری را برای اداء رسالت مزبور برانگیزد، در نتیجه شایسته نیست رسول سابقی از این موضوع خشمگین شود و سوءاستفاده نماید زیرا عمل مولای او ایجاب نمیکند که از قدر و منزلت او کاسته شود، از آن طرف هرگاه او را منقاد خویش دید از وی تقدیر کرده و بر رتبه اش بیفزاید، بنابراین بر معلم فرض است هرگاه دربارۀ شاگرد نشاط و فرحی از نظر تعدد دروس مشاهده کرد و توانائی نداشت که در تحصیل غرض او اقدام کند در درجۀ اول او را بمعلم دیگری معرفی کرده تا درس دیگری از او فراگیرد، زیرا این عمل کاملا راه پند و اندرز را آشکار کرده و بهتر در حفظ امانت کوشش نموده.

موضوع فوق الذکر در هنگامی که در مصر از خدمت برخی از اساتید استفاده میکردم اتفاق افتاد، خدای او را جزای نیکو دهاد.

مجملا مطلب سابقی که مورد بحث قرار گرفت تا وقتی است که آن دیگر از نظر دانش اهلیت داشته و شاگرد از افادات او بهره مند گردد، درصورتیکه معلم، نادان یا فاسق و مبتدع و کثیر الغلط و امثال آنها باشد و شاگرد هم اطلاعی ندارد به طوری که بغیر از ملکۀ ردیه نتیجۀ نمیبرد و پیشرفتی در امور تحصیل برای او پیدا نمیشود، این هنگام اگر درصدد تحذیر او برآمده که بدین معنا مغرور نگردد عیبی نداشته لیکن مشروط است به آنکه مقصد صحیحی را که موجب پیروزی او شود مراعات نماید، و خدای براه فساد از صلاح آگاه است

ص :۱۲۳

معرفی شاگرد فارغ التحصیل

بیستم-شاگردی که بحد کمال از علم و معرفت رسیده به طوری که از نظر استقلال تعلیم اهلیت پیدا نموده و مستغنی از تعلم گردیده معلم باید در انتظام امور او قیام کرده و در مجالس و محافل علمی او را معرفی و مردم را باشتغال نزد او و استفادۀ از گفتار او وادار کند، زیرا مردمی که از احوال چنین شخصی آگهی ندارند و از شئون معنوی او باخبر نمی باشند در اولین قدم با او همراهی نکرده و بگفتۀ او اهمیت نداده و اعتنائی نمیگذارند، گرچه از اعتبار شخص معلوم الحالی استفاده کرده و بامر تدریس اشتغال بورزد، استاد باید بطور تفصیل اندازۀ معلومات و پرهیزکاری و دادگری و غیر اینها از اموری که در قبال مردم راجع بامر تدریس مراعات شده آگهی پیدا کند، زیرا این معنی بزرگترین سبب انتظام امور دانش و صلاح حال شاگرد بشمار رفته. چنانچه هرگاه شاگرد مستبدانه تصدی امور تدریس را عهده دار شود با آنکه معلم قصور رتبۀ او را میداند و عدم لیاقتش محرز گردیده شایسته است در پنهانی از این عمل سرزنش کرده و کار را بر او دشوار سازد و اگر نپذیرد آشکارا در شماتت او قیام نماید تا برای آخرین بار جدیت کرده و خود را برای تدریس مهیا سازد:

در نتیجه گفتاری که تاکنون مورد بحث بود از لحاظ اینست که معلم مانند طبیبی است که خود را برای مداوای امراض صعب العلاج روحی آماده کرده و طبق مقتضای هر علتی نسخه میدهد و هر فردی را بنحو خاصی معالجه می نماید و مطالعات خود را در اطراف او عملی می سازد.

مجملا: آنکه آدم زیرک از جهه فراگرفتن سایر موضوعاتی که

در این باب لازم شمرده شده میتواند با تدبر کاملی کوشش کند و از فوائد آنها کامیاب شود زیرا تفصیل فوق العنوان باندازه ایست که ضبط او از حوصلۀ این کتاب خارج بلکه موجب ملالت است چونکه برای هر مقامی مقالی صالح و برای هر دردی داروئی نافع است.

بخش سوم-آداب استاد در جلسۀ تدریس که تحت چند امری خاتمه پیدا میکند.

استاد از نظر تهیۀ جلسۀ تدریس

اشاره

یکم-استاد از جهه رفتن بجلسۀ تدریس باید کاملا مهیا بوده و آنچه موجب وقار و هیبه اوست از لباس و هیئه و پاکی جامه و بدن مراعات نماید، از لحاظ پوشاک جامۀ سپید که برترین جامه های مسلمانان است انتخاب کرده و بجامۀ گرانبها اعتنا نداشته بلکه آنچه موجب وقار و اقبال دل مردمانست برگزیند چنانچه در باب جامۀ بزرگانی که از جهه اعیاد و جمعه ها بمحافلی دعوت میشوند روایت وارد شده، و همانا کتاب تجمل از کتب کافی مشتمل بر اخبار صحیح بیشماری در این موضوع میباشد که جای ذکر آنها نیست.

آری در انجام این امور تنها بزرگی علم و تعظیم شعائر اسلامی را در نظر گرفته و مراعات کند.

بایستی خود را خوشبو کرده و ریشش را شانه بزند و از هرچه باعث زشتی اوست کناره بگیرد.

برخی از گذشتگان دانشمندان هنگامی که مردم برای فراگرفتن علم خدمتش میرسیدند غسل میکرد و خود را خوشبو مینمود و جامه های نوین میپوشید و عبا بسر میکشید و بر منصب خود قرار میگرفت

ص: ۱۲۵

و پیوسته عود تبخیر میکرد تا فارغ میشد و میگفت دوست دارم حدیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را بزرگ شمارم.

در عزیمه بجلسهٔ تدریس

دوم-هنگامی که عزیمت بجلسهٔ تدریس را دارد دعائی که از مصدر نبوت صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رسیده بخواند.

اللهم اعوذ بک ان اضل او اضل او ازل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی، عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک

پس از این بگوید.

بسم اللّه حسبی اللّه توکلت علی اللّه لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم اللهم ثبت جنانی و ادر الحق علی لسانی،

پیوسته در یاد خدا باشد تا وارد جلسهٔ تدریس شود.

استاد از نظر مراعات حضار

سوم-چون بمجلس درس وارد شد بر حاضرین سلام کند و اگر جلسهٔ درس در مسجد شروع شده نخست دو رکعت نماز تحیت بجای آورده سپس به تدریس مشغول شود، و اگر در غیر مسجد منعقد گردیده بجای نیت تحیت قصد شکر خدا کند که او را موفق داشته و از جهت این موضوع اهلیت عنایت فرموده یا نیت کند که او را در باب امور شرعی مؤید و مسدد بدارد و از خطا حفظ فرماید یا مطلقا نیت کند، و تنها اراده امتثال فرمان خدای تعالی داشته باشد، زیرا نماز بهترین اموریست که از جانب شارع اسلام دستور داده شده، اما استحباب اند و رکعت نماز برای حضور در مجلس تدریس ثابت نشده هرچند برخی از علماء مستحب دانسته اند، و چون دو رکعت نماز تحیت را بجای آورد از خدای تعالی درخواست کند که او را توفیق دهد و

یاری بفرماید و از خطا و خطل نگهداری کند.

استاد و وقار در جلسۀ تدریس

چهارم-معلم باید در جلسۀ درس با سکینه و وقار و کمال فروتنی و خشوع باشد به طوری که دیده گان خود را بزمین بدوزد و دو زانو یا بطریق چمپاتمه و سرپا به نشیند، نه آنکه چهار زانو یا نوع نشستن کلاب و دیگر از جلسات مکروهه اختیارا قرار بگیرد، بدون عذر هر دو پا یا یکی را دراز نکند و به پشت و پهلو تکیه ننماید، باری همۀ این موضوعات تا وقتی است که به تدریس اشتغال دارد و هنگام فراغت منعی نخواهد بود، زیرا شاگردان بمنزلۀ کودکان اویند.

کیفیت جلوس معلم

پنجم-عدۀ از علما گفته اند: معلم در هنگام تدریس از نظر شرافت رو بقبله به نشیند.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود بهترین جلسات رو بقبله است.

ممکن است معلم پشت بقبله به نشیند و شاگردان از نظر کثرتشان رو بقبله باشند.

بلکه استدبار مستحب است که: باید مراعات شود، همین موضوع هم دربارۀ قاضی وارد شده جز اینکه مزیتی در نظر گرفته اند که متخاصمین از جهت دوری از کلام باطل و اقبال بحق بهتر آنست رو بقبله باشند و همچنین در زمان حلف، لیکن در این صورت نص بخصوصی نرسیده.

یگانه غرض استاد

ششم-پیش از شروع به تدریس بلکه هنگام بیرون رفتن از منزل قصدش تعلیم دانش و نشر علم و آموختن فوائد شرعی و تبلیغ احکام

دینی که مؤتمن بر آنها و مأمور است که آنها را بیان کند بوده باشد و ازدیاد دانش را بر اثر مذاکره و اظهار پاداش پسندیده بخواهد و برگشت بحق و یادآوری از ذکر خدا و دعاء از جهه علما و صالحین و جز اینها از مقاصد صحیح دیگر را در نظر بگیرد زیرا احضار این گونه از مقاصد موجب ازدیاد پاداش عمل خواهد بود، چونکه ثواب اعمال بر اثر نیاتیست که در صحنۀ دل بارز و هویدا میشود.

مقصود از نیت نه اینست که بگوید این عمل را از جهه این علت بجا می آورم و الفاظ ویژۀ را متذکر شود بلکه مراد اینست که نفس خود را وادارد و تصمیم عزم نماید برای عمل خاصی که نتیجه اش تقرب بخدا و نزدیکی بحضرت او خواهد بود، بنابراین هرگاه بگوید این عمل را برای خدا بجا میآورم با آنکه خدا میداند که نظر او غیر این معنی است مانند اینکه در مجالس معرفی شود و آوازه اش بلند گردد و بر هم مسلکانش سروری پیدا کند سودی نخواهد داشت، آری این کس با خدای متعال حیله نموده و با مردم از در ستیزه جوئی درآمده و خدای از خبث طینت و فساد نیت او آگاه میباشد، بنابراین بواسطۀ گناهانی که بصوره عبادت جلوه کرده و صدور یافته مستحق عقوبت خواهد بود.

خدای بفضل و کرم خودش اعمال ما را اصلاح فرماید، و در گفتارمان پایدار بدارد و بمن و احسان حضرتش سرائر و مقاصد ما را خالص بسازد.

استاد و آداب جلوس

هفتم-در صورت امکان بیک مکان قرار گیرد و بدن خود را از حرکت شدید و تکان خوردن بازدارد و از جائی بجای دیگر نرود و دست خود را از بیهوده کاری و تشبیک (که انگشتان در یکدیگر نهادن باشد)

ص :۱۲۸

حفظ کند و با عدم احتیاج چشمان خود را باطراف متوجه نسازد و از خندهٔ بسیار و مزاح کردن به پرهیزد زیرا از هیبتش بکاهد و احترام و جاه و عزت او را از دل مردم برباید، لیکن مزاح اندکی که برای انس حاضرین و الفت دل آنها باشد پسندیده است چنانچه پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و ائمهٔ طاهرین این عمل را انجام میدادند، نزدیک بدین مزاح است خندیدن به طوری که پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در وقت خندیدن بنحوی بود که دندانهای حضرتش صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نمودار میگردید لیکن چنان نخندد که صدای او بلند شود، آری بهتر آنست که تبسم کند و لبخند زند.

استاد از نظر جلوس با شاگردان

هشتم-در جائی نشیند که: با همهٔ حاضرین مواجه باشد و هنگام گفتگو باندازهٔ رفع احتیاج بجانب ایشان التفات کرده و دیده بسوی آنها بگشاید، و کسی که با وی مکالمه مینماید یا پرسش و مباحثه میکند با توجه بیشتر و اقبال باو، بجانب او نگران شود گرچه آدمی حقیر و فرومایه باشد، زیرا اگر این عمل را ویژهٔ صاحب جاهان قرار دهد همانا کار خودبینان و جدال کنندگان را بانجام آورده.

شاگردی که در جلسه بقرائت درس اشتغال میورزد در حکم شاگردیست که بمباحثهٔ با معلم سرگرم شده، و آنچه متعلق بدرس اوست ویژهٔ او شمارد، و با دیگران بحسب حال و سؤال خطاب کند.

استاد و همنشینان

نهم-خوی و رفتار خود را اضافه بر آنچه با دیگران انجام میدهد نسبت بهمنشینان نیکو سازد، فاضل ایشان را از نظر علم، سن، صلاح شرف، و امثال اینها توقیر و احترام نماید، هرکدام در ورود بجلسهٔ درس پیش قدم بودند مکانش را رفیع سازد و با دیگران مهربان باشد، و بسلامی

نیکو و گشاده روئی و خوشخوئی و لبخند محبت آمیز گرامی بدارد، و از نظر احترام در هنگام ورود هریک از شاگردان از جای حرکت کند مسلما در این عمل بهیچ وجه کراهتی بنظر نمیرسد، اگرچه در برخی از اخبار کراهه بنظر میرسد لیکن تحقیقش منوط بغیر این محل است.

معلم و تلاوه قرآن کریم

دهم-پیش از شروع در بحث و تدریس باندازهٔ که وقت اجازه میدهد از نظر تیمن و تبرک کلام اللّه مجید را تلاوت نماید.

بعضی از علماء (رض) در چنین وقتی سورهٔ اعلی را میخواند و می پنداشت که تأسی به بزرگان نموده و این سورهٔ مبارکه را بفال نیک میگرفت نظر بکلمات مبارکاتی که در آن سوره بکار برده شده مانند، اعلی، قدر فهدی، سنقرئک فلا تنسی، فذکر، صحف ابراهیم و موسی.

چون از تلاوت قرآن مجید فراغت پیدا کرد برای خود و حاضران و مؤمنان دعا کند، و از شر ابلیس مطرود، بدادار پاک پناهنده شود و باسم ایزد منان نخستین درب افتتاح درس را بگشاید و سپاس گذارد و درود و سلام بر پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و آل و اصحاب او بفرستد، آنگاه از جهه گذشتگان و صالحان ویژه اساتید و پدر و مادر خود و حاضران دعا نماید و اگر جلسه تدریس در مدرسه و امثال او تشکیل داده شده از جهه واقف دعا کند، گرچه نص بخصوصی در این صورت نرسیده لیکن در پایان کار، خیر کثیر و برکت نصیب او شود، زیرا که موقعیت محل محفوظ و جای اجابت دعا است گذشته از آن از علماء ماضین پیروی نموده زیرا ایشان دعاء در حق واقف را مستحب میدانستند.

بعضی از علماء گفته اند: از جمله ادعیهٔ که باید بخواند عبارتست از.

اللهم انی اعوذ بک ان اضل او اضل او ازل او ازل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی، اللهم انفعنی بما علمتنی و علمنی ما ینفعنی و زدنی علما و الحمد للّه علی کل حال اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و من قلب لا یشبع و من نفس لا یخشع و من دعاء لا یسمع روایت شده هرکه در جمعیتی وارد شود و آهنگ دعا کردن نماید بگوید:

اللهم اقسم لنا من خشیتک ما یحول بیننا و بین معصیتک، و من طاعتک ما تبلغنا به جنتک، و من الیقین ما یهون به علینا مصائب الدنیا، اللهم متعنا باسماعنا و ابصارنا و قونا ما احییتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثارنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل دنیانا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا.

کیفیت تدریس

یازدهم-تنها نظر استاد در آموزش شاگردان همان باشد که درس را بآسانترین راه و شیرین ترین الفاظ بیان کند و مهربانی و تبیین و توضیح را از دست ندهد، مطالبی که شایستهٔ تقدم است مقدم بدارد و موضوعاتی که صالح برای تأخر است مؤخر بدارد، مقدماتی که برای توضیح مطالب مفید میباشد ترتیب دهد، در محل وقف وقف نماید، و جای وصل وصل کند، اگر شاگردان بحل معانی مشکل و الفاظ معضل نیازمند شدند دوباره یادآوری نماید، و هرگاه از تقریر مسئلهٔ آسوده خاطر شده اندکی سکوت اختیار کند، تا اگر کسی اعتراضی دارد بعرضش رسیدگی شود، شبهه دینی در درسی نگوید که پاسخش را بجلسه آینده موکول دارد بلکه شبهه و جوابش را بگوید و یا هر دو را بآینده محول سازد، بویژه هرگاه جلسه از عوام و خواص یا کسی که محتمل است بمقام حق برنگردد و شبهه در دلش پایدار مانده و توفیق

ص : ۱۳۱

استماع پاسخ شبهه را نیابد، که در چنین هنگامی معلم موجب فساد عقیدۀ آن بیچاره گردیده.

استاد و تعدد دروس

دوازدهم-در صورت تعدد دروس اشرف فالاشرف و اهم فالاهم را مقدم بدارد-مثلا در درجۀ اول اصول دین پس از آن تفسیر بعد حدیث بعد اصول الفقه بعد فقه بعد نحو بعد معانی و بدین قیاس سایر علوم را بحسب رتبه و احتیاج شاگردان مقدم دارد، البته این موضوع دارای مبحث علی حده ایست که در محل مربوط تذکر داده خواهد شد.

استاد از نظر هنگام تدریس

سیزدهم-جلسه را آن قدر طولانی ننماید که شاگردان رنجور شده و از فهمیدن درس و ضبط مطالب ممنوع گردند، زیرا منظور اولی فهماندن درس و ضبط مطالب است و هرگاه بدین پایه از کسالت ارتقاء حاصل نمودند از مقصود اصلی باز میمانند، و نه آن مقدار باختصار کوشد که در تقریر و ضبط و فهم مطالب، اخلالی راه پیدا کند که موجب فوت مقصود شود.

باری در تطویل و افاده و استیفاء تقسیمی که سبق ذکر یافت مصلحت حاضرین را مراعات کند.

استاد و زمان اشتغال

چهاردهم-در هنگامی که بیماری، گرسنگی تشنگی، مدافعۀ حدث، ازدیاد خوشحالی، اندوه، خشم، پینکی، اضطراب، سرما، گرما، باعث منع و تشویش فکر و ایلام و ایذاء او گردد بدرس اشتغال نورزد، زیرا این گونه موضوعات ایجاب میکند که از استیفاء بحث کوتاهی کرده و بغیر امر حق فتوی بدهد.

ص: ۱۳۲

کیفیه جلسهٔ تدریس

پانزدهم در جلسهٔ درس دود و غبار و صدائی که مانع از فهم مطالب است نباشد، و در مکانی که پیوسته مواجه با تابش خورشید است قرار نگیرد، زیرا این دسته از موانع کلی است که رادع تأدیه مطلوب بشمار رفته. بلکه باید جلسهٔ تدریس جائی وسیع باشد تا از هرچه موجب تشویش فکر و اشتغال بیهوده اوست مصون بماند و غرض مطلوب بخوبی حاصل گردد.

هنگام تدریس

شانزدهم-جلسه روزانهٔ که از نظر افاده تشکیل داده میشود مصلحت شاگردان مراعات شود، تا بداند که چه زمان درس را مقدم یا مؤخر قرار بدهد و بضرورتی مواجه نگردد.

اگر زمان صالح برای تدریس را معلم بمطالعه یا تصنیف بگذراند عیبی نداشته بلکه از جمله امور ضروری معلم شمرده اند، زیرا این کار بهتر از تدریس خواهد بود.

کیفیه تدریس معلم

هفدهم-هنگامی که بفرا دادن درس اشتغال دارد صدای خود را زیاده از حد بلند نکند و از آن طرف آن مقدار کوتاه نسازد که شاگردان از فهم مطالب عاجز شوند.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: خدای متعال صدای کوتاه را محبوب دارد و صدای بلند مورد خشم اوست. بنابراین شایسته است صدایش را از اندازهٔ که لازم مجلس درس است فراتر نسازد و آن اندازه که شاگردان نیازمندند کوتاه نکند آری اگر آدم کری در آن مجلس حضور داشته

ص: ۱۳۳

باشد باندازهٔ که رفع حاجت بشود صدای خود را بلند کند، در فضیلت این موضوع حدیثی از راهنمایان دین رسیده

استاد و آرامش تحصیلگاه

هجدهم-جلسهٔ خود را از بانگهای بیهوده و داد و بیداد ناهنجار آرامش دهد، زیرا اشتباه و غلط در تحت این موضوع هویدا گردد و درخت نادانی از این سرچشمه آبیاری شود، و با تمام قوا از صداهای بلند و سوء ادب در مباحثه و تفرقهٔ جهات بحث جلوگیری کند، و هنوز مسئلهٔ کاملا حل نشده بطرح مسئلهٔ دیگری نپردازد.

هرگاه برای یکی از کسانی که بمباحثه اشتغال دارند چیزی از این موضوعات هویدا گردید و هنوز به طور کلی در میان شاگردان شیوع پیدا نکرده و دلهای آنها را به هیجان نیاورده با مهربانی هرچه تمامتر صورت این امر را با نقاب پند و اندرز بپوشد و قبح آن عمل را برای آنها بیان کند و چنین گوید: مرام ما از تحصیل علم وحدت دلها است از نظر اظهار حق و تحصیل فائده و صفای دل و مهربانی و استفادهٔ بعضی دیگر نه جدال و نزاع و آنچه در موضوع مفاخرت و دشمنی رسیده بآنان یاد آوری کند هرچه بیشر باید پرهیز کنید، بویژه شما که اهل دانشید و نام وزین دانش را سرلوحهٔ آبروی خود قرار میدهید.

و همانا عمل عدهٔ از تلامذه که در محضر درس چنین وچنان کردند موجب عداوت و خشم و تشویش فکر و لاقیدی بدین است باضافه در چنین اجتماعی که فراگرفتن درس تشکیل داده شده شایسته است که: خالص برای خدا باشد تا در نتیجه فائدهٔ دنیوی و سعادت اخروی را نصیب برند.

استاد و تأدیب

نوزدهم-هرکسی که در جلسه تعدی کند و پا از گلیم خویش فراتر سازد یا دشمنی و سوء ادبی اظهار دارد یا پس از ابراز حق شانه از

انصاف تهی سازد یا بانگهای بیهوده کشد یا بدیگران از حاضران و غائبان اسائهٔ ادب نماید یا بر کسی که در مجلس از او برتر است ترفع جوید یا بخوابد یا هنگام درس با کسی صحبت کند یا بخندد یا دیگری را استهزاء نماید یا آنچه مناسب حال شاگرد مجلس نیست بجای آورد باید او را منع کند و از عمل پلیدش زجر فرماید، چنانکه بزودی تفصیل این موضوع را تشریح خواهیم کرد، آزردن شاگردی که عامل چنین کارهای ناپسند بوده تا موقعی است که مفسدهٔ را ایجاب ننماید که در صورت عکس العمل خوی شاگرد را بطرف خود جلب کند، باضافهٔ موضوع زجر و آزردن شاگرد عملیات دیگری که صددرصد سد راه کارهای ناپسند است در نظر گرفته و از اعمال آنها خودداری نکند.

بخش نوزدهم که هم اکنون باختصار او کوشیدیم و بدین مقدار خاتمه دادیم غیر آن بخشی است که سابقا در تحت عنوان (اینکه شاگرد را از اخلاق مساوی زجر نماید) از نظر شما گذشت، زیرا موضوع فوق الذکر ویژهٔ هنگام تدریس است و مبحث پیشین مفید برای شأن خود آنها میباشد، اگرچه ممکن بود موضوع سابقی را در تحت همین عنوان بیان کنیم، از آن طرف اهتمام بشأن او ایجاب نمود که بالاستقلال از او یادآوری و عنوان خاصی برای او مطرح نمائیم.

استاد از نظر پرسش محصل

بیستم-مهربانی و شنوائی پرسش آنان را برای همیشه ملازم خود سازد هرگاه پرسنده از تقریر یا توضیح عبارتی قصد پرسش کرده و از نظر شرم یا قصور سخن درمانده شده و آن طوری که بایدوشاید از اداء کلام عاجز گشته معلم که از مقصود او آگهی پیدا میکند در درجهٔ اول مراد او را تذکر داده سپس وجه ایراد را گفته و پاسخش را بترتیبی که در نظر

دارد بازگوید و اگر از مراد شاگرد اطلاعی حاصل نکرد و امر بر او مشتبه شد نخستین از اموری که محتمل است پرسنده اراده کرده باشد بازجوئی کند و چنین بگوید: آیا در سخن خود این موضوع را اراده نمودۀ؟ اگر گفت آری پاسخش را بدهد، و الا از احتمال دیگری بازپرسی کند، اگر پرسنده امر رکیکی را پرسش نمود او را استهزاء ننماید و کوچک نشمارد زیرا موضوع پرسش از جمله اموریست که احتمال حیله گری در او راهی ندارد و چنین وانمود کند که همگان در اولین پایۀ از سلم دانش چنین بوده لیکن بر اثر کوشش، دانشمند فقیهی گردیدند

توقیر بیگانه در جلسۀ درس

بیست و یکم-اگر بیگانۀ در جلسۀ درس وارد شد اظهار دوستی کند و مطالب را بطوری مبسوط تشریح نماید، تا شرح صدری از جهه او حاصل آید، زیرا برای شخص تازه وارد خوف و دهشتی است ویژه در مقابل مردان دانشمند، تا میتواند نظر و التفات بسوی او را از جهه بیگانگی زیاده نفرماید، زیرا بیگانۀ تازه وارد اگر از اهل بحث و پرسش باشد بواسطۀ توجه بیحد معلم شرمنده شده و از سؤال و استفاده خودداری میکند.

استاد و ورود برخی از شاگردان

بیست و دوم-هرگاه در طرح مسئلۀ وارد شد و هنوز در اطراف او صحبت نکرده و نظریۀ نداده، برخی از فضلاء حوزۀ درس وارد شده از ذکر مسئله و کیفیت صحت و سقم، گفتگوهای در اطراف او خویشتن داری نموده تا واردین بجای خود قرار بگیرند، و اگر ورود آن عده مصادف شد با هنگامی که معلم در اطراف آن مسئله گفتگو میکند مسئله را اعاده کند یا منظورش را بیان نماید.

ص: ۱۳۶

و اگر شاگرد هنگامی وارد جلسه شد که جز پارۀ از مباحث مسئلۀ فوق البیان باقی نمانده به طوری که ورود آن شاگرد مصادف با حرکت دیگران میباشد باقیمانده را تأخیر اندازد و خود را به بحثی دیگر یا امری آخر سرگرم بسازد تا شاگرد بجلسۀ درس ورود کند سپس باعادۀ ما بقی بپردازد تا در چنین موقعی شاگرد تازه وارد شرمنده نگردد.

استاد از آنچه نمیداند شرمنده نباشد

بیست و سوم-از اهم موضوعاتیست که استادان نهایت مراعات را دربارۀ او ملحوظ دارند و نصب العین نمایند.

هرگاه از مسئلۀ پرسش شد یا در هنگام تدریس موضوعی طاری گردید که اطلاعی دربارۀ او نداشت بگوید نمیشناسم، یا تحقیق ننموده ام یا نمیدانم یا باید تجدیدنظر کنم، از چنین موضوعی ننگ نداشته باشد، زیرا شأن عالم است که آنچه را نمیداند (بگوید (1)نمیدانم) و خدا بدین امر داناست.

حضرت علی علیه السّلام فرمود: هرگاه از موضوعی که اطلاعی ندارید و کسی از شما بازجوئی کرد بگریزید.

عرض کردند: چگونه باید گریخت؟ فرمود بگوئید خدا میداند.

حضرت ابو جعفر باقر علیه السّلام فرمود: آنچه را نمیدانید بگوئید خدا میداند. زیرا آدمی که از تفسیر آیۀ قرآنی اطلاع کاملی ندارد و بی مهابا از در تفسیرش درآمده و سخن از چنین وچنان میگوید در راهی واقع میشود که دورتر است از آنچه میان آسمان و زمین است.

1- ۱) تا نیک ندانی که سخن عین صوابست باید که بگفتن دهن از هم نگشائی گر راست سخن گوئی و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند رهائی سعدی

زراره بن اعین گوید: بحضرت ابو جعفر علیه السّلام عرض کردم: حق خدای متعال بر بندگان چیست؟

فرمود آنچه را میدانند بمردم بازگویند و دربارۀ آنچه آگهی ندارند توقف کنند.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خدای متعال دو آیۀ از قرآن را (که نگویند تا نمیدانند و ایراد نکنند بآنچه دانش ندارند) ویژۀ بندگان خود قرار داده آنجا که در (سوره اعراف آیه صد و شصت و هشتم) أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثٰاقُ اَلْكِتٰابِ أَنْ لاٰ يَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ و در (سوره یونس آیه چهلم) بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

ابن عباس (رض) گوید: هرگاه دانشمندی (لا ادری) را ترک کند هلاک خواهد شد.

ابن مسعود (رض) گوید: هرگاه از کسی دربارۀ موضوعی سؤال کنند که کاملا اطلاعی نداشته باشد بگوید نمیدانم، زیرا نادانی یک سوم دانائی است.

دیگری گفته نادانی من یک سوم دانائی منست.

برخی از فضلا گفته اند: شایسته است که مرد دانشمند یاران خود را به (لا ادری) توصیه کند، مقصود اینست، شخص مذکور پیوسته این کلمه را بزبان براند تا امر لا ادری بر آنها آسان گردیده و به او خوی گیرند و در هنگام بکار برند.

دیگری گفته لا ادری را فراگیر، زیرا اگر گفتی لا ادری، دانشت آموزند تا دانا شوی و اگر گفتی ادری (میدانم) آن قدر از تو بپرسند تا بگوئی لا ادری.

بدان که: سخن لا ادری که مرد دانشمند بر زبان میراند از رتبۀ

او نکاهد بلکه مرتبۀ او را بلندتر گرداند و بر اثر تفضلی که خدای متعال باو دارد عظمت او در دل مردمان بیشتر و پاداش او در برابر التزام بحق که برهان روشنی است بر بزرگی مقام و پرهیزکاری و کمال معرفت زیادتر خواهد بود، باری مسلما جهل بمسائل معدودی بمعرفت و علمیت او ضرر نمیرساند و همانا لا ادری سخنی است که پرهیزکاری او را هویدا ساخته و اعلام میدارد که در فتاوای خود، آدمی گزاف گو نمیباشد، و باضافه میرساند که آن مسئله از مشکلات مسائل است. و همانا از سخن لا ادری خودداری کرده آدمی که از مقام دانش جز اندکی بهره نبرده و پرهیزکار و متدین نمیباشد، زیرا هراسان است که از نظر قصور علمیت از چشم مردم بیفتد و آن طوری که بایدوشاید مطمح انظار قرار نگیرد، بیچاره خبر ندارد که این اندیشه بر نادانی او بیفزاید، زیرا بر اثر غبار پاسخی که از سرزمین نادانی حرکت میکند گناه بزرگی را مرتکب میشود، و چنین پاسخی که داده، برگ و گل قصوری که در بوستان دلش سر از خاک نادانی برآورده آب یاری نمیکند، بلکه برهان روشنی بر کوتاهی فهم و دانش او خواهد بود، و نظر بارتکاب چنین عملی که مبغوض خدای متعال است رسوا خواهد شد.

در حدیث قدسی فرموده: کسی که درون خانۀ خود را ویران سازد خدای متعال بیرون او را منهدم فرماید.

هویدا است که محققان از دانشمندان هرگاه که هدف سؤال قرار میگیرند لا ادری میگویند.

و این بیچاره چنین نگوید: با آنکه میداند اینان بر اثر پارسائی و تقوی چنین رویۀ را پیشه نموده اند، و خود او نظر بنادانی و سستی اعتقاد همیشه گزاف گوید و بیهوده سراید. در نتیجه از جهه فساد نیت و خاطرات

زشتی که در کانون او جایگزین شده از آنچه میگریزد در او واقع شود و از آنچه دوری میجوید متصف گردد.

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: آدمی که از چیزی که بدو عطا نشده اظهار سیرائی کند مانند کسی است که جامهٔ زور پوشد.

کردگار بیچون در کتاب شریف قرآن، دانشمندان را بر اثر قصهٔ موسی و خضر (ع) تأدیب فرموده که از او سؤال فرمود در تمام روی زمین از تو دانشمندتری هست موسی علیه السّلام بدون آنکه در پاسخ حضرت باری عرض کند خدای تعالی از من داناتر است نقاب از چهرهٔ جواب برداشت و باظهار معلومات خویش سرگرم شد، خدای بزرگ آیاتی که مشعر بر ذلت موسی و عظمت خضر علیه السّلام میباشد در کتاب مقدس قرآن بیان فرموده که ما به زودی به برخی از نکات او اشاره خواهیم کرد.

استاد از نظر تبیین خطا

بیست و چهارم-هرگاه تقریر یا جوابی بنظر آورد که: میپنداشت صواب و حق است و بحاضرین تلقی نمود اتفاقا نتیجه بعکس داده، فورا درصدد تبیین خطا و فساد قول خود برآمده و هنوز شاگردان جلسهٔ درس متفرق نشده بخطاء خویش اعتراف کرده و آنها را به این معنا متوجه سازد، و حیا و شرمندگی را مانع ندانسته و منقاد نفس اماره واقع نشود که: در آینده شاگردان را بخطاء خویش متوجه سازم، و موضوع حق را برای آنها بازگویم، زیرا چنین اندیشهٔ، - حیله گری نفس و فریب شیطانیست. و از وجوهی، زیان بزرگی را دارا می باشند.

نخست: پا برجا ماندن خطا در دل شاگردان دوم: در عین نیازمندی

ص : ۱۴۰

بگفتار حق از ابراز او خودداری کردن سوم: ترس از آنکه برخی در جلسهٔ آینده حضور بهم نرسانیده و درخت خطا در زمین دلشان بار ور شود چهارم: پیروی از شیطان در استمرار خطائی که ایجاب میکند در مرتبهٔ دیگر صابون طمع شیطان بجامهٔ او خورده و برای همیشه با بقاء چنین عمل ناشایستهٔ وادار کرده و در اقتناء او بکوشد.

و درصورتیکه امر وجوبی از این موضوع را تأدیه نمود برای شاگردان ملکهٔ صالحی که همراه با پاداش بزرگی است فراهم شود و او نیز در این امر شریک باشد، باضافهٔ پاداشی که بر اثر اتیان امر واجب بر خودش بهره مند گردیده، در نتیجه از این حرکت غنیمتی برده و تجارتش سودی قابل داده و در برابر همین عمل خدای تعالی مقام او را بخلاف آنچه که آدم جاهل پنداشته و مرد احمق غافل صواب دیده رفیع سازد.

استاد و فراغت از درس

بیست و پنجم-هنگامی که از درس فراغت حاصل کرد یا آنکه خواست فارغ شود و هنوز خواننده التفاتی بدین معنا ندارد اطلاع دهد و او را متوجه سازد عادت گذشتگان بر این بود که در چنین هنگامی میگفتند: و اللّه اعلم.

بعضی از دانشمندان گفته اند شایسته است پیش از تذکر این کلام، موضوعی را که از اختتام درس اعلام میکند یادآوری نماید، مانند اینکه بگوید هذا آخره یا بگوید ما بعده یأتی انشاء اللّه تعالی و مانند اینها تا آنکه و اللّه اعلمی که میگوید، ویژهٔ ذکر خدا باشد و در عین حال از معنی و مقصود این کلام بی بهره نماند.

شایسته است که در ابتداء هر درس بسم اللّه الرحمن الرحیم بگوید

تا در آغاز و انجام ذکر خدا گفته باشد، و اگر ذکر خدا دلیل بر فراغ از درس قرار داده شود مخصوص زمان فراغ نباشد.

استاد در پایان درس

بیست و ششم-پسندیده باشد که درس خود را به پارهٔ از دقایق و پند و اندرز و طهارت باطن بانجام آورد تا از روی خضوع و خشوع و اخلاص، شاگردان از محضر او متفرق شوند، زیرا بحث خالی از پند و موعظه در دل قوتی ایجاب می کند و چه بسا با سنگدلی و قساوت توأم است.

روی این زمینه می باید استاد شاگرد را بسوی کمال و پیمودن راه سعادت بخواند، بدیهی است آسانترین راه باین موضوع منحصر است بهنگام آسودگی از درس، زیرا هنوز ذهن شاگرد پراکنده نشده و توجهش سلب نگردیده.

ناگفته نماند که مراعات این معنی آن وقتی لازم شمرده میشود که پس از این درس بدرس دیگری که اشتغال باو اهم از پند و اندرز باشد نپردازد که: مراعات اهم فالاهم همه جا لازم الاجراء است و اگر احیانا چنین موضوعی پیش آمد کرد، میتواند نصیحت و اندرز را بانجام درس دیگر محول بدارد.

دعاء در پایان درس

بیست و هفتم-استاد چنانکه شروع در درس را بدعا آغاز کرد پایانش را هم بدعا بانجام آورد، بلکه دعا در این جزو از زمان بر اثر دوری از رحمت شایسته و نزدیک ترین راه باجابت است، و از آن طرف مردمی که از رحمت خدا دورند ویژهٔ ثواب قرار گرفته اگر بسوی خدا گرایند، اکنون که تصمیم گرفته و دست بدعا برداشته شایسته است

که دعا و اظهار نیازمندیشان متضمن باشد ائمهٔ راشدین و علما و مسلمانان را گذشته از این اعمالشان خالصا للّه و مقصودشان جلب رضایت و خشنودی او باشد.

و در این خصوص حدیث مسلسل مشهوریست حاکی از آنکه استاد جلسهٔ درس را بدعا خاتمه دهد، متن حدیث اینست، هرگاه پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از بیان حدیث خود آسوده خاطر میشد و اراده میکرد که مجلس را ترک گوید میفرمود.

اللهم اغفر لنا ما اخطأنا و ما تعمدنا و ما اسررنا و ما انت اعلم به منا انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت.

استاد از نظر خروج شاگردان

بیست و هشتم-استاد پس از خروج شاگردان از تالار درس اندکی درنگ نماید زیرا در این کار بهره ها و آدابی برای او و شاگردانست یکی از آنها: آنکه شاگردی سؤال و پرسشی در نظر گرفته که پرسیدن او را برای پایان درس محول داشته دوم. اظهار حاجت یکی از شاگردان که تا پایان درس صبر کرده سوم: عدم تزاحم با شاگردان و رفع کلفت و مشقت از ایشان بخروج پیش از آنها، زیرا در شنیدن صدای کفشها در پشت سرش آفت بزرگی را برای شخص دانشمند ایجاد میکند چهارم: اگر قصد دارد سواره بمنزل خود برود در میان ایشان سوار نشود که آنها در رکاب او قدم زنند.

آموزگار و تعیین مبصر

بیست و نهم-نقیب زیرکی را بنام (مبصر) از میان شاگردان انتخاب کند تا حاضرین و واردین را بقدر رتبه و منزلتشان بجای خودشان بنشاند، و خوابیدگان را بیدار کند و بیهوشان را اعلام نماید و بعمل

ص: ۱۴۳

وادارد و از کار زشت نهی کند و دستور دهد تا درس را گوش کنند و در حضور کسی که او را نمیشناسند آرام باشند.

و هم رئیسی را بجهه آنان برگزینند که جاهل را دانش آموزد، و اگر کسی باعاده درس خود نیازمند است درس او را تکرار کند، و هرکسی که آزرم دارد پارهٔ از مسائل یا موضوع درسی را از استاد بپرسد از وی بازپرسی نماید، زیرا انتخاب چنین شخصی بنام رئیس و مقرر درس کار استاد را مضبوط دارد و بنفع دانش آموز تمام شود بلکه اصلح بحال او باشد.

استاد و دعاء در زمان خروج

سی ام-هرگاه خواست از تالار درس بیرون رود بگوید سبحانک اللهم و بحمدک، اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و اتوب الیک سبحان ربک رب العزه عما یصفون، و سلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین برخی این دعا را از فعل پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل کرده اند.

و در بعضی روایاتست که این سه تسبیح آیات کفارهٔ مجلس است.

و همان طور که این دعا برای استاد مستحب است، برای هرکس که از هر مجلسی حرکت کند مستحب خواهد بود لیکن تأکیدش در بارهٔ عالم بیشتر است.

بخش وظائف شاگردان

اشاره

بخش سوم-در آداب ویژهٔ شاگردان، و این بخش مانند بخش گذشته به سه بخش توزیع شده.

نخست: آدابی که راجع بخود محصل است.

دوم: آداب او با استاد.

سوم: آداب شاگرد در جلسهٔ درس.

ص: 144

بخش نخستین-در آداب راجع به محصل که از چند امر گفتگو می شود.

[آداب مربوط به شاگردان به سه بخش تقسیم شده]

[بخش اول آداب راجع به خود محصل]

محصل و تصحیح نیت

نخست: محصل باید نیت خود را خالص نماید و از کثافاتی که بروح او زیان میرساند پاک سازد تا برای نگهداری و فراگرفتن علم و استمرار آن قابلیت پیدا کند، پیش از این گفتار چندی که حاکی از این معنی بود مذکور داشتیم اکنون بار دیگر اعاده داده تا محصل آگهی پیدا کرده که این امور از اسباب تحصیل دانش است و در اینجا بعنوان فائدۀ اخروی مذکور میشود.

برخی از مردم کامل گفته: پاکیزه گی دل برای فراگرفتن دانش مانند آماده بودن زمین است از برای کشت، بذر علم و دانش در زمین دلی که از کثافات درونی پاکیزه نشده رشد و بالیدگی ندارد و میوۀ شیرین و نیکو ندهد و برکت زیاد نکند، زیرا مانند کشتی است که در زمین بائر و ناپاک روئیده شده باشد.

پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: همانا، در کالبد آدمی مضغه (پاره گوشتی) است که هرگاه او اصلاح شود کالبد اصلاح گردد و اگر فاسد گردد کالبد رو به فساد گذارد، بدانید که او دل آدمی است.

سهل بن (1) عبد اللّه گفت: دلی که از مکروهات خدا خالی نمیباشد

ص: ۱45

1- ۱) ابو محمد سهل بن عبد الله شوشتری یکی از اکابر عرفا و متکلمین در علوم اخلاص و ریاضیات و از شاگردان ذو النون و از اقران جنید بود و بصحبت خالد و محمد بن سوار دائی خود رسیده و هشتاد سال زیسته عاقبت در محرم سال دویست و هشتاد و سه درگذشته از سخنان اوست برگزیدۀ مردم، دانشمندانی هستند که از خدا در هراس باشند و بهترین ایشان آنهائی هستند که عمل خالص کنند و اخلاصشان توأم با مرگ شود

حرام است که نور علم در او داخل شود و تابندگی نماید.

علی بن حشرم گفت: از کمی حافظه به وکیع [(1)] شکایت کردم گفت: برای زیادی حافظه از گناهان بپرهیز یکی از شعرا همین مضمون را بلباس نظم سروده.

شکوت الی وکیع سوء حفظی

فارشدنی الی ترک المعاصی

و قال اعلم بان العلم فضل

و فضل اللّه لا یؤتاه عاصی

از بدی حافظه ام به وکیع گله کردم، مرا به ترک گناهان رهنمائی کرده و گفت: دانش، فضل و برتری است از جانب خدا و آدم بزه کار از فضل خدا بهرهٔ نخواهد برد.

زمان تحصیل

دوم-در تحصیل دانش غنیمت شمارد که در هنگام آسودگی و خوشحالی و خردسالی [(2)] و نیرومندی و خاطرجمع و سلامت حواس و کمی مشاغل و موانع مشغول باشد، بویژه پیش از ارتفاع جاه و معروفی بفضل و دانش، زیرا این معنی بزرگترین مانع یابیدن کمالات بلکه سبب تام در نقصان و اختلال حواس و حالاتست.

بعضی گفته اند: تفقه و تعلم نمائید پیش از آنکه به سرپرستی و

1- ۱) وکیع بن جراح از عرفا و نیکوکاران بود پیوسته روزه دار و در هر شب ختم قرآن مجید میکرده و هرگاه شخصی باو آزار میرسانده خاک بر سر میریخته و میگفت چرا گناه از من سر بزند که چنین آدمی بمن مسلط شود سپس باستغفار مشغول میشده تا دردش التیام میافته وکیع سال ۱۲۹

متولد و پس از 6۹ سال زندگی هنگام بازگشت از مکه سنه ۱۷۹ درگذشته و در راه عراق مدفون شده

2- ۲) هرکه در خوردیش ادب نکنند ببزرگی فلاح از او برخاست چوب تر را چنانچه خواهی پیچ نشود خشک جز بآتش راست (سعدی)

ریاست نامزد شوید، زیرا آن هنگام از تعلم سرباز میزنید و تکبر می ورزید، یا آنکه بر اثر رتبه و منزلتی را که حائز گردیده اید از آموختن دانش آزرم دارید، این هنگام است که بهرهٔ علم از شما فوت می شود،

دیگری گفته: تا به ریاست و سروری انتصاب نشدهٔ در راه تعلم و تفقه کوشش کن چه هرگاه بر سریر سرپرستی نشستی راهی به تعلم نخواهی داشت.

در خبر آمده است: مثل کسی که در خوردسالی به تعلم دانش میپردازد چون نقش بر سنگ است و آنکه در بزرگی بفکر آموختن دانش می افتد چون نقش بر آب.

از ابن عباس منقول است که گفت: دانشمندی از دانش بهرهٔ نبرد جز اینکه در خوردسالی بکسب دانش پرداخت خدای متعال هم بدین موضوع (در سورهٔ مریم آیهٔ یازدهم) وَ آتَیْنٰاهُ اَلْحُکْمَ صَبِیًّا اشاره فرموده.

مسلم است این موضوع بنابر اغلبیت بیان شده و الا شخصی که در بزرگی قدم در صراط دانش می نهد شایسته نیست که او را از طلب علم منع نمود زیرا فضل خدا واسع و بخشش او فراوان و کرم او همگانی و درهای رحمت و بخشایش او گشاده است و هرگاه محل قابلیت داشته باشد نعمت علم بر او تمام می شود و مطلوب حاصل میگردد.

خدای متعال (در سورهٔ بقرهٔ آیه دویست و هشتاد و یکم) میفرماید وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اَللّٰهُ باز در (سورهٔ قصص آیه سیزدهم) فرموده وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اِسْتَویٰ آتَیْنٰاهُ حُکْماً وَ عِلْماً و درباره حکایت موسی علیه السّلام (سوره شعرا آیه بیستم) فرموده فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّٰا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً و غیر اینها آیات دیگری که حاکی از موضوع فوق است.

بسیاری از گذشتگان در سنین پیری بعلم و دانش پرداختند و تفقه

نمودند و در زمرهٔ اساطین دین و علماء مصنفین در فقه و اصول گردیدند بلکه سرآمد اقران شدند بنابراین شخص خردمند باید عمر خود را غنیمت شمارد و اوان جوانی و کامرانی خود را نابود نسازد زیرا بقیهٔ عمر بهائی ندارد، شاعری سروده

بقیه العمر عندی ما لها ثمن

و ما مضی غیر محمود من الزمن

یستدرک المرء فیها ما افات و یحیی

ما امات و یمحو السوء بالحسن

آنچه از عمر باقی مانده در نزد من ارزشی ندارد (یعنی نمیتوانم بهائی برای او معین کنم) و آنچه گذشته پسندیده نیست، آدمی آنچه را فوت کرده از سر میگیرد و آنچه را میرانده زنده میسازد و بر اثر کار نیکو عمل زشت و ناپسند را نابود میکند.

محصل از نظر دفع موانع

سوم-محصل آنچه را از موانع شاغله و علائق مانعه توانائی دارد با کمال جدیت در تحصیل دانش و کوشش جدا سازد و بقوت اندکی قناعت کند و بجامهٔ که تنها بدن او را بپوشاند و لو مندرس و کهنه باشد اکتفاء کند، زیرا بر اثر شکیب در تنگدستی مراتب عالیهٔ دانش را در یابد و دل خود را که بواسطهٔ آرزوهای فراوان پراکنده گردیده آماده سازد تا چشمه های حکمه و کمال از دل او جاری و روان شود.

برخی از پیشینیان گفته اند: کسی که عروس دانش را بعزت نفس خواستگار شود رستگاری نبیند، لیکن کسی که به خواری و تنگدستی و خدمت اساتید در جستجوی دانش برآید رستگار شود.

او گفته است: دانش جز برای مفلس تهی دست صلاحیت ندارد، کسی گفت: مالداری که بهزینهٔ روزانه خود اکتفاء کند بهرهٔ نخواهد برد؟ گفت آری.

دیگری گفته: دانشمند بمقصود خود نائل نمیشود تا آنکه از بیچاره گی زیانی بیند و او را بر همهٔ لذات و خوشیها برگزیند.

دیگری گفته: از سودهای دانش بهره مند نشود جز کسی که دکان خود را تعطیل کند و باغستان را ویران سازد و از دوستان دوری گزیند و در کنار اهلش بمیرد و کسی به تشییع جنازهٔ او حاضر نشود.

آنچه گفته شد اگرچه نهایت مبالغه را دارا است جز اینکه منظور اصلی اینست که شخص محصل ناگزیر باید سراسر دل و فکر خود را آماده ساخته و با جدیت کاملی برای فراگرفتن دانش مهیا شود.

برخی از مشایخ، پا از گلیم مبالغه فراتر گزارده و یکی از محصلین را مخاطب ساخته که جامهٔ خود را رنگین ساز تا چرکینی او ترا از دانش باز ندارد.

از اینجاست که گفته اند دانش اندکی از خود را در دسترس استفادهٔ تو نگذارد تا تو خود را بتمامی در راه او فدا ننمائی.

زناشوئی یا بزرگترین مانع دانش

چهارم-تا تیر خود را از هدف نگذرانده در اندیشهٔ زناشوئی نیفتد، زیرا همسری بزرگترین شاغل و مانعی است که شخص محصل را از فراگرفتن دانش بازمیدارد، بلکه میتوان او را همهٔ موانع دانست بعضی گفته اند: دانش در فروج زنان کشته شده.

ابراهیم (1)ادهم گفته: کسی که رانهای زنان را ستون خویش قرار دهد رستگار نشود. یعنی کسی که بر اثر سرگرمی بزنان از جادهٔ کمال بازماند فلاح نیابد.

1- ۱) ابو اسحاق ابراهیم ادهم اصلش از بلخ و پادشاهزاده بوده در جوانی توبه کرد و راه حق پیشه نمود تا آنکه از بزرگان عرفاء بشمار رفت و سال ۱66 در ولایت شام درگذشت.

باری این موضوع امریست وجدانی که بهترین گواه او تجربه است و از نظر وضوح نیازمند بشواهد و براهین نیست زیرا آثاری که مترتب بر زناشوئی است از قبیل تشویش درباره اولاد و تحصیل هزینۀ زندگی ما را بکلی از بینه و برهان بی نیاز میسازد.

از جمله امثلۀ همگانیست اگر دربارۀ مسئلۀ باخذ جائزه تکلیف میشدم از درک آن مسئله عاجز بودم، بحکم مفهموم اگر بدام زناشوئی میافتادم و در اندیشۀ فراهم کردن هزینۀ زن و فرزند بودم چگونه بر من میگذشت.

مجملا: شخص دانش آموز مغرور نشود به ترغیب و تحریص در بارۀ همسری و ازدواج زیرا این موضوع در صورتی محقق است که واجب اولائی با او معارض نباشد با آنکه چیزی اولی و افضل و واجبی اضیق از دانش نیست، ویژه در عصر ما، زیرا علم اگرچه بطور تفصیل در جای خود بفرض عینی و کفائی واجب است، لیکن در این عصر بطور کلی واجب عینی خواهد بود، زیرا واجب کفائی در صورت عدم من به الکفایه مانند واجب عینی است، از نظر اینکه همۀ مخاطبان محکوم به آن حکم میباشند، و اگر همه سرپیچی کنند و چراغ دانش را نیفروزند به طوری که در علم اصول مقرر است همه بزه کارند.

محصل و دوست ناشایست

پنجم-از کسی که او را از مطلوبش بازمیدارد کناره گیری کند زیرا ترک این چنین شخصی از مهمترین اموریست که شایستۀ بحال محصل است، ویژه عشرت با ناجنس، مخصوصا با کسی که تاریک فکر و به رنج و تنبلی بسیاری دچار شده، زیرا طبیعت آدمی دزد است و بزودی تحت تأثیر قرار میگیرد، بزرگترین آسیبی که: از همنشینی با مردم نااهل

برای محصل پیدا میشود تضییع عمر و نابود کردن علم و دین خواهد بود

در نتیجه شایستهٔ بحال شخص محصل همانست که جز با کسی که از او بهره مند شود یا وی از او کامیاب گردد آمیزش نکند.

و هرگاه (1) خود را برفیقی نیازمند دید دوستی انتخاب کند که متدین و پرهیزکار و پاکدامن باشد، و اگر از خاطرش رفته آن رفیق بیادش باشد، و اگر او را بیاری طلبد، در اعانتش بکوشد، و اگر احتیاجی باو داشت با او مواسات و مواخات نماید، و اگر زجر و رنج کشید او را به شکیبائی فرمان دهد، در نتیجه از خوی نیکوی او ملکهٔ صالحی پیدا کند و در تمام مدت عمر بکار بندد، و هرگاه چنین دوستی پیدا نکرد بهتر آنست به تنهائی بسر برد و از رفیق بد بهراسد و خویشتن را بدام او مبتلا ننماید.

محصل و کوشش

ششم-همواره در تعلم دانش حریص و در تمام شبانه روز سفر و حضر از مواظبت و آموختن علم خودداری نکند و هیچگاه اوقات خود

1- ۱) در شانزدهٔ بحار نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام همواره این دو بیت را تذکره میفرمود، اخوک الذی لو جئت بالسیف عامدا، لتضر به لم یستغشک فی الود، و لو جئته تدعوه للموت لم یکن، یردک ابقاء علیک من الرد، و از حضرت رسول ص روایت شده که فرمود، آسایش نفس آن زمانست که آنچه را توانائی ندارد واگذارد و دردناکترین وحشت نفس همنشین ناجنس است، سعید بن اوس گوید: از ابو عمر و علاء شنیدم میگفت دوست، انسانیست که او تو باشد (شاعری بدین مضمون گفته) انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا در کاوش باش و دوستی برگزین که برای آسایش تو مانند خودت باشد، و این شعر را خواند. لکل امرء شکل من الناس مثله فاکثرهم شکلا اقلهم عقلا لان صحیح العقل لست بواجد له فی طریق حین یفقده شکلا

را بغیر تعلم دانش صرف ننماید مگر آن اندازه که گزیری ندارد مانند خوردن و خوابیدن و آسایش کمی که ملالت و خستگی را از بین ببرد یا با زائری که برای دیدار او آمده مؤانست نماید یا برای تحصیل غذا مهیا شود و جز اینها از امور لازمهٔ محتاج بها یا از جهت درد و رنج و چیزهای دیگر که اشتغال به تحصیل دانش با او متعذر است، زیرا ما بقی عمر بهائی ندارد، و هرکس دو روز او برابر باشد زیان دیده.

خردمند نیست آن کس که توانائی دارد خود را بمرتبهٔ که میراث پیمبرانست برساند، در برابر کندی کند، از اینجاست که گفته اند: دانش پذیرای فرمان نفس آسایش طلب، نگردد و گفته شده بهشت، با مکاره و ناخوشیها توأم است.

و گفته اند بهره بری از انگبین بی نیش زنبور میسر نشود.

شاعری سروده

لا تحسب المجد تمرا انت آکله

لن تبلغ المجد حتی تلعق الصبرا (1)

نه پنداری که بزرگواری مانند رطب تازه ایست که بآسانی تناول میکنی بلکه رتبه و بزرگواری را درنیابی تا آنکه مزهٔ صبر را نچشی.

محصل و علو همت

هفتم-محصل باید دارای همت عالی باشد به طوری که باندکی از علم خوشحال نشود در عین حال که میتواند علومی را بفراخور استعداد خویش تحصیل نماید، باید در اشتغال بعلم فائدهٔ را هرچند اندک باشد و تمکن پیدا کند از حصول او و لو در ساعت دیگر، تأخیر روا ندارد، زیرا که در تأخیر آسیبها است، باضافه در ساعت آینده فائده دیگری برای

1- ۱) صبر بفتح اول و کسر ثانی شیرهٔ درخت تلخی است و بسکون باء صحیح نیست مگر برای ضروره شعری.

او حاصل میشود، حتی اگر موضوعی ایجاب کرد که از فراگرفتن درس بازماند بمطالعه و حفظ مطالب بپردازد، و نه پندارد که استفادۀ از مطالب مربوط بچیز دیگر یعنی فراغت و آسوده خاطری میباشد، بدیهی است که شخص محصل اگر کار تحصیلی خود را بزمان دیگر که فارغ البال باشد بیفکند، آن زمانیست که خدای متعال هنوز نیافریده، بلکه هر زمان از موانع ناگزیر است که بدون آنها میسر نیست، بنابراین تا تمام منافع از دست نرفته بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله به قدری که توانائی دارد کوشش کند.

در خبر است: وقت مانند شمشیریست که اگر تو پیشدستی کردی و او را بریدی بآرزوی خود خواهی رسید وگرنه او ترا نیست و نابود کند.

بهمین معنی یکی از اولیاء فضلا اشاره نموده و مردم را بمقامات عارفین سوق داده.

و کن صارما کالوقت و المقت فی عسی

و ایاک علی (1)فهی اخطر علت

و سر زمنا و انهض کسیرا فحظک

البطاله ما اخرت عزما لصحت

و اقدم و قدم ما قعدت له مع

الخوالف و اخرج عن قیود التلفت

و جذ بسیف العزم سوف فان تجد

تجد نفسا فالنفس ان جدت جدت

تو مانند وقت شمشیر برندۀ باش و امیدوار بآینده مباش، زیرا که آرزومندی بزمان آتیه توأم با سرزنش و ملامت است، و از آنکه کار را بآینده محول داری که با فراغت بال باشی خودداری کن، زیرا که این معنی بزرگترین آسیب شخص خردمند است.

1- ۱) علی مخفف لعلی است شاعر از عسی و لعل و سوف آرزوهای آینده را اراده کرده.

در زمانهائی بسیر و گردش درآی و از عوالم آفاق و انفس که:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِى اَلْآفاقِ وَ فِى أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ اَلْحَقُّ استفاده کن، و برای نابودی آرزوهای بی ثمر قیام کن، زیرا آنچه که بر اثر کاهلی واپس افکندۀ با عزمی ثابت مرتب خواهد شد.

همواره درصدد پیشرفت کار خود باش، و آنچه را بر فراز او قرار گرفتۀ با آنکه مخالف تو بسیارند پیش افکن و از بندهای نااهلان بیرون رو.

با شمشیر عزم و آهنگ آهنین خود حبل التفات سوف (یعنی در آینده بانجام وظیفه اقدام کردن) را که هماره ترا بکاهلی میخواند قلع و قمع کن، که در نتیجه بر اثر کوشش، آسایش نفس را دریابی و همانا را حتی نفس در کوشش تست.

محصل از نظر ترتیب تعلم

هشتم-شخص محصل در روش تعلم بدانچه شایستۀ بحال اوست شروع نموده، و نخست اهم فالاهم را مراعات نماید، بنابراین هنوز مقدمات را تکمیل نکرده، وارد بحث نتایج نشود، و هنوز اعتقادیات را بحد اوفی نرسانیده، در اختلاف دانشمندان از نظر عقلیات و سمعیات وارد نشود، زیرا این موضوع فکر را متحیر ساخته و بهراس می افکند، هرگاه در فنی از فنون اشتغال ورزید، هنوز کتابی یا کتابهائی را باندازۀ که ممکن است بپایان نرسانده بفن دیگر مشغول نگردد، البته در تمام فنون این معنی را مراعات کند، بدون سبب و علتی از فنی بفن دیگر و از کتابی بکتاب دیگر انتقال نیابد، زیرا این عمل جز دلتنگی و نارستگاری را نتیجه ندهد، سپس هرگاه اهلیت و معرفت او محقق و مصمم گردید، بهتر آنست که فنی از فنون محموده و بخشی از آنها را درصدد تعلم نباشد

جز اینکه با نظر دقیقی بر مقاصد و نتایج آنها اطلاع حاصل کرده و بنحو شایستهٔ بررسی کامل بعمل آورد، این هنگام اگر عمر با او مساعدت نموده و توفیق یاری کرد در طلب تبحر و مهارت در آن فن برآمده و خویشتن را برتبه، استادی ان فن نائل گرداند، و الا باهم فالاهم به پردازد، زیرا که علوم متقارب یکدیگرند، و غالب اوقات پارهٔ از علوم با بعضی دیگر ارتباط دارند.

بدیهی است که عمر و سنین زندگی یک فرد محصلی آن اندازه وسعت ندارد که بتواند کاملا تمام علوم را فراگیرد و از هر خرمنی خوشهٔ چیند، روی این زمینه نیکوتر انکه از هر بوستان دانش احسن او را اتخاذ کرده و طبق دستورات رفتار کند و همواره با تمام قوا در علمی که اشرف علومست و سودش برای سرای دیگر بیشتر میباشد بکوشد

آری این چنین دانش همانست که موجب کمال و تزکیه نفس از نظر اخلاق فاضله و اعمال صالحه میباشد.

ناگفته نماند که: بازگشت این علم بشناسائی کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) و عمل مکارم اخلاق و آنچه مناسب با این موضوعاتست خواهد بود البته انسان به نفس خود بیناتر و خدا یار اوست.

[بخش دوم] کیفیه رفتار محصل با استاد

اشاره

بخش دوم-در آداب شخص محصل با استاد و پیشوای خود و آنچه برای یک فرد محصل از نظر تعظیم و احترام وی واجب میباشد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام میفرموده همانا حق دانشمند بر دیگران آنست که از وی زیاد پرسش ننمائی، و جامهٔ او را نگیری، و هرگاه بر او وارد شدی و عدهٔ نزد او بودند بر همگان سلام کن، و او را سوای دیگران تحیه و سلام گوی، در برابر او

جلوس کن، و پشت سرش منشین، با دست و چشم بسوی او اشاره مکن و پیوسته قال فلان قال فلان، برخلاف گفتار او مگو، و از سخنان دراز او را آزرده خاطر و دلتنگ مساز همانا مثل دانشمند مثل درخت خرمائیست که منتظری چه زمان، بری بر او هویدا شود و تو میل کنی، و همانا پاداش شخص دانشمند افزونتر است از مبارز در راه خدا که شبها بعبادت و روزها را بروزه بسر برد و در حدیث طویلی که دربارۀ حقوق از حضرت سید الساجدین مولانا علی بن الحسین زین العابدین علیه صلوات اللّٰه الملک المبین روایت شده میفرماید: حق کاردان تو در فرادادن دانش بزرگ شماری و توقیر و احترام مجلس او، و نیکوئی استماع از او و اقبال بدو میباشد، و آنست که: در محضر او فریاد نکشی، و هرگاه کسی از او پرسشی کرد تو بپاسخ برنیائی گرچه همان پاسخی باشد که وی میگوید، در محضر او از کسی حکایت و بدگوئی نکنی، و اگر از او بدگوئی کردند بجهت دفاع از او اقدام کرده و زشتیهای او را پوشیده داری و خوبیهای او را اظهار کنی، با دشمنش همنشین نگردی و دوستش را دل آزرده نسازی، هرگاه چنین کردی فرشتگان آسمان گواهند که آهنگ خدا داشتی و دانش را برای او نه از جهه هوا و مردم دنیا آموختی.

رفتار موسی علیه السلام با خضر علیه السلام

و در آنچه خدای متعال حکایت میفرماید از حضرت موسی علیه السّلام هنگامی که خضر علیه السّلام را مخاطب ساخته و میفرماید (سورۀ کهف آیه شصت و پنجم) هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلیٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّٰا عُلِّمْتَ رُشْداً باز در همان سوره آیۀ شصت و هشتم فرموده سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ صٰابِراً وَ لاٰ أَعْصِی لَکَ أَمْراً، یک سلسله مطالب و آدابی است که متعلم باید در موضوع احترام معلم

ص: ۱56

بکار برد، با آنکه جلالت قدر موسی علیه السّلام و شأن و مقام اولو العزمی وی جای ایرادی باقی نگذارده باوجود این معنی از آداب لائق بشخص استاد که بطور فرض و وجوب میباید از فرد محصلی سر بزند خودداری ننموده، گرچه این فرد بخصوص از جهاتی بر استاد خود برتری داشته و اگر ما بخواهیم آنچه از دقایق و آداب که در هنگام تخاطب این دو شخصیت بزرگ وقوع پیدا کرده استقصا نمائیم از حوصلهٔ این رساله خارج خواهد بود، از آن طرف بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله به قسمتی از دقایق که مربوط به آیهٔ هَلْ أَتَّبِعُکَ تا بآخر میباشد اشاره مینمائیم.

آیهٔ شریفه که بهترین روش زندگی محصل را با استاد خود روشن میسازد شامل دوازده فائده از فوائد ادب است که ذیلا از نظر شما می گذرد.

نخست: موسی علیه السّلام نفس خود را تابع خضر علیه السّلام قرار داده که در نتیجه، این عمل حاکی است از زبونی تابع و عظمت و موقعیت متبوع.

دوم: استیذان موسی علیه السّلام بوسیلهٔ هل استفهامی، که: فرموده هل تأذن لی فی اتباعک ایا مأذون و مجازم در پیروی تو قدم بردارم، و این معنی هم نهایت مبالغه در فروتنی و تواضع را دارا است.

سوم. خود را نادان پنداشته، از آن طرف به دانائی و معرفت معلمش اعتراف کرده که گفته است: علی ان تعلمن مما عملت رشدا.

چهارم: موسی علیه السّلام به نعمت بزرگی که: از راه تعلم نصیبش میشود اعتراف کرده، زیرا در اولین قدم از حضرت خضر علیه السّلام درخواست کرد با او نوعی که خدای متعال با خود خضر علیه السّلام معامله کرده عمل نماید که: گفت مما عملت رشدا، مقصود اینست که بخشش تو بر من

مانند بخشایش خداست بر تو، از این جهت گفته است من بندهٔ کسی هستم که از او دانش بیآموزم.

و کسی که مسئلهٔ را بدیگری بیآموزد او را چون بندگان در ملک خود درآورده.

پنجم: متابعت، متابعت عبارت است از انجام کاری مانند فعل دیگران از نظر آنکه فعل آنها است، و جهت دیگری هم اراده نشده روی این زمینه چنین کاری که از محصل سر بزند برهان روشنی است که وی از نخستین هنگام که برای دریافت بهرهٔ دانش بخدمت استاد میرسد تسلیم محض بوده و به طور کلی عملی که بازگشت بنزاع و جدال میکند از او سر نزند.

ششم: عمل خود را که میباید بعنوان پیروی از معلم بجای آورد تنها جهه اتباع مطلق را در نظر گرفته و مقید بامر دیگری نباشد، بلکه چنان وانمود کند که بهیچ وجه در راه تقیید قدم برنمیدارد تا نهایت فروتنی از او آشکارا شود.

هفتم: در آیهٔ نخست اتباع، سپس تعلیم، پس از آن خدمت، بعدا فراگرفتن دانش، بیان شده، از این نظر محصل برای تکمیل منظور خود پیوسته این مراتب را مراعات کرده و روش حتمی خود قرار بدهد

هشتم: فرموده هل اتبعک علی ان تعلمن، منظور اینست که از این تبعیت جز آموختن دانش نظر دیگری ندارم.

نهم: مما علمت حاکی است از آنکه نه پنداری که اراده کرده بتمام معنی و از هر جهه با تو، تساوی در علم و معرفت پیدا کنم، مقصودم اینست (بحکم من تبعیضیه) که از بعض آنچه تعلیم گرفته و آموختهٔ کامیاب شوم زیرا بر اثر دانشی که از جانب خدا بهره مند شدهٔ بر من برتری دائمی داری

ص: ۱5۸

چنانکه مرا آن مایه نیست تا به رتبه و پایهٔ تو برسم.

دهم: مما عملت، مشعر بر اینست که دانش تو از جانب خدا است و خدا ترا دانش آموخته البته در این کلام موقعیت علم و معلم را فهمانده و در تفخیم و بزرگی آنها کوشیده.

یازدهم: رشدا، حاکی است از آنکه آموختن دانش از تو تنها نتیجه اش راه رشد و هدایت است، زیرا دانشی که بکلی از راه ارشاد دور، و آدمی بر اثر او مقامی را طی نکند، لغو و بیفائده خواهد بود، و جز گمرهی سودی نخواهد داد، در این بیان اضافه بر آنچه مذکور داشتیم موسی علیه السّلام اعتراف دارد که نیازمندی من بآموختن دانش منحصر بتو و نتیجهٔ زحمات تست و راه سعادتم به تعلیم از شخص شما است.

دوازدهم: به طوری که وارد شده خضر علیه السّلام در اولین جلسه میدانست که او پیمبریست از بنی اسرائیل و صاحب توریه کتاب آسمانیست که خدا بیواسطه با وی تکلم فرموده و او را بمعجزات و فرجودهای چندی که حاکی از شخصیت و بزرگی اوست گرامی داشته و اینک با چنین منصبی که آنهم بدین فروتنی و مبالغهٔ بسیاری که در سخنان خود بکار برده برای بهره بری بخدمتش رسیده است، در نتیجه مبالغه و نهایت تواضعی که موسی علیه السّلام از خود ابراز کرد مشعر است، بر آنکه عملیات او شایسته است که توأم با چنین رتبهٔ باشد، زیرا هرکس دانشش بیشتر است لذت و شیرینی معرفت را بهتر از دیگران در کام خود احساس میکند و در صراط علم با قدم ثابت وارد و دربارهٔ اهل دانش و معرفت کمال توقیر و احترام را روا میدارد، به طوری که یاد کردیم خضر علیه السّلام بخوبی، موسی علیه السّلام را میشناخت و از مناصب نبوت او باخبر بود، از آن طرف موسی علیه السّلام هم نهایت تواضع و فروتنی را دربارهٔ او انجام داد و بتمام معنی روش محصل را با شخص

معلم بدیگران آموخت درعین حال خضر علیه السّلام پاسخی که بوی داد حاکی از کمال بی ادبی و ابراز عجز و ناتوانی موسی علیه السّلام است که فرموده (سورهٔ کهف آیه شصت و ششم) إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً، ناگفته نماند به طوری که ظاهر آیه دلالت دارد همان معنی ایست که مذکور داشتیم لیکن فوائد و آدابی در او بکار برده شده از قبیل ادب استاد، و ارجمند شمردن دانش، و بزرگی رتبهٔ علم و بنیش، که شایسته است همگان بدان تأسی نموده و از پیروی او خودداری ننمایند، که یادآوری از همه آنها با وضعیت فعلی این رساله سازش ندارد، لیکن از نظر استفاده از جملهٔ آنها که نسبتا با کتاب ما تناسبی دارد چنانکه خواننده وجه مناسبت را با بیان روشنی خواهد فهمید بقسمتی از آنها اشاره میکنیم.

نخست: خضر علیه السّلام موسی علیه السّلام را بصفت ناشکیبی توصیف نموده، زیرا که بر اثر تعلم دانش از رتبه و مقدار او کاسته شود، باضافه با چنین مرتبهٔ که دارا گردیده اگر شکیبائی ورزد و صبر کند مقام شکیبایان که خدای وعدهٔ کرامت بایشان فرموده و بنماز و آمرزش خویش مژده داده دریابد.

دوم: خضر علیه السّلام نفی هنگام استطاعت (لَنْ تَسْتَطِیعَ) را موکول دانسته بر صبری که ایجاب میکند قطع طمع از مقام او (خضر) را که:

از راه کوشش بمقام من نخواهی رسید با آنکه بیشتر اوقات موضوعیست که برای بشر مقدور میباشد، نهایت چیزی که مناسب با حال استاد است تنها توصیهٔ بصبر، نه ابراز ناتوانی و درماندگی شاگرد (از این راه معلمین نمیتوانند خود، و شاگردشان را خضر و موسی علیه السّلام دانند، زیرا رتبهٔ تحصیلی موسی دیگر، و مرتبه معلمی خضر از آن بالاتر است، کار نیکان را قیاس خود مگیر) .

سوم: نفی استطاعت به لن (لَنْ تَسْتَطِیعَ) که بنابر رأی گروهی از ادباء نحویها مانند زمخشری (1)، مقتضی نفی ابد و موجب حرمان از دانش است، زیرا آگهی از این موضوع از معلم متبوع راستگوئی (خضر علیه السّلام) رسیده.

چهارم: مؤکد آوردن کلام را بجملهٔ اسمیه و ان و نفی به لن و مؤکدات دیگر کمال زبونی و ضعف موسی علیه السّلام را اعلام میدارد.

پنجم: اشاره است باینکه اگر میپنداری آدم شکیبائی هستی و این معنی را در نفس خود راسخ میشماری، باز هم هنگام همراهی با من از حال خود باخبر نخواهی بود، چون برخی از عملیات از من سر بزند همراهی نکرده و ناشکیبی کنی، و صبری را که از تو نفی کردم همانا صبر با منست، و این موضوع روشنی است که من از او آگاهم، زیرا میدانم تا چه پایه میتوانی از من کامیاب شوی با آنکه تو بی خبری.

ششم: در این آیه تنبیه است بر بزرگی و جلالت و تفخیم شأن دانش و همانا این موضوع نیازمند به صبر عظیمی است که از توانائی بشر بیرون است، زیرا شبههٔ نیست که موسی کلیم اللّه و پیمبر او، نسبت بدیگران از نظر رتبه و صبر و کمال برتر و بخوبی میتوانسته سلسلهٔ دانش را تحمل کند.

هفتم: تنبیه دیگریست حاکی از آنکه شایسته نیست بذل دانش نماید جز برای کسی که صاحب صبر قوی و رأی صحیح و نفس مستقیم است، زیرا علم نوریست از جانب خدا و شایسته نیست در هر محلی

1- ۱) ابو القاسم محمود خوارزمی معتزلی معروف به زمخشری و ملقب به جار الله یکی از بزرگان ادبا و خداوندان بلاغه بشمار رفته کتب گرانبهائی که اشهر آنها کشاف است بیادگار گذارده سال ۴۶۷ در زمخشر متولد و ۵۳۸ درگذشته.

ودیعه نهد، و هرکس را بخواهد ببخشاید. بلکه پیش از تعلیم در ممارست و آزمایش و قابلیت او بهر ترتیبی که باشد بکوشد.

هشتم: آگهی است از اینکه دانش باطنی، بلندمرتبه تر از دانش ظاهریست و احتیاجش بقوت قلب و صبر و شکیبائی بیشتر است، ازاین رو موسی علیه السّلام برحسب فراخور حال خود بدانش ظاهری احاطه داشت و بر اثر نیروی خدادادی از او نگهداری میکرد متأسفانه با چنین قدرتی که خدای متعال در نهاد او قرار داده بود خضر علیه السّلام او را تخویف فرموده و از تحمل دانش باطنی که تنها علت او ناشکیبائی وی بود تحذیر و او را ناتوان بشمار آورد.

خضر علیه السّلام مبالغهٔ که در عمل خویش نشان میداد غرض اولی او معطوف باین موضوع بود که تحمل این علم برای شخص تو دشوار است و از راه تأکیدی که در مخاطبهٔ با او بکار برده بخوبی هویدا میشود که تحملش خالی از رنج نیست، نه تنها منظورش آن بود که تحصیل چنین عملی برای تو مقدور نیست و الا موسی علیه السّلام در پاسخ او نمیگفت (سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ صٰابِراً) .

آنچه تاکنون از آداب و وظائف نگارش پیدا کرد، آداب دیگری که بقیهٔ آیات متضمن و مشتمل بر آنها است بخوبی سنجیده میشود، زیرا در این مقام آیات دیگر هم از نظر افادهٔ معنی با آنچه سبق ذکر یافت برابر است، و هرکس نظر تفهم مقصود را دارد میتواند مذکورات فوق را وسیلهٔ قرار داده و راه بمنزل مقصود پیدا کند.

و تا آن اندازه که مقدور بود موضوع مخاطبه خضر و موسی و کشف مراد از آیات شریفه بدست آمد، اینک آداب ویژهٔ شاگرد با استاد را که موضوع این بخش بوده برای آخرین بار به طوری که دانشمندان

تفریع بر منصوص بیان فرموده اند اعاده داده و مقصود را در طی اموری که ذیلا بدرجش میپردازیم هویدا خواهیم ساخت.

نخست: مهمترین امری که مشروحا باید بیان شود، همانست که در قدم اول شخص محصل هرکسی را در نظر گرفته که به فرا گرفتن دانش از او کامیاب شود آزمایش کرده و دربارهٔ او غور و بررسی کند و حسن اخلاق و آدابی که از او مشاهده نموده بنویسد زیرا پرورش استاد شاگرد خود را و بدل نمودن اخلاق ذمیمهٔ او را بخویهای پسندیده مانند عمل کشاورزیست که از جهه نیکوئی بزر خود خار و خاشاک و گیاههای زیان آور را از زمین میچیند تا از سودهای کشت خویش کامیاب شود.

در نتیجه هر استادی دارای چنین صفتی نباشد، بلکه میتوان ادعا کرد کمتر دانشمندی متخلق باین اخلاق است، زیرا دانشمند در واقع جانشین پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است، و هر مرد دانائی شایستهٔ مقام آن حضرت نیست روی این زمینه هرکس اهلیتش کامل و دینش آشکارتر است بگزیند، و هرکه شناسائی او محقق و پاکدامنی او معروف و صیانت و سیادت او مشهور و جوانمردی و تعلیم و تفهیم او مورد پسند است انتخاب کند، پیش از این پارهٔ از اوصاف معلمین را بیان کردیم، از این مقدمه یک نتیجه بدست میآید محصل به کسی که دریای ژرف دانش او متلاطم و از آن طرف در پرهیزکاری و دینداری و اخلاق صفر الکف یا ناقص است مغرور نشود، زیرا زیان این مرد در خوی و دین شاگرد دشوارتر است از قید نادانی که در قلع و قمع او میکوشد، (هزاران افسوس، ای کاش شهید میبود و نظری بفرهنگ و مدارس امروزی ما میکرد و میدید چگونه کودکان بیگناه و جوانها به چنگال دژخیمانهٔ معلمین اجنبی پرست که: مدتی در دست اروپائی نادان پرورش یافته اند گرفتار، و آنا فآنا درصدد تزریق

عادات و آداب بیگانگان و اخلاق زشت آنان میکوشند و آن بیچاره گان را به بیماریهای صعب العلاج دچار و برای همیشه در قید اسارت درماندگی گرفتار میسازند. تفو بر کشوری که فرهنگش این و آموزگارش چنین باشد) .

بلکه میتوان گفت زیان او صد چندانست، گروهی از پیشینیان گفته اند:

دانش دین است، بنگرید دین خود را از چه کسی فرامیگیرید.

از جمله اموری که شخص محصل باید همواره با او مأنوس باشد کثرت بحث و اجتماع با اساتید و ممارست بسیار و ستایش ایشانست برسمیت و اخلاق او، در نتیجه از کسی که دانش خود را از متون و بطون کتابها (یعنی بصرف مطالعه) بدست آورده بدون آنکه از استادی آموخته باشد دوری کند، زیرا این چنین معلمی مصون از تصحیف و مأمون از غلط و تحریف نیست.

یکی از گذشتگان گفته: کسی که تفقه او از بطون کتابها باشد احکام را ضایع نموده.

دیگری گفته: به پرهیزید از صفحیها یعنی آنان که دانش خود را تنها از کتب بدست آورده اند زیرا آنچه را افساد میکنند بیشتر است از آنچه را اصلاح مینمایند.

محصل نباید خود را به کسانی که در حوزۀ علمیه شهرت یافته اند پابند سازد، و از آنان که گوشۀ انزوا گزیده اند دوری جوید، زیرا این عمل، خود، موجب خودبینی در راه دانش و عین حماقت و نادانی بشمار رفته، چون گوهر معرفت گمشدۀ مؤمن است هرکجا او را بیابد التقاط کند، و هروقت بدو پیروز شود غنیمه میشمرد، و رهین منت آن کس است که ناقۀ دانش را بسوی او میراند، گذشته از این بسا میشود که از

آدم گوشه گیر امید برکت بیشتر حاصل میشود، در نتیجه بهره بری از خدمت او افزونتر و التقاط گوهر دریای گفتار او آسان تر و بهتر خواهد بود، و هرگاه در زندگی گذشتگان از سلف و خلف وارد شوی، سودی نبینی و بری نه چینی مگر از استادی که دارای تقوی و نصیحت و مهربانی با شاگردان باشد، و از این معنی بهرهٔ کاملی برده، و هرگاه بمطالعهٔ کتب دانشمندان پردازی احساس میکنی که انتفاع از تصنیف اتقی، افزونتر و اشتغال باو بهتر راه رستگاری را بر تو آشکار کند، بنابراین دانشمندی که دارای این اوصاف کمالیه نباشد نتیجه بعکس دهد، و از جبین این کشتی نور رستگاری نتابد.

استاد یا پدر روحانی

دوم-محصل دربارهٔ استاد چنان عقیده مند شود که او پدر حقیقی و والد روحانی اوست، و همانا وی بزرگتر از پدر جسمانی است، بنابراین باید بعد از بدست آوردن کلید راه ادب که به تفصیل بیان نمودیم، حقوق او را که در باب حق پدر و مادر ذکر کردیم با مبالغهٔ هرچه تمامتر مراعات نموده و حق پرورش روحانی او را خاطر ننماید.

از اسکندر پرسیدند سبب چیست که اموزگارت را از پدرت بیشتر توقیر مینمائی؟

در پاسخ گفت: زیرا که آموزگار سبب زندگی جاویدان منست و پدرم باعث زندگی توأم با حرمان، باضافه پدر، اغلب اوقات هنگام همخوابی با مادر کودک، قصد وجود و کمال بود او را بهیچ وجه ندارد، بلکه تنها منظورش لذت نفس خود اوست، اتفاقا نطفه بمحل مناسب رسیده و پیرو قضاء جاری، او نیز متولد میشود، و بر فرض اینکه آن هنگام وجود چنین کودکی را در نظر داشته باشد قصد همراه با فعل بهتر است

از قصد خالی از عمل، اما استاد تنها نظر او تکمیل وجود شاگرد و سبب اوست، ازاین رو بذل جهد در راه کمال وی فرماید و او را بسرمنزل سعادت رساند. شعر.

کوشش استاد با کفایه و ارزش

کار بجائی رسانده است که ندانم

بدیهی است که وجود بنفسه دارای شرافت و مزینی نیست مگر درصورتیکه وجود و عدم را بمیزان سنجش درآورده و وجود را نسبه بعدم بسنجیم زیرا بحکم تعرف الاشیاء باضدادها، عدم به طور کلی قابل انتفاع نمیباشد، در نتیجه هرگاه وجودی که آن همه منافع از او هویدا میگردد با عدم برابر شود مزیت وجود آشکار و بخوبی احساس میشود، زیرا اگر مقایسهٔ وجود با عدم بکلی ملحوظ نباشد، و تنها وجود به تصور مردم درآید، کار ویژهٔ انجام نداده بلکه دیدان (1) و خنافس هم همین موضوع را عملی میکنند.

بلکه هماره شرافت و برتری در کمال اوست و سبب این کمال هم جز استاد نباشد.

سید رضی ره و معلم

سید رضی که از اعاظم شیعه و برجستگان علما بشمار میرود دانشمندی بزرگ نفس و عالی همت و صاحب طبع بلندی بود، به طوری که هیچگاه به منت از دیگران تن درنمیداد، از این نظر حکایات غریبی از او با وزیر خلیفهٔ عباسی در باب جایزهٔ (2) راجع به فرزندی که برای رضی

ص: ۱66

1- ۱) دیدان جمع دود بمعنی کرم، و خنافس جمع خنفسا حیوانیست کوچکتر از جعل (سوسک) دارای بوی گندیست که آدمی بالطبع از او متنفر و او را سرگین گردان و جاریه العقرب و فسفلو گویند،

2- ۲) داستان جایزهٔ وزیر عباسی را ارباب تراجم در شرح زندگانی مرحوم

پاورقی صفحه بعد

متولد شد نقل میکنند، و اینکه میگویند روزی یکی از اساتیدش وی را گفت مرا خبر داده اند که منزل شما بسیار تنگ و قابل استفادهٔ شخص شما نمیباشد و لایق بموقعیت شما نیست لیکن من منزل وسیعی دارم که از هر جهه در خور مقام شما است او را بشما ارزانی داشته که از هر نوع بهره بری آسوده خاطر باشی و در همین نزدیکی بدانجا بروید رضی به شنیدن این کلام پرچم امتناع بر فراز کوشک بیان برافراشته، و زیر بار

(۲

سید رضی ره نقل کرده اند و نظر به فوائدی که محصلین از آن داستان برخوردار میشوند و هرچه بیشتر بعزت نفس و علو همت نامبرده پی میبرند و موقعیت او را که سرمشق افراد محصلین است اطلاع پیدا میکنند یاد کرده میگوئیم: ابراهیم بن هلال صابی گفت من نزد فخر الملک وزیر بودم که حاجب، وزیر را گفت شریف مرتضی بار دخول میخواهد، وزیر برخاست و اکرام و احترام نمود، و او را در صدر مجلس جائی که خود می نشست نشانید، و بسخن پرداختند، تا آنگاه که شریف مرتضی برای رفتن برخاست وزیر نیز بپا خاست و یکدیگر را وداع گفتند هنوز ساعتی نگذشته بود که حاجب از در درآمد وزیر را گفت شریف رضی بار دخول میطلبد، وزیر نامهٔ در دست داشت و تازه بنگارش آن شروع نموده بود نامه را بکناری افکند و وحشتناک از جا برخاست و تا دهلیز استقبال کرد و دست شریف رضی را میان دست گرفت و با نهایه تعظیم او را وارد کرد و در صدر مجلس نشانید و با کمال تواضع نشست و بتمام بدن متوجه او گردید تا آنگاه که شریف رضی برای رفتن برخاست، وزیر نیز برخاست و تا در خانه بمشایعه او رفت پس از آن بازگشت، و بمهمات امور پرداخت همین که از کارها فراغت یافت و مجلس نیز آرامی بخود گرفت، من گفتم هرگاه وزیر اجازت فرماید سؤالی بنمایم گفت آری اجازت دادم و گمان من آنست که میخواهی از من بپرسی چونست که شریف رضی را بیش از شریف مرتضی اکرام و احترام کردی با آنکه شریف مرتضی بزرگسالتر و دانشمندتر است گفتم آری سؤال همین است، وزیر، خادم خود را گفت آن دو نامهٔ که چند روز پیش بدست تو سپردم بیاور خادم آنها را بیاورد دیدم نامهٔ شریفین است، اما نامهٔ شریف مرتضی افزونتر از یک صد سطر بود و موضوع آن درخواست معافیت از سهمی بود که بیکی از اراضی او تعلق میگرفت پاورقی صفحه بعد

فرمان وی درنیامده، استاد برای آخرین بار گفتهٔ پیشین خود را اعاده داده و درخواست کرد هرچه زودتر منظورش را عملی کرده، و شانه از بار قبول او تهی ننماید، رضی در پاسخ گفت استاد ارجمند من بدانند، که من هرگز حاضر نمیشدم احسانی که از جانب پدرم نسبت بمن میشود بپذیرم، چگونه برای پذیرفتن احسان دیگران خود را حاضر سازم، استاد گفت بدیهی است که حق من بر گردن تو بیشتر است از حق پدرت

۲)

برای حفر نهری (بنوشته روضات سهم مذکور بیست درهم بوده که سید با خضوع و خشوع هرچه تمامتر استعفا میخواسته) و اما نامهٔ شریف رضی اعتذاری بود که از رد کردن عطای وزیر خواسته بود، وزیر گفت موضوع نامهٔ شریف مرتضی چنانکه خواندی این بود که ما برای حفر دانهٔ نهر عیسی بر املاک مجاور آن بنسبت، مالی معین کردیم از آن جمله ملک شریف مرتضی بود، اما موضوع نامه شریف رضی اینست که روزی مرا خبر دادند که شریف رضی را فرزندی متولد شده است من هزار دینار در طبقی نهادم و بخدمتش فرستادم شریف رضی آن را نپذیرفت و گفت: وزیر میداند که من از کسی چیزی نمیپذیرم من آن را دیگربار فرستادم و گفتم این خاص قابله باشد و رسم است که در چنان هنگام دوستان برای دوستان هدیه میفرستند شریف رضی آن را برگردانید با نامهٔ که دیدی و از جمله مضامین نامه این بود که وزیر میداند میان ما قابله بیگانه نیست و قوابل ما پیره زنان از عشیرهٔ ما هستند که در این کار مزدی دریافت نمیکنند و نه از کسی صله می پذیرند با رسوم آن را فرستادم و گفتم شریف رضی آن را میان ملازمین و طلاب علم قسمت فرماید، وقتی طبق رسید که طلاب علم در پیرامونش بودند شریف همین که پیام مرا شنید گفت اینان خود حضور دارند هرکدام که میخواهند بردارند انتهی، نگارنده گوید عزت نفس رضی بزرگترین سرمشق هر دانشجو ویژه طلاب علوم دینی حرسهم الله تعالی است و میتوان گفت بر اثر همین علو همت بود که آن مکانت در نزد خلفا و سلاطین پیدا کرده بود مرحوم صاحب روضات مینویسد رضی در بزرگی بحفظ قرآن پرداخت و استادی که او را تعلیم قرآن میداد درخواست کرد که خانه خود را برایگان باو ببخشد چنانچه در متن این کتاب هم مذکور است رضی نپذیرفت تا عاقبت الامر قبول کرد مرحوم محدث قمی در فوائد الرضویه نقل کرده که استاد نامبرده ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد طبری مالکی متوفی در بغداد حدود ۳۹۳ میباشد.

ص :۱6۸

بر تو، زیرا من پدر روحانی توام، و او والد جسمانی تو میباشد، رضی چون این سخن که صددرصد متین و جای کوچکترین ایرادی باقی نگذارده، و باضافه راه معنوی استاد و محصل را نشان میدهد، شنید، بکلی درمانده و راه فراری بر خویش ندید، و دانست که اینجا نمیشود خود را از زیر بار منت بیرون برد، با آغوش باز فرمان استاد را استقبال نموده و معروض خاطر داشت، بخشش حضرت شما را بدیدهٔ منت پذیرفتم و از قبول او خویشتن را ناگزیر دیده و چارهٔ جز قبول برای خود نمیپندارم.

یکی از فضلا سروده.

من علم العلم کان خیراب

ذاک ابو الروح لا ابو النطف

کسی که به فرا دادن دانش آماده گردد او بهترین پدرانست زیرا که او پدر نور روحانی است نه والد نطفهٔ جسمانی.

محصل یا بیمار

سوم-محصل می باید در برابر استاد، خود را آدمی بیمار جلوه دهد و چنان پندارد که بیمار است، زیرا که بیماری عبارتست از انحراف کالبد انسانی از مجرای طبیعی خودش، و بدان رویهٔ که ناگزیر است عملیات خود را بانجام رساند کار نکند، و همانا طبیعت نفس انسانی که باید مدارج کمال را به پیماید دانش است اینک بر اثر اخلاط قوای بدنی، از مجرای طبیعی خود دست باز زده و از کار مانده است بنابراین پزشکی را لازم دارد که هرچه زودتر به بهبودی او اقدام کند، و از این بیماری که باعث یک دنیا بدبختی است رهائی بخشد، البته محصل معتقد شود که او پزشک بیماری مهلک او میباشد، و همان کس است که نفس انسانی او را به طوری که شاید و باید، بمجرای طبیعی خود درآورده و بکار می بندد، بنابراین شایسته نیست آنچه را دستور میدهد مانند اینکه فلان کتاب را

ص: ۱۶۹

بخوان یا بهمین اندازه از درس قناعت کن سرپیچی کند، زیرا مخالفت با او مانند بیماریست که در راه بهبودی خود با پزشکی که برای تداوی مرض او آمده سرفرازی کند، چنانچه بعضی دربارهٔ این موضوع گفته اند:

بیماری که از فرمان پزشک خود سرباز زند، جز آزار بر نفس خود سودی نبرد، و چونان که واجب است آدم بیمار از تناول موذیات و غذاهائی که زیان آور بر دوای اوست در حضور و غیبت پزشک خودداری نماید که نتیجهٔ تداوی او را بآسانی دریابد، همچنین، شخص محصل میباید نفس خود را از کثافات معنوی که نهایت آرزوی استاد است مانند، بخل، کینه ورزی، خشم، بدگوئی، منیت و خودخواهی، و سایر اخلاق رذیله پاکیزه نماید، و مادهٔ مرض را بکلی قطع کند تا از پزشک بزرگواری که تنها خود را برای نیکبختی بیمار دانش آماده ساخته کامیاب شود.

محصل از نظر احترام استاد

چهارم-با کمال احترام و اکرام بجانب استاد نگران باشد و از زشتیهای او چشم پوشی نماید، زیرا این عمل نزدیکترین راهی است که میتواند از وی کامیابی حاصل کند و آنچه را از او شنیده بیشتر در ذهنش رسوخ دهد.

یکی از گذشتگان هنگامی که برای جلسه درس مهیا میگردید صدقه در راه خدا میداد.

و میگفت: اللهم استر عیب معلمی عنی، و لا تذهب برکه علمه منی پروردگارا زشتی استاد را از من بپوشان و برکه دانش او را از دل من بیرون مکن.

دیگری گفت: هنگامی که در خدمت استاد بودم کتاب را بر اثر

هیبه او به آرامی ورق میزدم تا صدای ورق زدن کتاب را نشود.

دیگری گفت: سوگند بخدا جرأت نداشتم هنگامی که استاد بجانب من نگرانست در خدمت او آب بیاشامم زیرا هیبتی از او در دل من افتاده بود که مرا بازمیداشت.

همدان اصفهانی گفت زمانی در مجلس شریک بودم یکی از کودکان مهدی خلیفهٔ عباسی وارد شد تکیه بدیوار داده حدیثی از شریک سؤال کرد، وی توجهی بدو ننموده بجانب ما متوجه گردید، کودک دوباره پرسید، شریک این دفعه هم اعتنائی نکرد، کودک متغیر شده گفت:

آیا خلیفه زادگان را سبک میشماری؟ ! گفت: نی، بلکه دانش پیش خدا ارجمندتر است از آنکه او را نابود سازم، کودک از شنیدن این سخن بخود آمده دو زانو به زمین نشست و مسئله را طرح کرده درخواست حل آن را نمود، شریک گفت. آری با چنین کیفیتی دانش فراگرفته میشود.

محصل و فروتنی در خدمت استاد

پنجم-در خدمت استاد زیاده بر آنچه دربارهٔ علما و دیگران وارد شده تواضع کند، علاوه بر این برای دانش هم متواضع باشد، چه بر اثر فروتنی، بآنچه باید میرسد، بدیهی است که خواری برای استاد ارجمندیست، و خضوع در حضرت او موجب فخریه و مباهات، و فروتنی برای او سربلندی و احترام و توقیر از او باعث پاداش اخروی، و تشمیر (دامن بکمر زدن و مهیای فرمان شدن) در پیشگاه او موجب شرافت و آبرو خواهد بود.

پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: دانش بیاموزید، و در راه دانش آرامش فرا گیرید، و از هرکس دانش آموخته اید فروتن باشید.

باز فرموده: هرکسی که دیگری را مسئلهٔ آموزد چنان است که خداوند رقبهٔ او گردیده.

ص : ۱۷۱

کسی پرسید: آیا آن بنده را خریدوفروش میکند؟ فرمود نه، بلکه او را بکار خوب فرمان میدهد و از کار ناپسند بازمیدارد،

یکی از دانشمندان سروده

اهین لهم نفسی لکی یکرمونها

و لن تکرم النفس التی لا تهینها

نفس خویش را برای گرامی داشتن اساتید زبون میسازم، تا آنکه نفس سرکش مرا بسر منزل سعادت و نیکبختی رسانند، و میدانم نفسی که خوار نشود مورد بخشش قرار نگیرد و روی رستگاری نبیند.

محصل در پیشگاه معلم

ششم-در انکار گفتهٔ او که علیه استاد تمام شود نپردازد و بخلاف رأی او بر وی مستولی نگردد و بطرف او اشاره نکند، بلکه چنان پندارد که استاد در این موضوع بصواب داناتر است، و پیوسته در امور خود منقاد او باشد، و زمام امرش را باو بسپارد، و پند و اندرز و خشنودی او را اگر چه برخلاف رویه خود پندارد، اذعان و اعتراف داشته، و او را بدین معنا شایسته تر داند، و در موضوع رأی و اختیار بر او پیشی نگیرد، و در همهٔ امورش با استاد مشورت نماید، و طبق فرمان او کار سازی کند، همواره با زبان و دل از اندیشه و تدبیر او قدم بیرون ننهد، یکی از دانشمندان گفته است عمل ناپسند رهنما و مرشد، بهتر از کار صواب مسترشد است که: بیمشورت و ایتمار مرشد عملی سازد.

البته راجع بدین موضوع در حکایت موسی و خضر (ع) که سبق ذکر یافت اشارهٔ شده.

فاضلی از استادش نقل کرده هنگامی خواب دیده و به استادم نقل رؤیا نمودم که در عالم خواب شما را دیده چنین وچنان میگفتی من از در اعتراض درآمده که چرا باید چنین باشد، بفاصلهٔ یک ماه از من

کناره جوئی کردی، و برای همیشه در سخن با من را، بروی خود بستی در پاسخ من فرمود اگر تو در باطن خود مطالبهٔ موضوعات را تجویز نمیکردی، و آنچه را از من میشنیدی منکر نبودی، در خواب چنین سخنی بزبانت جاری نمیشد، آری مطلب همان بود که استاد فرمود زیرا آنچه را آدمی در خواب مشاهده میکند همانست که در بیداری بر دلش پیروزی یافته و خلاف این موضوع کم اتفاق میافتد.

محصل از نظر گفتگو با معلم

هفتم-در گفتگو و پرسش و پاسخ، او را بزرگ شمارد چه آن هنگام حاضر باشد یا غایب باشد، و با او بتاء خطاب (انت) و کاف خطاب (انک) گفتگو ننماید، و با ندای بعید (ایا و هیا) او را نخواند، بلکه چنین بگوید: یا سیدی و یا استادی و امثال این کلمات، بلکه برای تعظیم و احترام بصیغهٔ جمع خطاب کند، چه میگوئید، رای شما چیست، چنین فرمودید، خدا از شما خشنود گردد، یا خدا از شما به پذیرد یا خدا شما را ببخشاید، و هنگامی که غائب است او را بنام نخواند، مگر مقرون بکلمهٔ باشد که حاکی از توقیر و احترام اوست مانند، قال الشیخ قال الاستاذ، قال شیخنا، قال شیخ الاسلام، و غیر اینها.

محصل از نظر پیروی معلم

هشتم-معلم را محترم شمرده و اقتدا و اقتفا خود را باو پیوست داند در زمان غیبه و پس از درگذشتش راه او را پیروی نماید، تا مدتی که در قید حیوت است از دعاء دربارهٔ او خاطر نکند، اگر کسی در بدگوئی از او قیام کند در راستی و درستی استاد کوشش نماید، و آدم بدگو را مردود سازد و زیاده بر آنچه در این باب وارد شده که از بدگوئی مردمان خودداری کند خشمگین شود، و اگر نتوانست از

چنین عملی جلوگیری کند، از مجلس حرکت کرده بیرون رود، کودکان و خویشاوندان و یاران استاد را پس از مرگ و پیش از مرگ وی رعایت نماید، محصل متعهد شود که پس از درگذشت استاد، زیارت قبر و استغفار و رحمت و تصدق برای او را ترک نکند، در راه و روش مسلک او را انتخاب کند، و از نظر دانش و دین بخوی او عادت نماید و در حرکات و سکنات از نظر عبادت و عادت باو پیروی کند، و متأدب بآداب او شود.

بنابراین، استاد باید مرد صالح العملی باشد، که پیروی از کارهای او بجا و بموقع قرار گیرد، و هرگاه اضافه بر صفاتی که از او کسب کرده تمکن حاصل نموده که زیاده بر عملیات او را انجام دهد چنان کند، و الا در کارهای خود رویهٔ او را از دست نداده تا اثر مصاحبت با استاد در وجودش هویدا گردد.

محصل و سپاسگذاری

نهم-از استاد سپاسگزاری کند که او را بعمل با فضیلتی وادار کرده، و از آنچه دارای نقصان و موجب کسالت و قصور او گردیده بازداشته، زیرا سرزنش استاد موجب صلاح و ارشاد محصلین است.

مجملا این گونه کارهای استاد را از جمله نعمت های وی شمارد زیرا بدیهی است که محصل مورد توجه و التفات استاد قرار گرفته و این گونه در حق او جانفشانی کرده.

هویدا است که سپاسگزاری از عملیات استاد ایجاب میکند معلم دانشمند بیشتر توجه خود را بجانب او معطوف داشته و بهتر در مصالح او کوشش نماید.

هرگاه استاد یکی از دقائق ادب یا نقصی از شاگرد را آشکار دید و او

را اعلام نمود با آنکه شاگرد پیش از این بدان نقیصه متوجه بوده و اکنون غفلت نموده، نگوید میدانستم و اینک، غافل بوده ام، بلکه بقدم سپاسگزاری قیام نماید که استاد دقیقهٔ از افاده باو و توجه در امر او کوتاهی نمیکند، در نتیجه این عمل ایجاب میکند گاهی که شاگرد نیازمند به پند استاد است، بیشتر دربارهٔ او جدیت نموده و مهم وی را کفایت نماید، بطوری که مذکور داشتیم شاگرد در برابر سخن استاد مطیع بوده و اگر از آن سخن مطلع بوده نگوید میدانستم، بلکه هرگاه از پذیرفتن سخن استاد معذور بود، و از آن طرف اعلام شخص استاد را در این خصوص صلاحدید، میتواند از قبول سخنش خودداری کرده و در صورت مقتضی باعلام او بپردازد، و الا ترک اعلام کند مگر آنکه منجر بمفسدهٔ گردد که اعلامش متعین خواهد بود.

محصل و شکیبائی

دهم-اگر ستم یا سوء خلقی از معلم مشاهده نمود شکیبائی کند و از ملازمت و حسن عقیدت دربارهٔ او و اذعان بکمالش باز نماند و اعتقادش را از استاد سلب نکند.

پارهٔ از کارهای استاد که در صورت ظاهر مذموم است به نیکوترین وجهی تأویل و پردهٔ خفا بر روی آنها بپوشاند: زیرا از چنین عملی جز دانشجوی قلیل التوفیق درمانده نشود.

چون اثر خشم در صورت استاد هویدا دید: از در اعتذار و توبه و استغفار درآمده و چنین وانمود کند که رنجی که بر وجود استاد وارد شده همانا نتیجهٔ عمل سوئی است که: از شاگرد سرزده، و هرگاه بدین کیفیت رفتار کرد ایجاب میکند که دوستی فی مابین برقرار، و توجه استاد بوی بیشتر، و سود دنیا و آخرت او افزون گردد.

یکی از گذشتگان گفته: کسی که در خواری تعلم بردبار نباشد همواره در کوری نادانی بماند، و کسی که شکیبائی ورزد ارجمندی دو سرا بهره برد.

از آن جمله حدیث مشهوری است که ابن عباس گفت: در حین دانش پژوهی خوار بودم و چون دانش آموختم بزرگوار شدم، تا آنکه دانایان به فرا گرفتن از من آماده گردیدند.

دیگری گفته مثل کسی که بر شخص دانشمند خشمگین شود مثل آن کس است که بر ستونهای مسجد جامعی غیظ گیرد.

کسی به سفیر این عنیه گفت مردمی از اقطار عالم برای استفاده از محضر تو بخدمت تو میآیند بر اثر خشم و ستمی که از تو مشاهده میشود نزدیک است که از اطراف تو پراکنده شوند و ترا واگذارند، گفت اینان مردمی احمقند، زیرا مانند تو بر اثر خشم و غضب وامیگذارند آنچه را بسود آنها تمام میشود. شاعری سروده

اصبر لدائک ان جفاک طبیبه

و اصبر لجهلک ان جفاک معلما

اگر از پزشک ستمی دیدی و رنجی کشیدی برای بهبودی بیماری خود شکیا باش، و اگر ایذائی (1)از آموزگار مشاهده کردی، برای رفع نادانی بردباری پیشه کن،

مردم نیکوکار از گذشتگان را با اساتید خود داستانهائیست که اگر به، یادآوری همهٔ آنها بپردازیم گفتار ما بدرازی انجامد.

ص: ۱۷۶

1- ۱) پادشاهی پسر بمکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد بر سر لوح او نوشته بزر جور استاد به ز مهر پدر سعدی

یازدهم-کوشش نماید پیش از حضور استاد بجلسۀ درس، خود را بمحضر درس حاضر ساخته، و این موضوع را بر نفس خود تحمیل کند و اگر میسر شد که در سرای استاد بانتظار بماند تا او از خانه بیرون آمده و بهمراهی او بجلسۀ درس حضور بهمرساند بهتر خواهد بود.

همواره احتراز کند از اینکه پس از استاد بجلسۀ درس حاضر شود و استاد را در انتظار خود بگذارد، زیرا محصلی که چنین عملی بدون ضرورت اکید از او سر بزند خویشتن را در معرض سرزنش و مذمت درآورده، ما از خدای عافیت خویش طالبیم.

یاقوت [(1)] در کتاب معجم الادباء از هرون بن موسی قیسی قرطبی نقل کرده که گفت: در بهار خدمت ابو علی [(2)] قالی برای بهره بری از او میرسیدم، اتفاقا روزی که بعزم محضر او حرکت کردم در راه باران شدیدی شروع کرد، چنانچه از بسیاری باران جامه های من تر شد، و چون

1- ۱) شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله حموی از معاریف نویسندگان و مورخین اوائل قرن ششم و اواخر پنجم بشمار میرود چنانچه معجم الادباء و معجم البلدان او از غایه شهرت محتاج بتوصیف نیست یاقوت سال 5۷5 متولد و در ۲۱ رمضان سنۀ 6۲6 درگذشته.

2- ۲) ابو علی اسماعیل بن قاسم بغدادی معروف به قالی از پیشوایان ادبا بوده و در نحو بصریها ید طولائی داشته در ماه جمادی الاخر سال ۲۸۸ در منارجرد دیار بکر متولد و از محضر عدۀ مانند ابن سراج و نفطویه و زجاج و ابو الحسن اخفش و ابن درستویه بهره مند شده و سال ۳۰۳ به بغداد رفته و چون با مردم قالی قلا که از مضافات دیار بکر است بدان شهر ورود کرده به قالی شهرت یافته و تا سال ۳۲۸ آنجا بوده و در 6 جمادی الاولی ۳56 در روزگار المستنصر بقرطبه درگذشته.

شرفیابی حاصل کردم، گروهی از بزرگان شهر را در منزل او دیدم، چون نظر ابو علی بمن افتاد دستور داد که: از محضر او دور شوم، و بلادرنگ گفت: ای ابو نصر آرام گیر و اندوهناک مباش از آنچه بتو رسیده که به این زودی زائل شود و جامه های چرکین تو بلباسهای نوین مبدل گردد.

او گفته که با این مجاهد آمد و رفتی داشتم، شبی برای تقرب و الفت با او بعزم خانۀ وی حرکت کردم نزدیک دری که می باید بخانۀ او بروم رسیده، در را محکم بسته دیدم، به طوری که گشودن او بر من دشوار بود، با خود گفتم: سبحان اللّه، بدین کیفیت صبح میکنم و آیا، به آرزوئی که از تقرب باو در دل دارم خواهم رسید؟ در این هنگام راه باریکی که در کنار در بود نظر مرا بخود معطوف داشته بی محابات داخل شدم چون نیمی از آنجا را طی کرده، باریکی راه باندازۀ شد که قادر نبودم بیرون بیایم یا قدمی جلوتر بگذارم، بالاخره با کوشش بسیاری که جامه ام پاره شد، و گوشت بدنم از آزار آن راه دریده، که استخوانش نمودار گردید، از آن راه رهائی یافته، و از آنجا که مشمول عنایت خدای متعال قرار گرفتم بیرون آمده با همان حال بمحضر استاد ابن مجاهد (1)رهسپار شده پرسید کجا بودی که باین وضعیت پیش من آمدی، اتفاق ناگوار خود را برای او شرح داده وی این ابیات حماسه را برای من قرائت کرد.

دببت للمجد و الساعون قد بلغوا

جهد النفوس و القوا دونه الازرا

ص: ۱۷۸

1- ۱) ابو بکر احمد بن موسی بن عباس بن محاهد از دانشمندان و آخرین کسی است که ریاست عصر بدو پایان یافته سال 245 متولد شده و در شناسائی قرائات و علوم قرآن وحید زمان و در فضل و علم و دیانت و اخلاق و کرم شهرۀ آن اوان بوده کتبی در قرائات نوشته و در ۲۹ شعبان سال ۳۲۴ درگذشته و در نزدیکی خانۀ خودش مدفون شده.

و کابدوا المجد حتی قل اکثرهم

و فاز بالمجد من وافی و من صبرا

لا تحسب المجد تمرا انت آکله

لن تبلغ المجد حتی تلعق الصبرا

با آرامش و آسودگی قدم در راه بزرگواری برداشتی، با آنکه مردمان مجد (کوشش کننده) بر اثر مجاهده و رزم آزمائی با نفس، به آرزو رسیدند و پیراهن مشقت از اندام خود افکندند، در راه مجد و بزرگواری متحمل سختیها شدند تا اندکی از بسیارشان نماند، آری آدم شکیبا و باوفا در راه بزرگواری رستگار میشود، نه پنداری که مجد و عظمت بآسانی و شیرینی خرمائیست که میخوری، بلکه از شیوهٔ بزرگواری و عزت بهره مند نشوی تا تلخی صبر را نچشی.

محصل و جلسهٔ خصوصی

دوازدهم-در جلسهٔ خصوصی استاد بی اجازهٔ او وارد نشود چه استاد تنها باشد یا دیگری در آن مجلس باشد، اگر استیذان نمود و استاد متوجه شده، لیکن اجازه نداد برگردد، و پافشاری در استیذان ننماید آری اگر پنداشت که استاد از استجازهٔ او اطلاع حاصل نکرده سه مرتبه، اخذ اجازه کند یا سه دفعه در خانه یا کوبهٔ او را بکوبد، اگر باخذ اجازه موفق نشد برگردد هنگامی که میخواهد در، خانه را بکوبد ابتدا با آرامی و سرانگشتان سپس با همهٔ انگشتها بعد از آن آهسته کوبهٔ در را حرکت دهد، اگر آسایشگاه استاد از در خانه دور است، ضرری ندارد که از ابتدا کوبه را به اندازه ای که شخص استاد متوجه شود بکوبد درصورتیکه عدهٔ از شاگردان برای شرفیابی حضور استاد منتظر اذن بودند و باخذ اجازه نائل آمدند نخست افضل پس از آن اسن از نظر ورود و سلام بر استاد، حق تقدم دارند، سپس افضل فالافضل بر او وارد شوند، و عرض سلام کنند.

ص: ۱۷۹

محصل از نظر تفرق حواس معلم

سیزدهم-محصلی که میخواهد خدمت استاد برسد لازم است با هیئت کامل و فارغ البال از همهٔ مشاغل و خرسند و گشاده سینه و با ذهن صاف از تمام کدورت باشد، در نتیجه هنگام چرت و خشم و تشنگی و گرسنگی و امثال اینها وارد نشود، وقت ورود، خود را پاکیزه نماید و بوسیلهٔ مسواک و ناخن گرفتن و موی از بدن دور کردن و ازاله و برطرف کردن بوی ناخوش خود را نظیف سازد و نیکوترین جامه ها را بپوشد، ویژه هرگاه قصد مجلس درس کند، زیرا که آن مجلس، محل ذکر و اجتماع در عبادت میباشد، البته این امور که در بالا تذکر داده شد از وظائف عبادت و ذکر است.

محصل و تشرف خدمت استاد

چهاردهم-هنگامی که استاد دل بهوا و ملول و خواب آلوده و گرسنه و تشنه و ایستاده و رنجور و ناتوان و غیر اینها از موضوعات دیگر که موجب مشقت بحث و گفتگوی اوست درس نخواند، از آن طرف اگر استاد در همه حال او را برای تدریس دعوت میکند، بر محصل لازم است که از گفته او سرباز نزند.

جلسهٔ خصوصی و ورود شاگرد

پانزدهم-اگر شاگرد در جلسهٔ خصوصی استاد وارد شد، و نزد او کسی بود که با وی هم صحبت بود، به طوری که بر اثر ورود او ساکت شدند یا وارد شد و استاد به تنهائی مشغول نماز یا قرآن یا ذکر یا مطالعه یا نوشتن بود، در نتیجه از کار برکنار شد، یا صحبت نکرد، و یا آنکه بچند جملهٔ سخنان خود را خاتمه داده سلام کرده و بفوریت برگردد، مگر آنکه استاد او را بدرنگ نمودن دستور داده و وادار نماید، و چون حسب الامر

استاد دستور وی را عملی نمود مجلس را طولانی ننماید، مگر با درخواست معلم، زیرا هرگاه برخلاف رفتار کرد، خوف آن میرود که در زمرهٔ کسی که مشغول بخدا را از حال اشتغالش منصرف سازد در هنگام سرزنش بیند واقع شود.

محصل و انتظار

شانزدهم-هرگاه در محضر استاد وارد شد و او را ملاقات نکرد در انتظار او بسر برد و درس آن روز را بر خود فوت نسازد، زیرا هر درسی که فوت شود و متروک ماند، بدل و عوضی ندارد، اگر استاد در خانه میباشد در را نکوبد، تا آنکه او بیرون بیاید، و اگر خوابیده است شکیبائی کند تا بیدار شود، یا آنکه برگردد و دومرتبه بیاید، لیکن اگر به پای صبر استقامت کند بهتر خواهد بود از آنکه او را بیدار کند و دستور دهد که بیرون بیاید، بدین کیفیت که دیدیم، گذشتگان ما با اساتید خود رفتار میکردند و مانند همین موضوع هم از ابن عباس نقل شده است.

تعیین ساعت درس

هفدهم-ساعتی را برای درس، از استاد خود خواهش نکند که بر وی گران تمام شود یا عادت اساتید بالنسبه بآن هنگام جاری نشده محصل از نظر اینکه خود سرپرست و رئیس دائرهٔ بشمار میرود حق ندارد ساعت ویژهٔ را برای بهره بری از استاد معین کند، زیرا منجر بخود بینی و نخوت خواهد شد، گذشته از این، شاید استاد شرمنده شود، و موضوع اهمی را که میباید در این ساعت بخصوص انجام دهد از دست داده، در نتیجه شاگرد رستگاری نه بیند، از آن طرف هرگاه استاد ساعت بخصوصی را تعیین کرد که در تعیین آن ساعت مصلحتی را در نظر گرفته باشد عیبی نخواهد داشت.

شاگرد در حضور معلم

هجدهم-با کمال ادب و سکونت و وقار و فروتنی و خضوع و خشوع در برابر او بنشیند و از راه احترام استاد، سر بزیر افکند، بهتر آنست که برای نشستن دو ذراع (از آرنج تا ابتداء انگشتان دست) خود را به زمین بگستراند و یا بحال تورک (1)قرار بگیرد، بعضی گفته اند:

بهتر آنست که در این هنگام بطور اقعاء بنشیند باین معنی که دو پای خود را در زیر خود قرار دهد و بر باطن آنها جلوس نماید و قدمهای خود را بپوشاند و جامه های خود را بیرون از اندازه جمع نکند که وضع نامطبوعی را ایجاد کند.

محصل و چگونگی جلوس

نوزدهم-مانند موضوع گذشته است، به این معنا که: محصل در محضر استاد تکیه بدیوار یا پشتی و غیر اینها ننماید، بلکه دست خود را بر پشت معلم نگذارد، با پشت و پهلو بطرف او نگراید، دست خود را از پشت سر یا پهلو ستون و تکیه گاه قرار ندهد، پا و دست یا بدن یا جامۀ خود را بلباس و متکا و جانماز استاد نه نهد.

بعضی گفته اند: از جمله بزرگ شماری استاد آنست که پهلوی او یا بر جانماز و راحتگاه او نه نشیند اگرچه استاد او را بدین معنا دستور دهد، ابتدا تا میتواند از قبول این عمل خودداری کند، و زیر بار نرود، مگر که از نظر اصرار استاد خوف مخالفت حاصل شود که این هنگام فرمانبرداری زیانی نخواهد داشت، در عین حال از آنچه لازمۀ ادب و احترام است خودداری نکند.

1- ۱) مرحوم مصنف در شرح لمعه فرموده تورک عبارتست از نشستن بر ران چپ و بیرون کردن هر دو پا را از زیر بدن به طوری که ظاهر پای چپ بر زمین و ظاهر پای راست بر باطن پای چپ باشد و نشستنگاه بر زمین قرار بگیرد.

مجملا این معنی را که تاکنون یادآوری شدیم راجع به فرمانبری و روش ادب بود، مردم دراین باره گفتاری دارند و هریک از یاران پیشین و دیگران، راهی را برگزیده لیکن تفصیلی که از نظر شما گذشت بهتر خواهد بود.

محصل و توجه بگفتار معلم

بیستم-از اهم اموریست که شخص محصل باید مراعات کند.

هنگام گوش فرادادن بگفتار استاد باید بسوی او توجه کامل داشته و با تمام بدن بطرف او اقبال کرده گفتار او را در بوته تصور درآورد، به طوری که نیازمند باعادۀ(بازگردانیدن) کلام نباشد، و بدون ضرورت بجانب دیگر التفات نکند، و بی کرانه (جهت) بطرف راست و چپ و بالا و پائین نگران نشود، ویژه هنگام گفتگو و مباحثۀ با استاد، در نتیجه شایسته نیست که بجای دیگر توجه داشته باشد و بر اثر نالۀ که میشنود پریشان شود، و توجهش بسوی او جلب گردد، مخصوصا هنگام بحث می باید در محضر استاد آستینهای خود را از حرکت مانع شود و تکمهای آنها را نگشاید که دستانش نمودار گردد، با دست بصورت و سینۀ معلم اشاره نکند، و جامه و بدن او را دست نکشد، و با دست و پا و سایر اعضا بازی نکند، دست بریش و دهان خود نگذارد، و با بینی خود ملاعبت نکند، دهانش را نگشاید، دندانش را پاک نکند، با کف دست بزمین نکوبد، با انگشتان بزمین خط نکشد، انگشتان را میان یکدیگر نگذارد، با تکمۀ جامه اش بازی نکند انگشتان را نشکند (چنانچه خوی ناپسند مردمانست که در هرکجا باشند انگشتان را فشار میدهند صدائی آشکار میشود) ، بلکه محصل با خرد، می باید هنگام درس تمام بدنش ساکن و آرام باشد، بی جهه تنحنح (صدا

روشن کردن) نکند و تا میتواند آب دهان و بینی و اخلاط سینه را زیاد ننماید، آب دهان را بیرون نیندازد، بلکه با دستمال یا چیز دیگری بگیرد آروغ نزند و خمیازه نکشد، و پیوسته دهن دره نکند، و هرگاه به دهن دره دچار گردید به طوری که از دفع او درمانده شد جلوی دهان خود را بگیرد، و هرگاه عطسه (ستوسر) زد صدا را آرام نموده و صورت خود را بپوشاند.

ناگفته نماند: آنچه نگارش یافت طبق مقتضای نظر صحیح مستقیم و ذوق سرشار سالم است.

محصل و چگونگی در محضر استاد

بیست و یکم-همان موضوعاتیست که در بالا تذکر داده شد.

بدین کیفیت که بدون جهت صدای خود را بسیار بلند نکند، و فریاد نکشد، و سرگوشی و نجوی ننماید، و کسی را بقوت دست نه نشاند، بی سبب سخن درازی نکند، گفتاری نگوید که مضحکه شود یا ایجاب سوء مخاطبه و ادب و بدگوئی نماید، تا از او نپرسند سخن نگوید، و بی دستور شروع به صحبت ننماید، بدون موضوع شگفت انگیزی نخندد، حتی اگر به امر تعجب آوری برخورد کرد در محضر استاد خنده نکند، آری اگر نتوانست خودداری کند تنها به لبخندی اکتفا نماید.

باید هرچه بیشتر از بدگوئی دیگران و سخن چینی و گفتگوئی که استاد را بدیگری بدبین نماید به این معنا که او را کوچک شمارد یا گفتارش را مردود سازد یا صحبتی بمیان آورد که اعتبار خود را در نظر استاد بیش از پیش نماید، مانند اینکه بگوید: فلان کس دوست میدارد که از محضرش بهره مند شوم، یا آنکه اراده داشتم در خدمت فلانی

درس بخوانم لیکن برای خاطر شما ترک کردم، بپرهیزد و خودداری کند.

در نتیجه کسی که موضوعات مزبور را عملی سازد، اضافه بر آنکه کار مکروه یا گناه و امر حرامی را مرتکب شده، مستحق کیفر و خواری و دوریست، برای نادانی و ریائی که مرتکب شده پیش از این در خبری که از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کردیم اشعاری به این معنا شده است.

محصل و خطاب بمعلم

بیست و دوم-تا میتواند مخاطبات خود را با معلم بخوبی انجام دهد بنابراین چون و چرا لم و لا و لا نسلم (قبول نداریم) گوینده اش کیست؟ مدرکش کجا است؟ یا آنچه حفظ دارم یا بمن رسیده برخلاف است، و جز اینها حرفهای دیگری نزند، آری اگر خواهد اصل مطلب را بدست آورد و مدرکش را بفهمد از راه مهربانی پیش آمده و طریق وصول باو را در نظر بگیرد، البته استفادۀ از این موضوع در مجلس دیگر صورت بگیرد، آنهم از نظر بهره بری نه از راه منازعه و جدال.

لیکن شایسته است بجای لم و لا اسلم بگوید: اگر چنین برای ما گفته شود، یا اگر ما باین طریق منع کردیم، یا اگر چنین سؤال شدیم یا اگر این چنین ایراد شود، و امثال این سخنان در نتیجه مطلب خود را بطور استفهام ادا کرده و پاسخ طلبیده و با کمال ادب و عبارت لطیفی در صدد استفادۀ از استاد برآمده.

هرگاه استاد بگفته خود یا طرح دلیلی اصرار نماید و شاگرد آن طوری که شایسته است مطلب را درک نکند، یا از روی فراموشی و غفلت سخن ناصوابی بگوید، شاگرد می باید صورت خود را تغییر نداده و مانند اشخاص منکر بجانب رفیق خود اشاره نکند که: معلم مطلب را نمیداند. بلکه با گشاده روئی مطلب را بپذیرد، اگرچه استاد از نظر

غفلت و فراموشی مطلب حق را نگفته است، زیرا معصوم از خطا در آدمی زادگان جز پیمبران و اوصیاء آنها نمیباشند.

هنگامی که برد کلام استاد پرداخته از غافل گیر کردن او دوری کند، زیرا این عمل جز از مردم بی ادب و فرهنگ صادر نشود.

مثلا: اگر استاد از شاگرد خود بپرسد تو چنین گفتی یا منظورت این بود یا این طور بخاطرت رسید نگوید چنان نگفتم و مرادم این نبوده و این گونه مطلبی بذهنم خطور نکرده، بلکه در برابر گفته استاد از راه مهربانی و شکفتگی در طرح جواب وارد شده و مطلب را بعرض برساند، و همین موضوع هم هنگامی که معلم بعنوان استفهام تقریری از شاگرد سؤال میکند، آیا چنین نگفتی؟ آیا مقصود تو این طور نبود؟ مراعات شود، به این معنا که شاگرد وهلهٔ اول در رد او برنیامده که پاسخ منفی دهد بلکه سکوت اختیار کند یا موضوع را بطوری بیان کند که استاد بخوبی مطلب را دریابد و هرگاه گزیری نبود که میبایست منظور خود را آشکارا کند، بگوید الان چنین میگویم، یا نظرم اینست، و گفتار خود را مشروحا تذکر داده و خاطرنشان استاد کند، و چنان وانمود نکند، که موضوع قبلی همین بود که معروض خاطر داشتم، زیرا این کار هم متضمن رد بر استاد است.

سبقت نجستن بر استاد

بیست و سوم-در ردیف موضوع گذشته است به این معنا که هرگاه استاد مطلبی را بیان نمود و علت همراه با او را متذکر نشد، یا وارد بحثی شد که میبایست اشکال کند متعرض نشد، یا اشکالی در درس وارد شده بود و پاسخ داده بودند لیکن استاد بیان ننمود و باهمال واگذار کرد، شاگرد حق ندارد پیش قدم شده و متذکر اشکال یا علت شود، بلکه

شایسته است با اشارۀ لطیفی مطلب را باین نحوی که اکنون یادآوری میکنیم بعرض استاد برساند مثلا چنین گوید:

شخصی که مانند این اشکال را وارد دانسته آیا جوابی از او داده اند؟ این هنگام اگر استاد بجواب او مبادرت کرد بسیار بجا و بموقع است، و الا بهتر آنست شاگرد سکوت اختیار کند، و از این مقوله سخنی بمیان نیاورد، مگر شخص استاد شاگرد را مأذون دارد تا تقریر جواب کند، یا آنکه خود شاگرد ملتفت است هرگاه به تقریر جواب مبادرت نماید استاد پذیرفته و مکدر نمیشود.

محصل و طرز گفتگو

بیست و چهارم-مانند موضوع گذشته است.

محصل در مخاطبۀ با استاد خود میباید روشی را که عموم مردم با یکدیگر بکار میبرند احتراز کرده و بدان شیوه گفتگو نکند، زیرا مخاطبات عمومی مردم شایسته موقعیت استاد نمیباشد، چنانچه بگوید: با تو هستم، یا، دانستی، شنیدی میدانی، ای مرد مبارک است، و امثال اینها.

و همچنین از حکایت جملاتی که میان مردم رواج دارد مانند، فلانی بدیگری گفت: تو بی شرمی، یا تو احسان نمیکنی، نزد تو خیری موجود نیست، تو نمی فهمی، احترار کند.

و درصورتیکه جملات مذکور را بقصد حکایت ادا میکند، به طوری که عادت مردم از نظر کنایه دربارۀ آنها جاری شده بیان کند، مثلا بگوید: یکی بدیگری گفت: آدم دور بی خیر است، نزد آدم دور خیری نیست.

آری مثل این کنایه هم در اخبار وارد شده.

یا بجای ضمیر مخاطب ضمیر غایب استعمال کند.

ص :۱۸۷

محصل و کلام نابجای استاد

بیست و پنجم-هرگاه معلم کلمهٔ محرفی که منجر به توجیه مستهجن و زشت گردید، از او صادر شده شاگرد نباید بخندد و با تمسخر، کلام او را اعاده دهد که گویا بی اندیشه علیه او قیام کرده بلکه اشاره نکند و سخنی که حاکی از کلام مستهجن استاد است بمیان نیاورده و در بارهٔ آنچه از استاد سرزده تأمل نکند، و برای دیگران نقل ننماید، زیرا زبان، بدین گونه کلمات پیشی گیرد، گذشته از این آدمیزاد معصوم نیست تا آن نحو سخنان از وی تراوش نکند، ویژه هنگامی که عذرش از راه خطا و نسیان پذیرفته است.

البته شاگردی که چنین عملی نسبت باستاد انجام دهد خود را در معرض ناامیدی و بلا و زیان درآورده و مستحق بازداشت و تأدیب و دوری و ملامت است، علاوه بر آنکه نزد خدا و فرشتگان و پیمبران و مقربان درگاه مستوجب سرزنش خواهد بود.

محصل و پرسش از استاد

بیست و ششم-محصل در کشف مسئله یا پاسخ پرسشی که از استاد یا غیر او شده پیشی نگیرد ویژه که پرسش از دیگری باشد و او توقف نموده، البته لازمست در این موضوع بهیچ وجه مباهات نکرده و اظهار دانائی یا فهمیدگی پیش از استاد ننماید مگر بداند که معلم نسبت باین معنی ابراز رضایت خواهد کرد و یا آنکه ابتداء استاد او را به تشریح موضوع مزبور وادار کند، یا از شاگرد درخواست نماید که مسئله را کاملا توضیح دهد.

محصل هنگام صحبت استاد

بیست و هفتم-به طور کلی هنگامی که استاد مشغول صحبت است شاگرد توجه داشته و سخنش را قطع نکند، و بر او راجع بهمان

مطلبی که درصدد بیانست پیشی نگیرد و فخریه نکند، بلکه شکیب کرده تا استاد از سخن فراغت حاصل نماید سپس گفتار خود را بعرض رساند.

هرگاه استاد شاگرد را مورد توجه خود قرار داده با دیگری یا کسان دیگر از اهل مجلس سرگرم نباشد بلکه تمام همت خود را برای درک مطلب او مصروف دارد.

محصل از نظر بهره بری

بیست و هشتم-هرگاه شنید که استاد حکمی را دربارهٔ مسئله بیان کرد یا فائدهٔ غریبی و حکایتی و انشاد شعری نمود با آنکه شاگرد بهمهٔ این موضوعات اطلاع کاملی دارد، مانند کسانی باشد که تنها از نظر استفاده به سخن او پرداخته و تشنهٔ آب دانش وی هستند، کلام او را استقبال کرده و با خرمی هرچه تمامتر که گویا تا آن هنگام بچنین موضوع برخورد نکرده استماع کند.

یکی از گذشتگان گفته هنگامی که حدیثی را از استاد میشنوم با آنکه او را بهتر میدانم و اطلاعم در این خصوص بیشتر است در عین حال چنان وانمود میکنم که مطلبی از آن حدیث را نمیدانم و مطلع نیستم

او گفته: اگر حدیثی را از جوانی بشنوم چنان گوش فرامیدهم گویا تاکنون نشنیده ام با آنکه پیش از تولد او ریشه و مأخذ حدیث را بخوبی میدانستم.

باری هنگامی که استاد بخواندن آن فوائد اشتغال دارد اگر پرسید که این شعر یا مسئله را بخاطر سپرده حفظ داری نگوید: بلی زیرا ایجاب میکند که استغناء از استاد را اعلام کند، و جواب نفی ندهد، زیرا منجر بدروغ خواهد شد، بلکه بگوید دوست دارم از

ص :۱۸۹

حضرت استاد بشنوم و بهره مند شوم، یا من راجع باین موضوع بعید العهد، یا گفتار شما دربارۀ این معنی درست تر است، و مانند این سخنان.

هرگاه دانست که اگر در پاسخ استاد شعر را تمام کند بطوری که از سرعت حفظ شاگرد استاد خشنود شود یا آنکه بداند استاد از نظر آزمایش ضبط و حفظ وی را به اتمام مسئله امر فرموده یا بداند که منظور استاد ابراز عملیات تحصیلی اوست، این هنگام اگر نظر استاد را مراعات کند عیبی نخواهد داشت، زیرا در این کار جلب توجه استاد را نموده است.

محصل و پرسش بیجا

بیست و نهم-شایسته نیست پرسشی را که می داند یا مطلبی را که می فهمد بازجوئی کند، زیرا این کار موجب نابودی وقت خواهد بود و چه بسا استاد را ملول کرده و از توجه به شاگر مانع میشود.

یکی از گذشتگان گفته: اعادۀ(برگردانیدن) حدیثی که اطلاع کاملی دربارۀ او داری دشوارتر است از برداشتن سنگ سخت.

شایسته است در اصغاء و تفهم کلام استاد خودداری نکرده و ذهنش را به اندیشه یا حدیثی سرگرم نسازد که در نتیجه موجب اعادۀ گفتار استاد شود، زیرا در این کار اسائه ادب است، بلکه لازم است به طوری که تاکنون تذکر دادیم سخنش را بخوبی توجه کرده و در برابر استماع گفتار او سراپا گوش باشد.

بعضی از اساتید بودند که در چنین موقعی به سخن شاگرد وقعی نگذارده و سخن را اعاده نمیکرد بلکه برای شکنجۀ او بانک بر وی میزد.

ص : ۱۹۰

آری اگر برای دور بودن از استاد یا درک نکردن کلام او با آنکه بخوبی در اصغاء سخنانش کوشش داشته کلامش را نشنید لازمست پس از اعتذار، با عبارت لطیفی خواهش کند تا از نظر استفاده استاد گفتهٔ خود را مکرر نماید.

محصل و راه پرسش

سی ام-پرسش بی جا نکند که سزاوار جواب نمیباشد، مگر بداند که این عمل مکروه طبع استاد نمی باشد، باز هم از چنین کاری دست بردارد.

در پرسش چندان اصرار نکند که استاد را متأذی و ملول سازد

در اه از استاد مسئلهٔ را نپرسد تا بمقصودش برسد.

گویند یکی از معلمان، شاگردی از حوزهٔ درس خود را وصیت نمود، هنگامی که من در راهم یا با مردم صحبت میکنم یا ایستاده یا بجائی تکیه داده ام راجع بامر دینی پرسشی نکنی زیرا امکنه جاهائیست که عقل آدمی به نیکی متوجه مطالب نمیباشد، لازمست وقتی که همهٔ قوای عاقله خود را مهیای کار کرده سؤال نمائی.

زمان بازجوئی

سی و یکم-هنگامی که معلم با طیب خاطر و فراغت بال آماده است پرسش خود را غنیمت شمرده و در سؤال مهربانی کند تا معلم بخوبی جوابش را بدهد.

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: میانه روی در هزینهٔ زندگی نیمهٔ معاش است، و ابراز دوستی با مردم یک دوم خرد است، و نیک پرسیدن نصف دانائی است.

در پرسیدن ننگ نیست

سی دوم-از پرسش موضوعاتی که بر او دشوار شده شرمنده نباشد، بلکه پیوسته در استیضاح او بکوشد.

در نتیجه کسی که در باب دانش شرمنده گردد علم او شرمسار خواهد بود، و کسی که زمان پرسش آزرم نماید نقصان او در مجمع مردان هویدا گردد.

حضرت صادق علیه السّلام فرموده: همانا دانش دین، دری است که بر او قفلی زده باشند کلید او پرسش است.

محصل و سؤال معلم

سی و سوم-هرگاه استاد از او بپرسد که فهمیدی؟ تا مطلب را بخوبی درک نکرده و در نظرش روشن نگردیده جواب مثبت ندهد زیرا دروغ گفته: و فهم مطلب از او فوت خواهد شد، از آن طرف اگر گفت نفهمیدم شرمسار نشود، زیرا جاویدان ساختن دانش نتیجه دو سرای او را دربر دارد.

اما دنیا: در خاطر داشتن مسئله و سالم ماندن از دروغ و دوئیت بر اثر اظهار فهمیدن مطلبی که نفهمیده، و از آن طرف استاد را عقیده مند میسازد که: شاگرد به سخن او رغبت و اعتنا میکند، و خرد و پرهیزکاری و ملکۀ نفسانی او کامل است.

اما عقبی: پابرجا بودن سزای عملش در دل او، گذشته از این راهی که موجب خوشنودی و خوی او در نظر گرفته.

خلیل بن احمد (1) عروضی گفته: قرارگاه نادانی میان شرمندگی و خواریست.

1- ۱) ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد یکی از بزرگان و نوابغ ادبا بشمار میرود بقیه پاورقی صفحه بعد

محصل با تمام قوا بطرف استاد نگران باشد

سی و چهارم-محصل باید با تمام قوا ذهن خود را آماده ساخته و بجانب استاد التفات داشته باشد، تا هرگاه او را بموضوعی امر دهد، یا پرسشی کند، یا با اشاره مطلبی را از او درخواست نماید، نیازمند باعاده کلام نباشد، بلکه باید در اسرع وقت بدون اندیشه، مهم معلم را انجام داده و در این خصوص استاد را بزحمت تکرار مطلب نیفکند.

محصل و عطای استاد

سی و پنجم-هرگاه معلم چیزی بشاگرد عطا کرد، لازمست با دست راست عطیهٔ استاد را بپذیرد، و هرگاه خود او هدیهٔ خدمت استاد تقدیم میدارد، با دست راست بدهد، هرگاه کاغذی را خواست تقدیم پیشگاه محترم استاد بدارد که بخواند، یا قصهٔ در او نوشته که سرگرم شود، لازمست که نوشته خود را تمام کند، سپس تقدیم نماید، کاغذی که بهم پیچیده است به استاد ندهد، مگر از رضایت معلم آگهی پیدا کند، و هرگاه کاغذی از استاد گرفت سعی کند پیش از آنکه بهم پیچد

۱)

گروهی از دانشمندان که اشهر آنها استاد نحو، سیبویه است از محضر او بهره مند گردیده، خلیل نخستین کسی است که در جمع و تدوین و بیان ابنیه حروف معجم کوشیده، و با نظری صائب قدم در این راه گذارده و بخوبی از عهده برآمده، و او اولین کسی است که استخراج عروض کرده و اشعار عرب را منحصر بدو دانسته، ازاین رو به خلیل عروضی اشتهار یافته، خلیل شیعی مذهب و عصر صادقین (ص) را درک کرده و کتابی در امامه نگارش داده و محمد مراغی کتاب مزبور را استدراک کرده، و به کتاب الخلیلی فی الامامه نامیده است، سیوطی گوید: اصلش فراهیدی، و پدرش نخستین کسی است که پس از حضرت رسول (ص) به احمد نامیده شد، و پس از ۷4 سال سنه ۱۷5 یا ۱۷۰ یا ۱6۰ درگذشته رحمه اللّٰه علیه.

یا (1) خاک بریزد او را به پایان رساند، سپس نوشتهٔ معلم را خاک ریخته و درهم به پیچید، و هرگاه کاغذی به استاد تقدیم میکند باید، آماده قرائت باشد و اگر در پاکتی است سر پاکت گشاده باشد، تا بآسانی قرائت کند، و اگر بخواهد در محل دیگری که شاگرد هم اطلاع دارد قرائت نماید، باز هم باید سرگشاده باشد.

محصل نباید کتاب یا کاغذ و غیر آنها را پیش استاد بیندازد، و اگر معلم دور است، شایسته نیست شاگرد دست خود را دراز کند و کاغذ را بدست او بدهد، و همچنین معلم احتیاجی نداشته باشد که دست خود را بجانب وی دراز کند تا آن چیز را از او بگیرد، بلکه شاگرد باید برای احترام استاد از جای حرکت کند و با تمام قامت مأموریت خود را انجام دهد، نه آنکه مانند حیوانات بزانو درآمده یا بشکم بخزد.

هرگاه شاگرد در خدمت استاد ایستاده یا نشسته بود برای امری از امور فوق، بسیار نزدیک استاد نباشد، و چنانچه بیشتر گفتیم دست یا بدن یا جامهٔ خود را بر لباس یا متکای استاد نگذارد.

قلم و دوات تقدیمی از نظر شاگرد

سی و ششم-هرگاه قلمی را برای کتابت استاد تقدیم نمود لازم است پیش از این موضوع او را برای نوشتن آماده ساخته و دربارهٔ اوصاف قلم بررسی کاملی بعمل آورد، و اگر دو دندانهٔ قلم بیکدیگر اتصال پیدا کرده از هم بگشاید تا وقت نوشتن به مشقت نیفتد.

و اگر کسی دواتی به استاد تقدیم نمود باید دربش گشاده و

1- ۱) مرحوم محمد مهدی تنکابنی متوفی ۱۳ع ۲-۱۳۵۳ در بحر اللئالی در موجه هشتم، از نفائس الفنون آملی نقل کرده که چون نویسنده نامه را تمام کند، اندکی خاک بر او فشاند، چه این معنی در حدیث آمده است که خاک افشاندن باعث برآورده شدن حاجت است

برای نوشتن آماده باشد، و اگر قلم تراشی هدیه کرد باید تیغهٔ و دسته قلم تراش را که خود دست بر تیغه او نهاده بجانب استاد نگه ندارد، بلکه لازمست قلم تراش را به پهنا قرار داده و تیغهٔ او را بطرف معلم مایل ساخته، و خود دستهٔ او را که نزدیک به پیکان (تیغه) میباشد گرفته و دستهٔ او را بجانب راست استاد نگه بدارد.

جانماز تقدیمی

سی و هفتم-هرگاه جانمازی را به استاد تقدیم نمود بگشاید، لیکن بهتر آنست چون ارادهٔ تقدیم او را کرد فرش کند.

بعضی از دانشمندان گفته اند هرگاه جانماز را مفروش نمود، و در او صوره محرابی بود شایسته است در صورت امکان بجانب قبله بیفکند و اگر مثنیه بود دو طرف او را بجانب چپ نمازگذار قرار دهد.

در حضور استاد، با بودن محل پاکی برای اداء فریضه، شاگرد بر سجاده (جانماز) نایستد مگر شهرهائی که عادت مردم بر آن باشد که بر سجاده نماز میگذارند، از آن طرف سجاده شعار بزرگان و صاحب جاهان چنانچه در برخی بلاد مرسوم است نباشد.

شاگردان در هنگام فراغت استاد از نماز

سی و هشتم-هرگاه استاد از نماز فراغت حاصل کرد شاگردان برای گرفتن جانماز او و درصورتیکه از جمله ما ینقل باشد آماده باشند و هرگاه نیازمند است که بازو و دست او را بگیرند چنین کنند.

و اگر بر او دشوار نیست کفشش را جفت کنند.

ناگفته نماند که تمام این موضوعات را بقصد نزدیکی بخدا بجا آورند.

گفته اند چهار دسته خواری نه بینند نخست مرد صاحب جاهی

گرچه پادشاهی باشد که میان مجلسی برای احترام پدرش از جای حرکت کند.

دوم کسی که به استاد خود که از او دانش آموخته خدمت کند.

سوم پرسش کردن از آنچه نمیداند.

چهارم میهمان نوازی و خدمت بمیهمان.

محصل هنگام حرکت استاد

سی و نهم-هرگاه استاد از محل خود برخاست شاگرد برای احترام او بایستد، و تا هنگامی که او ایستاده است نه نشیند، اگر استاد نشسته یا ایستاده است، به پهلو نخوابد، بلکه در حضور او بهیچ وجه به بستر خواب داخل نشود، مگر هنگام خفتن فرا رسد و استاد مأذون بدارد، لیکن نیکو آنست که تا استاد بخواب نرفته نخوابد مگر خود معلم اجازه دهد، که در این صورت چارۀ جز فرمانبری نمیباشد.

شاگرد از نظر همراهی با استاد

چهلم-هرگاه بهمراهی استاد حرکت میکند اگر شب است پیشاپیش او راه برود، و اگر روز است پشت سر او حرکت کند، مگر بر حسب مقتضیات زمان که از راه زحمت و موضوعات دیگر مخالفت با قانون مزبور نموده یا طبق دستور استاد حرکت کند.

شایسته است در راههائی که استاد بیگانه است یا خطرناک میباشد از نظر حفظ استاد از فرورفتگی و گل، پیش قدم باشد، و جامۀ استاد را از آلودگی نگهدارد، و هرگاه احساس کرد که استادش به رنج و زحمت افتاد، وی را از پیش رو یا پشت سر محافظت نماید، هرگاه پیشاپیش او حرکت کرد، پس از مقدار راهی بجانب او متوجه باشد، وقتی که او و استادش به معیت یکدیگر حرکت میکند و کسی همراه با ایشان نیست و از آن

طرف در مکانی سایه دار راه میروند از طرف راست استاد حرکت کند و او را به سخنان خود سرگرم نماید، و از جانب چپش راه نرود، شاید بخواهد آب دهان یا بینی خود را دفع کند و شاگرد مزاحم او باشد.

کسی گفته بهتر آنست از طرف چپش حرکت کند و کمی از او پیش افتد لیکن متوجه معلم بوده باشد.

هرکس از اعیان که نزدیک او می آیند یا اراده او را نموده درصورتی که خود استاد توجهی بدین معنا ندارد وی را اعلام کند.

شاگردی که همراه با استاد حرکت میکند، از پهلوی او قدم برندارد مگر از نظر احتیاج یا اشارۀ خود معلم، تا میتواند شانه بشانه معلم حرکت نکند، و جامۀ خود را بلباس او متصل نسازد، و وقتی که هر دو سوارند، با رکاب خود مزاحم استاد نشود.

در فصل تابستان جهت سایه را برای معلم انتخاب کند، و در زمستان جانب آفتاب را برای او قرار دهد، و جاهائی که دارای دیوار محکمی است که سنگهای او بخوبی اندود شده معلم حرکت میکند و از محلی که تابش آفتاب صورت او را نیاز دارد راه برود، شاگرد میان استاد و شخصی که با او سخن میگوید حائل نشود، بلکه از جلو رو یا عقب سر ایشان حرکت کند، در نتیجه از نزدیکی بآنها و استماع گفتگوشان احتراز کند، آری اگر او را طلبیده فرمانبرداری کند، و در یکی از دو طرف به طوری که در وسط آنها قرار نگیرد راه برود.

هرگاه دو نفر محصل که بهمراهی استاد حرکت میکنند و در دو طرف او قرار گرفته شایسته است بزرگترین از آن دو جانب راست را انتخاب کند، و اگر معلم را اکتناف ننموده بزرگی از جلو و خردی از عقب حرکت کند.

ص :۱۹۷

هرگاه محصل در راه با استاد تصادف کرد، نخست بر وی سلام کند، و اگر از وی دور است بجانب او حرکت نماید، و او را نخواند و از فاصلهٔ بعیدی همچنین عقب سر او سلام نکند، بلکه نزدیک رفته سلام کند.

بدون مشورت با معلم قدم در راه نگذارد و پس از کسب اجازه بی درنگ بحرکت خود ادامه دهد، مگر استاد او را به راهی که مطابق رأی خودش میباشد دستور دهد، و هرگاه رأی استاد در این خصوص خطا بود از راه مهربانی و ادب مطلب را باو فهمانده مثلا چنین بگوید، ظاهرا مصلحت در این راه است، نه آنکه بگوید رأی من اینست.

بدیهی است، آنچه تاکنون از آداب محصل بیان کردیم نص شریف بر بسیاری از آنها بلکه بر اشرف و اهمشان دلاله دارد، لیکن ما بقی را از راه استنباط یکی از طرقی که مبنای احکام شرعیه بر او استوار گردیده مانند رعایت خوی بشریکه در هریک از آنها حکمفرما است بدست میآوریم، خدا یاور و موفق ما است.

بخش- [سوم] روش متعلم در درس

اشاره

بخش سوم-روش محصل در مجلس درس و قرائت و موضوعاتی را که میباید از نظر استاد و دوستان مورد اطمینان قرار دهد.

این بخش در ضمن چند امری پایان مییابد.

محصل از نظر حفظ قرآن مجید

نخستین-که از اهم امور مذکوره میباشد همانست که در درجهٔ اول باید کتاب خدا (قرآن مجید) را سخت و محکم حفظ نموده و بخاطر بسپارد زیرا قرآن افضل و اهم علوم بشمار میرود

دانشمندان گذشته مرامشان آن بود که فقه و حدیث را بغیر حافظ

قرآن نمی آموختند، اکنون که درصدد حفظ قرآن برآمده باید از اشتغال بغیر قرآن مجید دوری گزیند تا در نتیجه پارۀ از آیات شریفه را فراموش ننموده و در معرض نسیان واقع نشود، بلکه با خود، پیمان بندد که هر روز جزوی از قرآن بخواند، بلکه کار روزانه خود قرار داده و در هر جمعه قرآن بخواند، و کوشش کند که در تعقیب حفظ کلام اللّه از تفسیر و سایر علوم قرآن برخوردار گردد، پس از آن وارد هر فنی که میشود آن اندازه که بحد افراط و تفریط نمیرسد حفظ نماید و به طوری که در خاتمه مفصلا بیان خواهیم کرد.

اهم فالاهم را مقدم بدارد، آنگاه معلومات و محفوظات خود را به اساتید عرضه داشته تا مورد تصدیق و گواهی ایشان واقع شود.

و از هر فنی که: اراده نموده فراگیرد میبایست معلمی که در آن فن تخصصی دارد بگزیند، در صورت امکان تمام دروس را به استاد عرضه کند، و با عدم امکان به نحوی که سابقا تذکر داده شده کوشش خود را در این باره به نهایت رساند.

محصل و مطالعه

دوم-باندازۀ که می فهمد و ذهنش برای آموختن مهیا گردیده به نحوی که طبعش ملول نشود به مطالعه به پردازد.

از کتاب های بی شمار و تصانیف متفرفۀ که: موجب پراکندگی فکر و سرگردانی ذهن میباشد احتراز نماید، زیرا وقتش را ضایع و ذهنش را مشوب میکند.

کتابی یا فنی را که مشغول شده، از نظر تیقن بحفظ او بطور کلی خاتمه دهد، تا در نتیجه منجر به تضییع وقت و نارستگاری نشود و از آن طرف از بیراهه رفتن در امان باشد، از این نظر میتوانیم کتب

خلافی که در عقلیات نگارش یافته از این موضوع شمرده و شخص محصل را بازداشت کرده، هنوز که فهم خود را آزمایش نکرده و رأی حق و صواب را بدست نیاورده و ذهنش برای رد اعتراضات آماده نشده وارد نشود و به تعلم آنها نه پردازد،

البته این معنائیست که بحسب اختلاف نفوس بشری صورت میگیرد، وگرنه آدمی بوضعیات روحی خود بیناتر است.

تصحیح درس

سوم-درسی را که درصدد حفظ برآمده بیشتر به تصحیح خدمت معلم یا شخصی که از جانب او معین گردیده پرداخته پس از آن شدیدا در حفظ او کوشش کند و پیوسته به تکرار آن مشغول باشد.

حفظ درس را در اوقاتی که برای مواظبت او معین نموده چنانچه در ذهنش استوار باشد تعهد کند، و آن طوری که بایدوشاید در حفظ او بکوشد تا برای همیشه در خاطرش بماند.

پیش از تصحیح کتاب مستقلا بحفظ درس همت نگمارد، زیرا در نتیجه منجر به تصحیف و تحریف خواهد شد.

پیشتر گذشت که دانش، به تنهائی از مطالعهٔ کتب حاصل نشود زیرا مفاسد زیان آوری را دربر دارد، ویژه علم فقه که هرچه بیشتر نیازمند باساتید است.

لوازم محصل در جلسهٔ تحصیلی

چهارم-محصل در جلسهٔ درس قلم و دوات و قلم تراش همراه داشته باشد تا اشتباهات کتاب را تصحیح نماید و آنچه را از نظر اعراب و لغت تصحیح میکند ضبط نماید.

هرگاه از استاد کلمهٔ را شنید که میدانست ناصواب گفته او را

با کلمۀ سابق مکرر نموده و استاد را بدین وسیله بیاگهاند، یا از راه پرسش کلمۀ صواب و حق را باستاد عرضه بدارد، چه بسا هست خطا-گوئی معلم از طریق فراموشی یا سبق لسان بوده، و نگوید حق همین است که بعرض رسانیدم در نتیجه هرگاه استاد کلمۀ حق شاگرد را گواهی نمود، عملی بجا و بموقع انجام داده و الا تحقیق مطلب را شاگرد برای جلسۀ آینده موکول سازد.

اکنون که موضوع سخن بدینجا خاتمه یافت کلمۀ را که خود شاگرد صحیح دانسته باصلاح او نپردازد، با آنکه میداند معلم یا دیگری از شاگردان هم بدین معنا پی برده اند.

و درصورتی که فوت تحقیق و عسر تدارک در کار نباشد، و از آن طرف ناصوابی پاسخ معلم هویدا شد در هنگام باصلاح مشغول نباشد.

لیکن اگر استاد در نامه های استفتائی خطا کند و مرد سائل آدمی غریب یا دورافتاده از منزل استاد باشد یا شخصی بدگو بحساب آید، نخست استاد را با اشاره متوجه ساخته سپس تصریحا موضوع را بعرض رساند، و هرگاه وی بشأن شاگرد و سخن او اعتنائی نکرد از راه مهربانی به پند و اندرز دادن او قیام کند.

و هرگاه در تصحیح کتاب بمحلی رسید و فراغت حاصل کرد در برابر او بنویسد بلغ العرض یا بلغ التصحیح.

شاگرد و مذاکره

پنجم-پس از آنکه اهم فالاهم را برای شاگرد حفظ و تصحیح و مطالعه برگزید معلومات خود را مورد مذاکره قرار داده و پیوسته در اندیشه دربارۀ آنها فرورفته و فوائدی را که بدست آورده خوار نشمرده

و به طوری که در آینده شرح خواهیم داد با برخی از شاگردان بمباحثه و مذاکرهٔ آنها به پردازد.

تقسیم اوقات شبانه روزی

ششم-اوقات شبانه روزی خود را به ترتیبی که تحصیل میکند تقسیم کند زیرا این عمل موجب ازدیاد دانش میباشد، و باقیماندهٔ عمر را غنیمت شمرده و برایگان از دست ندهد چه بقیهٔ عمر بهائی ندارد.

بنابراین بهترین اوقات برای حفظ دروس سحرهاست و برای مذاکره بامدادان و از جهت نوشتن وسط روز، و برای مطالعه شبها و باقیماندهٔ از روز.

آنچه را که گفته اند و از بوتهٔ آزمایش بی غش بیرون آمده همانست که حفظ درس شبانه سودمندتر است از یادگیری روزانه و هنگام گرسنگی نافع تر از زمان سیری.

بامداد یا هنگام حضور بدرس

هفتم-برای حضور بجلسهٔ درس بامدادان را برگزیند.

در خبر است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود در بامدادان پیروان من برکت یابند.

در خبر دیگر است که صبحگاهان در طلب دانش برآئید، چه از آفرینندهٔ زمین و آسمان درخواست کردم بامدادان به امت من برکت عطا فرماید.

در نتیجه اولین زمانی که برای درس مهیا میشود روز پنجشنبه باشد و در روایتی روز پنجشنبه یا شنبه تعیین شده.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: برای طلب دانش در روز دوشنبه آماده گردید که آن روز مهیاتر برای دانش آموز است.

و روایت شده روز چهارشنبه دانش آموزید.

و در خبر آمده عملی نیست که روز چهارشنبه باو شروع کنند جز اینکه بانجام رسد.

بعضی از دانشمندان یوم الشروع را روز یکشنبه میدانند، لیکن ما مأخذش را مطلع نگردیدیم.

استماع حدیث

هشتم-در شنیدن حدیث، اقبال نموده و جدیت هرچه تمامتری بکار بندد و از آن گذشته در اشتغال بحدیث و علوم مربوط به او و بررسی در معانی و اسناد و رجال و احکام و فوائد و لغت (واژه) و تواریخ و صحیح و حسن و ضعیف و مسند و مرسل و موضاعات دیگر که در علم درایه بیان شده و همچنین از لوازم حدیث اهمال روا ندارد، زیرا همۀ آنها را که تذکر دادیم مانند یکی از دو بال دانشمند به شریعه و مبین احکام است و بال دیگرش قرائت حدیث میباشد.

تنها به شنیدن حدیث اکتفا نکند، بلکه تعقیب از روایت را بیشتر از روایت مراعات نماید زیرا همین معنی موضوع اساسی نقل و تبلیغ حدیث است.

توجه در درس

نهم-روایت کتبی را که میخواند یا مطالعه میکند هرچه بهتر مورد توجه خود قرار دهد ویژه درباره محفوظات خود این معنی را مراعات کند، زیرا اسانید نژادهای حدیثند.

محصل باید کلمه یا شعری که استاد از دیگری نقل میکند یا خود انشاد می نماید یا تألیفی را به انجام میآورد بخوبی نگهداری کرده و در حراستش بکوشد و هرچه بیشتر در فراگرفتن او حریص باشد و در باب

روایات امور مهمه و شناختن کسی که استادش از او فراگرفته و اسناد حدیث و دیگر لوازم مربوط بحدیث جدیت کاملی نماید.

محصل آنچه را بدست آورده بخوبی بررسی کند و بخاطر بسپارد

دهم-هرگاه در باب محفوظات و غیر آنها از مختصرات و مضبوطات دیگر و طرح اشکال و فوائد مهمهٔ دیگر بحث و غور نمود شایسته است به مبسوطات و آنچه که سودمندتر از محفوظات خود اوست. بپردازد، نخست برای انجام این موضوع ناگزیر است مطالعهٔ دقیق بعمل آورد و توجه کاملی در این راه مبذول داشته و استماع از استاد را از نظر فوائد نفیسه و مسائل دقیقه و فروع عربیت و حل مشکلات و فرق میان احکام متشابه از کلیهٔ علومی که در این صورت مذاکره میکند غنیمت شمرده و نظر صائب وی را که ربط کلی با موضوع خود دارد توأم نماید، و عموما فائدهٔ که شخصا برخورد میکند یا میشنود در هر فنی که باشد فروگذار نکرده و حقیر نه پندارد، بلکه بی درنگ درصدد حفظ و نوشتنش برآید.

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: دانش را در بند کنید، کسی پرسید چگونه علم را مقید سازیم؟

فرمود بنویسید که وسیلهٔ بزرگی است برای مقید ساختن او.

و در روایتی است که مردی از انصار در خدمت حضرت رسول (ص) می نشست و گفتار آن حضرت را می شنید لیکن از حفظ کردن آنها عاجز بود، از این معنی دل آزرده شده تا آنکه حضور مبارک حضرتش شکوه نمود حضرت فرمود از دست راستت یاری بجو و اشاره بدست آن مرد نمود، یعنی بنویس.

از همین جا است که گفته اند کسی که دانش را به بند کتابت

نیاورد علم او در شمار علم درنیاید و در ردیف دانش دانشمندان قرار نگیرد.

بدین زودی اخبار دیگری که راجع به این موضوع رسیده در بحث کتابت بیان خواهیم کرد.

محصل و کوشش در راه دانش

یازدهم-محصل در کوشش و طلب و دامن بکمر زدن در راه دانش مبالغه بسیار کند و از میراث پیمبران باندکی اکتفا ننماید، و هنگام آسودگی و خوشحالی و اوان جوانی را پیش از عروض کاهلی و موانع ریاست و آقائی که: بدترین دردها و سخت ترین بیماریها است غنیمت شمارد، و هرچه بیشتر در حذر باشد از آنکه در خویشتن بنظر کمال و بی نیازی از استاد بنگرد، زیرا این معنی عین نقص او و نادانی و گولی است، و با مختصر تأملی آشکار است که برهان روشنی است بر کمی دانش و بینش او.

محصل و ملازمت جلسات آموزگار

دوازدهم-درصورتیکه ممکن است جلسۀ استاد بلکه جلسات او را ملازمت کند، زیرا جز خیر و تحصیل کمال و ادب و اطلاع بر فوائد تازۀ که کمتر در کتب و دفاتر برخورد میکند نتیجۀ نبرد.

چنانچه در حدیث گذشته که از حضرت علی علیه السّلام نقل کردیم اشارۀ بدین موضوع فرموده که: از زیادی مصاحبت با معلم بستوه نیاید، زیرا وی مانند نخلی است که آدمی چشم براه است چه زمان بری از او خواهد خورد.

محصل دانشجو تنها به یک درس قناعت نکند که علامت پستی همت اوست، بلکه سایر درس ها را که مانند گنجهای مختلف و گوهرهای

متفرق متعددی است محل توجه خود قرار بدهد، البته آن مقدار که از این دروس را تحصیل میکند و ذهنش آمادۀ برای تحفظ آنها است غنیمت شمرده و با خوانندگان آن دروس شرکت نماید، و چنان پندارد که کلیۀ دروس از آن اوست، لیکن اگر از ضبط همۀ مطالب بازماند اهم فالاهم را در نظر بگیرد.

این معنی بخصوص دروس متفرقه و غیر رسمی است، اما دروس موزعه و رسمی را همان طوری که سابقا شرح دادیم مانند یک درس پندارد و اگر بداند از ضبط آنها هم درمانده است شایسته نیست شرکت کند و در تضییع وقت خود همت بگمارد.

محصل هنگام ورود بجلسۀ درس

سیزدهم-هنگامی که وارد جلسۀ درس میشود ابتداء بحاضرین سلام کرده و استاد را بزیادی تحیت گرامی دارد.

بعضی از دانشمندان معتقدند که جلسات درسی یعنی هنگام بحث و گفتگو از جمله جاهائیست که موجب سقوط سلام میباشد، و این معنی را گروهی از افاضل پسندیده البته بجا است، زیرا بدیهی است معلم که رد سلام میکند، حاضرین از بحث و گفتگو و حضور قلب بازمانند چنانچه غالب اوقات این موضوع وقوع هم پیدا کرده، ویژه در هنگام تقریر مسئله که در این صورت زیانش بیشتر است از امکنۀ که سقوط سلام در آنها از اخبار رسیده، لیکن کسی که در میان بحث وارد شود و ارادۀ سلام کند لازم است در صورت امکان و جمع میان ادب و حق استاد و دفع شواغل از بحث در گوشۀ دور از استاد قرار گیرد و تا وقتی که از درس آسوده خاطر نشود خود را به استاد نه نمایاند.

شاگرد و عمل پس از ورود

چهاردهم-هرگاه سلام کرد و وارد شد، بر گردن حاضرین بالا نرود که خود را به استاد نزدیک کند و در کنار او آرام گیرد، بخصوص هنگامی که شأن این مقام را دارا نیست، و حائز چنین رتبهٔ نگردیده، بلکه هرکجا که ممکن است و آزارش بدیگران نمیرسد بنشیند، چنانچه در این خصوص حدیثی هم وارد شده.

آری اگر استاد یا حاضرین وی را به قرب استاد دعوت کردند یا موقعیتش اقتضا میکرد که در کنار استاد به نشیند، یا میدانست که استاد یا دیگران از عمل او مکدر نمیشوند، و از آن طرف نزدیکی به استاد دارای مصلحتی است که بر له حاضرین تمام میشود، مانند اینکه با استاد مذاکرهٔ در میان آورد که همگان سودمند گردند، یا آنکه از نظر سن و برتری و پرهیزکاری بر دیگران مقدم است، تقرب این فرد محصل ضرری ندارد.

موقعیت شاگرد در جلسهٔ تحصیلی

پانزدهم-محصل طبق مقتضای منزلت و مقامش لازم است در تقرب به استاد حریص باشد، تا سخن او را بی رنج درک کند، و کاملا بهره مند شود، از آن طرف چندان قریب به استاد نه نشیند که منجر بسوء ادب گردد، و همان طوری که سابقا تذکر دادیم جامه یا بدن خود را به لباس یا تکیه گاه استاد یا جامه نماز وی اتصال ندهد.

بدیهی است شاگردی که در جلسهٔ درس بر دیگری پیشی گرفته و موضعی را برای خود انتخاب کرده دیگری حق ندارد وی را مانع شود و از مکانش آواره سازد، گرچه از نظر شایستگی بر او حق تقدم داشته باشد.

یکی از علماء گفته این فرد محصل برای همیشه احق به آن مکانست مانند آدم پیشه وری که موضعی از بازار یا گذرگاهی را گزیده باشد، که چون ما یحتاج کسب خود را جمع آوری کرد و بمنزل خود رفت حقش ساقط نمیشود، محصل نامبرده هم در تحت این ماده قرار گرفته و مشمول این حکم است اگرچه یک روز یا دو روز هم غیبه کند و سپس بجلسه حاضر شود.

محصل از نظر رفتار با همدرسان

شانزدهم-با دوستان و حاضرین جلسهٔ درس با ادب رفتار کند، زیرا روش پسندیدهٔ که میبایست در آنجا بکار برد و با یاران خود تأدب نماید چنانست که نسبت به استاد این عمل نیکو را انجام داده و مجلس او را محترم انگاشته، گذشته از این ناگزیر است در احترام پیرمردهای مجلس و هم مسلکان و دوستان معلم هم نهایت جدیت را بکار برد.

کیفیت جلوس در جلسه

هفدهم-در جلوس خود کسی را آزار ندهد و حاضر نشود که یکی از حاضرین از جای خود حرکت کند و او بجای او قرار گیرد، و هرگاه کسی چنین عملی را انجام داد نه پذیرد.

زیرا پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نهی فرموده از آنکه کسی از جای خود برخیزد و دیگری را بمحل خود بنشاند لیکن حضرت فرموده مجلس را گشایش دهید.

و هرگاه جلوس در محل شخص دیگری که حرکت کرده و جای خود را باو تفویض نموده حائز مصلحتی بر له حاضرین باشد و از آن طرف بداند که غرض اصلی این شخص تنها بذل و بخشش بوده ضرری نخواهد داشت.

ص: ۲۰۸

محصل در وسط مجلس آرام نگیرد

هجدهم-بدون آنکه ضرورتی اقتضا کند در وسط مجلس یا پشت سر کسی نه نشیند، زیرا، روایت شده حضرت رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و اله و سلّم نفرین فرموده کسی را که در وسط مجلس به نشیند و در صورت ضرورت مانند ضیق مکان یا زیادی ازدحام و هیاهو و عدم استماع سخنان معلم نشستن وسط مجلس موجب ضرر نمیباشد.

محصل و دو برادر با پدر و پسر

نوزدهم-میان دو برادر یا پدر و پسر یا دو رفیق و هم مسلک نه نشیند مگر در صورت جلب رضایت طرفین.

پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نهی فرمود که کسی بدون جلب رضایت طرفین در میان آنها جلوس کند.

موقعیت واردین در جلسه

بیستم-شایسته است حاضرین در مجلس، هرگاه شخصی وارد میشود وی را مرحبا و خوش آیند گویند و مجلس را برای او توسعه دهند و مانند اینکه از دیگری احترام میگذارند وی را محترم شمارند، و وقتی که او را جا دادند به مجردی که موجب مشقت و رنج سایرین را فراهم کرد خود را جمع کرده و کسی را پهلو و پشت نکند یا از میان جمعیت بعقب و جلو حرکت کردن بیرون نرود.

دوری از گفتار ناروا

بیست و یکم-در اثناء درس دیگری سخنی که مربوط بآن درس نیست یا گفتهٔ که موجب قطع سخن او بشود نگوید.

و هرگاه دیگری بخواندن درس اشتغال دارد، از درسی که آسوده شده یا گفتاری که خوف فوت او نمیرود، سخنی بمیان نیاورد، مگر معلم یا خواننده

اذن دهند.

ص :۲۰۹

هنگام سخن گفتن با استاد

بیست و دوم-وقتی که یکی از شاگردان با استاد صحبت میکند دیگران سکوت کرده و حق هم کاری با او ندارند، بخصوص این گونه همکاری را نسبت به استاد انجام ندهند.

برخی از حکما گفته اند: از ادب است که در سخن با دیگران همکاری نکنی، شاعری سروده

و لا تشارک فی الحدیث اهله

و ان عرفت فرعه و اصله

اگرچه از اصل و فرع سخن اطلاع کامل داری درعین حال با سخنگویان همکاری مکن.

اعتراض بشاگرد

بیست و سوم-هرگاه یکی از شاگردان نسبت بدیگری اسائه ادب نمود، بغیر از استاد دیگران حق تأدیب او را ندارند، بر استاد لازمست بوسیلۀ اشاره یا سری که در میان دارند از راه اندرز او را نهی کند.

و اگر فردی نسبت به استاد چنین کار زشتی را روا داشت، بر همگانست که در زجر و منع وی قیام کنند و تا آن اندازه که ممکن است شخص استاد را یاری کرده اگرچه استاد سهل انگاری نماید، زیرا اگر به منع وی نپردازند حق استادی را پامال نموده اند.

محصل از نظر نوبت

بیست و چهارم-هنگامی که میخواهد درس خود را خدمت استاد قرائت کند ناگزیر است هرچه بیشتر نوبت خود را مراعات نماید، در نتیجه هرگاه نوبت دیگری بود، بدون جلب رضایت او حق ندارد از نوبت وی استفاده نماید.

روایت شده مردی انصاری خدمت حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم

ص : ۲۱۰

مشرف شد که مسئلهٔ را به پرسد، همان ساعت مرد دیگری از مردم ثقیف هم وارد شد، حضرت فرمود ای برادر ثقیفی این مرد انصاری بر تو پیشقدم است بنشین تا حاجتش را برآورم سپس بپاسخ تو پردازم و جوابت را بازگویم.

کسی گفته محصل نوبت خود را بدیگری بذل ننماید زیرا که بخشش از نظر تقرب موجب نقصان است.

آری اگر استاد در ایثار نوبت، مصلحتی را در نظر داشت و شاگرد را به بذل نوبت دستور داد بر اوست که طبق فرمودهٔ استاد رفتار نماید و به تصویب غرض استاد کاملا معتقد باشد.

اگر محصل از نظر نوبت، بر شخص غریبی مقدم است، کسی گفته مستحب است نوبت خود را باو ایثار نماید، چونکه احترام و وجوب ذمهٔ او تأکید شده، و در این خصوص هم حدیثی از ابن عباس رسیده است.

و مشمول همین ماده است شخص متأخری که کاری ضروری داشته و رفیق متقدمش از این معنی آگهی دارد که در این صورت بهتر آنست حق خود را باو تفویض نماید.

اکنون که سخن ما در نوبت محصل بدینجا رسید میگوئیم: نوبت در صورتی محقق است که شاگرد، پیش از دیگران بجلسهٔ درس حضور یابد اگرچه بعد از این بعنوان قضاء حاجت و تجدید وضوء از جلسه خارج شود، مشروط بر آنکه زمان خروج، آن اندازه که از عادت بیرون است طولانی نشود، هرگاه دو شاگرد در حضور بجلسه برابر بودند میان ایشان قرعه زنند،

ناگفته نماند این شروط وقتی لازم المراعاتست که تعلیم دانش بحد وجوب رسیده باشد وگرنه خود استاد در تناوب شاگردان مخیر

است، لیکن در صورت عدم وجوب مذکور اولا ترتیب را مراعات کند سپس نوبهٔ هریک را بقرعه تعیین نماید.

و درصورتیکه همه شاگردان به یک درس اشتغال دارند و فهمشان یکسان است باز چنین عملی تجویز شده.

درصورتیکه با مدرس مدرسه قرار داد شده که شاگردان مدرسه را در وقت خاصی درس بدهد، بدون اذن از آنها حق ندارد خارجی را بر آنها مقدم بدارد اگرچه آن شخص خارجی بالنسبه بآنان در حضور بجلسه پیشقدم بوده (از خارجی هزار بیک جو نمیخرند) ، بدیهی است عدم تقدم خارجی در صورتی است که تعلیم او یا تعلیم اهل مدرسه بحد وجوب نرسد، اما اگر درس خارجی سوای درس اهل مدرسه بحد وجوب رسیده و از حکم سابق شاگردان مدرسه استثناء شده یا وجوب درس دادن او و ترک عوض، ویژهٔ آن روزی یا پیشی دادن اهل مدرسه را، دانشمندان وجوهی را شرح داده لیکن آنچه را نظر دقیق حکومت میکند وسطی است، که خیر الامور اوسطها، زیرا به طوری که مذکور داشتیم تعلیم او واجب و در حقیقت امر، دائر میان اهم و مهم و واجب و غیر واجب است.

محصل در برابر استاد بنشیند

بیست و پنجم-به طوری که قبلا تذکر دادیم شخص محصل در برابر استاد به نشیند و کتابی را که مورد استفاده قرار میدهد با خود حاضر داشته باشد، و در حال قرائت کتاب را گشاده بر روی زمین نگذارد، بلکه در دست گرفته و بخواند.

محصل هنگام قرائت

بیست و ششم-گروهی از دانشمندان معتقدند که شخص محصل بدون اجازه از استاد درس خود را قرائت نکند، و هرگاه اجازت حاصل

کرد از شر شیطان بخدای متعال پناهنده شود، و بگوید: اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم پس از آن بسم اللّه الرحمن الرحیم گفته و خدا را سپاسگزاری نموده و بر پیمبر و اولاد او درود فرستد، و از جهت استاد و پدر و مادرش و اساتیدش و علماء و برای خود و مسلمانان دعا کند، و اگر مصنف کتاب را بخصوص یادآوری کند و نامبرد بهتر خواهد بود، و همین معنی را هنگام قرائت درس یا تکرار یا مطالعه یا مقابله، در حضور و غیبت استاد مراعات نماید، الا اینکه چون در خدمت استاد بامر درس و مطالعه اشتغال ورزد، وی را بدعا اختصاص دهد و چنانکه تذکر دادیم برای مصنف طلب مغفرت نماید.

هنگامی که شاگرد میخواهد از جهت استادش دعا کند بگوید:

رضی اللّه عنکم یا رضی اللّه عن شیخنا یا امامنا و امثال اینها، و استاد را در نظر داشته باشد، وقتی که از درس فراغت حاصل میکند باز هم دعا کند، و استاد هم در برابر به نحوی که او دعا کرده دعا کند، هنگامی که محصل از نظر نادانی یا فراموشی موضوعات فوق را در آغاز درس انجام نداد استاد باید او را آگهی داده و تعلیم نماید و متذکرش سازد، چه این موضوع از مهمترین آداب بشمار رفته.

در حدیثی امر فرموده اند که در آغاز امور مهمه نخست به بسم اللّه الرحمن الرحیم و حمد خدا شروع کنند، البته موضوع دانش از اهم امور است و مراعاتش الزم میباشد.

مذاکرهٔ با همدرسان

بیست و هفتم-شایسته است با کسانی که مراقب درس و دوست او هستند مذاکره نماید و در باب آنچه اتفاق افتاده از فوائد و ضوابط و غیر اینها جدیت داشته و نظریهٔ استاد را مورد بحث قرار دهند، زیرا که

در مباحثه سود عظیمی که صددرصد برتر از نتایج مترتبهٔ بر حفظ است عائد میشود.

بلافاصله که از مجلس درس حرکت میکنند و اذهانشان بر اثر برخی از گفتار بی نتیجهٔ که شنیده تشتت یافته در اسرع وقت بمباحثه پرداخته پس از آن در اوقات بخصوصی با دوستان بمذاکره اشتغال پیدا کنند زیرا مباحثه بهترین راه سودمندی دانش آموز است.

و هرگاه کسی را ندید که با وی بمذاکره پردازد با خود مذاکره کند و معنی و لفظی که شنیده در دل خود مکرر نماید تا بخاطر به سپارد، زیرا تکرار معنی در دل، مانند تکرار زبانی است، زیرا کمتر اتفاق می افتد کسی که تنها به فکر و اندیشهٔ محضر استاد قناعت کرده و چون از محضر او بیرون آید اعاده ننماید، روی نیکبختی و سعادت به بیند.

مذاکره در خارج از جلسه

بیست و هشتم-موضوع مذاکرهٔ را که در فوق شرح دادیم لازمست در خارج مجلس درس صورت بگیرد یا اگر همان مکان به مباحثه پرداختند هنگامی باشد که استاد از مجلس بیرون رفته تا صدای آنها را نشنوند زیرا که اشتغال آنها و استماع استاد نیکو نباشد، چون نتیجه اش گستاخی و چیره گی بر استاد است، بخصوص هرگاه در اعاده سخن او و به پردازند، زیرا تکرار سخن آنهم در حضور استاد از بدترین صفات و دور از ادبست، مگر استاد، نظر به مصلحتی که در نظر گرفته به این معنا خشنود باشد.

محصل هنگام تقریر درس

بیست و نهم-محصل نسبت به بزرگ خود یا مقرر درسش رعایت ادب را که سابقا تذکر دادیم بنماید.

ص: ۲۱4

در نتیجه هرگاه جملۀ را تشریح نمود که در نظر آنان نادرست مینمود، با وی به نزاع نپردازند، بلکه برای تحقیق مطلب مدارا نموده و تا آن اندازۀ که ممکن است مطلب حق را هویدا سازند، و اگر احیانا در بوته اجمال بماند از راه تلطف به استاد مراجعه کرده و گفتۀ مخالف و مؤالف را معروض نداشته تنها به کشف امر حق به پردازند.

محصل و ترغیب دوستان

سی ام-واجب است بر کسی که قسمتی از دانش یا بخشی از کمال را فراگرفته دیگر از رفقا را بسوی علم دعوت کرده و آنان را در اجتماع و مذاکره و تحصیل کمال ترغیب و تحریص کند، و مؤنۀ راه تحصیل را آسان شمارد، و آنچه از فوائد و قواعد که بهره مند شده برای آنها تشریح نموده و یادآوری کند، زیرا بر اثر رهنمائی ایشان خدای متعال در علم و دانش او برکت ارزانی فرماید، و دل او را روشنی بخشد، و مسائل دانش در نزد او جاویدان ماند، باضافۀ پاداش بی شمار و نظر عطوفت و مهربانی که خدای نسبت باو مبذول دارد.

در نتیجه کسی که در این راه بخل و زفتی ورزد ثمره بعکس بر دو علمش جاویدان نباشد و بر فرضی که برقرار بود، سودی نمیدهد، و به طوری که دانشمندان آزمایش نموده سایه دانش بر سر او میمون و مبارک نباشد.

محصل نسبت برفقاء خود کینه توزی نکند، و ایشان را حقیر و کم بها نشمارد و بر آنها مباهات نفروشد، و از فهم خود در شگفت نیاید، و پیشقدمی خود را بر رخ آنها نکشد، زیرا که او هم در وهله اول مانند دیگران بوده، سپس بر اثر منت خدا بدین رتبه نائل گردیده، اکنون

لازمست خدا را سپاسگزار باشد و از راه شکر نعمت کردگار زیادتی علم و معرفت خود را درخواست کند.

در نتیجه که امتثال این فرمان نمود و اهلیت و شایستگی دانش را بآخرین پایهٔ کمال رسانید و برتری او بر دیگران هویدا گردید چنانچه شهرت یافته و زبان زد همگان شد، بمراتب دیگر که پس از این مرحله میبایست طی کند ارتقا یابد، و خدا ولی توفیق است.

باب دوم در آداب فتوی و مفتی و مستفتی

اشاره

ما در این باب آنچه بیشتر مورد لزوم و اهتمام است تذکر می دهیم، زیرا که این باب وسیع پرعرض و طولی است که بیش از آنها باید در اطراف او گفتگو کنیم.

مقدمه

اشاره

اینک گفتاری بعنوان مقدمه از نظر شما می گذرد.

بدیهی است: افتاء (فتوی دادن) دارای رتبۀ بزرگ و پاداشی بی شمار و برتری بسیار و موقعیتی عالی میباشد، زیرا مفتی (فتوی ده) میراث بر، پیمبران و برپای دارندۀ فرض کفائی است، و در عین حال در معرض خطا و خطر است، از این جهت گفته اند مفتی نائب خدا است متوجه باش چه میگوید، در باب مفتی و آداب فتوی و توقف و دوری از افتاء، آیات و اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که بخش مهمی از آنها را تذکر میدهیم.

فتوی از نظر آیات شریفه

خدای متعال (در سوره نساء آیه صد و هفتاد و پنج میفرماید یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اَللّٰهُ) یُفْتِیکُمْ از تو درباره کلاله استفتا میکنند بگو خدا فتوی میدهد بشما.

ص: 216

و در سورهٔ یونس آیه پنجاه و چهارم میفرماید وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ، استنباء و استخبار میکنند از حقانیت قرآن و نبوت که حق و واقع است بگو سوگند بآفرینندهٔ خود که همانا او حق و صوابست، و (در سورهٔ یوسف آیه چهل و ششم) فرموده یُوسُفُ أَیُّهَا اَلصِّدِّیقُ أَفْتِنٰا فِی سَبْعِ بَقَرٰاتٍ سِمٰانٍ. ای یوسف راستگو فتوی ده ما را درباره هفت گاو فربه.

و در باب تحذیر از فتوای نابجا (در سورهٔ نحل آیه صد و هفدهم) فرموده وَ لاٰ تَقُولُوا لِمٰا تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ اَلْکَذِبَ هٰذٰا حَلاٰلٌ وَ هٰذٰا حَرٰامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ نگوئید موضوعاتی را که زبان های شما دروغی برای شما توصیف می کند این حلال است و این حرام تا در نتیجه بخدا دروغ بندید.

و (در سورهٔ بقره آیه صد و شصت و چهارم) فرموده وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ شیطان وامیدارد شما را که آنچه را نمیدانید بگوئید، و (در سورهٔ یونس آیه شصتم) فرموده قُلْ أَ رَأَیْتُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اَللّٰهِ تَفْتَرُونَ بگو رزقی را که خدای متعال برای شما نازل فرموده چگونه او را حرام و حلال قرار می دهید، خدا چنین دستوری فرموده یا بر او افترا میزنید.

با یک دقت مختصری که در این آیه غور کنی موضوع را به سادگی بدست آورده که خدا مستند حکم را بدو بخش توزیع فرموده قسمتی که: دستور از مبدء فیاض رسیده و بخشی که اجازه نداده، در قسمت اخیر هرگاه بدون دستور او حکم نمائی بر حضرت او افترازدهٔ.

باز در باب آیهٔ که خدا بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم که بهترین بندگان

اوست خطاب میفرماید متوجه باش، (سورهٔ الحاقه آیهٔ چهل و چهار و پنج و شش) وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ اَلْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ اَلْوَتِينَ و اگر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنانچه میپندارید برخی از سخنان را بما افترا زند نیرومندی را از او بگیریم و رگ و پیوند دل او را جدا سازیم.

اکنون تهدید کسی که بهترین خلق اوست بدین درجه باشد، چگونه خواهد بود حال کسی که در حضور او دروغ گوید و در دین حق بدعت گذارد!

فتوی از نظر احادیث

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: خدای علم را قبض نمیفرماید که ریشهٔ او را از زمین دل مردمان برکند، لیکن بر اثر قبض ارواح دانشمندان دانش را از میان مردم ریشه کن میسازد، در نتیجه چون عالمی بجای نبود که مردم در باب امور شرعی خود باو مراجعه کنند این هنگام مردم رؤساء و سرپرستان نادانی از میان خود برمیگزینند که: امور خود را بدین وسیله اداره کنند، این دسته از مردم نادان مرجع پرسش مردم شوند و فتوی از راه نادانی دهند و خود و دیگران را گمراه کنند.

و فرمود: کسی که بدون تثبیت فتوی بدهد (در خبر دیگر است بغیر علم) همانا گناه او بر گردن کسی است که او را فتوی داده.

و فرمود: بی باک ترین شما مردم دلیرتر شما است بآتش دوزخ.

و فرمود: دشوارترین مردم از عذاب روز قیامت مردیست که پیمبری را بکشد یا بدست پیمبری کشته شود یا مردم را از راه جهل گمراه کند یا صورتگری که پیکر جانداران بسازد.

ص: ۲۱۸

از سخنان علی علیه السّلام است، دشمن ترین مردم بخدا دو مردند.

اول مردی که خدا او را بخود واگذاشته و از راه خدا منحرف شده، و بسخنان بدعت آمیز حریص شده، و بنماز و روزه و دعوت براه گمراهی مغرور گشته، وی موجب فتنه و فساد کسی است که به بند او افتد، و کسی که فرمان او را بپذیرد از راه راست گمراه شده، گمراه میکند کسی که باو اقتدا میکند، در زندگی و پس از مرگ حامل گناهان مردم است.

دوم: مردیست که مجهولاتی را بدست آورده و در اسرع اوقات میان مردم جهال بخش میکند و بر اثر تاریکیهای فساد ایشان را مغرور میسازد و از وعید خدا که او را بدین حال مهلت داده غافل است، و او را مردم شبیهان، دانشمند انگارند، با آنکه از علم و دانش بهرهٔ ندارد، جدیت دارد در تحصیل آنچه که اندک او بهتر است برای وی از بسیاری او، در نتیجه بدین وضعیت بسر برد تا از آب گندیده یعنی مجهولاتی که بدست آورده و آنها را بجای علم و دانش اعمال کرده سیراب گردد و بهره مند شود و چیزهائی که را که بغیر از دون طبعی و خست ثمرهٔ ندارد برای خود گنجی تصور میکند.

در میان مردم قرار گیرد و حکمفرمائی نماید و خود را آماده سازد تا به اشتباهات دیگران رسیدگی کند و باصلاح آورد و آنها را از زحمت برهاند.

هرگاه امر مبهمی و درعین حال مشکل برای او رخ دهد معنی بی جائی مانند چیزی که که کهنه شده و مورد استفاده نیست برای خود پاسخ دهد و جواب صحیحی پندارد.

او از نظر اختفاء و پوشش شبهات مانند تار عنکبوتی است که بهیچ وجه استقامتی ندارد. گذشته از این خود او هم نمیداند پاسخ صحیح داده یا جواب ناصواب و باطل گفته، زیرا اگر جواب صحیح گفته باشد خائف است که خطا باشد و اگر خطا گفته آرزومند است که صواب باشد، در نتیجه این شخص کلید امور بی ثمر و سوار بر اشتران شبهات و چون نادانی است که شب تاریک بی راهنما و رهبر ارادهٔ مکانی داشته باشد.

از آنچه نمیداند معذرت نمیخواهد تا بدین وسیله از صدمات سالم بماند، و آن اندازه از علم و دانش بهره نبرده تا بی درنگ بپاسخ پردازد و جواب دندان شکنی بگوید، این کیفیت را مغتنم می شمارد و روایات را از راه جهل و نادانی برایگان در میان مردم مانند بادی که گیاه خشکیده را باطراف پراکنده میکند انتشار میدهد، چنان احکام پوچ و بی مغز گوید که ارثها گریان شوند و از ستم قضاوت او خونها بناله درآیند، با چنین قضاوتی فرج حرام را حلال و حلال را حرام سازد و آن طوری که باید و شاید در باب موضوعاتی که باو ارجاع میشود حکم نکند، و از آنجا که علم حق را بادعاء بر خود استوار میداند مستوجب ستایش نباشد.

زراره بن اعین از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که: از حضرت پرسیدم حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود آنچه را میدانند بگویند و بدانچه اطلاعی ندارند توقف کنند.

ابو عبیدهٔ حذاء گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود کسی که بدون علم و استفادهٔ از دیگری فتوای دهد، فرشتگان رحمت و عذاب او را لعنت و نفرین کنند و گناه کسی که بفتوای او عمل کرده در نامهٔ عمل او ثبت گردد.

ص : ۲۲۰

مفضل گفته حضرت صادق علیه السّلام فرمود ترا از دو خصلتی که نتیجه اش هلاکت مردان است نهی میکنم نخست، آنکه از راه باطل دین خدا را بپذیری، دیگر آنکه دربارۀ حکمی که عالم باو نیستی فتوای بدهی.

ابن شبرمه (1)که از فقهاء عامه است گفته حدیثی را از جعفر بن محمد (صادق) علیه السّلام متذکر نشدم جز اینکه نزدیک بود دلم منقلب شود

او گفته هنگامی که میفرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از رسول خدا، سوگند بخدا که نه پدرش بر جدش افترا زده و نه جدش به رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

چنانچه فرماید حضرت رسول فرمود کسی که بقیاس عمل کند خود و دیگران را هلاک کرده و کسی که در میان مردم فتوی دهد با آنکه ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تمیز نمیدهد به هلاکت خود و دیگران اقدام نموده.

یکی از تابعین گفته: صد و بیست نفر انصاری از اصحاب رسول خدا را ملاقات کردم که هرگاه از یکی آنها مسئلۀ سؤال میشد او بدیگری محول میکرد تا بنفر اول میرسید.

هم او گفته در همین مسجد صد و بیست نفر از اصحاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را درک کردم، هنگامی که یکی از آنها حدیثی را نقل میکرد دوست داشت رفیقش حدیث را کفایت کند، و هرگاه فتوائی میداد، مایل بود رفیقش وی را در این امر کفایت نماید.

1- ۱) ابو شبرمه عبد الله بن شبرمه معروف به ابن شبرمه سال ۹۲ هجری متولد و از فقها و قضات کوفه و شاگرد شعبی بوده، حماد بن زید گفته در فقهاء کوفه فقیه تر از ابن شبرمه ندیدم وی بسال ۱44 هجری مرده شبرمه بضم اول و سوم و سکون دوم و فتح چهارم بمعنی گربه است.

براء گوید: سیصد نفر از اهل بدر را ملاقات نمودم، هریک از آنها وقتی که میخواست فتوائی دهد دوست میداشت رفیقش او را در امر فتوی کفایت نماید.

ابن عباس گفته: کسی که تمام مسائلی که مردم از او میپرسند جواب دهد دیوانه است.

یکی از گذشتگان گفته: عالم واسطهٔ میان خدا و خلق است، توجه کن چگونه میان خلق وارد میشود.

یکی از بزرگان شخصی را که فتوی میداد گفت: می بینم ترا که فتوی میدهی! در نتیجه هرگاه کسی برای استفتاء از مسئلهٔ پهلوی تو آمد همت بر آن نگماری که وی را از واقعهٔ که اتفاق افتاده برهانی، بلکه تمام همتت آن باشد که خود را از آنچه سؤال کرده نجات بخشی.

عطاء ابن سائب نابغی گفته: عدهٔ را دیدم که هرگاه از یکی از آنها مسئلهٔ میپرسیدند اندامش میلرزید و با خوف جواب میگفت.

بحدیث مرفوع از ثوبان نقل شده: دستهٔ از پیروان من خواهند بود که مسائل مشکله را از فقهاء بازپرسند، اینان بدترین پیروان منند.

ابن مسعود گفته گرفتار است مردی که بگوید خدا بدین حکم فرمانداده، خدا فرماید دروغ گفتی.

یحیی بن سعید (1)گفته ابن مسیب فتوای نمیداد جز اینکه میگفت پروردگارا مرا بی گزند دار و دیگران را از رنج فتوای من برهان.

از مالک بن انس چهل و هشت مسئله پرسیدند در پاسخ سی و دو

1- ۱) ابو سعید یحیی بن سعید بن قیس انصاری از قضات ابو جعفر منصور بفقاهت معروف بوده، حماد بن زید گفته وقتی ایوب از مدینه بدیدن من آمد گفتم که را در مدینه بجا گذاردی که مورد اطمینان باشد گفت افقهی از یحیی بن سعید خبر ندارم یحیی سال ۱4۳ درگذشته.

مسئله جواب منفی داد و هم نقل کرده اند که پنجاه مسئله از او پرسیدند هیچیک را جواب نداد.

و پیوسته میگفت کسی که پاسخ مسئله را گوید شایسته است قبلا خود را به بهشت و دوزخ معرفی کند و متذکر شود چگونه باید رهائی یابد سپس بجواب مسئله اقدام نماید.

روزی مسئلهٔ از او پرسیدند گفت نمیدانم گفتند مسئلهٔ آسانیست چگونه نمیدانی ! ؟

وی خشمگین شده گفت راهی از راههای علم سهل و ساده نیست، آیا قول خدا را که در (سورهٔ مزمل آیهٔ پنجم) میفرماید إِنّٰا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً نشنیدهٔ، در نتیجه هر مرتبهٔ از علم را که تصور کنی سنگین خواهد بود.

از قاسم (1)بن محمد بن ابی بکر که یکی از فقهاء مدینه بشمار میرفته و از نظر دانش و فقاهت متفق علیه مسلمانان بوده نقل شده وقتی مسئلهٔ از او پرسیدند گفت بخوبی نمیدانم پرسنده در جواب گفت، من از نظر اینکه جز ترا بدانش نمیشناسم خدمتت آمدم و اکنون چنین میگوئی ! قاسم گفت بدرازی ریش من و اجتماع مردم در اطراف من متوجه مشو، بخدا سوگند نمیدانم، چون این سخن را گفت مردی از قبیله قریش که در کنار او نشسته بود گفت ای فرزند برادر من، مسئلهٔ را که از تو

1- ۱) ابو محمد، قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق از معاریف فقهاء سنت است به طوری که محل اعتماد کوچک و بزرگ مردم بوده و مسائل خود را از او میپرسیدند، مرتبهٔ فقاهت او پیش اعیان فقهاء مسلم، یحیی بن سعید گفته کسی را در مدینه نیافتیم که افضل از قاسم باشد، مالک گفته قاسم فقیهی از فقهاء این امت بوده؛ قاسم ۷۰ یا ۷۲ سال زیست کرد عاقبت سنهٔ ۱۰۲ یا ۱۰۸ یا ۱۱۲ درگذشت.

پرسیدند اثبات کن و پاسخ گو، زیرا در هیچ مجلسی شخصی بموقعیت کنونی تو ندیده ام، قاسم گفت سوگند بخدا اگر زبان مرا ببرند دوست تر دارم تا آنچه را نمیدانم پاسخ دهم.

از حسن بن شرفشاه (1) استرابادی نقل است که روزی زنی بر او وارد شد مسائل مشکلی از حیض از او پرسید، وی از پاسخ آنها درمانده شد.

زن گفت با آنکه کنار عمامه ات بمیانت رسیده (گنده شده) از پاسخ من درماندی.

گفت ای خاله هرگاه میدانستم که هر مسئلهٔ را از من میپرسند طرف عمامه ام بشاخ گاو میرسید.

باری گفتار دانشمندان در این خصوص بی شمار است، ما اکنون آن اندازهٔ که لازم است مقدمهٔ این بحث را بخاتمه رسانیم، اکتفا نموده و شروع میکنیم در بخشهائی که باب دوم از کتاب را بآنها توزیع نموده ایم

آداب مفتی

بخش اول-در باب اموریست که در حق هر شخص مفتی اعتبار شده.

بدیهی است نخستین شرط هر مفتی آنست که مسلمان و مکلف و عادل و فقیه باشد

فقاهت او آن هنگام مسلم است که: در باب احکام شرعیه و استنباط از ادلهٔ تفصیلیهٔ کتاب و سنت و اجماع و عقل و سایر شرائطی که در محل

1- ١) سید ابو محمد، رکن الدین حسن بن محمد بن شرفشاه علوی استرابادی از دانشمندان عصر و خواص شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی ره بوده، کتبی بیادگار گزارده مانند، منهج الشیعه که بنام اویس بهادر خان نگارش داده و شرحی بر کتاب قواعد مرحوم استادش فخر المحققین استاد الحکماء و المتألهین خواجه نصیر الدین نوشته، مولانا در تبریز درگذشته و همانجا مدفون شده.

خودش محقق شده استوار باشد و از راه علم کلام، معرفت بصانع و صفات او که علت تمامیت ایمان و پیغمبری و امامت و معاد است معرفت پیدا کند، و علومی که مرجوع الیهای ادله و براهین است از قبیل نحو، صرف، لغت، شرائط حد، برهان و غیر آنها را بداند، و همچنین اصول الفقه و آیات متعلقه باحکام شرعیه و متعلق بهای آن آیات و علم الحدیث از نظر متن و اسناد اگرچه بر اثر اصل صحیحی باشد، که هنگام احتیاج باو مراجعه کند فرابگیرد.

مفتی مواضعی که مورد اختلاف یا اتفاق است بداند و به این معنا متوجه باشد در مسئلهٔ که فتوی میدهد برخلاف اجماع نباشد، بلکه علم حاصل کند که فتوایش با بعضی از متقدمین موافق است یا لااقل ظن حاصل کند که مسئله از جمله مسائلی است که محل بحث گذشتگان قرار نگرفته و در آن عصر یا قریب بعصر آنها مورد گفتگو نبوده.

مفتی باید دارای ملکهٔ نفسانی و قوهٔ قدسی باشد تا بدین وسیله بتواند فروع را از اصول بدست آورد و هر قضیه را بالنسبه بادلهٔ که مشابه با اوست ارجاع دهد.

ناگفته نماند شرائط مذکور فوق که بطور اجمال از نظر شما گذشت شرائط مفتی مطلقی است که خود شخصا بامر فتوی اشتغال دارد و تفصیل این شرائط منوط باصول الفقه است.

و از آنجا که شرائط مذکور در وجود شخصی ظاهر گردید، بر او لازم است که در هر مسئلهٔ فقهی فرعی که مورد احتیاج یا پرسش قرار گرفته احکام او را با دلیل تفصیلی بیان کند، در نتیجه در حق چنین شخصی تجویز نشده که هنگام افتاء برای خود یا دیگران، از مجتهد دیگری تقلید کند. و وقت آن را داشته که همان مسئلهٔ را با فراغت بال و ارجاع

بمواضع محتاج بها استنباط کرده و درصورتیکه وقت ندارد و از استنباط حکم از راه ضیق وقت درمانده شده جایز است که در آن مسئله از مجتهد حی تقلید کند، اما در باب ارجاع به میت دو وجه است عدهٔ مطلقا ممنوع دانسته اند.

فتوی یا فرض کفائی

اشاره

بخش دوم-در احکام مفتی و آداب اوست و این بخش ضمن مسائلی خاتمه میپذیرد.

اول-افتاء و مراتب او فرض کفائی است، در نتیجه هرگاه مجتهد منحصربه فرد باشد و مسئلهٔ مورد سؤال قرار گرفت جواب حق اوست، و اگر با دیگری باشد جواب مسئله از راه کفائی حق هر دو است، درصورتیکه جز یک مجتهد مفتی حضور نداشته باشد و از آن طرف احضار مفتی دیگر مشقتی ندارد، اگر مجتهد حاضر بجواب اقدام کند در تعیین جواب بر او دو وجه است.

اگر در ناحیهٔ مفتی نباشد، بر هر مکلفی که در آنجا سکونت دارد لازمست در راه دانش بکوشد تا شرائط فتوی را بر وجه کفائی حاصل کند و احکام خدا را بجا آورد، و اگر احیانا همه اخلال نمودند و از جدیت در راه دانش خودداری کردند همگی در گناه و فسق برابرند، وجوب تحصیل علم در صورت اشتغال بعضی از مردم، از دیگری ساقط نیست، بلکه سقوط در وقتی است که آن شخص بمرتبهٔ اجتهاد و افتاء رسیده باشد، زیرا میتوان گفت شخصی که به تحصیل دانش سرگرم شده بر اثر مرگ یا موانع دیگر رتبهٔ اجتهاد را حائز نگردد.

تنها ظن وصول بمرتبهٔ اجتهاد ایجاب نمیکند که وجوب تحصیل علم ساقط شود، اگرچه قائل شویم که صرف احتمال ظن برای وصول برتبهٔ اجتهاد بخصوص هنگام اشتغال بفرض کفائی کافی است.

ص: ۲۲۶

زمان افتاء

دوم-شایسته نیست هنگامی که اخلاقش تغییر کرده یا دلش بطرف دیگر توجه کرده یا اموری که مانع از کمال تأمل اوست صورت گرفته مانند، خشم، گرسنگی، تشنگی، اندوه، خوشحالی بسیار، خواب رنجوری، بیماری، گرمای موذی، سرمای شدید، جلوگیری از بول و غائط، و امثال اینها فتوی دهد، مشروط بر اینکه زمان وجوب فتوی ضیق نباشد، در نتیجه شخص مفتی اگر با وقوع برخی از این احوال بافتاء اشتغال نمود و معتقد بود که حدوث این امور وی را از ادراک ثواب محروم نمیسازد، فتوای او با کراهت صحیح است، زیرا این امور باعث مخاطره میباشد.

تغییر رأی مفتی

سوم-اگر در واقعهٔ بحکمی از احکام فتوی داد پس از آن اجتهادش تغییر کرده و از رأیش برگشت از آن طرف مقلد (بکسر لام) بر اثر استفتاء یا غیر او از این موضوع اطلاع حاصل کرد، میتواند بقول دوم او عمل کند، و درصورتی که بقول اولی مجتهد عمل نکرده بکار بستن قول دوم او موضوعیت نداشته و جائز نیست، اگر مقلد بقول اولی مفتی عمل کرده و اکنون که مفتی از رأی خود برگشته و هنوز مقلد از رجوع او اطلاع پیدا نکرده عملش منقوض نخواهد بود.

اگر مستفتی از رجوع مفتی باخبر نشود تغییر رأی مفتی در حق مستفتی ثابت نمیباشد، از آن طرف شخص مفتی هرگاه از رأی خود برگردد لازمست پیش از عمل یا پس از عمل مقلد را آگاه سازد تا بقول دومی او عمل نماید.

مجتهد از نظر دو حادثه متشابه

چهارم-هرگاه در باب حادثهٔ فتوی داد و از آن طرف نظیر او نیز اتفاق افتاد اگر فتوی اولی را با دلیلش متذکر است بی تأمل در باب دومی نیز فتوا بدهد، و اگر فتوی را در نظر دارد و از دلیلش غفلت کرده و هنوز موضوعی که موجب رجوع مفتی گردد عارض نشده در جواز فتوا دادن بفتوای اول یا وجوب اعادهٔ اجتهاد دو قول است

همین معنی نیز در موضوع تجدید طلب در باب تیمم یا اجتهاد در باب قبله یا قضاوت قاضی که به اجتهاد خود عمل کند و مسئلهٔ رخ دهد محرز شده.

مجتهد و معدودی از الفاظ

پنجم-جائز نیست به الفاظی که متعلق به ایمان و اقرار و وصیت و امثال آنها است فتوی دهد مگر مجتهدی که همشهری بالافظ یا به منظور و نجوای آنها متوجه بوده که تنها از نظر آگهی و تنبیه بهمان نحو فتوی دهد زیرا وقوع این معنی از جمله امور مهمه است.

کیفیت افتاء

اشاره

بخش سوم-در آداب فتوی و این بخش ضمن چند مسئلهٔ بانجام میرسد.

اول-شخص مفتی جواب مسئله را بطوری بیان کند که اشکالی باقی نماند پس از این میتواند بجواب شفاهی اکتفا کند.

اگر مستفتی با زبان مفتی آشنائی ندارد و سخن او را نمی فهمد تنها ترجمه دو نفر عادل او را کفایت میکند، بعضی گفته اند که عدل واحد هم کافی است، زیرا ترجمه از قبیل خبر است.

مفتی می تواند پاسخ مسئله را درصورتی که از خطر مأمون نباشد بنویسد.

ص: ۲۲۸

برخی از گذشتگان فتوی را در کاغذ نمینوشتند، چون احتمالاتی را در این موضوع منظور مینمودند، زیرا هر حرفی از لفظ سائل مزیتی در پاسخ را حائز بود.

بسیاری از اوقات اتفاق می افتد که الفاظ سائل را در کاغذ خودش مخالف با پاسخ مفتی مشاهده میکردیم، در نتیجه پس از جواب بنوشتۀ او مراجعه میکردیم، آنگاه کاغذ او را میدریدیم.

عبارت مفتی صحیح و عوام فهم باشد

دوم-عبارتی را که مفتی مینویسد لازمست واضح و صحیح و عوام فهم باشد، و از آن طرف خواص مردم عبارت او را کوچک نشمارند.

عبارت باید ساده و روان باشد، و از پیچیدگی و اعراب غریب یا ضعیف و ذکر لغات مشکله خودداری کند.

کیفیت پاسخ مفتی

سوم-هرگاه مسئلۀ مفصلا سؤال شود مفتی نمیتواند جواب را مجمل و مطلق گذارد، زیرا این عمل امر خطائی است، و وقتی که سائل حضور دارد مفتی از وی استفصال کرده و سؤال را در کاغذ دیگر اعاده بدهد، و اگر ابتداء در کاغذ نوشته شده به پاسخ آن مبادرت کند که این عمل برای مفتی شایسته تر و بی گزند خواهد بود.

اگر در سؤال اقسامی ملحوظ شده بود مفتی میتواند پاسخ یکی از آنها را که میداند منظور اولی پرسنده همان بوده بازگوید و بدو اکتفاء کند پس از آن بگوید این جواب وقتی است که امر چنین باشد یا حال همانست که بیان کردم و امثال اینها، و هم میتواند کلیۀ اقسام را پاسخ داده و حکم هریک را بیان کند، لیکن عدۀ از علما این عمل را مکروه دانسته، زیرا این کار مانند تعلیم فجور است بمردمان، بر اثر اطلاع آنها از حکم سودمند یا زیان آور.

ص: ۲۲۹

پاسخ باید طبق ترتیب سؤالات باشد

چهارم-هرگاه مسائل چندی در کاغذ نوشته شده بهتر آنست پاسخ را طبق ترتیب سؤال جواب دهد، در نتیجه اگر ترتیب مذکور را ترک کرد و از آن طرف بوسیلۀ اشاره هر جوابی را به سؤال مربوط به او فهماند عیبی نخواهد داشت.

سؤال بخط مفتی نباشد

پنجم-از قانون ادب دور است که سؤال بخط مفتی باشد.

اما املاء و تهذیب کلمات بیش از این است که مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد.

جواب باید مطابق سؤال باشد

ششم-مفتی نمیتواند سؤال را بدان کیفیتی که خود از صورت واقعه بدست میآورد با آنکه در کاغذ از آن سؤال تعرضی نشده بنویسد، بلکه باید طبق آنچه در کاغذ سؤال شده، جواب بنویسد در عین حال، هرگاه خلاف موضوع فوق را اراده نموده بنویسد اگر امر چنین باشد که از کاغذ سؤال، استفاده میشود پاسخ همین است.

مستحب است اضافه بر آنچه در کاغذ سؤال مرقوم گردیده از متعلقاتی که شخص سائل نیازمند بآنها است تذکر دهد.

مدارای مفتی با مستفتی

هفتم-هرگاه شخص مستفتی آدمی کند ذهن و دیر فهم باشد و به زودی نتواند جواب مفتی را درک کند، مفتی باید با او مدارا کند تا وی پرسش خود را فهمانده و بخوبی جواب را یاد بگیرد، در نتیجه شخص مفتی که بچنین امری اقدام نمود مستوجب پاداش بی انتهائی خواهد بود.

مفتی و دقت در کلمات

هشتم-لازمست کلمه بکلمه نوشتهای در کاغذ را تأمل و بررسی نماید و به پایان کاغذ بیشتر توجه کند زیرا سؤال در آخر کاغذ ذکر میشود.

گاهی است که کلیهٔ شرائط مفتی مقید بدقت و تأمل است، تا غفلتی برای او حاصل نشود.

برخی از دانشمندان گفته اند: شخص مفتی ناگزیر است در مسئلهٔ آسانی چندان توقف و درنگ نماید که در مسئلهٔ مشکلی تأمل میکند، تا بدین معنا عادت کند.

اشتباه و سؤال از مستفتی

نهم-هرگاه در کاغذ سؤال، کلمهٔ مورد اشتباه واقع شود یا نقطه و شکلی دیده شود که مراد حاصل نگردد در این خصوص به مستفتی مراجعه کرده و موضوع را حل کند.

و اگر در کاغذ: غلط یا خطائی که موجب تغییر معنی است ملاحظه کرد باصلاحش بپردازد.

هرگاه در میان نوشتهٔ مستفتی مقدار سفیدی کاغذ (یعنی نوشته نشده) یا در آخرین محلی که خط خورده یا از نوشتنش خودداری شده مشاهده نمود، سبب این عمل را از مستفتی بپرسد، زیرا این کار منجر بایذاء مفتی میگردد و پس از فتوی لفظی که موجب آزار و افساد وی می شود نوشته میگردد، چنانچه گویند همین موضوع برای عدهٔ از علماء پیش آمد کرده

مجتهد کاغذ فتوی را برای حضار بخواند

دهم-مستحب است نوشتهٔ خود را برای عدهٔ که حضور بهمرسانیده و اهلیت دارند قرائت کند، و با آنها در خصوص مرقومهٔ خود مشورت

نماید و از راه مدارا و انصاف با آنها مباحثه کند، گرچه از نظر رتبه پست تر و از زمرهٔ شاگردان او بشمار میروند؛ زیرا در این امر به گذشتگان خود اقتدا کرده.

گذشته از این نتیجهٔ دیگری هم بر این امر مترتب است که می توان گفت آنچه را متذکر نشده و بر وی پوشیده مانده آشکارا شود زیرا هر خاطری بفراخور استعداد خود از فیاض علی الاطلاق بهره مند گردیده.

به طوری که تذکر دادیم مستحب است فتوای خود را در حضور عدهٔ قرائت کند، مگر در ابراز آن مسئله مطلبی با قبح و زشتی همراه باشد یا سائل کتمان او را در نظر گرفته یا در صورت اشاعه موجب فساد شود که در تمام این موضوعات قرائت کاغذ فتوی نیکو نباشد بلکه در اخفاء او بپردازد.

مفتی کاغذ را واضح بنویسد

یازدهم-پاسخ استفتا را بخط متوسط روشنی نگارش دهد، نه چندان ریز نویسد که موجب خوف شود و نه آن قدر درشت نگارد که باعث خشکی گردد در تنگی و توسعهٔ سطور حد وسط را مراعات کند.

برخی از علما مستحب دانسته که قلم و خط را مختلف ننماید.

زیرا این عمل ایجاب میکند که تزویر و فریبی را در نظر گرفته گذشته از این اختلاف رقم و قلم موجب اشتباه خط اوست.

کاغذ را برای آخرین بار بدقت مطالعه کند

دوازدهم-هنگامی که از نوشتن فتوی آسوده خاطر شد کاغذ را بدقت مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و برای آخرین بار بدقت هرچه تمامتر توجه کاملی به نماید، زیرا ترس آن

هست که اختلالی در جواب یا پارهٔ از مسئول عنه صورت گرفته باشد.

ناگفته نماند که این عمل لازمست پیش از اتمام جواب و امضاء باشد.

ترتیب نوشتن

سیزدهم-هرگاه مفتی در اولین بار بنوشتن آغاز نموده عادت بر این بوده که در جانب چپ کاغذ صورت واقعهٔ که پاسخ سؤال بوده مینگاشته اند و در بالای بسمله و مانند آن کتابتی نمی نمودند.

هنگام افتاء دعاء بخواند

چهاردهم-مستحب است وقتی که ارادهٔ افتاء دارد از شیطان بخدا پناهنده شود و نام خدا و حمد او را بنماید و درود و ثناء بر پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرستد سپس آیهٔ رَبِّ اِشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی (سورهٔ طه آیه بیست و ششم) را بخواند، بعضی چنین میگفتند: لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم، سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلاّ ما عَلَّمْتَنا ، فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ، تا آخر آیهٔ(هفتاد و نهم سوره انبیاء) /اللهم صل علی محمد و آله و صحبه و سائر النبیین و الصالحین اللهم وفقنی و اهدنی و سددنی و اجمع لی بین الصواب و الثواب، و اعذنی من الخطاء و الحرمان.

ابتداء نامه افتاء

پانزدهم-در اول فتوایش بنویسد الحمد للّه یا اللّه الموفق، یا حسبنا اللّه، یا حسبی اللّه، یا الجواب و باللّه التوفیق، و مانند اینها.

بهتر آنست در آغاز نامه، نخست بحکم حدیث کل امر ذیبال، بحمد خدا شروع کند.

بلکه شایسته است حمد خدا را بزبان بگوید و بنویسد، پس از آن خاتمه داده و چنین نویسد، و اللّه اعلم یا و باللّه التوفیق، بعد از آن

ص: ۲۳۳

بنویسد، کتبه فلان پسر فلان فلان جائی و نسبت خود را بقبیله یا شهر یا صفتی و امثال آنکه مشهور است اظهار کند.

نامه را با مداد نویسد

شانزدهم-برخی گفته اند شایسته است مفتی افتاء خود را با مداد نویسد نه با مرکب، برای ایمنی از حک و حذف لیکن کتبی را که در باب علم نوشته میشود شایسته است با مرکب نگارش یابد، زیرا این کتب برای همیشه کتابت میگردد در این صورت ناگزیر است که با مرکب نوشته شود.

پاسخ را مختصر بنویسد

هفدهم-بیشتر اوقات پاسخی را که مینگارد عوام فهم و مختصر باشد.

برخی از علما بودند که تنها به، یجوز یا لا یجوز، یا یجب ام لا، یا لا یا نعم و امثال این کلمات که ویژۀ اختصار است اکتفا میکردند.

مفتی و حکم علیه آدم یاوه سرا

هیجدهم-هرگاه از مفتی سؤال کردند دربارۀ آدم یاوه سرائی که میگوید: من از محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم راستگوترم، یا نماز بازیچه است، و امثال این کلمات که موجب هدر دم او میشود، در پاسخ ننویسد این مرد خونش حلال یا کشتنش واجب میباشد، بلکه بگوید: اگر خودش اقرار باین کلمات نموده یا گواهش شهادت باین سخنان داده حکمش چنین است.

و هرگاه پرسیدند شخصی سخنی گفته که احتمال کفر و عدم کفر را دربر دارد، بگوید: از او به پرسند که منظورت از این سخن چه بوده، اگر گفت نظرم این بود حکمش چنین است، و همین حکم در حق او جاری است، و الا چنین نخواهد بود.

و اگر درباره کسی که قتل نفس نموده یا چشم و غیر او را درآورده، مفتی احتیاط کرده شروط قصاص را مذکور دارد.

و اگر در حق کسی که عملی را انجام داده که موجب تعزیر گشته سؤال کردند، حکم تعزیر را تذکر داده و بگوید چند عدد تازیانه بدون کم و زیاد باو بزنند.

مفتی و حکم ارث

نوزدهم-هرگاه از مفتی از باب ارث پرسیدند عادت علماء بر این جاری نشده که عدم رقیت و عدم کفر و موانع دیگر ارث را شرط کنند، بلکه اطلاق کلام را محمول بر این موضوع بداند، غیر از اطلاقی که در باب اخوه و اخوات و اعمام و ما بین ایشان صورت میگیرد.

در نتیجه در پاسخ بگوید: این عده از پدر و مادرند، یا از طرف مادر تنها هستند، و اگر در ردیف این دسته کسی باشد که صلاحیت ارث را ندارد، مفتی ناگزیر است بسقوط حق الارث او تصریح کرده، و بگوید، فلانی از این حق محروم است و از درجهٔ اعتبار ساقط گردیده و اگر آن شخص در وقتی دون وقت دیگر از حق الارث ممنوع است بنویسد فلان در این هنگام از حق الارث ممنوع است، تا نه پندارند که این شخص برای همیشه از حق الارث محروم میباشد.

و هرگاه در موضوع اخوه و اخوات و پسران و دختران سؤال کردند، شایسته نیست بگوید للذکر مثل حظ الانثیین، زیرا این جواب شاید بر شخص عامی مشکل شود، بلکه چنین اظهار کند، ترکه را در میان خود توزیع مینمایند، هر پسری دو سهم و هر دختری یک سهم میبرد و هرگاه جواب مذکور را بلفظ قرآنی که (آیهٔ شریفه دوازدهم سورهٔ نساء) لِلذَّكَرِ مِثْلُ (الخ) باشد عیبی ندارد، زیرا آن طوری که بایدوشاید

مقصود مخفی نیست لیکن بهتر همانست که بتفصیل جواب دهد.

شایسته است پیش از تذکر توزیع ترکه بگوید: اگر میت وصیت یا دین و غیر اینها از موانع تقسیم ارث دارد ابتداء آنها را تأدیه نموده سپس ترکه را قسمت کنند.

مفتی پاسخ را در انتهاء کاغذ نویسد

بیستم-شایسته است پاسخ را در انتهاء سؤال مذکور بنویسد و سطری را باز نگذارد، مبادا سائل مطلبی که موجب فساد فتوای او شود بر سؤال خود اضافه کند.

هرگاه محل پاسخ ملصق باشد همانجا که محل الصاق است نویسد و اگر زائد بر آن محل بود در رقعۀ علی حده نگارش ندهد، بلکه در پشت رقیمه یا حاشیه بنویسد و هرگاه در پشت نامه، پاسخ را نگارش داد از جانب بالا آغاز کند، مگر از پائین نامه شروع کرده باشد و به استفتاء متصل نموده، از آن طرف ضیق محل مانع گردیده در پائین کاغذ پاسخ را خاتمه داده و جواب را بآخر برساند.

مجتهد از رأی مستفتی پیروی نکند

بیست و یکم-هرگاه مفتی بداند که پاسخ او منافی با غرض مستفتی است و او خوشنود نمی شود که مفتی در کاغذ، جواب سؤالش را به نویسد بجواب شفاهی اکتفا کند، و احتراز کند از اینکه طبق درخواست مستفتی رفتار نماید یا بحیلۀ شرعی اظهار دشمنی کند، زیرا این موضوع از جمله عیوب زشت و ناپسند است، و یگانه راهی که پیروی مفتی از مستفتی را اعلام میدارد همانست که در فتوی آنچه بر له اوست نگارش دهد و آنچه علیه اوست باز گذارد

مفتی حق ندارد در مسئله های دعاوی و بینات بوجوهی که راه خلاصی از آنها را منظور میدارد اظهار کند و یکی از متخاصمین را راه

آموزد که حجت و دلیل دیگری را فلج سازد، زیرا در صورت وقوع این موضوعات بر ابطال حق اقدام نموده.

لیکن شایسته است هرگاه مفتی راه نافعی که دیگری بناحق متضرر نشود برای سائل در نظر داشت باو آموخته و ارشاد کند، مثلا:

کسی که سوگند یاد کرده که یک ماه تمام بزن خود هزینۀ زندگی ندهد و سوگند هم محقق و منعقد شده، باو دستور بدهد، هزینه اش را از وجه طلاق بعنوان بیع یا قرض بگیرد، سپس او را برئی الذمه نماید.

گویند مردی به یکی از علما گفت سوگند یاد کرده ام که در روز ماه رمضان با زن خود وطی کنم چنانکه کفاره ندهم و گناهی نکرده باشم گفت با او مسافرت کن.

مفتی و حکم درباره عامی

بیست و دوم-هرگاه مفتی در حق عامی، مصلحتی را منظور داشت که فتوی از راه تشدد و سختی دهد، با آنکه ظاهر آن کس چندان مورد اعتقاد نیست و میتواند تأویلی دربارۀ او جاری سازد و درعین حال برای زجر و تهدید، چنین فتوائی تجویز شده آنهم جائی که مورد احتیاج و و منجر بمفسدۀ نشود.

از ابن عباس نقل شده که مردی از توبۀ شخص قاتلی از وی پرسید گفت توبۀ او قبول نیست، دیگری همین سؤال را کرد گفت توبۀ او مقبول است.

سپس گفت از چشم مرد اولی فهمیدم که ارادۀ قتل دارد بآن پاسخ وی را منع کردم دیگری را آدم ناتوانی یافتم که حسب الاتفاق بیچارۀ را از پای درآورده او را مأیوس ننمودم. لیکن بر مفتی لازمست این وقت توریه کرده و بگوید، مادامیکه اصرار بر گناه یا ارادۀ قتل و امثال او را نموده توبه اش پذیرفته نیست.

ص :۲۳۷

مفتی از نظر تعدد نامه ها

بیست و سوم-هرگاه از اطراف، نامه های بیشماری نزد او گرد آمد لازمست که هر نامۀ که پیشتر باو رسیده قرائت کند چنانچه قاضی هم همین معنی را در خصومت باید مراعات نماید.

ناگفته نماند که مراعات موضوع فوق در صورتی است که افتاء واجب باشد.

اما اگر همه نامه ها در زمان معینی رسیده یا نامۀ که پیشتر واصل شده معلوم نباشد، بوسیلۀ قرعه جواب نامه ها را مرقوم بدارد.

یکی گفته: درصورتیکه نامه های متعدد رسیده و اتفاقا مسافری که بار سفر خود را بسته و بر اثر تخلف متضرر شود و از دوستان و همسفران خود باز ماند این کس بر دیگران مقدم است مگر صاحبان نامه ها بسیار باشند که علاوه بر مسافر مذکور دیگران هم زیان آور شوند سابق ایشان را مقدم شمارد یا بوسیلۀ قرعه معین کند،

مفتی و فتوی دیگری

بیست و چهارم-هرگاه مفتی در نامۀ استفتاء فتوای دیگری را که صلاحیت افتاء دارد ملاحظه کرد و موافق با رأی خود یافت گرچه در رتبه دون او باشد در ذیل فتوای او بنویسد، الجواب صحیح، یا هذا جواب صحیح، یا جوابی کذلک، یا جوابی مثل هذا، یا بهذا اقول، و امثال این کلمات، و میتواند پاسخ را بعبارتی مختصر و پسندیده بنویسد.

لیکن اگر در نامۀ استفتاء خطاء کسی را که شایستگی فتوا ندارد مشاهده نمود در آن نامه فتوای خود را نه نویسد، زیرا در نتیجه اقرار کرده درباره کسی که انکار لیاقت افتاء او را نموده، بلکه میتواند فتوای او را با عدم رضایت صاحب نامه معدوم سازد و پیش خود نگه ندارد مگر صاحب نامه بدین معنا راضی باشد.

مفتی میتواند مستفتی را دربارۀ این موضوع زجر و منع کند و از بدی کارش مذمت نماید که بر تو لازمست در جستجوی ارباب فتاوی برائی و از اهلش استفتاء کنی.

اگر در آن نامه نام کسی را که نمیشناسد نوشته دید از احوال او بپرسد، اگر او را نشناخت میتواند با چنین نوشتۀ فتوی ندهد زیرا مبادا بدانچه گفتیم گرفتار شود.

گذشته از این میتواند از صاحبش درخواست کند که کاغذ را عوض نماید و در صورت امتناع به پاسخ شفاهی اکتفا کند.

و اگر ترسید که در مفقود ساختن فتوای چنین کسی بفسادی برخورد کند و از آن طرف فتوای او هم خطا نمیباشد میتواند از افتاء خودداری کند.

لیکن اگر فتوای او خطا است واجب است که وی را بر چنین خطائی آگهی دهد و این هنگام امتناع از فتوی و عدم تنبیه بر خطا حرام خواهد بود، بلکه بر او واجب است در صورت امکان بدان فتوی اعتنائی نکرده و با اذن صاحبش آن رقعه را پاره کند یا بنا با درخواست از صاحبش تعویض نامه را بخواهد.

و هرگاه آنچه مذکور داشتیم ممکن نبود و خطاء مفتی اول هویدا شده جواب صحیح را بنویسد و بهتر آنست در صورت اذن صاحب نامه کاغذ را به مفتی مخطی برگرداند.

و هرگاه در چنین نامه، فتوی کسی را گه اهلیت او محرز است ملاحظه کرد و فتوای او را برخلاف رأی خود یافت و از آن طرف بخلاف او هم قطع حاصل نکرد، تنها به نوشتن جواب خود اکتفا نموده و متعرض فتوای او نشود که وی را تخطئه کند.

مفتی و عدم اطلاع بر حقیقت استفاء

بیست و پنجم-هرگاه شخص مفتی، سؤال را به طور کلی نفهمید و صاحب واقعه هم حضور داشت یکی از علما گفته: مینویسد. در تشریح این سؤال اضافه شود تا جواب دهم، یا نفهمیدم مقصود از آنچه نوشته اید چیست.

اکنون که میخواهد چنین معنائی را تذکر دهد طوری بنویسد که بنامه زیانی وارد نیاورد.

هرگاه از مکتوب، مسئله را بنظر آورد و از آن طرف غیر از او را هم احتمال میدهد در ابتداء پاسخش تصریح کند، اگر آن کس چنین گفته یا چنین کرده حکمش چنین و چنان خواهد بود و الا موضوع ازاین قرار است.

مفتی و حجه موجزی در افتاء

بیست و ششم-مفتی اگر در فتوای خود دلیل مختصری که قریب به آیهٔ قرآن یا حدیث بود متذکر شد مورد آن کار نیست.

عدهٔ منع کرده اند زیرا اگر چنین موضوعی اتفاق افتد فرقی میان فتوی و تصنیف نباشد دیگران بدین کیفیت تفصیل داده که اگر فتوی برای عامی باشد چنین نکند و اگر برای فقیهی باشد عیبی ندارد.

باضافه گاهی است که مفتی نیازمند است در برخی از وقایع، فتوی را با مبالغه و تشدید بیان کند و در نتیجه بگوید: این مسئله مجمع علیه مسلمانها است، یا خلافی در این موضوع نیست، یا مخالفی را نمی- شناسم، یا مخالف خلاف حکم واجبی کرده و از قول حق برگشته یا به اجماع مسلمین اعتنا نکرده، یا محققا گنه کار یا آدم فاسقی است یا بر ولی امر علیه السّلام است که از او بازخواست فرموده و امر را مهمل نگذارد

و امثال این کلمات که طبق مقتضی حال و مصلحت باید بنویسد.

بخش چهارم-در احکام مستفتی و آداب و صفت اوست که در طی چند مسئلۀ خاتمه مییابد.

[آداب مستفتی]

مستفتی کیست و تقلید کدام است؟

اول-در صفت شخص مستفتی.

هرکسی که برتبۀ مفتی جامع شرائط نرسیده باشد و احکام محتاج بها خود را بپرسد او را مستفتی گویند، و از او بعامی تعبیر کنند، گرچه از افاضل عصر بشمار رود.

بلکه چه بسا هست در علوم دیگری که مربوط بافتاء نباشد از مفتی اعلم باشد، زیرا که عامی اصطلاحی، در مقابل خاصۀ که بهر معنی تعبیر کنی میباشد، بنابراین در این مبحث مراد از خاص را مجتهدان دانیم و منظور از عام را کسی که غیر ایشان باشد و او را مقلد (بکسر) خوانند.

تقلید: عبارت است از پذیرفتن گفتۀ کسی که خطا، بر او تجویز شده البته پذیرائی گفته او بقسمی باشد که بیدلیل قبول گردد و بوجه صواب در محل اجراء گذارند.

تقلید بر وزن تفعیل از ماده قلاده (گردن بند) میباشد، گویا مفتی و مجتهد معتقدات از احکام را مانند قلادۀ قرار میدهد و بر گردن کسانی که از او پیروی مینمایند می نهد، بر هر مستفتی که خواهان فتوی میباشد لازمست هرگاه حادثۀ برای او پیش آمد کرد، دانستن حکمش را فرض شمارد، و هرگاه در شهر خود کسیرا که از او استفتا کند پیدا نکرد واجب است بجانب کسی که از او اخذ فتوی باید بکند کوچ نماید گرچه محل او دور باشد.

گروهی از پیشینیان برای اخذ مسئلهٔ شبها و روزهائی را بسر بردند و در پارهٔ از آن اوقات از عراق به حجاز سفر میکردند.

پیش از این سفر، مردی از حجاز بشام، برای فراگرفتن حدیت ابو درداء را مذکور داشتیم.

از چه کس استفتا کند؟

دوم-بر شخص مقلد لازمست از کسی که او را میشناسد استفتاء کند یا بظن غالب به طوری که او را موهل برای افتاء بداند اکتفا نماید.

و از همین راه دانش و عدالت او را حاصل نماید، در نتیجه اگر دربارهٔ علمیت وی جاهل باشد بر اثر ممارست و جستجو، حال او را منکشف ساخته و افتاء و عدالت او را احراز کند، یا بوسیلهٔ گواهی دو نفر عادل یا شیاعی که موجب این معنی باشد یا اذعان و اعتقاد علمائی که از این راه اطلاع کاملی دارند. گرچه آنها از جملهٔ عدولی نباشند که گفته شان مثمر ظن باشد.

اگر تنها از عدالت او آگهی ندارد با وی چندان آمیزش کند تا این معنی را بدست آورد یا این موضوع را بوسیلهٔ شیاع یا شهادت عدلین تحصیل کند.

یک عصر و چند مجتهد

سوم-اگر دو یا چند مجتهدی که همه شان شایستگی فتوی دارند در یک عصر بودند و بر یک فتوائی اتفاق کردند بدان فتوی عمل کند و اگر مختلف القول بودند بر او لازمست که به اعلم و اورع ایشان رجوع نماید، و اگر در صفت علم و تقوی هم اختلاف داشتند باز هم رجوع کند به اعلم و اتقی آنها، اگر عالم و اورع با یکدیگر تعارض نمودند از اعلم تقلید کند.

اگر همه در علم و تقوی برابر بودند یا قضیه برای او کشف نشد اگرچه فرض بعیدی است لیکن در این صورت مخیر است، بعضی گفته اند که همه جا مخیر است زیرا همه شان از نظر أهلیت فتوی شرکت دارند، البته این جمله بیشتر قول علماء عامه (سننیان) است، و از علماء شیعه احدی قائل به این موضوع نمی باشد، بلکه آنچه از نصوص به ثبوت رسیده قول اول است.

گفتاری در بارهٔ تقلید میت

چهارم-در جواز تقلید مجتهد میت باوجود مجتهد حی یا بی وجود چنین مجتهدی، جمهور علماء در این باره گفتاری دارند.

اصح اقوال در نظر ایشان به طور کلی جواز تقلید است، زیرا مذاهب بوسیلهٔ مرگ صاحب آنها از بین نمیرود، از همین جا است که پس از مرگ بدان مذهب از نظر اجماع و خلاف اعتنا میشود، دیگر آنکه مرگ شاهد، پیش از حکم حاکم مانع از حکم بدان شهادت نمیباشد بخلاف فسق پیش از حکم.

گفته دوم: به طور کلی تقلید میت جایز نیست، زیرا بر اثر مرگ اهلیت فتوی از او محو شود از اینجا است که اجماع پس از مرگ او منعقد میشود؛ و در زمان حیوت با مخالفت او انعقاد حاصل نمیکند این معنی در میان اصحاب، ویژه گذشتگان از متأخرین، شهرتی دارد گذشته از این مخالفی که سخن او مورد توجه باشد در نظر نمیباشد لیکن این برهان طبق اصول ما تمام نیست، زیرا ما در اجماع، بطوری که از تتبع قوانین بدست میآید دخول معصول علیه السّلام را معتبر میدانیم.

گفتهٔ سوم: درصورتیکه مجتهد حی باشد تقلید میت جایز نیست، و اگر مجتهدی در حال حیوت نباشد تقلید میت جایز است،

ص: ۲۴۳

لیکن تحقیق این موضوع مربوط باین رساله نیست.

تعدد و تساوی مجتهدان

پنجم-اگر مفتی متعدد شد و همه در علم و دین برابر بودند، و از آن طرف شخص مستفتی و مقلد به طور کلی مخیر بود هر واقعۀ که برای او پیدا میشود میتواند از هرکسی که بخواهد تقلید کند، در نتیجه اگر پیش آمد دیگری برای او کرد، آیا می تواند به اولی رجوع کند یا نه؟ دو وجه است، بهتر عدم رجوع است، حتی اگر پیش آمد مذکور در زمان دیگر اتفاق افتد همین حکم را دارا است.

مستفتی و تجدید سؤال

ششم-هرگاه دربارۀ واقعۀ استفتا کرد و جواب شنید بار دیگر هم همین پیش آمد برای او واقع شد تجدید سؤال لازمست یا نه؟ دو وجه است وجه اول، تجدید سؤال باید بشود زیرا احتمال میرود برای مفتی تغییر رأی حاصل شده وجه دوم، عدم تجدید که این قول اقوی است، زیرا حکم به ثبوت رسیده، گذشته از این مقتضای اصل آنست که مفتی بر رأی اولی خود باقی است و تغییر رأی نداده، ناگفته نماند که این معنی در باب مجتهد حی صورت خواهد گرفت و درباره میت ممکن نیست.

کیفیت استفتاء

هفتم-مستفتی باید خودش یا کسی که بخبر او اطمینان دارد و در این خصوص تعیین کرده در طلب فتوی برآید یا کاغذ بنویسد و استفتا کند و بر مستفتی لازمست که بخط مفتی اعتماد کند درصورتیکه عادلی شهادت دهد که خط مفتی است یا مستفتی خط او را به شناسد، و از آن طرف مردد نشود که پاسخ بخط اوست نیز اطمینان داشته باشد

هرگاه زبان مفتی را نفهمد نیازمند بمترجم عادلی است، آیا در این خصوص یک نفر عادل کافی است یا دو عادل باشند؟

دو وجه است، بهتر آنست که دو نفر عادل باشند.

مستفتی و احترام مجتهد

هشتم-شایسته است که مستفتی با مفتی تأدب نماید و در سؤال و جواب و امثال اینها وی را بزرگ شمارد.

با دست بجانب او اشاره نکند، و نگوید محفوظات تو چقدر است. و هنگامی که پاسخ داد نه گوید تو چنین فهمیدی، و مانند همین موضوع هم برای من اتفاق افتاد، و نگوید فلانی یا دیگری بخلافش فتوی دادند، و نگوید اگر پاسخ موافق است با آنچه نوشته شده بنویس و الا درگذر

هنگامی که مفتی ایستاده یا با اطمینان خاطر نه نشسته یا به چیزی که مانع از توجه کامل او است سرگرم شده مسئله را نه پرسد.

برهان مسئله را از وی نخواهد که چرا چنین گفتی، لیکن اگر در نظر داشت که بر اثر استفهام دلیل، آرامشی پیدا کند در مجلس آینده یا همین مجلس پس از پذیرفتن فتوی درصدد استدعای برهان برآید.

مستفتی و دو فتوای دو مفتی

نهم-هرگاه اراده نمود نوشتهٔ دو مفتی را در ورقهٔ گرد آورد شایسته است در درجهٔ اول اعلم سپس اورع بعد اعدل آنگاه اسن و همچنین آنچه در باب مرجحات امامت رسیده در نظر بگیرد.

و اگر خواست فتاوی را در نامه های متعددی جمع آوری کند از هرکس خواهد آغاز کند باید کاغذی که برای استفتاء آماده میشود

ص: ۲45

آن اندازه باشد که مفتی بخوبی بتواند حق افتاء را ادا کند، نه آنکه پاسخ را مختصر بنویسد تا در نتیجه بحق مستفتی زیانی وارد آید

مستفتی چه کسی باشد؟

دهم-شایسته است نویسندهٔ نامه کسی باشد که سؤال را بخوبی بداند و آشکارا خط و لفظ را نگارش دهد و از موجبات تصحیف محافظت کند، و سؤال در محلی که غرض روی آن زمینه ترتیب داده شده نهاده باشد، مواضع سؤال را هویدا سازد و جاهائی که مورد اشتباه است نشانه گذارده و بخوبی محفوظ بدارد، اگر نویسنده از اهل علم باشد بسیار بجا و بموقع است.

برخی از علما فتوای خود را در نامهٔ مینوشتند که تنها اهل علمی او را نوشته باشد.

در نامهٔ استفتا دعا ننویسد

یازدهم-در استفتائی که برای مفتی ارسال میدارد دعا ننویسد.

اگر بفتوای یک مفتی اکتفا میکند بنویسد چه میگوئی خدا ترا ببخشد، یا خدا از تو خشنود شود، یا خدا ترا توفیق دهد یا تأیید کند یا از پدر و مادرت راضی شود و امثال اینها از آن طرف نیکو نیست خود را در دعا شریک کند.

اگر سؤال از جماعتی از علما بود، بنویسد چه میگوئید؛ یا قول شما چیست خدا از شما راضی شود، یا قول فقها در این مسئله چیست خدا ایشان را حفظ کند، یا تأیید فرماید و اگر لفظ جمع را بر فرد بزرگواری اطلاق کرد بجا و بموقع است.

استفتا را وقتی که به پایان رسانید به طوری که مفتی نیازمند به ختم آن نباشد پیچیده به مفتی ارسال دارد و بدین کیفیت از شخص مفتی اخذ کند.

ص: ۲46

مستفتی و وقوع حادثه

دوازدهم-هرگاه شخص مستفتی که حادثهٔ برای او رخ داده و از آن طرف مجتهد و مفتی نیست که حکم را از او بخواهد، و حکم مذکور هم در حق او بسرحد وجوب رسیده، به طوری که سابقا گفتیم بجانب مفتی رهسپار شود.

اگر حسب الاتفاق مفتی را در شهر خود یا شهرهای دیگر نیافت و گفتیم پیروی از میت هم تجویز نشده، و گذشته از آن نعوذ باللّه میشود در یک عصری زمین خالی از مجتهد باشد، لازمست در خصوص پیش آمد خودش تا وقتی که ممکن است احتیاط کند و اگر نتوانست طبق دستور احتیاط رفتار نماید، آیا اضافه بر عمل به احتیاط به عمل دیگری هم مکلف است؟ این موضوع محل نظر و توجه است.

باب سوم: در مناظره و شرائط و آداب و آفات و صدمات اوست و از آنجا که این باب بسیار مورد لزوم محصل است در دو فصل خاتمه پیدا میکند.

باب سوم مناظره و شرایط آن

آداب مناظره

اشاره

فصل اول: در شروط و آداب مناظره است.

بدیهی است مناظرۀ دربارۀ دین از جمله راه های دینی بشمار رفته لیکن مناظره به طور کلی و بهر صورتی که وقوع پیدا کند مراد نیست؛ بلکه شرط و محل و وقتی دارد که نمیشود برخلاف آنها اقدام کرد، در نتیجه کسی که در باب مناظره به آن طوری که باید و شاید طبق شرائط و دستورات رفتار کند، البته حدودش را مراعات و روش گذشتگان را پیروی نموده، زیرا ایشان در باب مسائل شرعیه مناظره میکردند و منظورشان خدا بود و آنچه صواب واقعی بود و در نزد خدا موقعیتی داشت خواهان بودند

ص: ۲۴۷

اینک آنها که برای خدا و در راه خدا مناظره میکنند نشانهائی دارند که شرائط و آداب بر اثر آنها هویدا میشود یادآوری میکنیم و شرائط مذکور ذیلا از نظر شما میگذرد.

منظور از مناظره چیست؟

نخست-یگانه منظور از مناظره رسیدن بحق و طلب ظهور حق بهر ترتیبی که پیش آمد کند بوده باشد، نه آنکه نظرش اظهار پاداش و مزد و تراوش دانش و صحت نظر او باشد، زیرا این معنی موجب مراء و جدالی است که زشتیها و نهی اکید از او را از نظر آیات دانستی.

بر شخص مناظر لازمست که یگانه قصدش آرزوی تأثیر باشد و درصورتیکه بداند در مناظره، حق او رعایت نمیشود و سخن او پذیرفته نمیگردد و از آن طرف شخص مخالف هم با آنکه پرده از روی خطاء او برداشته و افتضاح شده دست از رأی سخیف خود برنمیدارد چنین مناظرهٔ تجویز نشده، زیر باین موضوع آفاتی که در این نزدیکی تذکر میدهیم مترتب است، گذشته از آن نتیجه اولی و غرض اصلی که شایسته است از انجام مناظره بدست آید حاصل نمیشود.

جلسهٔ مناظره

دوم-هنگامی که جلسهٔ مناظره افتتاح شد مطلبی که اهم از مناظره باشد صورت نگرفته باشد، زیرا مناظره هرگاه بر وجه شرعی واقع شود و حکم وجوبی بخود گیرد البته از فروض کفائی بشمار آمده، در نتیجه زمانی که واجب عینی یا کفائی و درعین حال اهم از مناظره رخ بدهد اشتغال بمناظره جائز نمیباشد، بلکه از جمله فروضی که در این وقت رعایت نمیشود و به طور کلی غفلت میکنند امر بمعروف و نهی از منکر است.

گاهی آدم مناظره کار در جلسهٔ مناظره با عدهٔ از منکرات رو برو میشود چنانچه این معنی از ملاحظهٔ احوال مفروضه و محرمه بخوبی هویدا میشود، در نتیجه چنین آدمی از موضوعی که اصولا اتفاق نمیافتد یا به ندرت واقع میشود، از قبیل مناظرهٔ در باب دقایق علمیه و فروع شرعیهٔ که در مجلس مناظره اتفاق میافتد، و اندوهگین ساختن، و ناسزا گفتن، و آزار دادن، و کوتاهی کردن در مراعات واجباتی که از نظر اندرز مسلمانها لازمست و دوستی و محبت چیزی که گوینده و شنونده را بگناه وادار میکند، احتراز کند، علاوه بر این در چنین مقامی بکلی غافل و دلش بجانب هیچیک از آن موضوعات توجه نداشته و می پندارد که منحصرا برای خدا مناظره میکند.

مناظر دینی باید مجتهد باشد

سوم-کسی که در راه دین مناظره میکند لازمست مجتهد باشد تا برای خود فتوی دهد نه آنکه پیرو دیگری باشد تا در نتیجه اگر حقی بر له او بزبان خصمش جاری شد بجانب او گراید و در اطراف او گفتگو کند.

اما: آن کسی که مجتهد نیست حق ندارد از دستور مقلد خودش قدم فراتر گزارد، در نتیجه برای مناظرهٔ او ثمری مترتب نخواهد بود، و هرگاه ضعف او هویدا شد قدرت ندارد که مطلب او را ترک گوید.

بنابراین اگر شخص مجتهدی در صراط مناظره درآمد و از آن طرف ضعف برهانش هویدا شد چه چیزی ایجاب میکند که شخص مجتهد از چنین عملی زیان آور شود؟

زیرا فرض اینست که وی بدانچه در نظر خود او مورد ترجیح بوده است دست یافته گرچه فی نفسه ضعیف باشد، چنانچه این معنی

برای مجتهدان دیگر اتفاق میافتد، زیرا ایشان متمسک میشوند بادلهٔ که آخرالامر نهایت ضعف آنها برای خودشان یا دیگران ظاهر میشود، در نتیجه فتوای خود را تغییر میدهند، حتی این عمل در یک کتاب یا یک صفحه انجام میگیرد.

برای چه موضوعی مناظره باید کرد؟

چهارم-در واقعهٔ مهمی یا مسئلهٔ که قریب بوقوع است مناظره کند و تنها همتش بمانند این موضوع مصروف شود.

مراد از مهم فوق الذکر آنست که مطلب حق را بیان کند و آن اندازهٔ که به کنجکاوی حق نیازمند است سخن بگوید و زیاده بر آن وقت را صرف نکند.

بخود نبالد که مناظرهٔ در باب مسائل نادره ایجاب میکند که فکر او بزحمت افتد و در نتیجه ملکهٔ استدلال و تحقیق حاصل کند، چنانچه این معنی برای اشخاصی که غرض آنها منحصر به حظ نفس است که بدین وسیله اظهار شناسائی کنند و خود را دانشمند معرفی نمایند اتفاق می افتد و از تعریفات و نقوض و زبون ساختن دیگری و مغالطه و امثال او مناظره میکنند.

اگر به طور کلی در احوال ایشان وارد شوی و آنها را آزمایش کنی منظور آنها را برخلاف واقع پیدا میکنی و خواهی فهمید که مناظره- شان تنها برای علمیت بوده و خود را بدین رویه ناپسند که پیوسته مورد تنفر بزرگان بوده معرفی مینمایند.

اکنون که عصر مشعشع طلائی است بیشتر عالم نمایان زمان ما که همیشه درصدد تخریب نوامیس شرعند بدین عمل گرفتار و مفتخرند.

ص : ۲۵۰

جای مناظره

پنجم-شخص مناظر مناظرهٔ در خلوت و تنهائی را دوستر بدارد از آنکه در میان مجلس و جمعیتی گفتگو کند، زیرا مناظره در خلوت حواس را جمع میکند و صفاء فکر و درک حق را بهتر میسازد گذشته از این میان جمعیت بیشتر دواعی ریا و حرص بر سکوت حجتی و لو باطل هم باشد پیدا میشود.

گاهی مردمی که مقاصد فاسدی را در نظر دارند اگر بخواهند در خلوت مناظره کنند کسالت عارضشان شده و از پاسخ مسئله باز میمانند و ادعا و مباهاتشان در باب مسئله منحصر به مجالس و حیله گریشان که: چیره گی بر خصم ویژهٔ ماست میان مجامع خواهد بود،

مناظر و سپاسگزاری

ششم-شخصی که در راه دین مناظره و جدال میکند لازمست مانند کسی باشد که گمشدهٔ خود را وقتی بدست می آورد سپاسگزاری می کند:

از آن طرف فرقی ندارد که اظهار حق بدست او شده باشد یا از زحمت دیگری بهره مند گردد، علی ای حال رفیق خود را یاور خویش میداند نه دشمن آئین و کیش، و وقتی که فهمید رفیقش خطاء او را بوی شناسانیده و مطلب حق را اظهار کرده سپاسگذار او خواهد بود، مانند کسی که در طلب گمشدهٔ خود برآید و او را دیگری براه دیگر که از گمشدهٔ او اثری نیست رهنمائی کند، اتفاقا آنجا با گمشده اش تصادف کند شکرگذار اوست، مطلب حق هم مانند گمشده ایست که بدین- وسیله لازمست در طلب او برآید، در نتیجه حق شخص مؤمن است، چون مطلب واقعی بر زبان خصمش جاری شود از او پذیرفته و با خوش-

حالی بتمام معنی او را سپاسگذاری نماید، نه آنکه او را شرمنده و صورت بر او ترش کند و رنگش را تغییر دهد و در مجاهده و مدافعه علیه او قیام نماید.

مناظر با رفیق خود چگونه رفتار کند؟

هفتم-یاور خود را ممانعت نکند از آنکه از دلیلی بدلیل دیگر و از سؤالی به سؤال دیگر پردازد بلکه او را از ایراد آنچه بنظرش رسیده متمکن سازد و در باب اصابت امر حق آن اندازهٔ که نیازمند است وقت بدهد.

اگر کلام حق را در پارهٔ از سخنان او بدست آورد یا کلام او بدون آنکه خودش هم توجهی داشته باشد مستلزم کلام حق بود بخوبی به پذیرد و خدا را سپاسگزار باشد، زیرا غرض اصلی وصول بکلام حق است و لو بر اثر کلامی باشد که از درجهٔ اعتبار ساقط میباشد، اما آن کسی که بگوید این گفتهٔ تو پذیرفته نمیشود زیرا تو از قول اول خود دست برداشتی با آنکه بچنین موضوعی ذی حق نبودی و امثال این جملات که تنها اراجیف مناظره کاران را میرساند، جز دوئیت و نفاق و خروج از طریقهٔ سداد و وفاق را نتیجه ندهد.

بسیاری از اوقات دیده شده که مجالس مناظره عاقبت الامر منتهی بمجادله و نزاع میگردد و کار بجائی میرسد که معترض برهانی علیه کلام خود درخواست میکند و در عین حالی که مدعی متوجه است از بیان دلیل خودداری کرده و بهمین کیفیت با انکار و اصرار توأم با دشمنی و عناد پایان می یابد، البته این عمل عین فساد و خیانت بشرع مطهر است گذشته از این در تحت حکم دانشمندی است که با قدرت و نیرومندی، دانش خود را کتمان کرده و مردم را منتفع نمیسازد.

ص: ۲۵۲

مناظره منحصر بعالم است

هشتم-با کسی که مستقلا در دانش دست توانائی دارد مناظره کند زیرا اگر طالب حق است بدین وسیله از معلومات وی مستفید خواهد شد.

اغلب اوقات مردم از مناظرۀ با فحول و بزرگان دوری میجویند زیرا میترسند مبادا سخن حق بزبان آنها جاری شود و در نتیجه شرمسار شوند، بلکه میل دارند با پست تر از خود مجادله کرده تا علیه آنان مطلب باطلی را ترویج نموده و برایشان غالب آیند و با پیروزی قدم از معرکه بیرون گذارند.

ناگفته نماند که علاوه بر شروط و آداب هشتگانۀ که تاکنون مذکور داشتیم شرائط و آداب قابل استفادۀ دیگریست که جای بحث آنها نیست لیکن آن اندازۀ که تذکر دادیم برای شناسائی آنهائی که برای خدا یا جهت دیگری بمسند مناظره مینشینند کافی است.

[در بیان آفات و مهلکاتی است که از راه مناظره بدست میآید.]

اشاره

فصل دوم: در بیان آفات و مهلکاتی است که از راه مناظره بدست میآید.

بدیهی است: مناظرۀ که منحصرا برای قصد غلبۀ بر خصم و اسکات حجت او و فخریه و خرسندی از نظر اظهار فضل قرار داده شود محل جوشش و سرچشمۀ کلیۀ اخلاقی است که نزد خدا مذموم و در نظر شیطان پسندیده است.

و اگر این موضوع را بخوبی بسنجیم و وجه نسبتش را با فواحش باطنی، خودپرستی، منیت، ریا، کینه توزی، مفاخرت، پاک دامنی، جاه طلبی، و غیر اینها بشمار آوریم، مانند نسبت شراب است با فواحش ظاهری

زنا، کشتن، ناسزا گفتن، و از آنجا که هر فردی (1) هرگاه مخیر شود میان آشامیدن شراب و سایر فواحش شراب را که نخست در نظرش کوچک و لا یعبأ به جلوه کرده آشامیده و بالاخره سایر فواحش را هم مرتکب شده است، چنین است حال آدمی که حب افحام (خاموشی آتش برهان) و غلبهٔ در مناظره و جاه طلبی و مباهات را در نظر بگیرد آخرالامر کارش بجائی میرسد که همهٔ خبائث و زشتیها را مرتکب میشود.

اکنون که سخن بدینجا رسید یک یک از آفات مناظره را ذیلا توضیح میدهیم.

1- ۱) ابلیس شبی رفت ببالین جوانی آراسته با شکل مهیبی سر و بر را گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنهار باید، بگزینی تو یکی زین سه خطر را یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر تا آنکه بپوشم ز هلاک تو نظر را لرزید از این بیم جوان، بر خود و، جا داشت کز مرگ فتد لرزه بتن ضیغم نر را گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار لیکن بمن از خویش کنم دفع ضرر را جامی دو سه می خورد چو شد چیره ز مستی هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند زین مایهٔ شر حفظ کند نوع بشر را

استکبار از اظهار حق

اولین-آفت مناظره آنست که شخص از اظهار حق، استکبار بورزد و بزرگی بفروشد و کراهت داشته باشد که پرده از روی امر حق بگشاید بلکه از طریق حرص و طمع و راه ممارات و مجادله حق را دفع میکند، حتی ناپسندترین چیزها در نظر آدم مناظره کار همانست که مطلب حق بر زبان دشمنش جاری گردد و هرگاه باین پایه رسید آن اندازه که قدرت دارد از راه تلبیس و فریب و مکر و حیله گری برای انکار مطلب خصمش دامن بکمر زده و در رد سخن او پافشاری میکند، در نتیجه ممارات و مجادله خوی و طبیعت او گردد به طوری که کلامی را نشود مگر اینکه برای اظهار فضل و استنقاض خصم سر اعتراض بلند کند و طبق دواعی نفسانی خویش بر او بتازد و لو اینکه امر حقی را اظهار کند با آنکه منظورش آن نبوده، بلکه ابراز شجاعت و دلاوری نفس سرکش خود او بوده.

پیش از این برخی از احادیثی که در باب ذم مراء و جدال رسیده و مفاسدی که بر او مترتب است یادآوری نمودیم.

اکنون که رشتهٔ سخن بدینجا منتهی شد ناگفته نماند خدای متعال شخصی را که از راه دروغ بحضرت او افترا زند با کسی که مطلب حق را تکذیب کند برابر دانسته آنجا که (در چندین آیه اشاره) فرموده وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً بنابراین افتراء بمعنی کبر است، و پیش از این گفتیم که افتراء، رد کلام گوینده است، البته مراء هم مستلزم همین معنی خواهد بود.

ابو درداء و ابو امامه و واثله و انس گفتند: روزی، ما، در باب امر دین با یکدیگر به مجادله و ممارات مشغول بودیم اتفاقا حضرت رسول

صلّى اللّه علیه و اله و سلّم بر ما گذشت چون ما را بدین وضعیت مشاهده کرد چنان خشمگین شد که تا آن وقت آن خشم را از حضرتش ندیده بودیم سپس فرمود همانا هلاک شد کسی که پیش از شما بدین صفت گرفتار بود، و فرمود از مراء و جدال خودداری کنید که بندۀ مؤمن ممارات نمیکند، مراء و جدال را باز گذارید که زیان او به نهایت رسیده، مراء را دست باز نهید که چنین آدمی را روز رستاخیز شفاعت نمیکنم

از مراء خودداری کنید، زیرا ما، سه منزل بهشت را برای کسی که ترک ممارات کند کفالت میکنیم، در ریاض بهشت، میان بهشت، طرف اعلای بهشت، آری پیغمبر (ص) در این امر صادق است، از مراء دست بردارید، که نخستین چیزی که پس از پرستش بتها خدا مرا نهی فرمود مراء و جدال بود،

آن حضرت فرمود: سه چیز است که هر فردی با داشتن آنها خدا را ملاقات کند از هر دری که بخواهد وارد بهشت میشود یکی حسن خلق، دیگری ترس از خدا در حضور و غیبت، سوم ترک مراء و جدال و لو با سخن حق.

ابو عبد اللّه الصادق علیه السّلام از حضرت امیر علیه السّلام روایت کرده فرمود:

از مراء و دشمنی در هراس باشید، زیرا این دو، دلهای شما را علیه برادرانتان بیمار میگرداند، و درخت دوئیت و نفاق بوسیلۀ آنها در زمین دلهای شما روئیده میشود.

و فرمود: جبرئیل بحضرت رسول (ص) عرض کرد از منازعه و ممارات با مردان به پرهیز.

مناظره یا ریاکاری

دومین-آفت مناظره که هرچه بیشتر شخص باید در حذر باشد و دوری گزیند همانست که آدمی در این موقع مرتکب ریا و ملاحظۀ احوال

ص: ۲56

مردم گردیده و کوشش میکند بهر قیمتی که تمام شود دل آنها را بدست آورد و از نظر اینکه او را روشن فکر پندارند و بر خصمش پیروزی دهند تا میتواند کاری میکند که آنها را بخود جلب کرده و سراپا تحت رژیم ناپسند او درآیند، آری این معنی بعض ریا بلکه عین ریا بشمار آمده.

ریا: در حقیقت درد شدید و بیماری هولناک و علت مهلکی است که آدمی را بزودی اسیر بند دژخیمانه خویش قرار داده و بکلی راه فرار را بر او مستور میدارد.

خدای متعال (در سوره فاطر آیه یازدهم) میفرماید وَ اَلَّذِینَ یَمْکُرُونَ اَلسَّیِّئٰاتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولٰئِکَ هُوَ یَبُورُ، آنها که در کارهای زشت و ناپسند خود حیله گری میکنند برای آنها سزای دردناکی است، در نتیجه حیله گری این مردم در برابر سزای ما کاسد و فاسد خواهد بود، کسی گفته این گروهی که مکرشان پوچ و بی مغز خواهد بود همانا مردم ریاکارند.

و در سورۀ کهف آیه صد و دهم) فرموده فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ یُشْرِکْ بِعِبٰادَهِ رَبِّهِ أَحَداً، کسی که آرمان و آرزوی او منحصر به ملاقات خدا است باید نیکوکاری کند و در پرستش کردگارش دیگری را انباز نگیرد.

شرک در این آیه، مراد ریا است که او را شرک خفی گویند.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: سهمگین ترین چیزی که از او در بارۀ شما میترسم شرک اصغر است، عرضه داشتند یا رسول اللّه شرک اصغر کدامست؟ !

فرمود ریا است، و از آن طرف چون روز قیامت شود و مردم با عملیاتی که در دنیا انجام داده اند از محضر دادگری خدا بگذرند

خدا فرماید: بجانب آنهائی که در دنیا می گرائیدید و پیوسته آنها را در نظر داشتید و کارهای خود را طبق دستور آنها انجام میدادید رهسپار شوید! و توجه کنید که آیا پیش آنها پاداشی هست که از او برخوردار شوید؟ !

و فرمود: از جب خزی بخدا پناهنده شوید.

کسی پرسید جب خزی کدامست؟

فرمود: بیابانی است در دوزخ که تنها برای مجادله کاران آفریده شده.

و فرمود: روز قیامت که شود مرد جدلی را ندا گویند، ای فاجر ای حیله گر، ای جدل کن، کار تو هدر شد، و پاداش تو نابود گردید، برو، مزد خود را از کسی که برای او کار میکردی اخذ کن.

جراح مدائنی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در ذیل آیۀ شریفۀ فَمَنْ كاٰنَ يَرْجُوا لِقاٰءَ رَبِّهِ فرمود،

مشرک بعبادت خدا مردیست که اندازۀ از کار ثواب را انجام میدهد، لیکن بهیچ وجه من الوجوه خدا را در نظر ندارد، بلکه غرض اولی او تزکیۀ مردم است و میل دارد که مردم او را بپاکی و پارسائی یاد کنند و از این راه، پسندیده معرفی شود.

از آن حضرت روایت شده که حضرت پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود فرشتۀ که کار نیکوی بندۀ را بآسمان میبرد فرحناک است، در نتیجه چون حسنات او را بجانب آسمان صعود میدهد.

خدا میفرماید: آن عملیات را در سجین (جائیست که در او کتاب فجار و کفار را می نهند) افکنید زیرا صاحب این کارها قصد مرا نداشته

علی علیه السّلام فرمود: مجادله کاران سه نشانه دارند.

اول: هرگاه مردم را به بینند شادمان و خرم شوند.

دوم: هرگاه تنها باشند و کسی نباشد که خود را پسندیده قلمداد کنند کاهل باشند.

سوم: دوست دارند در همه کارهایشان مردم ایشان را سپاسگزاری کرده و پسندیده دانند.

مناظره و خشمگینی

سومین-آفت مناظره خشمگینی است.

بدیهی است: شخص مناظره کار هیچوقت از این صفت ناپسند دور نیست و بیشتر اوقات با او همراه است ویژه هرگاه گفتهٔ او را رد کنند و به گفتارش اعتراض وارد آورده برهانش را در انظار مردم بی مغز انگارند این شخص در چنین هنگامی ناگزیر است که خشمگین شود.

البته خشمش، گاهی بجاست، و هنگامی بی موقع است، از آن طرف خدا و رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از خشم و غضبی که بهر نحو اتفاق افتد بدگوئی کرده و بسیار وعدهٔ شر داده اند.

خدا (در سوره فتح آیه بیست و ششم) میفرماید: إِذْ جَعَلَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ اَلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ اَلْجٰاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اَللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ، خداوند در این آیه مذمت فرموده از کفاری که تظاهر بغیرت میکنند با آنکه سرچشمهٔ غیرت آنها از روی خشم بوده، و از آن طرف پیروان حق را سپاسگزاری میفرماید که سکینت و آرامش را بآنها ارزانی داشته.

عکرمه در ذیل آیه سی و چهارم سورهٔ آل عمران) سَيِّداً وَ حَصُوراً گفته سید کسی است که خشم و غضب بر او چیره نگردد و تحت تأثیر این صفت ناپسند درنیاید.

روایت شده مردی خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مشرف شد عرض کرد

یا رسول اللّه مرا، دستوری گرچه مختصر هم باشد بفرما تا انجام دهم

فرمود در کار خودت خشمگین مباش.

دو مرتبه عرض کرد: حضرت همان جواب را اعاده فرمود.

از امام علیه السّلام پرسیدند: چه چیز از خشم خدا دور میباشد، فرمود تو خشمگین مباش، یعنی خشم تو باعث غضب خدا است.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: کسی که خشمگین نشود خدا کار زشت او را بپوشاند.

ابو درداء گفت بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عرضه داشتم مرا بکاری نیکو وادار کن تا بدان وسیله داخل بهشت شوم: فرمود: در کار خود خشمگین مباش.

حضرت فرمود: غضب، ایمان را فاسد میکند مانند صبر که عسل را نابود میسازد.

باز فرمود: تنها آدمی که راهش بدوزخ نزدیکتر است خشمگین میشود.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم علیه السّلام شنیدم که عربی بیابان نشین خدمت پیغمبر مشرف شد عرضه داشت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من مردی بیابان نشین و بدوی هستم میخواهم جوامع کلمه را بمن بیاموزی.

فرمود: دستور میدهم ترا که خشمگین نشوی.

همین سؤال را سه مرتبه از حضرت پرسید تا آنکه بخود آمده و گفت پس از این سخنی نپرسم، زیرا جز سخن خیر، پیمبر اسلام مرا نیاموخت و فرمان نداد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود غضب

مفسد ایمانست، مانند سرکه که عسل را نابود میسازد،

روزی در حضور امام باقر علیه السّلام موضوع غضب بمیان آمد فرمود:

مردی که خشم میورزد و غضب ناک میشود هیچگاه روی نیکبختی نه بیند تا وارد دوزخ شود.

آن حضرت فرمود: در توریه از جمله گفتاری که خدا با موسی علیه السّلام بمیان آورد این بود که فرمود ای موسی دربارهٔ مملوکین خود خشمگین مشو تا من بر تو خشم نگیرم.

ابو حمزهٔ ثمالی گفت که امام باقر علیه السّلام فرمود همانا خشم آتشی است از اهریمن که در دل فرزندان آدم علیه السّلام افروخته میشود، و یکی از شماها وقتی که خشمگین میشود و دیدگانش قرمز و رگهایش پر میگردد این زمانست که شیطان در آنها راه پیدا میکند و جای میگیرد

در اخبار پیشین است که پیمبری به اصحاب خود فرمود: کسی که متعهد شود هیچگاه غضب نکند در رتبهٔ من شریک است و پس از من جانشین من خواهد بود.

در این میان جوانی از جای برخاست عرض کرد من عهده دار این موضوع خواهم شد.

بار دیگر، آن پیمبر سخن را تکرار کرد.

همان جوان سخن را اعاده کرده و عهد و میثاق را استوار نمود چون پیمبر بدرود زندگی گفت جوان مذکور مسند او را برگزید، آن جوان ذو الکفل نبی بود که بدان تعهد وفا نمود.

مناظره و کینه توزی

چهارم-کینه توزی است، بدیهی است که این صفت نتیجهٔ غضب و خشم است، زیرا آدم غضبناک هرگاه بر اثر درماندگی از تشفی

درحالی که با کظم غیظ روبرو شود بباطن خود مراجعه کرده و خشم را در زندان باطن خود محبوس میدارد از اینجا حسد و کینه تولید می شود.

معنی حقد ملازمت با استثقال و بغض و نفرت دل است.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود شخص مؤمن کینه توزی نمیکند.

در نتیجه حقد ثمرۀ غضب است و خود حقد نیز امور فاحشۀ را نتیجه میدهد مانند حسد، و بدگوئی از بلیاتی که بدو اصابت کرده دوری و جدائی، و گفتۀ ناروا، مانند دروغ گوئی؛ غیبت، سرگشائی، پرده دری، و سخن آرائی که عاقبتش تمسخر و استهزا است. و آزار قولی و فعلی، کلیۀ اموری که مذکور داشتیم پارۀ از ثمرات حقد است، و کمترین درجۀ حقد با احتراز از این آفات محرمه همانست که او را در باطن سبک شماری و دل خود را از کینه توزی خالی نسازی به طوری که از آنچه متطوع گشتی و پذیرفتی از راه خوش روئی و مدارا و قصد خیر و نهضت برای کار نیکو و برابری با دوستان مورد امتناع قرار گیری

کلیۀ امور فوق الذکر از رتبۀ دینی تو بکاهد و چون سد سکندری میان تو و پاداش بیشماری که میباید نصیب بری حائل میگردند گرچه ترا در معرض شکنجه قرار ندهند.

بدیهی است دربارۀ کینه توزیهائی که قدرت بر پاداش هم پیدا شود سه حالت یادآوری شده.

اول: حقی که مستحق اوست بدون کم و زیاد استیفا گردد که این معنی را عدل گویند.

دوم: بر اثر بخشش بدو، احسان کند، این موضوع را فضل خوانند.

ص :۲۶۲

سوم: ستمگری و ستیزه جوئی نماید بدآنچه طرف مقابل استحقاق ندارد، این مرحله را جور دانند، که مردم اوباش او را گزیده اند مانند آنکه صدقین درجه دوم را انتخاب کرده و نخستین هم که آخرین درجهٔ نیکوکارانست.

در نتیجه بندهٔ مؤمن اگر بر عفو، دست پیدا کند لازمست که بدین خصلت متصف شود زیرا که عفو یگانه خصلت پسندیده ایست که خدای به آن خصلت امر فرموده و رسول و ائمهٔ دین را بآن صفت اختصاص داده (در سوره اعراف آیه صد و نود و هشت) میفرماید خُذِ اَلْعَفْوَ (و در سورهٔ بقره آیه دویست و سی و هشتم) فرموده وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود سوگند بحق آن کسی که جان من درید توانای او است سه چیز است که اگر قسم بآنها یاد کنم بسیار شایسته و بجا و بموقع است.

اول: صدقه از مال نکاهد در نتیجه تصدق کنید.

دوم: آدمی که برای خدا از مظلمهٔ دیگری عفو کرده باشد خدا، روز بازخواست بر عزت او بیفزاید.

سوم: مردی که در سؤال را بروی خود بگشاید خدا در بیچاره گی را بروی او مفتوح کند.

و فرمود: اگر میخواهید رتبهٔ شما ارجمند شود فروتن باشید، که فروتنی جز بر درجهٔ بنده نیفزاید، اگر عزت خدا را طلب میکنید عفو و چشم پوشی نمائید که عفو جز بر عزت بنده زیاد نکند، صدقه بدهید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید زیرا صدقه بر مال بیفزاید.

و فرمود: حضرت موسی بخدا عرض کرد کدام یک از بندگان تو ارجمندتر در مقام تو هستند؟

فرمود: آن بندهٔ که در عین توانائی عفو و بخشش نماید.

ابن ابی عمیر از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در خطبهٔ خود فرمود آیا میخواهید که از بهترین روزیهای آخرت بشما خبر دهم.

همانا عفو از کسی که بتو ستیزه کرده، و صلهٔ رحم با کسی که از تو قطع رحم کرده، و نیکوئی بکسی که نسبت بتو آسائه ادب نموده، و عطیت به کسی که از تو حرام دانسته و عطا نکرده.

اخبار در این خصوص بسیار که از موقعیت این رساله بیرون است.

مناظره و حسد

پنجمین-آفت مناظره حسد است که از حقد سر- چشمه میگیرد و به طوری که در موضوع گذشته تذکر دادیم حقد از غضب و خشم تولید میشود.

در نتیجه شخص مناظره کار بیشتر اوقات ملازم با صفت ناپسند حسد بوده زیرا مناظره کار گاهی برطرف خود غالب شود و هنگامی مغلوب گردد و زمانی سخن او مورد پسند واقع شود و وقتی گفتهٔ آن دیگر نیکو جلوه کند، بنابراین چون غالب نشود و گفته اش پسندیده واقع نشود درخواست میکند که ای کاش پیروزی، تنها برای من رخ میداد و رفیقم که با او به مناظره سرگرم شده بکلی از این معنی بی نصیب بود، بدیهی است که چنین تمنائی عین حسد است، زیرا علم و دانش بزرگترین نعمتی است که خدای متعال به آدمی اعطا فرموده و در این صورت شخص مناظر هرگاه تمنا کند که پیروزی طرف مقابل و لوازم او منحصر بخود او باشد البته نسبت برفیق خود حسد ورزیده، و در هر حال موضوع حسد پیوسته میان اشخاصی که در دریای مناظره به سباغت اشتغال دارند واقع میشود مگر آن کسی که مورد لطف خدا قرار گرفته

و در امان او باشد، از اینجاست که ابن عباس گفته: هرکجا علم را یافتید فراگیرید و گفتار فقها را دربارهٔ یکدیگر نپذیرید زیرا اختلاف و دوئیت این گروه مانند مخالفت بزهای نر است در مراتع و چراگاه ها

اما: آنچه در باب مذمت حسد و وعید بر او رسیده از اندازه بیرونست در مذمت حسد همین قدر کافی است که آنچه گناه و فساد از آغاز روزگار تا انجام او رخ میدهد همه از سرچشمه حسد سیراب می شود.

چون در ابتدا که شیطان بر موقعیت آدم علیه السّلام اطلاع پیدا کرد و حسد ورزید تا سرانجام مطرود درگاه و مستحق لعن حضرت اله گردید و شکنجهٔ دائمی دوزخ را نصیب برد درصدد اغواء فرزندان آدم علیه السّلام برآمد و بر آنها تسلط پیدا کرد و مانند خون و روح در کالبد ایشان راه یافت و بالاخره علت کلی فساد و جنایتکاری روزگاران شد بدیهی است فساد، نخستین خطائی بود که پس از آفرینش آدم علیه السّلام واقع گردید و در نتیجه ایجاب کرد که فرزند آدم علیه السّلام برادر خود را بکشد و قرآن مجید این جنایت بزرگ را از آن دو، بعنوان حکایت یاد فرموده.

گذشته از این خدای متعال حاسد و ساحر را همقرین یکدیگر دانسته که (در سورهٔ فلق آیهٔ سوم) فرموده وَ مِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ إِذٰا وَقَبَ، وَ مِنْ شَرِّ اَلنَّفّٰاثٰاتِ فِی اَلْعُقَدِ، وَ مِنْ شَرِّ حٰاسِدٍ إِذٰا حَسَدَ،

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود حسد مانند آتشی که هیزمها را میخورد کارهای نیکو را می بلعد.

و فرمود حسد و بغضاء که یکی از بیماریهای امم پیش از شما است بعنوان ارمغان بشما رسیده، بغضاء حالقه و سخن زشت بی پایه است، نگویم مرادم از حالقه حالقهٔ شعر است، (در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب

اوست احسن او) بلکه منظور حالقهٔ دین است، یعنی بدگفتاری و نسنجیده گوئی در دین، سوگند بانکسی که جان محمد در دست توانای اوست شما مردم به بهشت وارد نشوید جز اینکه ایمان آورید و مؤمن نخواهید بود مگر انکه با یکدیگر دوست و مهربان باشید.

و فرمود: شش دسته از مردمند بر اثر شش خصلتی که در آنها موجود است پیش از وارسی کارهاشان بدوزخ درآیند، کسی پرسید آنها کیستند؟

فرمود: امراء و سرپرستان بر اثر جور و ستمگری، اعراب بواسطهٔ عصبیت، برزگران برای منیت و خودبینی، بازرگانان بجهت خیانتکاری ده نشینان و روستائیان برای نادانی، دانشمندان بجهت حسد.

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: مردی که با شدت غضب حرکت میکند در نتیجه کافر میشود و همانا حسد، ایمان را مانند آتشی که هیزم را می بلعد میخورد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آفت دین حسد و خودبینی و مباهات است.

و فرمود خدا بموسی علیه السّلام خطاب کرد باید دربارهٔ مردمی که من از فضل خود بآنان عطائی کرده ام حسد نورزی و چشم باو نداشته باشی و نفس خود را پیرو این موضوع قرار ندهی، زیرا مرد حسود بر نعمتهای من خشمگین است و جلوگیری میکند از بخششی که بعدالت میان بندگانم نموده ام در نتیجه کسی که این صفت را پیشه کند از من نیست و من از او نمیباشم.

ص :266

و آن حضرت فرمود که بندهٔ مؤمن غبطه (1)میبرد و حسد نمی ورزد و آدم منافق حسد میبرد و غبطه نمی خورد.

مناظره و هجر و قطیعه

ششمین-آفتی که بر مناظره مترتب است هجر و قطیعه میباشد، هجر و قطیعه یکی از لوازم حقد است زیرا مناظره کاران وقتی که منافرت و دل تنگی میان آنها پیدا شود و از آن طرف ایجاب کند که خشم و غضب نیز صورت بگیرد و هر یکی از آنها بگوید من گفتاری صواب گفتم و تو خطا کردی، و روی این زمینه اعتقاد کند یا اظهار نماید که آن دیگری راجع بامر باطل بی اصل خود اصرار دارد و اراده کرده که هرچه بیشتر بر گفتار خلاف خود تظاهر نماید، در نتیجه از حقد بر او و خشمگین شدن بر عمل او هجر و قطیعه حاصل گردد، البته این موضوع از گناهان بزرگ و معاصی کبیره بشمار آمده.

داود بن کثیر روایت کرده از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود:

از پدرم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل شده که فرمود دو نفر مرد مسلمان که از یکدیگر قهر کنند و سه روز بدین منوال بگذرانند و صلح نکنند اصلاح نیابند مگر که از دین اسلام بیرون روند و ولایت و دوستی میان آنها برقرار نگردد، در نتیجه هریک زودتر به صحبت با رفیقش پیشی گرفت و آشتی کرد روز قیامت زودتر به بهشت رود.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: دو مرد، به جدائی و افتراق میان یکدیگر

1- ١) به طوری که اشاره کردیم حسد آنست که آدمی سلب نعمتی را از دیگری بخواهد و تنها خود را شایسته آن نعمت بداند، و غبطه آنست که چنانچه برای خود میخواهد برای دیگری نیز آرزو کند، و زوال نعمت را از او تقاضا ننماید، شاعری گفته دریت و فی العهد یا عمرو فاغتبط فان اغتباطا بالوفاء حمید.

حاضر نشوند جز اینکه یکی از آنها مستوجب بیزاری و لعنت گردد، چه بسا هست هر دو شایستهٔ چنین لعنی هستند، معتب [(1)](#) عرض کرد فدایت گردم البته این مرد ستمگر است آن دیگر که ستم کشیده و مظلوم است چه گناهی دارد؟ فرمود زیرا او، برادر خود را بوصال خویش نمیخواند و خشم او را فرونمیبرد و از گفتهٔ که علیه او تمام شده روگردان نمیشود.

از پدرم علیه السّلام شنیدم که فرمود هرگاه دو نفر با یکدیگر نزاع کنند که در نتیجه یکی از این دو منفور دیگری قرار گیرد و از آن طرف شخص مظلوم بجانب دوست ظالم خود متوجه شود و از جهت رفع نگرانی و دوری بگوید، ای برادر، من ستمگرم نه تو، خدای متعال از راه عدالت حکومت فرماید و حق مظلوم را از ظالم بگیرد.

زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: همانا شیطان میان مؤمنان اعزاء و تهییج میکند تا وقتی که دست از دینشان برندارند و چون از دین خود انحراف پیدا کردند وی به پشت بخوابد و تمدید اعضاء کند و بگوید: اکنون هنگام آسایش و رستگاری من است در نتیجه حضرت فرمود خدا بیامرزد مردی که میان دو دوست ما مهربانی برقرار سازد ای گروه پیروان ما، میان برادران خود الفت و مهربانی برقرار کنید

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: پیوسته دو مرد مسلمان که از یکدیگر هجران نموده و به جدائی بسر میبرند شیطان خرسند و فرحناک میباشد و چون با یکدیگر ملاقات نمودند و دوستی سابق را برقرار داشتند زانوهای شیطان کندی کند به طوری که بر زمین قرار نگیرد و رک و پیوندش از هم گسیخته شود و فریاد زند وای بر من آنچه از ثبور و ویل نصیب من گردید.

1- ۱) معتب وکیل خرج منزل حضرت امام صادق ع بوده.

هفتمین-آفتی که از مناظره بدست می آید همانست که سرانجام کار سخنان او بجائی میرسد که گفتگوی او منجر باموری میشود که شرعا حکم حلیت آنها ثابت نشده مانند دروغگوئی و غیبت و غیر اینها از عملیات ناشایستی که عاقبت نکبتی دارند، البته این موضوع از لوازم حقد بلکه نتیجهٔ مناظره بشمار رفته زیرا هنگام مناظره از راه توهین و بدگوئی گاهی اوقات، گفتهٔ آن دیگری را حکایت کرده و اعاده میدهد، این عمل نتیجه اش غیبت است، و گاهی گفتهٔ او را تحریف نموده سرانجام دروغ گفته و بهتان زده و بدگوئی کرده و مقصودش را از گفتهٔ او بلباس دیگری درآورده.

وقتی است که او را نادان و احمق دانسته و بدگو معرفی کرده تا اطمینان مردم را از او سلب کند و مردم متوجه او نگردند.

در نتیجه همهٔ موضوعات فوق الذکر گناه بزرگی است که نویدهای دردناکی علیه آنها در کتاب و سنت بیان شده به طوری که از اندازه بیرون است.

ناگفته نماند که در مذمت غیبت همین قدر کافی است که خدا این صفت ناپسند را به اکل مرداری تشبیه کرده که (در سوره حجرات آیه دوازدهم) فرموده وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: خون و مال و آبروی هر مرد مسلمان بر مسلمان دیگری حرام است، در نتیجه غیبت و بدگوئی از جمله اموریست که تحت موضوع عرض (آبرو) درآمده و از افراد او بشمار میرود.

و فرمود: از غیبت و بدگوئی اقران خویش در هراس باشید زیرا

که غیبت از زنا سخت تر است از آنجا که مرد زانی چون توبه کند و راه خدا پیش گیرد خدا توبهٔ او را به پذیرد و از گناهش درگذرد، بخلاف مرد بدگو که توبه اش پذیرفته نشود مگر رفیقش او را ببخشد

براء گفت هنگامی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خطبهٔ انشاء فرمود که که پرندگان در لانه هاشان فهمیدند.

در آن خطبه فرمود: ای گروه مردمی که زبانی از من پیروی میکنید با آنکه دلتان بکلی از این معنی غافل است، از برادران مؤمن خود غیبت مکنید و آنچه را خدا از ایشان پنهان داشته تجسس ننمائید، زیرا هرکسی که بدین موضوع قیام کند خدا همچنان در تجسس خفایای او بکوشد و هرکسی که خدا با وی چنین عملی انجام دهد وی را میان خانهٔ خودش که همواره سکونت داشته و کسی جز او خروج و دخول نمیکرده رسوا سازد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آدم مؤمنی که از راه بدگوئی نسبت دهد آنچه را بچشم دیده و بگوش شنیده سرانجام از آن گروه بشمار رود که خدای (در سوره نور آیه هجدهم) فرموده إِنَّ اَلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ اَلْفٰاحِشَةُ فِى اَلَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: غیبت سخت تر از سی مرتبه عمل زنا است.

و در حدیث دیگر است که دشوارتر از سی و شش مرتبه عمل زنا است.

سخن ما تا اینجا دربارهٔ زشتی غیبت خاتمه یافت، و اگر بخواهیم بخوبی وارد مبحث غیبت شویم چنانچه از عهده بدر آئیم سخن بدرازا کشد، و از آن طرف منظور ما تنها اشارهٔ بود که اصول این رذائل را به اطلاع شما برسانیم.

مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده هرکس سخنی که علیه برادر مؤمنش تمام شود بگوید و اراده کند که وی را خوار سازد و خانۀ جوانمردی او را بدین وسیله ویران نماید تا در نتیجه از چشم مردمان به یفتد و کسی بخوبی با وی دوستی نکند خدا او را از ولایت خویش براند و در ردیف پیروان شیطان قرار دهد، با آنکه شیطان این گونه مریدان را دوست میدارد وی را نه پذیرد و از جرگۀ خود دور نماید.

از آن حضرت در حرمت عورت مؤمن بر مؤمن رسیده که فرمود سخن تو دربارۀ برادر مؤمنت که علیه او تمام شود چنانست که در جستجوی احوال او برآمدۀ تا مطلبی دستگیر تو شود و سرانجام روایتی علیه او گوئی یا از او در انظار مردم عیب جوئی کنی.

زراره از حضرت امام باقر و صادق (ع) روایت کرده: نزدیکترین راهی که بنده را بجانب کفر سوق میدهد همانست که علیه دین، با مردی دوستی کند و طرح الفت و برادری در میان آرد تا در نتیجه لغزشهای آن مسلمان را اظهار نماید.

ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و اله و سلّم فرمود غیبت مرد مؤمن از فسوق است، و کشتن او کفر، و خوردن گوشتش (غیبت از او) معصیت و گناه و همچنان که ریختن خون او حرامست مال او نیز حرام میباشد.

ابو حمزه گوید. از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود هرگاه بندۀ مؤمن به برادرش اف گوید از دوستی او بیرون رود، و هرگاه باو بگوید تو دشمن من هستی یکی از آن دو کافر شده اند، خدا عمل مؤمنی که علیه دیگری ناهمواری در دل گرفته نه پذیرد.

ص : ۲۷۱

فضیل از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده آدمی که در دیدهٔ مؤمنی طعن زند به شدیدترین مردنی جان تسلیم کند و شایسته است در راه خیر قدم برندارد که از آن راه بهرهٔ نخواهد برد.

مناظره و خودبینی

هشتمین-آفت مناظره خودبینی و تکبر است.

بدیهی است مناظره از تکبر بر اقران و امثال خالی نیست زیرا پیوسته زیاده از اندازه در هیئات ظاهری خود بکوشد و در مجالس در صدر نشیند و گفتار خصمش را منکر شود و تا میتواند پافشاری میکند که گفتهٔ حق آشکارا نشود مبادا آنها بر وی پیروز آیند، و چون خود را فلج دید و راه فرار مسدود شد نخواهد گفت که خطا از طرف ما است و مطلب در جانب خصم ما آشکار شده.

ناگفته نماند که این موضوع همان کبر و منیتی است که پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده کسی که باندازهٔ یک مثقال نخوت در دل او باشد به بهشت نرود.

در حدیث گذشته حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تکبر را به بطر حق و غمص ناس تفسیر فرموده.

بطر حق: عبارت است از رد کلام حق بر گوینده اش بدون اعتراف بحقانیت او پس از ظهور گفتار حق.

غمص ناس: با صاد بی نقطه و غین نقطه دار بمعنی حقیر پنداشتن مردمان است.

در نتیجه این شخص مناظری که اکنون درصدد گفتگوی در بارهٔ او هستیم با آنکه امر حق هویدا شده کلام حقرا علیه گوینده اش رد کرده گرچه این معنی بر غیر او پوشیده مانده بسا هست بر اثر

اطلاع از گفتۀ حقی که گفته است وی را حقیر شمارد و او را مردی باطل گو که بکلی از جادۀ حق برکنار و اصولا بی آشنا است معرفی کند گذشته از این ملکۀ دانش و قوانینی که عاقبت الامر منجر بدان معنی میگردد در وی موجود نمیباشد.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بطور حکایت از خدای متعال میفرمود: بزرگی از ارمن و کبریا و منیت رداء من است هرکس در این دو موضوع با من سر نزاع بلند کند هلاکش میکنم.

از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود بزرگترین منیت غمص خلق و سفه حق است راوی پرسید غمص خلق و سفه حق کدام اند؟

فرمود دربارۀ گفتۀ حق تجاهل کنی و اهل حقرا طعن زده و بد- گوئی، آری هرکس چنین کند با خدا دربارۀ رداء او نزاع کرده.

حسین بن ابی العلاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود کبر و منیت در شرار مردم از هر جنس است، کبر و منیت رداء خدا است کسی که دربارۀ رداء خدا منازعه کند جز پستی و سفالت نتیجه نبرد.

دربارۀ ادناء الحاد از امام علیه السّلام سؤال کردند فرمود منیت ادناء الحاد است.

زراره از صادقین (ع) روایت کرده فرمودند کسی که در دلش مثقالی کبر باشد به بهشت نرود.

عمر بن یزید گفت بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم همانا من غذای لذیذ میخورم و بوی خوش استشمام میکنم و بر اسب زیرک تندرو سوار میشوم و نوکری در پی من حرکت میکند آیا در این عملیات من کبر و منیتی میبیند تا دست از آنها بردارم؟

حضرت علیه السّلام اندکی سکوت کرد سپس فرمود همانا جبار ملعون کسی است که در غمص مردمان و جهل حق بکوشد؟

عمر گفت عرضه داشتم راجع بحق انکاری از من سر نزده لکن غمص مردمان را که فرمودید نمیدانم منظور شما چیست؟

فرمود غامص مردم کسی است که ایشان را حقیر شمارد و منیت بآنها بفروشد این شخص آدمی جبار و متکبر است:

ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود سه گروه اند که خدا با آنها سخن نگوید و روز قیامت بایشان توجهی نفرماید و تزکیه شان ننماید و آنها را شکنجهٔ دردناک فرماید از این سه دسته جبار، را شمرده است.

مناظره و جستجوی خفایا

نهمین-آفت مناظره تجسس و کشف عورات مردم است.

بدیهی است شخص مناظر از طلب کردن لغزش های رفیقش که میباید با وی هم کلام شود بیرون نیست. زیرا این موضوع را برای خود پس انداز میکند و راه جلوگیری از او را بدست میآورد و خود را از این معنی بری و برکنار میداند و دفع نقصان از خود میکند گذشته از این باندازهٔ موضوع موقعیت پیدا میکند که بمردمان غافل و گول تعدی کرده و آنهائی که منحصرا علم را برای دنیا آموخته اند از این نمد کلاهی را برخوردار میشوند.

در نتیجه مرد مناظر از احوال و زشتیهای خصمش تفحص کرده و آن اندازهٔ که باید تحصیل میکند، سپس آنها را در حضور او یاد آوری کرده یا بدانها شفاها گفتگو میکند و بسا هست که همین معنی را برهان روشن خود فرض کرده و میگوید فهمیدی چگونه او را

گوشه نشین و شرمنده ساختم، و غیر از این، کارهای دیگری که مردم غافل از دین و پیروان شیاطین انجام میدهند.

خدای متعال (در سوره حجرات آیه دوازدهم) فرموده وَ لاٰ تَجَسَّسُوا

پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود ای گروهی که زبانی پیروید و در دل اثر این مخدوش است در جستجوی خفایای مردمان برمیائید، کسی که پردۀ اسرار مردم را بدرد، خدا پردۀ پنهانیهای او را مکشوف میدارد و کسی که خدا با او چنین معامله کند رسوایش سازد اگرچه در میان خانه امن و امان خود باشد.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود نزدیکترین راه بنده بکفر همانست که مردی علیه دین با دیگری طرح رفاقت ریزد و لغزش های او را در نظر بگیرد تا روزی بوسیلۀ آنها بر وی تاخته و علیه او عملیاتی را انجام بدهد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود دورترین راه بنده از رحمت خدا همانست که آدمی با دیگری دوستی برقرار نماید و لغزش های او را در نظر بگیرد تا روزی بوسیلۀ آنها حجت بر او تمام کند و او را آزرده خاطر بسازد.

و فرمود: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود کسی که فحشاء و کار ناپسند را شیوع بدهد مانند کسی است که ابتداء این عمل را انجام داده و کسی که پردۀ خفاء مؤمنی را بوسیلۀ پاره کند از دنیا نرود الا اینکه همان عمل بار گردن او شود.

و فرمود، کسی که برادر مؤمن خود را با امری که همراه با سر- زنش است ملاقات کند خدا او را در دنیا و آخرت توبیخ فرماید.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حضرت امیر علیه السّلام در قسمتی از

سخنان خود فرموده امر برادر خود را به نیکوترین وجهی حمل کن تا آنچه را بر تو راجع بدین موضوع پیروز آید هویدا گردد، گفتهٔ سوئی را که از برادرت شنیدهٔ مظنون مشو با آنکه میتوانی محمل صحیحی برای او بدست آوری.

مناظره و بد خواهی مردم

دهمین-آفت مناظره که صددرصد میبایست از او جلوگیری کرد خوشحالی هنگام ناگواری مردم و اندوهناکی زمان فرحناکی آنها است زیرا کسی که برای برادر مؤمنش دوست ندارد آنچه را برای خود محبوب داشته او ناقص الایمان و از خوی اهل دین دور گردیده و بر کنار است.

و این معنی حد اکثر در میان مردمی است که حب سلطنت بر اقران و تظاهر فضل بر اخوان در دلشان جا گرفته.

در احادیث بسیاری وارد شده که برادر مسلمان بر مسلمان دیگر حقوقی دارد که اگر یکی از آنها را نابود سازد از ولایت و طاعت خدا بیرون رود.

(1)

محمد بن یعقوب کلینی قده باسناد خود از معلی بن خنیس از

1- ١) ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی از وجوه اکابر و علماء و مجدد مائه سوم هجری بشمار رفته، وی مشهور به ثقه الاسلام و صاحب کتاب کافی اولین کتب اربعهٔ شیعه حاوی ١۶١۹۹ حدیث که ولی امر (ع) دربارهٔ او فرموده الکافی کاف لشیعتنا و کتب دیگر میباشد، کلینی کتاب مزبور را در ظرف ۲٠ سال بانجام آورده و او اولین کسی است که به تبویب احادیث پرداخته و سال ۳۲۹ که سال تناثر نجوم و مرگ آخرین سفیر امام عصر (ع) بوده وفات و در بغداد مدفون شده.

حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که وقتی از آن حضرت پرسیدم حق مسلمان بر مسلمان چیست؟

فرمود: مسلمان بر مسلمان دیگر هفت حق واجب دارد که همیشه هریک یک آنها واجب است به طوری که اگر حقی را ضایع سازد از دوستی و پیروی خدا بیرون رود و بهرهٔ از عنایات الهیه نبرد.

عرض کردم فدایت گردم آن حقوق کدامند؟

فرمود: ایمعلی همانا من بر تو مهربانم میترسم آنها را ضایع کنی و حفظ ننمائی و بدانی و عمل نکنی، عرضه داشتم لا قُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ !

فرمود: آسانتر حقی از آن حقوق آنست که برای او دوست بداری آنچه برای خود دوست میداری و مکروه بداری از او آنچه برای خود کراهت داری.

دوم: از سخط و خشم او بهرأسی و خوشنودی او را پیروی کرده و فرمانبردار باشی.

سوم: او را بجان و مال و زبان و دست و پا یاری کنی.

چهارم: باید چشم و رهبر و آئینهٔ او باشی.

(که بچشم تو به بیند و راه صلاح و فساد را تمیز دهد، و به رهبری تو در جادهٔ أمنیت رهسپار شود، و به آئینهٔ وجود تو زنگار از مشکلات خود بزداید) .

پنجم-تو سیر نباشی که او گرسنه بسر برد، تو سیرآب نباشی که او تشنه بماند تو پوشیده نباشی که او عریان باشد.

ششم: هرگاه خدمتگزاری داری و او خادمی ندارد بر تو لازم است که خادم خود را دستور بدهی تا جامه اش را بشوید و غذایش را ترتیب دهد و رختخوابش را بگشاید و برای استراحتش آماده سازد

ص :۲۷۷

هفتم: بسوگند او ترتیب اثر داده و دعوتش را اجابت کند و و هنگام بیماریش بعیادت او برود و به تشییع جنازه اش حاضر شود و هر زمانی نیازمند بود بزودی حاجتش را برآورد و او را ملجاء نکند که در پی حاجتش برآید، بلکه زودتر از او احتیاجش را برطرف کند و چون چنین کرد دوستی خود را بولایت او و دوستی او را بولایت خود اتصال داده.

و آنچه تاکنون نوشتیم تنها برای اطلاع از این موضوع بود و بهمین اندازه هم اکتفا میکنیم، زیرا اخبار در این خصوص بسیار و از شماره بیرون است.

مناظره و پاکدامنی

یازدهمین-آفت مناظره که مورد تنفر اصحاب معرفت و دانش است تزکیهٔ نفس و ستایش بر اوست که از همین جا موضوع مناظره پیش آمد میکند.

بدیهی است: شخص مناظر پیوسته به پاکدامنی و تزکیهٔ نفس پرداخته و با صراحت لهجه یا بعنوان اشاره گفتهٔ خود را صوا بداند و کلام خصم را زشت انگارد و برای همیشه بحدیث نفس میگوید: من از آنهائی نیستم که این گونه سخنان بر من پوشیده بماند و از عهده بیرون نیایم، با آنکه خدا (در سوره نجم آیه سی و سوم فرموده فَلاٰ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ، بیکی از بزرگان گفتند راست ناپسند کدام است؟ گفت ستایش نمودن آدمی نفس خود را بدیهی است ستایش نفس، اضافه بر زشتی و نهی خدا منزلت انسانی را در نزد مردم بی ارج کند و ایجاب نماید که در پیشگاه مقدس کردگار عالم مورد سرزنش قرار بگیرد، اینک اگر بخواهی از راه آزمایش وارد شوی و بدانی که ستایش نفس برتبهٔ تو نمیافزاید

و مقام ترا ارجمند نمیگرداند بهم مسلکان و هم مشربان خود توجه کن، وقتی که آنها از خود سخن میگویند و بر فضیلت خویش زبان گشاده اند چگونه دل تو از این عمل روگردان و بر طبع تو گرانست و چون از آنها دور شدی بمذمتشان میپردازی، در نتیجه بهمین کیفیت است حال تو وقتی که خود را بیارائی و پردهٔ ثنا از روی خود برداری مردمی که این سخنان را شنیده تا حاضری در دلشان بد گویند و چون از حضور آنها رفتی آشکارا بمذمت تو قیام کنند.

مناظره و دوئیت

دوازدهمین-آفت مناظره دوئیت و نفاق است دوئیت بدترین صفتی است که در میان اوصاف ناپسند بشمار رفته، زیرا هرکسی بنوبهٔ خود با جدیت بسیاری از او گریزانست و تا میتواند مردم را باتحاد و یگانگی میخواند و پیوسته.

(آری باتفاق جهان میتوان گرفت)

را تیتر سخنان خود قرار میدهد.

مردمی که در جادهٔ مناظره قدم میگذارند ناگزیرند که بالاخره باین بند نفاق گرفتار شوند، زیرا این عدهٔ از مردم، خصم و هم سالان و پیروان خود را با روئی گرفته و دلی مملو از شرارهٔ نزاع ملاقات میکنند.

بسا هست که اظهار دوستی میکند و پیوسته اشتیاق دیدار ایشان را اعلان میدارد و از آن طرف بر اثر زیادی بغض و دشمنی اندامش مانند بید میلرزد و چنان میداند که هریک از سخنانی که رفیقش میگوید دروغ است و آنچه در دل دارد خلاف آن چیزیست که تظاهر می کند.

پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: وقتی که مردم. تحصیل علم نمایند

و عمل نکنند، زبانی اظهار دوستی نمایند و در دل بغض یکدیگر را بگیرند و قطع رحم نمایند این زمان خدا آنها را نفرین فرماید و چشم و گوش آنها را کور و کر سازد.

دربارۀ آنچه تاکنون نوشتیم از خدای متعال عافیت میطلبیم.

این دوازده خصلت مهلکی بود که از راه مناظره بدست میآید که نخست آنها بهشت را تحریم میکند و آخر آنها دوزخ را برایگان خریداری می نماید.

بدیهی است مردم مناظره کار برحسب مراتب شان در این خصوص متفاوت و مختلفند، آنها که دیندار و عاقلند از حمل مواد این اخلاق بی بهره نمیباشند، نهایت فرقی که با دیگران دارند همانست که بیشتر در اخفاء اخلاق میکوشند و بر اثر کوشش از تظاهر در انظار خودداری کرده لیکن به تداوی این امراض نمیپردازند.

تنها جهت جامعی که میان ایشان و دیگران در خصوص مناظره بدست میآید همان است که علم را برای غیر خدا آموخته که چنین نتیجه ناسودمندی حاصل شده.

در نتیجه فهمیده شد که علم هیچگاه مرد عالم را مهمل نگذارد، بلکه یا او را هلاک کرده و در ردیف اشقیا معرفی کند یا بدرجات سعدایش رساند و مقام تقرب بخدا را باو روزی نموده متدینش گرداند.

مناظره و دو فائده سودمند

اگر از راه اعتراض درآمده و بگوئی مناظره دارای دو فائده سودمند است و نتایجی بر آنها مترتب میباشد.

اول: مردم را در راه دانش ترغیب و تحریص میکند، زیرا اگر

دوستی ریاست در میان نبود علوم و دانشها مندرس و بیکار شده و هیچکس آن طوری که باید بدانش اعتنائی نمیکرد، و از آن طرف اگر بطور کلی سد باب مناظره کنیم رغبت بدانش اصولا از بین میرود و مردم توجهی نخواهند کرد.

دوم: بر اثر مناظره توجه خاطر پیدا کند و نفس انسانی هرچه بیشتر با نیروی کاملی برای مأخذ علم حاضر و مهیا شود.

اینک جواب ما: نخست از در مماشات درآمده میگوئیم راست گفتی و از گفتارت استفاده میشود که آدم دانشمند و فهیمی هستی، لیکن پشت ورق را ملاحظه کردی که چنین اعتراضی نمودی، زیرا آفات دوازده گانه را که تذکر دادیم تنها سد باب مناظره را در نظر نداشتیم بلکه برای مناظره هشت شرط و دوازده آفت بیان نمودیم تا مناظر، شرائط هشتگانه را مراعات کرده و از آفات دوازده گانه هرچه بیشتر خودداری کند سپس فوائدی که بر مناظره مترتب است از نظر رغبت در دانش و تشحیذ و تهیهٔ خاطر بطرف خود جلب کرده و عملی کند.

اکنون که سخن بدینجا رسید اگر غرض تو آنست که شایسته است در همهٔ این آفات مرخص باشد و تنها برای رغبت در علم و تشحیذ خاطر تمام آنها را عهده دار شود بد حکمی کردهٔ، زیرا که خدای تعالی و پیمبر و برگزیدگان او مردم را برای اجر آخرت نه از جهت ریاست و آقائی ترغیب بدانش کرده اند، آری ریاست سبب طبیعی است که طبعا آدمی باین رشته تمایل میکند و شیطان هم یگانه مراقب و متحرک این راه است اصولا از نیابت و یاوری تو بی نیاز است، بنابراین کسی که بر اثر تحریک شیطان وارد جادهٔ علم شود از کسانی خواهد بود که پیغمبر ص در حق او فرموده: همانا کردگار توانا این دین مبین را که بر اثر

کوششهای من بدست شما آمده بوسیلهٔ همت مردم فاجر و آنها که از این شریعت بهرهٔ ندارند برقرار میدارد.

از آن طرف کسی که بر اثر تحریک پیغمبران بدانش رغبت نماید و بر اثر تحریص ایشان و پاداش اخروی خود را مهیا کند او از ورثهٔ پیغمبران و جانشینان ایشان و امینان خدا بر بندگان بشمار می آید،

اما اینکه گفتی: مناظره ایجاب میکند که تشحیذ خاطر برای آدمی حاصل شود راست است که باید خاطر را مهیا کند، و از آن طرف آفاتی را که مفصلا تذکر دادیم از میان ببرد.

سپس اگر بقدر کافی تمکن پیدا نکرد که از آنها دوری گزیند باید دست بردارد و برای همیشه در مواظبت و تفکر در دانش و تصفیه دل از کدورات اخلاق و خویهای ناپسند بکوشد، زیرا این موضوع بیشتر در تشحیذ ذهن مدخلیت دارد.

لیکن مردم دیندار بدون مناظره ذهنشان حاضر و مهیا است.

بدیهی است چیزی که تنها دارای یک سود است و از آن طرف آفات بسیاری بر او مترتب میباشد جائز نیست که آفات را ندیده گرفت و تنها بعنوان یک سود فرضی قیام کرد، بلکه حکم این موضوع حکم شراب و قماریست که خدا (در سوره بقره آیه دویست و شانزده) فرموده یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا.

در نتیجه خدای متعال بر اثر همین معنی هر دو را حرام فرموده و برای همیشه در تحریم آنها مبالغه نموده، اینک سخن را بدینجا خاتمه داده و خدا یار ما و توفیق دهنده است.

باب چهارم: در آداب کتابت و کتابهائی که آلت دانش است

اشاره

، و

ص :۲۸۲

موضوعاتی راجع به تصحیح و ضبط و وضع و حمل و فروش و عاریه و غیر اینها میباشد، و این باب در طی مسائلی خاتمه مییابد.

نتیجهٔ نویسندگی

اول-کتابت و نویسندگی تنها برای مطالب دینی و بزرگترین اسباب ملت حنیف اسلام از نظر کتاب و سنت و غیر اینها از علوم شرعیه و معارف عقلیه که قیام کتاب خدا و سنت رسول بر آنها است بشمار رفته.

کتابت از نظر علمی که مکتوب او برای احکام بکار برده شده تقسیم میشود.

زیرا اگر علم واجب عینی باشد و حفظ او منوط بکتابت باشد کتابت نیز واجب عینی خواهد بود و اگر علم، واجب کفائی باشد کتابت هم واجب کفائیست و اگر علم، مستحب است او هم مستحب خواهد بود.

و در (1)عصر ما که کتابت را با کتاب و سنت به سنجیم حکم واجب مطلق پیدا میکند زیرا کتب دینی آن اندازه نیست که بالنسبه باقطار عالم بفرض کفائی اکتفا نمود ویژه کتب تفسیر و حدیث که راههای آنها رو به کهنگی و اندراس گذارده و پرچمهای آنها اطلاع از پراکندگی و انتکاس داده، در نتیجه بر هر مرد مسلمان واجب است که بفراخور حال

1- ۱) اما این عصر که سراسر جهان رهین خدمت مخترع چاپ گوتامبرک هستند بهیچ وجه این حکم گردن گیر ما نخواهد بود، زیرا این خدمت از زمانی که در عالم اسلام شیوع پیدا کرد و اسلامیان به نشر زحمات و دسترنج بزرگان خود پرداختند و بسی خدمات شایسته و قابل تقدیری بعالم اسلام نمودند و کتبی که مدتها در کنج فراموشی دفن شده و کسی دسترس بآنها نداشته بلکه از وجود آنها مطلع نبود، مطبوع و در دسترس همگان گذارده شد و بدین وسیله مردم را از زحمت کتابت رهائی بخشیدند.

خود دامن همت بکمر زند و بطور کفائی از نظر کتابت و حفظ و تصحیح و روایت دربارهٔ آنها بکوشد، و به طوری که قواعد اصولی دربارهٔ فرض کفائی بما دستور میدهد باین طریق است که: چون کسی که فرض کفائی بر اثر همت او اقامه شود موجود نباشد همهٔ مکلفین بآن حکم مخاطبند به طوری که اگر همه در این باب تقصیر کنند گناهکارند، بنابراین امر کتابت واجب عینی بشمار رفته تا آن هنگام که من به الکفایه پیدا شود.

بالجمله، در باب حث بر کتابت و پاداش بی شماری که از این راه دستگیر علماء میگردد آثار بسیاری رسیده و احادیثی نقل شده.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: دانش را مقید ساخته و در بند کنید کسی عرض کرد تقید او بچه چیز است؟

فرمود به کتابت و نوشتن.

روایت شده مردی از انصار در کنار حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم می نشست و استماع حدیث میکرد لیکن نمیتوانست حفظ کند در نتیجه بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شکایت کرد فرمود از دست راستت یاری بجو و حضرت بدست او اشاره فرمود یعنی بنویس.

حضرت امام حسن علیه السّلام پسران خود و کودکان خواهرش را خواند، و فرمود شما خوردان و کوچکان قومید، بدین زودی که از بزرگان قوم بشمار خواهید رفت دانش آموزید و کسی که نمیتواند علم را محفوظ بدارد بنویسد و در خانهٔ خود باقی بدارد.

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود بنویسید، زیرا تا وقتی که ننوشته اید تمکن ندارید حفظ کنید.

و فرمود: اتکال دل بنوشتن است.

عبیده بن زراره گفت که حضرت صادق علیه السّلام فرمود نوشتهای خود

را نگهداری کنید زود باشد که بآنها نیازمند شوید.

مفضل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السّلام بمن فرمود بنویس و علمت را میان برادران خود انتشار بده، زیرا اگر بمیری نوشتهایت به پسرانت ارث برسد، و زمان سختی بیاید که مردم بغیر از نوشتهای خودشان مونسی نداشته باشند.

صدوق (1)قده در کتاب امالی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت کرده: بندۀ مؤمنی که بمیرد و پارۀ کاغذی که دانش بر او نوشته از او بجا بماند آن کاغذ میان او و آتش ساتر باشد و خدای متعال در مقابل هر حرفی که نوشته شهری وسیع تر از دنیا و ما فیها باو ارزانی فرماید و کسی که یک ساعت حضور عالمی به نشیند فرشتۀ از جانب خدا او را ندا کند که در کنار بندۀ من جا گرفتی سوگند به بزرگواری و جلال خود که ترا بی باکانه بهمراهی آن عالم در میان بهشت جای میدهم.

نویسنده تنها قصدش خدا باشد

دوم-کاتب در باب کتابت خود به طوری که دانش خود را برای خدا آموخته کتابت را هم برای خدا انجام دهد، زیرا که کتابت عبادت و قسمتی از تحصیل و حفظ دانش بشمار رفته، و اگر بکتابت آهنگ حظوظ نفسانی و لذائذ دنیوی نموده و بکلی از خدا غفلت کرده در تحت مادۀ دانشی در

1- ۱) ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به صدوق و ابن بابویه، از فقها و وجوه طائفه امامیه بوده در غیبه صغری او و برادرش حسین بدعاء حضرت ولی عصر (ع) متولد شدند، صدوق سال ۳55 به بغداد وارد، و در عین حال که حدیث السن بوده شیوخ طائفه از او بهره مند میشدند، و در علماء قمیین بکثره حافظه و علم نظیر نداشته و ۳۰۰ کتاب که از آنها است من لا یحضره الفقیه یکی از کتب اربعه نگارش داده، و سال ۳۸۱ هجری بری، در گذشته و مقبرۀ او معروف و مزار شیعیان است.

آید که برای غیر خدا آموخته و پیش از این مقداری کافی از مذمت و نویدهای عذاب او را یاد کردیم.

کتابت از نظر خیر و شر اضافهٔ بر دانش پیدا میکند، زیرا این موضوع بدست او ترتیب داده شده و در روز قیامت برهان بر له یا علیه او خواهد بود، در نتیجه آنچه را عملی ساخته متوجه باشد، خیر و شر و سنت و بدعتی که مورد عمل واقع میشود در حیوت و مماتش بنوشتهای او مترتب خواهد شد، بنابراین شخص کاتب با کسی که از نوشتهای او سود یا زیانی برده در پاداش برابر است، و بهمین علت متوجه باشد چه کرده و چه نوشته،

و از اینجا دانسته میشود که در بعض از موارد، پاداش کتابت بر دانش برتری پیدا میکند، زیرا انتفاع از کتابت و دوام او بیشتر است، و روی همین موضوع مرکب دانشمندان بر خون شهیدان برتری پیدا کرده زیرا مرکب علماء پس از مرگشان مورد استفاده است و خون شهیدان بعد از مردنشان سودی نخواهد داشت.

کتبی را که نیازمند است بهر وسیلهٔ باشد فراهم نماید

سوم-شایسته است محصل کتبی را که در علوم نافعه نگارش یافته و محتاج الیها است تا وقتی که متمکن است بوسیله کتابت یا خرید بدست آورد یا با اجاره و عاریه تحصیل کند، زیرا که کتب در حقیقت آلت تحصیل دانش است.

پیوسته افاضل از دانشمندان در زمانهای گذشته بدین موضوع اهمیت میداده در نتیجه ترقی و تعالی که در حق دیگران تصور نمیشد نصیب ایشان میگردید چنانچه داستانهای آنها در این خصوص باندازه ایست که از روش این کتاب بیرون است، پسندیده نیست شخص محصل، تحصیل و کثرت معلومات خود را مرهون فهم و دانش بداند، بلکه علاوه

بر این برنج و کوشش و نشستن در محضر اساتید نیازمند است،

شاعری گفته:

اذا لم تکن حافظا واعیا

فجمعک للکتب لا ینفع

وقتی که حافظ و نگهبان دانش نیستی و گوش شنوا نداری جمع آوری کتابها سودی نخواهد داد.

کتابی که به آسانی تحصیل میشود احتیاجی به نسخه برداری ندارد

چهارم-درصورتیکه از تحصیل کتب بوسیلۀ خرید یا غیر او تمکن دارد به استنساخ کتب نپردازد، زیرا اشتغال به فرا گرفتن علم اهمیتش بیشتر از نسخه برداری کتب مربوط بآن علم است، آری اگر خرید کتب بر اثر کمی بودجه یا طنازی نویسنده میسر نشود خود به کتابت او بپردازد، و تا وقتی که از خریدن کتاب عاجز نشده عاریه نکند، هنگامی که بر اثر مقتضیات زمان به استنساخ کتب اقدام میکند دامن همت بکمر زده با تمام قوا مشغول فعالیت شود، زیرا خدا او را یاری کرده و حظ دانش را بر او ضایع نفرماید از آن طرف بهره بری از دانش در صورتی فوت شود که آدمی تنها کسالت و تنبلی را عادت قرار داده و بروش او حرکت کند.

گفته اند: کسی که با انضباط کامل در حفظ وقت خود بکوشد مطلبی را که در نظر دارد فراگیرد.

پیش از این چند جملۀ در این خصوص تذکر داده شد.

عاریه کردن کتب

پنجم-کسی که از عاریه کردن کتب زیانی نمی بیند مستحب مؤکد است کتابهائی را عاریه کند، زیرا این عمل ایجاب میکند محصل به دانش کومک نموده و نیکوکاری و همراهی با تقوی و پرهیزکاری را

تقویت نماید، باضافه عاریه گرفتن کتب از جمله اموریست که دارای فضل و پاداش اخروی است.

یکی از علما گفته: برکت دانش در اعارهٔ کتابها است.

دیگری گفته: کسی که در انتشار دانش بخل ورزد بیکی از سه امر گرفتار شود!

اول: دانشی که آموخته فراموش کند،

دوم: بمیرد به طوری که از دانش خود سودی نبرد.

سوم: کتبیکه بزحمات طاقت فرسائی بدست آورده برایگان از دست بدهد.

شایسته است آدمی که برای عاریه بحضور معیر (عاریه دهنده) میرسد وی را از نظر چنین احسانی که دربارهٔ او اراده کرده سپاسگزاری نموده و پاداشی نیکو برای او خواستار شود.

نگهداری کتب عاریه

ششم-هرگاه کتابی را بعنوان عاریه اخذ کرد واجب است در محافظت او از تلف و عیب ناکی بکوشد و برای همیشه کتاب را نزد خود نگه ندارد بلکه چون از کتاب بی نیاز شد بصاحبش برگرداند و او را حبس نکند تا در نتیجه صاحبش را از انتفاع بی بهره نسازد و خود را از فوائد او کسل ننماید.

و از آن طرف کاری نکند که صاحبش سوگند یاد کند که بدیگری عاریه ندهد.

بدیهی است صاحب کتاب هر زمانی که کتاب را طلبید حبس او حرام است و مستعیر ضامن خواهد بود.

گذشتگان از علما در مذمت اشخاصی که در رد کتب عاریه

کندی کرده و به تنبلی گذرانده سخنانی بعنوان نظم و نثر گفته و بغیر از یکی از آنها دیگران بر اثر حبس و کوتاهی در حفظ کتاب از اعاره خودداری نموده اند.

کتاب عاریه و اصلاح

هفتم-کتابی که عاریه گرفته یا اجاره نموده بدون اذن صاحبش حق ندارد اصلاح کند یا حاشیه بنویسد و در (1)آغاز و انجام کتاب مطالبی را مذکور بدارد مگر برضایت صاحبش اطلاع پیدا کرده باشد.

کتابی را که عاریه گرفت سیاه نکند و بدیگری عاریه ندهد و بدون ضرورت با آنکه شرعا تجویز شده باشد گرو نگذارد، بدون رضایت صاحبش نسخه برداری نکند زیرا نسخه برداری انتفاع زائد بر مطالعه و اشق از اوست، آری اگر وقف عام باشد به طوری که همه کس از او منتفع شوند استنساخ و انتفاع از او بشرط مراعات احتیاط ضرری ندارد.

اگر شخصی اهلیت داشت میتواند هنگام مطالعه با اذن ناظر وقف یا دیگری که متولی این امر است کتاب را تصحیح کند بلکه

1- ۱) چه بسیار عمل ناپسندی انجام میدهند آنهائی که پشت کتاب دیگری را ضایع میکنند و نام خود را بعنوان یادگاری مینویسند، و این شعر را برهان خود میدانند، بر پشت کتاب دوستان خط بنویس و به یادگار بگذار، حیف نیست کتابی که باید مورد استفاده قرار بگیرد بر اثر نقشهای نابجائی ضایع گردد، مردم سابق پیش از آنکه سجل احوال در مملکت مرسوم شود، پشت قرآنها و کتاب دعاها سال تولد کودکان خود را با خطهائی عجیب مینوشتند، در ظرف چند سال صفحات ظهر کتاب پر میشد بحاشیها می پرداختند و کماکان بنوشتن سال میلاد آنها سرگرم بود بلکه از حاشیه تجاوز کرده با متن کتاب سرشاخ میرفتند.

گاهی از اوقات هم واجب میباشد و اگر کتاب وقفی ناظر معینی نداشت حاکم شرع ناظر اوست.

وقتی که باذن صاحب کتاب یا ناظر او شروع به استنساخ میکند کاغذ را بر روی کتاب نگذارد تا به شیوهٔ او نگارش بدهد، مرکب را بر سطح کتاب نریزد بالای خط را با قلم مرور ندهد مجملا: از هر چیزی که عرفا او را کوتاهی در امر کتاب میدانند خودداری کند و آنچه را یادآوری کردیم اموریست زائد بر حفظ کتاب شخصی، زیرا انسان در کتاب خود تصرفاتی میکند که در غیر او تجویز نشده ویژه آنهائی که در محافظت کتاب کوتاهی میکنند زیرا بسیاری از مردم بر اثر خوی ناپسندی که دارا هستند کتاب خود را بینهایت أستعمال کرده و کثیف می نمایند و حال آنکه این عمل در کتب عاریه بهیچ وجه من الوجوه روا نباشد.

ترتیب بهره بری از کتاب

هشتم-هرگاه کتابی را برای مطالعه یا استنساخ گرفت او را گشاده بر روی زمین نگذارد بلکه میان دو کتاب یا بر کرسی و لوحی که برای این عمل آماده گردیده قرار بدهد تا در نتیجه به ته دوزی او زیانی وارد نیاید.

محافظت و طرز نهادن کتب

نهم-به طوری که یادآوری کردیم هرگاه کتاب را برای مطالعه باز کند بر کرسی یا لوح یا چوب و امثال آنها قرار بدهد، بهتر آنست که میان کتاب و زمین فاصله باشد و بدون فاصله بر زمین نگذارد مبادا رطوبت یا چیز دیگری باو اثر کند و هرگاه کتاب را بر چوبی گذارد زیر و روی او را چیزی بگذارد تا جلد کتاب بکلی از آفت و خرابی نگهداری شود

ص : ۲۹۰

و همچنین میان کتاب و چیزی که موجب خرابی کتاب میشود چیزی قرار بدهد یا کتاب را بدیوار یا محل دیگر تکیه دهد.

در گذاردن کتاب چنانکه تواند تأدب نماید زیرا برحسب اعتبار علوم و شرافت و بزرگواری مؤلف برتری پیدا میکند در نتیجه اشرف را فوق همه بگذارد پس از آن در تدریج (ردیف کردن کتب) بقیه نیز گستاخی نکند، و هرگاه با آنها قران کریم بود البته او را فوق همهٔ کتب جای دهد بلکه بهتر آنست در ظرف دسته داری قرار داده و او را در بالای مجلس به آهن یا میخ پاکیزهٔ که بدیوار کوبیده شده بیاویزند.

پس از قرآن در مراعات کتب حدیث و تفسیر قرآن و اصول دین و اصول الفقه و فقه و عربیت کوتاهی نکند، کتب سنگین وزن را از نظر حفظ اوراق کتب کوچک بر روی آنها نگذارد نشانیهای زیادی در کتاب نگذارد، زیرا بزودی کتاب ضایع میشود شایسته است نام کتاب را در پشت جلد کتاب بنویسد زیرا نتیجه اش شناسائی کتاب و آسانی اخراج اوست از میان کتابها.

مراعات کتب

دهم-کتاب را محل کتاب پاره ها و مخده و باد بزن و مکثف و تکیه گاه و کشتارگاه کیک ها و امثال آنها بویژه در ورق کتاب قرار ندهند و حاشیه یا گوشهٔ کتاب را درهم نه پیچند (1)علامت و نشانهٔ درس را چوب

1- ۱) به طوری که امروز مرسوم شده میان محصلین قدیم و جدید، ویژه نونهالان دبیرستانها که بکلی کتب درسی ایشان در نظر خود آنها بهائی ندارد بقدری کثیف مانند آدمی بخت برگشته، بی جلد و یا جلد برگشته است، گذشته از این زیر و روی سطور کتاب را به اندازهٔ بامداد نوشته که شخص، هنگام مطالعه طاقت فرسا شده و بی رغبت میگردد.

یا آلت خشگی قرار ندهد بلکه کاغذ نازکی بگذارد، هرگاه خواست انگشت بمحل نشانۀ درس بگذارد تا مطلب را بدست آورد آن قدر با ناخن فشار ندهد که اثرش بر کتاب ظاهر شود.

مهربانی با صاحب کتاب

یازدهم-هرگاه کتابی را بعنوان عاریه گرفت است هنگام گرفتن، با صاحب کتاب تفقد نموده و با روی گشادۀ عمل خود را انجام دهند.

هرگاه کتابی را خریداری کرد آغاز و انجام و وسط او را وارسی کند و ترتیب ابواب و صفحات را ملاحظه نماید سپس ورق بینی کرده و صحتش را یا آن اندازۀ که بنظر خود صحیح میداند اعتراف نماید، و هرگاه وقت اجازه نمیداد که بخوبی اوراق کتاب را تفتیش نماید به الحاق یا اصلاحی که در آن کتاب تصادف کرد صحتش را امضا کند.

برخی گفته اند چراغ کتاب روشنی ندهد مگر آن هنگام که به تاریکی اصلاح بر اثر حذف و تغییر و تبدیل حروف و الحاق و اتصال و امثال اینها دچار شود. سپس که از کوی ظلمانی بیرون آمد چون طلای خالصی باشد که از آزمایش محک بدر آمده باشد.

نسخه برداری و طهارت

دوازدهم-هرگاه به استنساخ کتب علوم شرعیه پرداخت شایسته است با طهارت و رو بقبله بوده و بدن و جامه و مرکب و کاغذش پاک باشد.

نخست بکتابت بسم اللّه الرحمن الرحیم، و الحمد للّه و الصلوه علی رسوله و آله، شروع کند گرچه مصنف کتاب این جمله را نه نوشته باشد، لیکن اگر خود کاتب بنویسد باین معنی اعلام کرده و بعد از آن بنویسد، قال المصنف یا قال الشیخ و امثال اینها و چون جزئی

را به انتها رسانید بنویسد، هذا اخر الجزء الفلانی و یتلوه کذا و کذا و بحمد و صلاه و سلام خاتمه بدهد، ناگفته نماند این موضوع در صورتی است که کتاب کامل نشده باشد و باوجود تکامل او بنویسد، تم الکتاب الفلانی او الجزء الفلانی و بتمامه تم الکتاب و امثال اینها که در نگارش آنها فوائد بسیاری است.

هرگاه در وقت استنساخ نام خدا را نوشت آن نام مقدس را بزرگ شمرده و در کنارش علاوهٔ بر آنکه بآنها تنطق میکند بنویسد تعالی یا سبحانه یا عز و جل یا تقدس و مانند اینها و هرگاه نام مقدس حضرت پیغمبر را نویسد أبتدا صلوات بر آن حضرت پس از آن درود بر اولاد طاهرینش را اضافه بر آنکه زبانا بگوید و بنوشتهٔ، کتاب قناعت نکند بنویسد البته از مکرر نمودن صلوات بر آن حضرت و لو در یک سطر چندین بار مکرر شود بدحال نشود، عدهٔ صلوات بر آن حضرت را رمزی نگارش میدهند، مانند، صلعم، صلم، صم، (ص) ، صلسم، البته همه اینها برخلاف اولی و منصوص است، بلکه عدهٔ گفته اند: نخستین کسی که صلعم نوشت دستش قطع شد.

و کمترین موضوعی که در این امور موجب اخلال اکمال کتابت میشود همانا فوت شدن پاداش بزرگی است که از این راه حاصل میشود

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: کسی که در کتابی صلوات بر من بفرستد تا وقتی که نام من در کتاب جاویدانست فرشتگان برای او استغفار کنند.

و هرگاه بنام یکی از صحابه رسید ویژه بزرگان آنها بنویسد رضی اللّه عنه یا تغمده اللّه برحمته، در نتیجه شایسته است برای ائمه (علیهم- السلام) نوشت، گرچه خلاف همه اینها هم تجویز شده بلکه بر هر

مؤمنی صلوات جایز باشد چنانچه قرآن و حدیث باین معنی گواهی میدهند.

نوشتن آنچه ذکر شد از ثنا و امثال او تنها دعائی است که انشا میکند نه سخنی باشد که روایت نماید، و در این خصوص هم عمل مصنف کتاب مدخلیت ندارد باین معنی که مؤلف صلوات و سلام را ننوشته ما هم ننویسیم بلکه نگارش بدهد، گرچه از اصل منقول یا مسموع حذف شده باشد.

و هرگاه از این موضوع تصنیف یا روایتی بدستش آمد آنچه محل اعتنا است همان را ثبت و ضبط کند حد اکثر، آنچه تاکنون نوشتیم راجح و مختار در نظر بسیاری از علما است.

برخی از علما معتقدند که همهٔ اینها را ترک کند و تنها به صلوات و سلام زبانی قناعت نماید.

شایسته است سلام بر پیغمبر را توأم با صلوات بر آن حضرت بگوید، تا بظاهر (1)آیه عمل کرده باشد آری اگر بصلوات تنها اکتفا کرد ضرری نخواهد داشت.

محصل به حسن خط نپردازد

سیزدهم-محصلی که به تحصیل علم اشتغال دارد چندان در حسن خط مبالغه نکند بلکه تمام همت خود را در صحت خط بکار برد.

و تا میتواند از تعلیق بر کتاب خودداری کند و از مشق حروف به پرهیزد.

تعلیق: عبارتست از اختلاط حروفی که تفریق آنها شایسته نمی باشد.

1- ١) إِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى اَلنَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا الخ

مشق حروف به این معنا است که در کتابت آنها تسریع نکند تا در نتیجه به تغییر حروف دچار شود.

برخی گفته اند: سنجش خط به اندازۀ میزان قرائت است، بهترین قرائت آشکارتر اوست و نیکوترین خط هویداتر او میباشد، شایسته است از ریزنویسی خودداری کند زیرا سودی بر این معنی مترتب نخواهد بود یا کاملا محل انتفاع کسی که دیده گانش ضعیف است نمیباشد بسا هست چشم خود کاتب هم پس از این بعارضۀ ضعف مبتلا میشود و نتیجه نمیبرد.

یکی از علما به کاتبی که بریزنویسی اشتغال داشت میگفت:

این طور منویس زیرا آنچه بیشتر محل توجه و احتیاج تو میباشد بتو خیانت میکند.

دیگری گفته: خطی بنویس که هنگام نیازمندی بدردت بخورد و خطی نگارش مده که در پیری و ناتوانی چشم بهرۀ نخواهی برد.

بدیهی است آنچه تاکنون نوشتیم دربارۀ غیر مصنفین کتاب است زیرا کندی آنان در کتابت و عدم اعمال حسن خط ایجاب میکند که حد اکثر اغراض آنها از نظر خوشنویسی فوت شود بهمین علت است که بیشتر اوقات مشقت در قرائت بر اثر اختلاط حروف و کلمات پیدا می شود زیرا مؤلف کتاب نظر باینکه تمام جهت فکر خود را مصروف لطائف و مطالب داشته در کتابت سرعت میکرده و به طور کلی توجهی به صحت و سقم کلمات و حروف ننموده.

ص :۲۹5

طرز تهیۀ قلم

چهاردهم-گفته اند شایسته نیست [1]قلم، حد اکثر سختی را داشته باشد که در نتیجه از روانی بازماند یا آن اندازه سست باشد که شخص کند قلمی هم با او بسرعت نویسد عدۀ گفته اند: هرگاه خواستی خط تو نیکو شود خانۀ قلم را دراز و درشت ترتیب بده و قط قلم را بطرف راست محرف گردان.

قلم تراش را تیز کن تا در تراشیدن قلم روان باشد ویژه برای تراشیدن حروف زائدی که بکار رفته، البته قلم تراش را برای غیر این موضوع بکار نبرند.

قط زنی که قلم را بر او قط میزنند باید سخت باشد، بزرگان برای این عمل نی فارسی سخت یا آبنوس ثمین و سنگین را انتخاب میکردند.

طرز نوشتن حروف و کلمات

پانزدهم-شایسته است حروف را از یکدیگر جدا ننویسد و طوری نگارش دهد که بغیر هم اشتباه نشود بلکه هر حرف و کلمه را

1- ۱) اولا میکنم بیان قلم بشنو این نکته از زبان قلم قلم سرخ رنگ می باید نه بسختی چو سنگ می باید نه سیاه و نه کوته و نه دراز یاد گیر ای جوان ز روی نیاز معتدل نه سطبر و نه باریک اندرونش سفید نی تاریک نه در او پیچ و نه در او تابی ملک خط راست نیک اسبابی گر قلم سخت باشد و گر سست دست زین و زان نباید بست قط اول نکو نمی باید دومش گر نکو بود شاید قط اوسط کنی خطا باشد گر محرف کنی روا باشد

به نحوی که حق اوست مراعات کند و آدابی که در این خصوص رسیده رعایت نماید.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به برخی از نویسندگانش فرمود، دوات را لیقه کن و قلم را محرف بساز و باء بسم اللّه را بکش و سین را گشاده ساز و میم را کج منویس اللّه را نیکو به نگار رحمن را ممدود کتابت کن و رحیم را بخوبی نگارش ده. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و چون از نوشتن آسوده خاطر شدی قلم را بگوش چپت بگذار که او بهتر ترا یادآوری میکند.

زید بن ثابت گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود هرگاه بسم اللّه را نوشتی سین را واضح بنویس.

ابن عباس گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میفرمود تا سین بسم اللّه را بلند ننوشتهٔ باء و میم را کشیده منویس.

انس گوید: پیغمبر فرمود هرگاه یکی از شماها بسم اللّه را نوشت سین را کشیده بنویسد.

و همو روایت کرده: کسی که بسم اللّه را برای بزرگواری خدا نیکو بنویسد خدا او را ببخشاید.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردی که در نیکوئی بسم اللّه کوشش کند بخشیده میشود.

جابر روایت کرده: هرگاه یکی از شماها کاغذی نوشت بر او خاک افشاند که به رستگاری نزدیکتر است.

انفصال مضاف و مضاف الیه

شانزدهم-مکروه دانسته اند که مضاف اسم جلاله مانند عبد اللّه، رسول اللّه، را با فاصله نویسند باین معنی که عبد را در سطری و اللّه را

در سطر دیگر بنویسند زیرا این عمل صورتا ناپسند است.

بدیهی است کراهت مذکور تنها برای تنزیه است.

و در تحت مادۀ فوق است اسماء پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و صحابه و امثال آنها که ایهام خلل در آنها راه پیدا میکند.

مثلا: ساب النبی کافرا را شایسته نیست که ساب النبی را در آخر سطر و کافرا را در ابتداء سطر دیگر بنگارند، ناگفته نماند که کراهت فوق الذکر منحصر به مضاف و مضاف الیه نیست در هر جملۀ که سرانجام بزشتی بدل شود همین حکم را دارد چنانچه مکروه شمرده اند که پارۀ از کلمه در سطری و بعض دیگر، آن در سطر دیگر نوشته شود.

مقابلۀ کتاب با اصل صحیح

هفدهم-بر اوست که کتاب خود را با اصل صحیح موثوق بهی مقابله کند بهترین اصل، همانست که مصنف نوشته سپس کتابی که از اصل مصنف نوشته شده بعد از آن اصلی که با کتاب مصنف مقابله شده و خط وی بر او ترسیم گردیده پس از آن با اصلی که با غیر کتاب مصنف مقابله شده و صحت آن احراز گردیده زیرا یگانه غرضی که بر مقابلۀ کتاب مترتب شده همانست که کتاب با اصل مصنف مطابق باشد در نتیجه کتابی که لازم است مورد استفاده قرار بگیرد همانست که صحت او متعین باشد بنابراین شایسته است بیش از پیش همت خود را دراین باره مصروف بدارد.

یکی از علماء به پسرش گفت: فلان کتاب را نوشتی؟ گفت آری، گفت با اصلش مقابله کردی؟ جواب داد نه، گفت بنابراین دیگر منویس.

(1)

اخفش گفته: کتابی که استنساخ شده و با اصلش مقابله نگردیده سپس به نسخه برداری از او همت گمارند کتابی ناسودمند باشد.

و بهمین معنی خلیل بن احمد سبقت گرفته و گوید هرگاه کتابی سه مرتبه استنساخ شود و با اصلش مقابله نگردد سرانجام قابل انتفاع نباشد.

پس از مقابلهٔ با اصل

هیجدهم-هرگاه کتاب با اصلی مقابله و تصحیح شود شایسته است.

مواضع محتاج الیها مضبوط بماند، در نتیجه حرف نقطه دار را منقوط و مشکل به شکل نویسند و جای اشتباه را ضبط و محلهای تصحیف را مراعات نمایند، لیکن حروف و کلماتی که بدون نقطه و شکل فهمیده میشوند به نقطه و شکل وقعی نگذارند زیرا به چیزی که ثمرهٔ مهمی بر او مترتب نیست اشتغال پیدا کرده و رنج بیهودهٔ بر خود هموار نموده بسا هست کتاب را از انتفاع بزرگان بیرون برد گرچه مبتدیها و دیگران از این راه بهره مند شوند.

جمیل بن دراج روایت کرده: که حضرت صادق فرمود حدیث ما را که از گروه فصحائیم اعراب گذارید.

بدیهی است کلماتی که بر اثر آنها اختلاف معنی ایجاد میشود ضبط آنها مهم شمرده شده مانند حدیث ذکوت الجنین ذکوه امه و همچنین

1- ۱) ابو الحسن سعید بن سعد بلخی مجاشعی از بزرگان و معاریف ادباء و او را اخفش اوسط میگفتند و او اشهر اخافشه بوده و اخفش مطلق مراد همین شخص است وی شاگرد خلیل و سیبویه و واضع بحر خبب عروض میباشد. و در اواخر از استاد خود سیبویه اعلم بوده و سیبویه نخست مطالب خود را باو عرضه میداشته سپس درج میکرده سال ۲۱5 یا ۲۲۱ درگذشته.

ضبط اسمائی که موقع اشتباه است لازم دانسته، زیرا آنها سماعی است و منحصر بشنیدن از عرب است گرچه ضبط آنها در حاشیه چندان مورد توجه نباشد لیکن برای دفع اشتباه مضبوط شود، ویژه هرگاه خط ریز نوشته شده باشد و سطور کاغذ تنگ باشد، هرگاه این موضوع را در حاشیه عملی نمود ذیل او بنویسد، فیها بیان یا حرف (ن) را رقمی کند

به طوری که استفاده شده عادت بر این جاری بوده که در ضبط حروف معجمه به نقطۀ تنها اکتفا میکردند و برای حروف مهمله طرقی را معین نموده بودند.

اول: عدم تعرض و تنها اهمال (بی نقطه بودن) را نشانه قرار دهد لیکن این موضوع به نظر گروهی از علما صحیح نیست زیرا گاهی حروف نقطه دار بر اثر غفلت به بی نقطه اشتباه میشود.

دوم: در زیر حرف بی نقطه بهمان اندازه که بالای حرف نقطه دار نقطه میگذارد، بگذارد، در نتیجه، زیر راء و دال یک نقطه بگذارد و در زیر سین سه نقطه قرار بدهد لیکن در میان حروف مهمله، حاء مهمله از این حکم برای اشتباه بجیم استثناء شده.

سوم: مانند همان حرف بی نقطه را منفردا بنویسد لیکن بهتر آنست که در زیر آن حرف مهمله کوچکی نویسند.

چهارم: بر زبر حرف مهمله شکل کوچکی هلالی یا مانند ریزه قلمی که بر پشت افتاده ترسیم کنند،

پنجم: بر فراز مهمله خط کوچکی بکشند البته این موضوع در بسیاری از کتب قدیمه موجود است لیکن بر اثر خفا، مورد توجه همگان واقع نشده.

از جمله اموری که در باب ضبط حروف مراعات شده همانست که

در باطن کاف معلقه کاف کوچک یا همزۀ نگارش دهند و در دل لام، لام خوردی رسم نمایند.

پس از تصحیح

نوزدهم-شایسته است بر فراز کلمۀ که تصحیح کرده و ضبط نموده از نظر اینکه هنگام مطالعه یا تطرق احتمال شبهۀ عارض نشود رسم صحت کوچکی (صح) بنویسد و نیز فوق کلمۀ که در تصنیف یا نسخه برداری بخطا برخورده علامت خطاء کوچکی گذارده و در حاشیه کلمۀ صواب را درصورتیکه محققا یا به ظن متأخم بعلم بدست آورده باشد نگارش دهد و کلمۀ که بر او مشکل مانده و وجهش ظاهر نشده رسم (ص) که سر صاد مهمله و مختصر صحیح است بنویسد

بعضی گفته اند: جائز است علامه مذکور را نقطه دار بنویسد که مختصر از ضبه باشد.

بدیهی است علامه مذکور را بر فراز کلمه با فاصله کمی بنویسد تا گمان نرود نوشتۀ اولی خط خورده، و از آن طرف هرگاه خود او یا دیگری تحقیق کردند و آنچه نقل شده صواب بود بران صاد، حاء مهملۀ اضافه کنند که صح گردد.

بعضی گفته اند: رمز ضبۀ مذکور برای صحیح ناقص استعمال میشود و در هرکجا رمز نامبرده بکار رفته باشد با آنکه روایت و مقابله اش صحیح میباشد کاملا صحت ندارد و یگانه منظورش از استعمال رمز مذکور آنست که ناظر در نقل آن جمله غفلت نکرده و احتیاجی باصلاح بعدی ندارد.

برخی از متجاسرین کلمۀ که ابقاء او صحیح است تغییر میدهند و رمز ضبه را از نظر شباهتش به ضبه الانائی که خللی در او واقع شده

در چنین هنگامی بعنوان عاریه بکار میبرند و وجه جامع میان این دو منحصر است باینکه وقوع هر دو در چیزی شده که دارای خلل است، گذشته از این استعمال رمز مذکور نظر به شباهت به ضبه الباب است که باب، بر اثر او مقفل، و جملهٔ که ضبه بر فراز او باشد قرائتش متجه نمیباشد و گویا مقفل است.

مطلب اضافی و نامناسب

اشاره

بیستم-هرگاه در کتاب کلمهٔ اضافی و بی مناسب نوشته در یکی از سه امر مخیر است.

نخست: کشط که عبارت است از تراشیدن و ازاله نمودن کلمهٔ بیجائی را بوسیله قلم تراش که از این معنی تعبیر به بشه (با باء موحده) یا حک می نمایند، لیکن بدین زودی خواهیم گفت که ازالهٔ جملهٔ زیادی بغیر کشط اگر صورت بگیرد بهتر خواهد بود.

دوم: محو، عبارت است از ازالهٔ بدون قلم تراش باین کیفیت که کاغذ صیقلی باشد و مرکب تازه که در جوف کاغذ فرونرفته باشد، مسلم است که محو بهتر از کشط باشد، زیرا زمان اولی نزدیک تر و از فساد محل و حیله هائی که در این عمل بکار برده شده در امانست،

و از آنجا که مرکب دارای طراوت و لطافتی است که به آسانی زائل میشود بعضی از قدماء گفته: جوانمردی است که در جامه و لب مردان اثر مرکب دیده شود.

سوم: ضرب، این قسم از دو قسم مذکور بالا ویژه در کتب حدیث بهتر باشد زیرا دو قسم فوق ضعف کتاب و تحریک تهمت را ایجاب میکند و گاهی است که کاغذ را فاسد می نماید.

برخی از مشایخ گفته اند: اساتید کراهت داشتند که در مجلس سماع حدیث، قلم تراش حاضر باشد تا در نتیجه کلمهٔ تراشیده نشود.

ص :۳۰۲

گذشته از این میتوان گفت همین کلمه شاید در روایت دیگر صحیح باشد و چون کتاب را دفعه ثانی بر استاد دیگری قرائت کنند و کلمهٔ که تراشیده شده در روایت استاد دومی صحت پیدا کند احتیاج به الحاق دارد، لیکن اگر در روایت اولی خط خورده و در روایت دیگر صحیح باشد فقط بعلامتی که حاکی از صحت اوست اکتفا میشود

کیفیت ضرب

دربارهٔ ضرب و کیفیت او سخن ما در ضمن پنج مقال خاتمه پیدا میکند،

نخست: حروفی که ضرب بر آنها واقع شده بوسیلهٔ خطی که بر فراز آنها کشیده میشود به یکدیگر متصل شوند هنگام مغاربه این قسمت را شق نامند، بهتر آنست خط مزبور، خط نازکی باشد که مقصود را بفهماند و کاغذ را سیاه نکند و حروف را از بین نبرده و قرائت آنها را دشوار نسازد.

دوم: خط ضرب را بالای حروف زیادی کشیده و از آنها جدا ترسیم کنند و دو طرف خط را به اول و آخر کلمهٔ اضافی بدین شکل قرار دهند (-)

سوم: لفظ لا، یا من، را اول جملهٔ زیادی و الی را، آخر او بنویسند و چنین اراده کند که از اینجا تا اینجا ساقط است یا این کلمه تا اینجا صحیح نیست و بنویسد که در روایتی صحیح و در روایتی ساقط شده، مثال هر دو بخش لا، الی، من، الی.

چهارم: در ابتداء و انتهاء جملهٔ زیادی دو نیمه دائرهٔ که او را پرانتز میگویند باین شکل () ترسیم کنند

پنجم: در آغاز و انجام جمله های اضافی صفری نهاده باشند.

صفر: دائرهٔ کوچکی است، و او را باین نام خوانده اند زیرا

حرفی که بوسیلهٔ صفر باو اشاره شود. خالی از صحت خواهد بود به طوری که همین معنی در حساب بکار برده شده، زیرا جائی که صفر قرار میدهند مسلم است که خالی از عدد میباشد (۰) و اگر ضیق محل مانع بود صفر را بر فراز او قرار دهند.

برخی از علما میان حرف باطل چندین صفر و نقطهٔ پشت سر هم مینوشتند.

در نتیجه اگر جملهٔ اضافی زیاده از یک سطر باشد یکی از سه وجه اخیر از پنج قسم را در اول و آخر سطر بکار برد یا اگر بخواهد در طرف حرف زائد قرار بدهد.

و اگر کلمهٔ مکرر شد یا سهوا چند بار نوشته شد دومی را مضروب قرار بدهد و اولی را بصحتش باقی بگذارد مگر آنکه دومی از نظر صورت زیباتر یا بقرائت نزدیکتر باشد و نیز اگر اولی در آخر سطر واقع شود ضرب را بر او وارد آورد زیرا از اول سطر نگهداری میکند

هرگاه حرف مکرر مضاف و مضاف الیه، صفت و موصوف، معطوف و معطوف علیه، مبتدا و خبر، باشد مراعات عدم تفریق میان آنچه گفتیم از ضرب برطرف مکرر که میان دو شیئی که باهم ارتباطی دارند فاصله شود بهتر است، از مراعات اول و آخر و بهتر آنها از نظر زیبائی زیرا مراعات معانی الزم از صورت خطی است.

هرگاه حرفی مضروب واقع شد و سپس صحت او هویدا گردید و خواست دو مرتبه صحیح او را بنویسد.

لفظ صح کوچکی بر بالای او نگارش دهد و تا وقتی که اوراق کتاب را سیاه ننماید لفظ مذکور را مکرر کند و در هرکجا که جملهٔ بخط متصل یا منفصل یا نقطه های پی درپی مضروب شود تکرار را فراموش

ص :4 ۳۰

نکند و جائی که بغیر اینها صورت ضرب حاصل شود بهتر آنست که خط مضروب را بر علامه من و لا و الی و دو نیمه دائره و صفر قرار دهد و لفظ صح را فوق او بنویسد.

موضوع تخریج و کیفیت آن

اشاره

بیست و یکم-هرگاه اراده کرد مطلب ساقط شدۀ را تخریج کند لازم است در حاشیه این عمل را انجام بدهد زیرا از تضییق و تاریکی کلمات هرگاه در میان سطور مینوشت در امان است، ویژه هنگامی که سطور تنگ نوشته شده و بیکدیگر متصل باشد.

عمل فوق را لحق بفتح حاء که از مادۀ لحاق بفتح لام بمعنی ادراک است گویند.

و درصورتی که میتواند اگر طرف راست از حواشی را برای موضوع فوق انتخاب کند و حواشی هم وسعت داشته باشد از نظر شرافت محل بهتر خواهد بود، باضافه که احتمال سقط دیگری هم میرود در نتیجه بطرف چپ حاشیه تخریج میشود.

اگر سقط اولی بطرف چپ تخریج شود بعد از آن در سطر ورقه سقط دیگری حادث شود، هرگاه بطرف چپ نوشته شود محل یکی از دو سقط بدیگری اشتباه شود و اگر اولی بطرف راست تخریج و نوشته شود طرف دو تخریج با یکدیگر برابر شود و بسا هست که به یکدیگر اتصال پیدا کنند زیرا هر دو سقط نزدیک یکدیگر خواهند بود، در نتیجه گمان میرود همانا این ضربی است که میان دو سقط صورت گرفته بنابراین ابتدا از جانب راست کند و چون این معنی را ضابط کار قرار دهد اشتباه برطرف شود مگر آنکه سقط در یک سطر بسیار واقع شود، و آنهم نادر است.

ص :5 ۳۰

لیکن اگر ساقط در آخر سطر باشد به طور کلی به آخر ملحق سازد زیرا این هنگام در امان است و میشود که به اصل کتاب متصل باشد و پس از این در اول سطر نه نویسد بلکه به حاشیۀ طرف راست الحاق کند و اگر محل گنجایش نداشت در طرف دیگر بنویسد

لازمست نوشتن حرف ساقط از هر جهتی که باشد از طرف فوق باعلای ورق نوشته شود نه از فوق به تحت نویسند، زیرا محتمل است تخریج دیگری واقع شود و جائی که بتوان عمل تخریجی را انجام داد میسر نباشد

ابتداء حرفها را لازم است بطرف راست مایل سازد چه از جانب راست کتابت شود یا از طرف چپ، شایسته است پیش از کتابت، حروف ساقط و سطور را بشمارد اگر دو سطر یا بیشتر باشد سطور را بطرف اعلای حاشیه قرار داده و نیز بطرف پائین میل دهد تا سطور بجهت کتابت آنهم اگر تخریج از طرف راست صورت گرفته نهایت پیدا کند، و اگر تخریج در طرف چپ واقع شده سطور را از طرف کتابت شروع کرده و بطرف ورقه ختم کند در نتیجه اگر حاشیه پیش از فراغ از ساقط به نهایت رسید طرفی که هر دو جهت بالا و پائین را صلاحیت دارد در نظر بگیرد و ورقه را کامل کند، بهر وسیلۀ که اتفاق افتد کتابت و سطور را بحاشیۀ ورق متصل نسازد بلکه باندازۀ حک مرتبهای دیگر، باز گذارد

کیفیت تخریج ساقط

اکنون کیفیت تخریج ساقط را شرح داده و مذکور میداریم کیفیت او باین نحو است که:

خطی از جمله ای که خط مذکور بر فوق او قرار گرفته به طوری که اندک انعطافی به تخریج از حاشیه دارد کشیده شود تا بدان وسیله بجانب تخریج اشاره کند.

ص :6 ۳۰

گروهی از علما گفته اند: میان خط و ابتداء ساقط، خط ممتدی میان آنها کشیده شود لیکن این موضوع را دیگران نه پسندیده زیرا ایجاب میکند که بر اثر این موضوع کتاب سیاه شود ویژه هرگاه تخریج بسیار باشد آری اگر مقابل محل سقوط، خالی نباشد و از آن طرف درمانده شود که باید بجای دیگر بنویسد خطی بدان کیفیت تا اول ساقط کشیده یا در برابر او بنویسد از اینجا کلمهٔ حذف شده که در محل دیگر نوشته میشود.

هرگاه ساقط را در تخریج نوشت و بانتهی رسید در آخر او لفظ صح را ریز بنویسد برخی صح رجع و بعضی به رجع تنها اکتفا کرده اند.

مقابله در محضر استاد

بیست و دوم-هرگاه کتابی را در محضر استاد بمقابله تصحیح کرد جاهائی که محل توقف است بنویسد بلغ، یا بلغت العرض، و هرگاه این موضوع بخط استاد باشد بهتر خواهد بود، زیرا بر فوائد پنجگانه ای که اهم آنها وثوق و اعتماد بر نسخه باشد. با تطاول زمانها مترتب میباشد، از آن گذشته خود استاد هم باید شخصی موثق و ضابط باشد.

زیرا این معنی از اموریست که بیشتر مورد نیاز است ویژه در این زمان که همت مردم رو بضعف گذارده و آن طوری که باید و شاید در زمان های نزدیک بعصر ما چندان تصحیح و ضبط را بخصوص دربارهٔ کتب احادیث منظور نداشته در نتیجه اعتماد بر تصحیح گذشتگان با جدیتی که در این راه بکار میبردند در غایت تحقیق است.

دائره فاصله وسط دو کلام

بیست و سوم-شایسته است وسط هر دو کلام یا دو حدیث متفاوتی دائرهٔ ترسیم کنند یا دومی را ابتداء درشت نویسند و همه را تا بآخر بیک

ص: ۳۰۷

قلم نگارش ندهند، زیرا هنگام استخراج مطلوب بزحمت بیفتد گذشته از آن وقت خود را برایگان تلف کنند البته دائره از این نظر پسندیده و بیشتر محدثین باین شیوه عمل نموده اند برخی، اغفال دائره را بر گزیده تا وقتی که مقابله تمام شود، در نتیجه از هر کلامی که هنگام مقابله فراغت حاصل کند نقطهٔ در دائرهٔ پس از او بگذارد و چون دفعهٔ دیگر، بمقابله پرداخت نقطه دیگر بگذارد و در هر دفعهٔ چنین کند.

فوائد مهمه را در حاشیه بنویسد

بیست و چهارم-ضرری ندارد حواشی و فوائد و اطلاعات مهمی که از نظر غلط یا اختلاف نسخه و روایت بدست آورده در حواشی کتاب نگارش دهد و درصورتیکه کتاب از غیر خودش باشد با اذن او به نگارد، و در بالای یادداشتها رقم صح را ننویسد، و چون خواست تخریجی انجام دهد رقم تخریج را در بالای کلمهٔ که حاشیه را برای او نوشته بگذارد و تا میتواند میان دو کلمه قرار ندهد یا بجای رقم تخریجه اشارهٔ هندی را بکار برد، و همهٔ این مذکورات برای اینست که مطلب حاشیه از تخریج ساقط اصل تمیز داده شود

برخی از دانشمندان گفته در آغاز این یادداشتها لفظ حاشیه یا فائده را نگارش بدهد یا تنها بصورت (حشه) اکتفا کند، برخی دیگر این عمل را در آخر انجام میدادند.

ناگفته نماند: مطلب دیگری بغیر از فوائد مهمهٔ که متعلق بآن محل باشد ننویسد، و حاشیه را بوسیله نقل مباحث و فروع غریبه سیاه نکند چنانکه این موضوع برای برخی از غفلهٔ این عصر که به اصطلاح دانشمندان و رویهٔ آنها اطلاع پیدا نکرده اتفاق می افتد، در نتیجه بیشتر کتابها را بدین وسیله فاسد می کند، و بطوری که مذکور داشتیم اطلاعات

ص :۳۰۸

خود را در حاشیه نگارش دهد و بهیچ وجه یادداشتهائی را که بدست آورده در وسط سطور ننویسد.

کتابت ابواب و فصول

بیست و پنجم-شایسته است کتابت تراجم و ابواب و فصول و فوائد کلام و امثال آنها را با مرکب قرمزرنگی نگارش دهد که آشکار تر است، و سزاوار است، در کتابت شرح ممزوج با متن، متن را بوسیلۀ مرکب قرمز یا خط منفصل ممتدی که در قسمت دوم از صور ضرب مذکور داشتیم تمیز دهد و تنها فرقی که این خط با خط ضرب دارد همانست که این خط انعطاف دو طرفی را ندارد، و اگر همۀ متن را با مرکب قرمز بنویسد بهتر خواهد بود زیرا گاهی است که کلمۀ از متن در ردیف شرح درآید بنابراین بخط تنها نمی توان اکتفا کرد، و اللّٰه الموفق.

ولی به طوری که نوشتیم قسمت چاپ همه این موضوعات را از بین برده.

خاتمه مشتمل بر مطالب مهمی است که ذیلا تذکر داده میشود.

خاتمه

اقسام علوم شرعیه

اشاره

مطلب اول: در اقسام علوم شرعیه و قسمتی از علوم عقلیه و ادبیه که مربوط بعلوم شرعی است، و اینجا از دو فصل گفتگو می شود.

فصل اول: در اقسام علوم شرعیه که آنها چهار قسم اند، علم کلام، علم کتاب، علوم حدیث علم فقه و احکام شرعیه مقدس اسلام.

علم کلام یا اصول دین

علم کلام یا اصول دین اساس و قاعدۀ علوم شرعیه است زیرا بوسیلۀ این علم خدا و رسول و جانشینان او و سایر موضوعاتی که راجع و

ص: ۳۰۹

مربوط باین علم است و آراء صحیح از فاسد و حق از باطل تمیز داده و شناخته میشود.

براهین مسلم کتاب و سنت دربارۀ حث بر تعلم و فضل او رسیده

قرآن کریم (در سورۀ محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیه بیست و یکم) فرموده فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ، و (در سوره روم آیه هفتم) میفرماید أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ بنابراین مرجع کلی علم کلام نظر و استدلال بر وجود صانع، واحد، قادر، علیم، حکیم است، که بوسیلۀ آثار محکم و متقنه او حاصل میشود.

ابو سعید خدری روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود من و گویندگان پیش از من سخنی به محکمی لا اله الا الله نگفتیم.

حضرت صادق علیه السّلام از پدرش از جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت کرده فرمود کسی که بمیرد و در هیچ موضوعی شک نداشته باشد و مشرک بخدا نگردد به بهشت داخل میشود.

و آن حضرت علیه السّلام از علی علیه السّلام در ذیل آیۀ شریفه (سوره الرحمن آیه شصتم) هَلْ جَزٰاءُ اَلْإِحْسٰانِ إِلاَّ اَلْإِحْسٰانُ روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود خدای متعال پاداش کسیرا که نعمت توحید باو ارزانی داشته جز بهشت قرار ندهد.

ابن عباس گوید: مرد بادیه نشینی خدمت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمد عرض کرد از غرائب دانش اندکی مرا مطلع فرما فرمود در اولین پایۀ دانش چه کردی که از غرائب او میپرسی ! ؟

مرد عرب گفت نخستین پایۀ علم کدام است؟

فرمود معرفت خدا و حق معرفت او اولین پایۀ علم است.

عرض کرد این معنی را توضیح دهید؟

ص : ۳۱۰

فرمود حق معرفت او اینست که او را بی مانند و شبه و ند شناسی و او را واحد و ظاهر و باطن و اول و آخر و بی همتا و انباز بدانی.

مجملا: احادیثی که در این موضوع از اهل بیت طاهرین رسیده جدا بسیار و کسی که میخواهد بشایستگی از آنها برخوردار شود بکتاب توحید مرحوم کلینی و صدوق ره مراجعه کند.

علم کتاب و فنون سه گانه او

اصطلاح دانشمندان دربارۀ علم کتاب روی سه فن استقرار یافته. و در تصنیف جداگانۀ برشتۀ تحریر درآمده در نتیجه، علم را بر آنها اطلاق کرده اند.

فن اول: دربارۀ علم تجوید و ثمرۀ او

نتیجۀ این علم دانستن اوضاع حروف و کلمات مفرده و مرکبۀ قرآن کریم و مخارج حروف و صفات مد و اظهار و اخفاء و ادغام و اماله و تفخیم حروف و سایر موضوعات اوست.

فن دوم: علم قرائت و فائده او.

نتیجۀ علم قرائت دانستن اعراب و بنائی که قرآن کریم بدان روش نازل شده و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بتواتر بما رسیده

ناگفته نماند قسمتی از موضوعات علم تجوید در این علم بکار رفته و روی این نقطۀ نظر هنگامی به هر دو، یک علم اطلاق کنند و در یک تصنیف نویسند.

فن سوم: علم تفسیر و فائدۀ او.

نتیجۀ علم تفسیر شناختن معانی قرآن و بدست آوردن احکام و اندرز او برای بکار بستن احکام و مواعظ و امر و نهی و غیر اینها.

بیشتر اوقات معرفت ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و موضوعات دیگر جزء این علم بشمار میرود و گاهی از ناسخ و منسوخ جداگانه بحث میشود و در تصنیف علی حده نوشته میشود جز اینکه بیشماری از تفاسیر مقصود از هر دو را متکفل میباشند.

در فضل و آداب و حث بر تعلم علم تفسیر آثار و احادیث زیادی رسیده که بنقل قسمتی از آنها اکتفا میشود.

در حدیث مرفوع از ابن عباس روایت شده که در ذیل آیهٔ شریفه (سوره بقره آیه دویست و هفتاد و دوم) یُؤْتِی اَلْحِکْمَةَ مَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ اَلْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً فرمود: منظور از حکمت قرآن کریم است.

و نقل کرده اند که مقصودش از حکمت قرآنی، تفسیر قرآن است زیرا که نیکوکار و بدکار به تلاوت و قرائت قرآن می پردازند.

و روایت شده که در ذیل آیهٔ مذکور فرمود: منظور از حکمت معرفت ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام و امثال قرآنست.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: قرآن را اعراب گذارید و غرائب او را بچنگ آورید.

ابو عبد الرحمن سلمی گفت: یکی از نزدیکان صحابه حکایت کرد که اصحاب پیغمبر ده آیه از آن حضرت میآموختند، و بده آیهٔ دیگر نمی پرداختند تا آنچه علم و عمل در ده آیهٔ نخستین موجود است بکار بندند.

ابن عباس گفته: قول آدمی که قرآن بخواند و تفسیرش را نیکو نداند مانند عرب بادیه نشینی است که در تعلیم شعر سریع باشد و او را بعجله فراگیرد.

ص: ۳۱۲

پیغمبر فرمود: کسی که دربارهٔ قرآن از روی بی اطلاعی سخنی بگوید مقعدش پر از آتش شود.

و فرمود: کسی که راجع بقرآن سخن بگوید و طبق رأی خود تفسیر نماید با آنکه صواب هم گفته باشد خطا کرده

و فرمود: کسی که دربارهٔ قرآن اظهار اطلاع کند و از تفسیر اهل قرآن خبری نداشته باشد روز قیامت بالجامی (دهنهٔ) آهنین بر انگیخته شود.

و فرمود: موضوعی که بیشتر مرا بر امتم ترسناک میکند مردی است که قرآن را برأی و صلاحدید خود تأویل مینماید و آیات قرآن را از روی بی اطلاعی تفسیر می کند.

در ابتداء کتاب، خبر مرد علامه و گفتگوی حضرت رسول (ص) و تقسیم علم به آیه محکمه و فریضهٔ عادله و سنت قائمه و تذیلی از ما گذشت مراجعه شود.

مسلم است که سخن در این موضوع بسیار چنانچه از وضع این رساله بیرون و بآن اندازهٔ که اطلاعی بدست داد کفایت شد.

علم حدیث از نظر رتبه و پاداش

علم حدیث: پس از قرآن کریم از نظر قدر و منزلت و پاداش، اعلی و اجل علوم است.

حدیث: عبارت است از قول یا فعل یا تقریر یا صفت حتی حرکات و سکنات و خواب و بیدارئی که به پیغمبر یا ائمه معصومین (ع) نسبت داده شود.

حدیث بدو قسم توزیع شده یکی روایت و دیگر درایت.

اولی: عبارت است از اطلاع بقول و فعل و تقریر معصوم علیه السّلام.

دومی: عند الاطلاق مراد علم الحدیث است.

ص: ۳۱۳

علم الحديث: علمی است که معدنی مذکورات و متن حدیث و راههای صحیح و سقیم و شرائط روات و اقسام مرویات بوسیلهٔ او فهمیده میشود تا در نتیجه مقبول از مردود تمیز داده شود و برای عمل یا اجتناب از او مهیا باشد.

بدیهی است علم الحدیث افضل دو علم درایت و روایت است زیرا که غرض ذاتی از هر دو، عمل است البته درایت سبب نزدیک عمل است.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خبری را که عمل کنی و بکار بندی بهتر است از هزار خبر که تنها بروایت آنها اکتفا کرده باشی.

و فرمود: بر شما باد درایات (عمل به احادیث) نه روایات.

طلحه بن زید گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود راویان کتاب بی شمارند و عاملان باو اندک از بسیار و چقدر از اندازه بیرون اند مستنسخین کتاب که خود کور و کرند.

دانشمندان را درایت مجزی است و جاهلان را روایت کافی است.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در قسمتی از گفتار خود فرمود: تا شاهد شما بغائبتان برساند.

زیرا دربارهٔ شاهد امیدواریم سخنی که شنیده بغائبی بگوید و در نتیجه از او بپذیرد که اگر خود او حضور داشت بان سخن اعتنائی نمی کرد.

و فرمود: خدا زندگی آسوده و خوشی ارزانی فرماید بکسی که حدیث ما را از ما بشنود و نگهداری کند تا بدیگری آموزد زیرا اتفاق می افتد آدمی فقه را به کسی که افقه از اوست می آموزد و بسا حامل فقه است که خود او فقیه نمیباشد.

و فرمود کسی که حدیثی را بامت من تأدیه کند تا سنتی را احیا کرده و بپا دارد یا از بدعتی جلوگیری نماید بهشت جاویدان نتیجهٔ کار او باشد.

و فرمود: خدای جانشینان مرا بیامرزد، پرسیدند جانشینان شما کیانند؟

فرمود: آنان که پس از من آیند و احادیث مرا روایت کنند و بمردم بیاموزند.

و فرمود: کسی که چهل حدیث (1)برای امت من حفظ کند و مواظبت

ص: 5۳۱

1- ۱) ناگفته نماند، در باب حفظ حدیث، دانشمندان اختلاف کرده، برخی گفته اند: مراد بخاطر سپردنست زیرا متعارف در صدر سلف همین معنی بوده، و مدار آنان بر نقش در خاطر بود نه رسم در دفاتر، دیگران گفته اند: مراد نگهداری حدیث است از اندراس و کهنگی چه در خاطر سپارد یا بنویسد و میان مردم انتشار دهد لیکن معنی اول اظهر احتمالات است، زیرا که تدوین حدیث را از جمله مستحدثات قرن دوم بعد از هجرت دانسته اند و از آنکه پاداش را تنها بمجرد حفظ حدیث یاد - کرده اند هویدا میشود که دانستن معنی حدیث و منظور اصلی او چندان مراد نباشد، مانند حفظ آیات قرآن که بمجرد حفظ مستوجب پاداش باشد، در نتیجه مراد از حفظ اربعین حدیث، چهل حدیثی است، که در باب امور معاد و معاش مردم مدخلیت کلی دارد تا مردم بخوبی بتوانند معالم دینی خود را بدست آورند. بدیهی است موضوع اربعین همواره مورد پسند علما و عرفا واقع شده و هر یک بنوبهٔ خود دربارهٔ او قلم فرسائی ها نموده و از آنجا که اهمیت ویژهٔ را دارا گردیده کتاب هائی اکثر علما بنام اربعین نوشته اند که در اینجا از موضوع ببحث ما خارج است، عرفاء عدد اربعین را نیکو دانسته و اکثر عملیات خود را بر شیوه این عدد قرار داده اند و ریاضات نفس را باین عدد خاتمه میدهند و چنان می پندارند که هرگاه ختم ریاضتی بعدد اربعین انجام گیرد آدمی زودتر بمراد خود نائل شود، در نتیجه چله خانهٔ برای خود ترتیب دهند. و در آنجا ظرف چهل روز بسر برند و عملیاتی بجا آورند، حافظ شیرازی گفته، که ای صوفی شراب آنگه شود صاف، که در شیشه بماند اربعینی، گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

نماید که دربارۀ امر دین آنها مفید واقع شود، خدای روز جزا او را مرد فقیهی برانگیزاند و من او را گواه و شافع باشم بهمین مقدار از حدیث مذکور که شاهد مدعا بود اکتفا شد.

و فرمود: کسی که دو حدیث فراگیرد که خود سود برد یا بدیگری آموزد تا از آن دو حدیث بهره مند شود بهتر خواهد بود از شصت سال عبادت و بندگی خدا.

و فرمود: کسی که رد کند و اعتنا ننماید بحدیثی که از من باو رسیده روز قیامت با او مخاصمه میکنم، در نتیجه هرگاه حدیثی بشما رسید و او را نشناختید بگوئید: اللّه اعلم.

و فرمود: کسی که تعمدا بر من دروغ نسبت دهد یا دستوری که از من صادر شده اعتنا نکند در خانۀ از دوزخ جای داده شود.

فرمود کسی که حدیثی از من باو برسد و تکذیب نماید سه تن را بدروغ نسبت داده خدا، رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ناقل حدیث.

و فرمود: مذاکره کنید و ملاقات نمائید و حدیث گوئید زیرا که حدیث موجب روشنی دلها است، همانا دلها تظاهراتی کنند مانند شمشیری که جلاء خود را آشکار میسازد.

علی بن حنظله روایت کرده از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود درجات مردم را به اندازۀ روایاتشان از ما بشناسید.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود، دانشمندان وارث پیمبرانند، انبیاء درهم و دینار بجای ننهادند بلکه احادیثی از خود بیادگار باقی گذاردند کسی که قسمتی از آنها را بدست آورد بهره بزرگی یافته، بعلم خود بنگرید که از چه کسی آموخته اید، زیرا در میان ما اهل بیت در هر

ص: ۳۱6

خلف و بازماندۀ دشمنی است که تحریف گمراهان از آنها نیست نشود و پیروی بیهوده گویان از آنان دور نگردد.

معویه بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السّلام عرضه داشتم مردیست که پیوسته حدیث شما را روایت میکند به طوری که در دل خود و شیعیان شما استوار میدارد، و شاید پارسائی باشد که این عمل را انجام ندهد کدام برتر و افضل اند؟

فرمود: راوی حدیث ما که دل شیعیان ما را بر اثر آن حدیث محکم بدارد برتر است از هزار پارسا.

ابو بصیر گوید: از آن حضرت پرسیدم قول خدا که (در سوره زمر آیه نوزدهم) فرموده اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، مراد کیست؟

فرمود: مردیست که حدیثی را بشنود و بی زیاد و کمی نقل کند.

و فرمود: امیر المؤمنین فرموده هرگاه حدیثی را بمردم ابلاغ کردید سندش را از کسی که از او نقل کرده اید بازگوئید، زیرا اگر گفتار حق باشد بر نفع شما است و اگر دروغ باشد علیه او تمام شده.

هشام بن سالم و حماد بن عثمان و دیگران روایت نموده اند:

حضرت صادق علیه السّلام میفرمود حدیث من حدیث پدر منست و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین علیه السّلام و حدیث حسین حدیث حسن علیه السّلام و حدیث حسن حدیث امیر المؤمنین علیه السّلام و حدیث علی علیه السّلام حدیث پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و حدیث آن حضرت گفتۀ خدا است.

علم فقه یا احکام شرعیه

فقه در لغت بمعنی فهم یا فهمیدن اشیاء دقیقه فکری: و در اصطلاح عبارت است. از علم بحکم شرعی فرعی که از دلیل تفصیلی بدست

آمده باشد و از راه نص یا استنباط اخذ کند.

نتیجۀ علم فقه امتثال اوامر و اجتناب از نواهی خدا که هر دو نتایج و سود دنیا و آخرت را دربر دارند، و مطلبی که در فضیلت و آداب فقه وارد شده خبریست که:

فرمود کسی که خیر و نیکی او را خدا بخواهد وی را فقیه دین فرماید.

و در خبر دیگر است که وجود یک مرد فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار آدم پارسا.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: دو خصلت است که در شخص منافق جمع نگردد، روش و راه نیکو، فقه در دین.

و فرمود: برترین عبادت فقه در دین است، و بهترین دین پرهیز- کاری است

ابو سعید گفت: دأب پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و اصحابش آن بود که هرگاه جلوس مینمودند صحبت آنان موضوع فقه دین و احکام بود، مگر شخصی قرآن میخواند یا مأمور بود قرآن بخواند.

بخلاف علما و پیروان آنها که چون در مجلسی نشینند گفتگوی آنها دنیا و حدیث و قرآن شان مزخرفاتی که از روزنامه ها شنیده یا دیده اند.

حماد بن عثمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: فرمود هرگاه خدا اراده خیر دربارۀ بندۀ فرماید او را فقیه دین گرداند.

بشیر دهان روایت کرده آن حضرت فرمود یاران ما بهرۀ خیر و نیکی را نبرند تا تفقه در دین نمایند، ای بشیر مردی از ایشان که نعمت

ص :۳۱۸

فقه باو ارزانی شده نیازمند بدیگران نباشد و چون محتاج آنها شود با آنکه غفلت دارد وی را بگمراهی اندازند.

مفضل بن عمر گفت از آن حضرت شنیدم میفرمود: بر شما مردم لازم است که تفقه در دین خدا نمائید و نادان مباشید، زیرا کسی که در دین خدا تفقه نکند روز پاداش، خدا نظر عنایتی باو نفرماید و عملش را تصفیه نکند.

ابان تغلب از آن حضرت روایت کرده: فرمود دوست دارم سرهای یاران مرا به تازیانه بکوبند تا فقیه در دین شوند.

و از آن حضرت نقل شده: مردی بحضرتش عرض کرد فدایت گردم شخصی معنی تفقه در دین را دانسته و چون این سعادت نصیب او گردیده و بهره مند شده گوشهٔ انزوا برگزیده و بخانه نشسته و بدیگران نیاموخته فرمود این مرد چگونه تفقه در دین نموده ! ؟

یعنی تفقه در دین نه تنها برای خود شخص است که راه حلال و حرام را بداند و خود را از صدمات برهاند بلکه شایسته است این رنج را صد درصد برای آسایش دیگران بر خود هموار سازد.

علی بن حمزه گفت: حضرت صادق علیه السّلام میفرمود تفقه در دین نمائید زیرا مردی از شماها که فقیه در دین خدا نباشد اعرابی و جاهل است، همانا خدا در کتاب خود (سورهٔ توبه آیهٔ صد و بیست و یکم) فرموده لِيَتَفَقَّهُوا فِى اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: کلیه کمالات انسان تفقه در دین و شکیبائی بر واردات و هزینهٔ زندگی که بحکم قضا و قدر انتخاب شده میباشد.

سلیمان بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: فرمود کسی از مؤمنین نیست که مرگ او شیطان را شادمان و دلش را خرسند سازد مانند مرگ مرد فقیه.

و فرمود هرگاه مؤمن فقیه بمیرد رخنهٔ در دریای بیکران اسلام افتد که چیزی از او جلوگیری نکند.

علی بن ابی حمزه گفت: از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم میفرمود هرگاه مرد مؤمنی بمیرد فرشتگان و بقعه ها و معابدی که خدا در آنها عبادت میشده و درهای آسمان که کارهای نیکوی او از آنها بالا میرفته میگریند، و رخنهٔ در اسلام می افتد که چیزی نمیتواند از او جلوگیری کند، زیرا که مؤمنین فقهاء، مانند حصار شهر، سد محکم اسلامند.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مردم، آن وقت گنجایش پیدا میکنند که به پرسند و تفقه در دین نمایند، و پیشوای خود را بشناسند، و ظرفیتشان آن اندازه است که بدست آورند آنچه را که میگویند گرچه از راه تقیه باشد.

این بود قسمتی از اخباری که ویژهٔ علوم شرعیه میباشد اضافه بر آنچه که راجع بمطلق علوم بود که مقداری از او را هم سابقا از نظر شما گذراندیم.

فصل دوم: در علوم فرعیه ایست که معرفت علوم شرعیه متوقف بر آنها است.

[علوم فرعیه]

علم معرفت به خدای متعال

اصل تحقق این علم توقف بر علمی ندارد بلکه به تنهائی و مجرد از هر علم هم کافی است البته معرفت خدا امر عقلی است که در نتیجه بر هر

فرد مکلف واجب گردیده و از نخستین واجبات ذاتی بشمار رفته.

به طوری که گفتیم معرفت بخدا متوقف بر علمی نمیباشد از آن- طرف خوض در مباحث و تحقیق مطالب او و دفع شبهات بیهوده گویان متوقف به قسمتی از علوم منطق و کلام و غیرهما میباشد.

قرآن و علوم فرعیه

کتاب عزیز که قرآنست، بزبان تازی روشنی فرستاده شده، در نتیجه شناسائی او متوقف بر علوم عربی، نحو صرف: اشتقاق، معانی بیان، بدیع فرهنگ تازی، (قاموس) اصول الفقه، میباشد تا از این راه حکم عام و خاص، مطلق و مقید، محکم و متشابه، و سایر موضوعات قرآنی بدست بیاید.

بنابراین معرفت علومی که فهمیدن احکام و آیات قرآن توقف بر آنها دارد واجب است، به طوری که اگر وجوب معرفت قرآن وجوب عینی باشد وجوب آنها عینی است و اگر کفائی باشد کفائی خواهد بود چنانچه پس از این مفصلا اشاره خواهیم کرد.

حدیث از نظر معرفت روات

سخن ما در این موضوع همان گفتاریست که دربارهٔ قرآن مذکور داشتیم و علوم مربوط بحدیث نیز همان علوم پیشین میباشد.

تنها مطلبی که علاوه بر علم قرآن در اینجا بکار برده شده معرفت روات حدیث است؛ از نظر جرح و تعدیل تا در نتیجه دانسته شود کدام یک از آنها پذیرفتن قولش واجب است و کدام یک را می باید مردود دانست مسلم است که معرفت این موضوع ویژه علم رجالست و در اینجا گفتگو نمیشود.

ص : ۳۲۱

اقسام علوم فرعیه دیگر.

علم فقه: معرفت این علم منوط و مربوط است بکلیۀ علوم فرعی و اصلی که بذکر آنها اشاره شده است.

علم کلام: معرفت این علم که از مبدء و معاد گفتگو میکند متوقف است بر شناسائی شرع و شارع و حکمت و معرفت و مبلغ و حافظ شرع

علم کتاب: در این کتاب مقدس به اندازۀ پانصد آیه است که مشتمل میباشند بر احکام شرعیه و کسی که قصد تفقه دارد و بخواهد استنباط احکام نماید ناگزیر است آن آیات را نصب العین نماید.

علم حدیث: از این علم ناگزیر است آنچه را مشتمل بر احکام شرعیه میباشد بشناسد تا بوسیلۀ او و آیات شریفۀ کتاب مقدس آسمانی احکام لازمه را استنباط نماید، در نتیجه اگر استنباط احکام مذکوره از این دو راه بدست نیامد ناچار است باجماع و عقل رجوع کرده و به طوری که مقرر در علم اصول الفقه میباشد مراجعه نماید.

علم منطق: منطق آلت شریفه ایست برای تحقیق ادله، کلی علوم اسلامی و شناسائی موصل بمطلوب از غیر موصل.

سرانجام، این ده علمی که تاکنون گفتگو میکردیم علومی هستند که علمهای شرعیه بدانها توقف دارد و کلیۀ علومی که علم فقه بر آنها متوقف است دوازده علمند، از آن طرف به طوری که دانشمندان تدوین نموده اند هیجده علم است لیکن حد اکثر این علوم، یا یک علم و یا در علوم دیگر از آنها گفتگو میشود،

مثلا: علم اشتقاق بیشتر اوقات در علم اصول و برخی دیگر از علوم عربی مندرج است، علم معانی و بیان و بدیع به طوری که حد اکثر، در کتب ویژۀ مدون شده، یک علم بشمار میرود، علم تصریف در بسیاری

ص: ۳۲۲

از کتب جزو علم نحو شمرده شده چنانچه کمتر اتفاق می افتد او را علم مستقلی شمارند، ویژه در کتب سابقین علماء عربیت بنابراین پیرو گفتۀ پیش، همان دوازده علم است که لازم است برای تمیز حق از باطل نیکو تدبر شود.

درجات علم شرعی و ملحقات او

مطلب دوم: در اینجا که گفتگو از درجات علم شرعی و ملحقات اوست موضوع را در تحت سه عنوان واجب عینی و واجب کفائی و سنت اسلامی: خاتمه میدهیم.

اول: مسلم است که واجب عینی تأدیه نشود مگر بر اثر اعمال و بکار بستن او در نتیجه حدیث مشهور طلب العلم فریضه علی کل مسلم بر این معنی حمل شده است.

مجملا: واجب عینی به اعتقاد و فعل و ترک توزیع شده.

اعتقاد: عبارتست از گواهی بوحدانیت خدا و نبوت خاتم الانبیاء (اشهد ان لا اله الا اللّٰه و اشهد ان محمدا رسول اللّٰه) و آنچه برای خدا واجب است و آنچه از او ممنوع گردیده و اعتراف بامامت امام و گرویدن به احکامی که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و اله و سلّم دربارۀ امور دنیا و آخرت از جانب خدا آورده و آنچه بتواتر برای ما به ثبوت پیوسته.

کلیۀ آنچه که مذکور داشتیم بر اثر برهانی که موجب سکون نفس گردد و قطع و جزم باو حاصل شود هویدا میشود، علاوه بر آنچه از ادلۀ متکلمین و خوض در دقائق سخنان بدست میئاید، در نتیجه او فرض کفائیست که برای نگهداری دین و دفع یاوه سرائی بیهوده گویان بکار برده شده.

فعل، یاد گرفتن اینکه مثلا، نماز در هنگام تکلیف یا دخول

وقت یا پیش از وقت واجب میباشد و بهمین موضوع تعلم او متوقف است بنابراین حکم زکوه و صوم و حج و جهاد و امر بمعروف هم مانند نماز است، اما باقی ابواب فقه از عقود و ایقاعات تعلم احکام آنها درصورتیست که بر اثر یکی از اسباب مذکورۀ در کتب فقه بر مکلف واجب گردد و الا حکم وجوب کفائی را پیدا میکند و در تحت همین حکم است تعلم حلال و حرام از مأکول و مشروب و ملبوس و چیزهای دیگری که پیوسته مورد احتیاج است، و احکام معاشرت با زنان بالنسبه به کسی که زناشوئی نموده، و حقوق ممالیک و بندگان دربارۀ موالی ایشان.

ترک: داخل در قسمتی از موضوعات قبلی است تا از آنها و آنچه ملحق باوست اجتناب شود بلکه ملحقاتش بیشتر مورد اهتمام است چنانچه در اول کتاب تذکر دادیم، مانند تعلم عملیاتی که موجب پاکی دل از صفات مهلکۀ ریا، حسد، خودبینی، تکبر، و امثال اینهاست که در کتب دیگر به تفصیل بیان شده است.

باری این علم (علم اخلاق) از نظر قدر و منزلت از اجل علوم شمرده شده جز اینکه مندرس و کهنه گردیده به طوری که عما قریب اثری از او باقی نماند، با آنکه تعلم بعضی از این واجبات درصورتیکه آدمی بدانها اشتغال ورزد قبل از بلوغ و بعد از بلوغ متوقف بر این علم است در نتیجه بر ولی طفل لازم است که کودک خود را پیش از بلوغ من باب حسبه، تعلیم اخلاق نماید.

گذشته از این امر فرموده اند که اهل خود را آنچه موجب صلاح و نجات از آتش است تعلیم دهید خدا (در سورۀ تحریم آیه ششم) فرموده یٰاَ أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نٰاراً علی علیه السّلام و گروهی از مفسرین

فرموده اند: منظور آیهٔ شریفه آنست که اهل خود را آنچه باعث امان از آتش است تعلیم دهید.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: همهٔ شماها والی و راعی هستید، و همه شماها از جانب رعایای خود مسئولید.

دوم فرض کفائی: فرض کفائی از جمله اموریست که مردم در اقامهٔ دینشان از نظر علوم شرعی مانند حفظ قرآن و احادیث و علوم آنها و فقه و اصول و عربیت و معرفت روات حدیث و احوال ایشان و اجماع و علومی که قوام امر معاش بسبب اوست مانند علم طب و حساب و صنایع ضروری و لا ینفک بشری مانند دوزندگی، برزگری، حتی حجامت و امثال اینها از آنها ناگزیرند.

اکنون-که سخن ما باینجا خاتمه پیدا کرد از نقطهٔ نظر طی مقام، فرعی را عنوان میکنیم.

فرع: برخی از دانشمندان گفته اند: فرض کفائی از فرض عینی برتر است، بدلیل آنکه در فرض کفائی اگر عدهٔ به آن فرض قیام نمودند از دیگران ساقط شود و درصورتیکه هیچیک بامر فرض کفائی نپردازند همگان مسئول و گناه کارند.

اما فرض عینی-تنها کسی که مأمور باوست و قیام فرض منوط باو گردیده از گناه در امان میباشد.

سوم: سنت-سنت عبارت است از یاد گرفتن عبادات مستحبی و آداب دینی و مکارم اخلاق و امثال اینها که بسیار، و در کتب بی شماری از آنها یادآوری شده.

ناگفته نماند از جمله علوم سنت، علم هیئه را که اثرش پی بردن ببزرگی خدا و علومی که مترتب بر اوست مانند هندسه و غیر او شمرده

و در ردیف او درآورده اند لیکن سایر علوم دیگر از تحت این ماده بیرون است زیرا برخی از آنها مانند سحر و شعبده به طور کلی حرام است.

عدۀ دیگر از علم فلسفه و موضوعاتی که آدمی را مشکوک میسازد شمرده شده، و بعض دیگر از آنها مانند ستاره شناسی و رمل از جهتی دون جهت دیگر حرام است، به این معنا که اگر به تأثیرش معتقد، و وقوع امر را بوسیلۀ او دانند همان طوری که گفتیم حرام است، و اگر عقیده مند شود که امر مستند بخدا است و لیکن جریان عادت بر اینست که در قسمتی از آثار و اقتران کواکب و سایر موضوعات، علم هیئت سبب وقوع می گردد و البته این موضوع را بعنوان فال نیک یا غیره بداند مباح خواهد بود.

بعض دیگر از آن علوم مکروه است، مانند اشعار مولدین که مشتمل بر غزل و اتلاف عمر و وقت است.

بخش دیگر از آنها مباح است مانند تاریخ و وقایع و اشعاری که مشتمل بغزل و اتلاف عمر نیست، و از آن طرف در ردیف واجب هم قرار نگرفته باشد چون اشعار عرب که صلاحیت دارد در کتاب و سنت بدانها احتجاج آورده شود زیرا این قسمت از اشعار ملحق بلغت عرب خواهد بود و باقی علوم، طبیعی، ریاضی، صناعی، حد اکثر و اضافه بر آنکه بالذات بررسی شوند محکوم با باجه میباشند.

گاهی میتوان علم را مندوب شمرد بعلت اینکه علم را موجب تکمیل نفس و اعداد نفس برای علوم شرعیه دانسته اند و بنابراین نفس آدمی تقویت پیدا کرده و بخوبی میتواند از علم شرعی بهره مند شود.

گاهی از نقطۀ نظر اینکه مستلزم کوتاهی در واجب عینی یا کفائی میباشد حرام شده، چنانچه این معنی برای برخی از کسانی که از حقایق دین محروم و غافلند اتفاق میافتد.

مسلم است که در تحت مادهٔ همین باب است علومی که آلت علم شرعی شمرده شده لیکن از اندازهٔ که صدق آلیت کند، و معتبر نزد علما است بیرون رفته، زیرا درصورتیکه من به الکفایه موجود نباشد اشتغال بعلم شرعی واجب است و اینک من به الکفایه موجود نیست و به طوری که گفتیم اشتغال بعلم شرعی واجب است و حال آنکه بغیر او سرگرم شده در نتیجه ترک واجب، موجب ایتان بعمل حرام شده.

برای تحریر اقسام علوم و بیان احکام آنها مفصلا در جای خودش صحبت شده به طوری که اگر بخواهیم تمام آن مباحث را در اینجا نقل کنیم از وضع این رساله خارج است.

ناگفته نماند، تخصیص علوم چهارگانه را بعلوم شرعیه اصطلاح گروهی از دانشمندانست بسا هست برخی از ایشان علوم شرعیه را ویژه سه علم اخیری دانسته و ممکن است که هر علم واجب یا مندوب را بدین موضوع ارتباط داد به طوری که مشقت و زحمتی هم ایجاد نکند زیرا این عمل از جهت مناسبت، مجرد اصطلاح است که قابل مناقشه نمیباشد و اللّٰه اعلم.

مطلب سوم: در ترتیب علوم از نظر متعلم.

بدیهی است برای هر علمی از این علوم درجهٔ از تعلم معین شده که شخص دانشجو ناگزیر است آن درجه را مراعات کرده تا کوشش او بی نتیجه نماند و راه طلبش دشوار نگشته و با سرعت هرچه تمامتر به آرزوی خود نائل شود، چه بسیار دیدیم طلاب علم و محصلینی را که در ظرف چندین سال جز مقداری از علم را بهره نبردند و دیگران را مشاهده کردیم که در مدت کوتاهی بسیاری اطلاعات علمی بدست آورده، مسلم است که این موضوع بر اثر مراعات ترتیب و عدم ترتیب صورت میگرفته

ناگفته نماند که غرض ذاتی منحصر به تعلیم علوم نمیباشد، بلکه منظور موافقت با مراد خدای متعال است که از این علوم از نقطه نظر آلیت اینها یا بسبب علم یا عمل یا اقامهٔ نظام یا رهنمائی بندگان باموری که میباید انجام دهند بدست میاید، بنابراین ترتیب تعلم اختلاف پیدا میکند، در نتیجه کسی که ابتداء جوانی قدم در صراط دانش میگذارد و صلاحیت ترقی بدرجات علوم و اهلیت فقاهت دینی از راه استدلال و براهین داشته باشد شایسته است در اولین پایه حفظ کتاب خدا و تجوید او را بر وجه معتبر در نظر بگیرد تا کلید صلاح و یاور هدایت او باشد و دلش بدان وسیله نورانی و آمادهٔ برای تحصیل سایر علوم بشود و چون از این موضوع فراغت حاصل کرد سپس بعلوم عربیه اشتغال ورزد زیرا این علوم نخستین آلات فهم و بزرگترین اسباب علم شرعی هستند.

نتیجتا در اولین وهله علم تصریف را بیاموزد و درجه بدرجه از آسان بمشکل و از کوچک به بزرگ گراید تا بخوبی متقن ساخته و بهمهٔ موضوعاتش احاطه پیدا کند.

سپس بعلم نحو به پردازد و همان طوری که تذکر دادیم در حفظ موضوعات، جدیت کاملی انجام دهد زیرا علم نحو برای درک معانی اثر بزرگی را دربر دارد و جادهٔ مستقیمی است برای اتقان کتاب و سنت، زیرا وضع هر دو بزبان تازی است.

بعد از این بباقی علوم عربیه اشتغال ورزد.

و چون از کلیهٔ علوم فوق الذکر فراغت یافت به علم منطق پردازد و در تحقیق مطالب حد وسط را که خیر الامور اوسطها است مراعات کند، و مانند سایر علوم دربارهٔ علم منطق زیاده روی نکند، زیرا بی مبالغه

هم، مقصود بدست می آید گذشته از این هرچه بیشتر دربارهٔ این علم جدیت نماید موجب تضییع وقت خواهد بود.

پس از آن بعلم کلام پردازد و درجه بدرجه قدم بردارد و از طبیعیاتش بخوبی اطلاع حاصل کند تا ملکهٔ بحث از مزایا و خواص عالم برای او هویدا شود.

بعد از این به تعلم اصول الفقه پردازد و کتب و مباحث او را متدرجا فراگیرد.

بدیهی است علم اصول از نظر تحریر و تحقیق برای کسی که ارادهٔ تفقه در دین نموده پس از علم نحو احق علوم بشمار رفته در نتیجه که از مقاصد علم درایه اطلاعی حاصل کرد، بقرائت حدیث بپردازد و از روایت و تفسیر و بحث و تصحیح تا اندازهٔ که وقت اجازه میدهد و حال اقتضا میکند گفتگو کند و لا اقل اصلی را برگزیند که بر ابواب و احادیث فقه مشتمل باشد پس از این به بحث از آیات قرآنی که متعلق به احکام شرعیه است اشتغال پیدا نمائید.

بدیهی است دانشمندان رضی اللّه عنهم بحث حدیث را منفردا ذکر کرده و تصانیفی جداگانه در این موضوع تدوین فرموده اند در نتیجه تصانیفی که در این خصوص نوشته شده مطالعه کند و دربارهٔ اسرارش گفتگو کرده و در کشف مشکلاتش امعان نظر نماید زیرا برای این علم اندازهٔ نیست که افهام مردم باو واقف شود، از آن جهت که مانند سایر سخنان آنان نیست بلکه همانا گفتار پادشاه علام است، البته فهم مردم در این موضوع باندازه عقل و قسمتی است که دریافته اند.

و چون از این جمله فراغت یابد بقرائت کتب فقهیه بپردازد ابتدا کتابی را بخواند که از قواعد و مطالب و رؤس مسائل و اصطلاحات

ص :۳۲۹

فقهاء آگهی پیدا کند، زیرا این موضوعات را جز از بیانات اساتید استفاده نکند بخلاف سایر علوم که احتیاجی چندان بدین معنا ندارند در ثانی بکتاب دیگر بپردازد تا از نظر بحث و استدلال و استنباط فروع از اصول و تذکر علوم مربوط باو و آموختن حکم را از کتاب یا سنت برای استنباط از عموم لفظ یا اطلاق و حدیث صحیح و حسن و غیر از اینها کامیاب شود و در نتیجه متدرجا باین مطالب بپردازد زیرا هیچ یک از علوم مانند علم فقه ارتباط و احتیاج عمومی بکلیهٔ علوم ندارد.

سرانجام، در این باره بذل جهد نموده و جدیت کاملی داشته باشد زیرا علم فقه یگانه ایده آل دانشجو و نهایت مطلب دانش پژوه وارث پیمبران ع است.

بدیهی است که یک یک از علوم در باب فقه کفایت نمیکند مگر بر اثر بخشش الهی و قوه قدسی که وی را باین مطلب سوق دهد و این درجهٔ که عمده در فقه است روزی شود.

مسلم است بنده دارای نیرو و قدرتی نیست که بتواند در این خصوص حیلهٔ بکار برد بلکه به طوری که مذکور شد عطای خدا است و خواست اوست که هریک از بندگان را بخواهد ویژهٔ این معنی قرار میدهد، بلی در کوشش و مجاهده و توجه بخدا اثر آشکاری در افاضهٔ مطالب از جناب باری تعالی است که (در سوره عنکبوت آیه شصت و نهم) فرموده وَ اَلَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَمَعَ اَلْمُحْسِنِینَ.

و چون از موضوع فقه آسوده خاطر شد به تفسیر کلام اللّه مجید بپردازد زیرا کلیهٔ علومی که از نظر شما گذشت مقدمهٔ تفسیر کتاب خدا میباشد.

اکنونکه بدین نعمت عظمی توفیق حاصل کرده به مطالبی که

ص : ۳۳۰

مفسرین بدست آورده و طبق نظریات خودشان میباشد قناعت نکند بلکه در معانی قرآن دقت کاملی بعمل آورد و نفس خود را برای اطلاع از خوف خدا که آیات شریفه حاکی از آنها است مهیا سازد و بسوی خدا از در عجز و لابه درآید که او را از جانب خودش فهم کتاب و اسرار خطاب ارزانی داشته، این هنگام حقایق بسیاری که دیگر مفسرین مطلع نشده اند بر شخص او مکشوف شود، زیرا قرآن کریم دریای بیکرانی است که گوهرهائی در باطن او جای گرفته و ظاهرش موجب برکت است گذشته از آن مردمان در التقاط و یابیدن گوهرهای قرآن به قدری که بقوهٔ خود و گشایش خدا بدست آورده بچندین دسته توزیع شده اند بنابراین تفاسیر قرآن بحسب نظریات مفسرین متشتت گردیده.

برخی از آنها است که تنها علم عربیتش بر سایر فنون تفسیر غلبه دارد مانند کشاف زمخشری و بعض دیگر است که حکمت و کلامش فراوان مانند مفاتیح الغیب رازی (1).

و برخی از آن ها قصص و داستان هایش غالب است مثل تفسیر ثعلبی (2).

1- ۱) ابو عبد اللّه فخر الدین محمد بن عمر طبرستانی رازی از فحول علما و حکما شافعیه در کلیهٔ فنون دست داشته و شبهات و شکوکی در مطالب علمیه و دینیه وارد که او را امام المشککین می گفتند وی در روز دوشنبه عید فطر سال 6 ۰6 بهرات درگذشته.

2- ۲) ابو اسحاق احمد بن محمد نیشابوری معروف به امام ثعلبی از فقها و ادباء و حفاظ بشمار میرفته و در علم تفسیر اوحد عصر بوده تفسیر کبیری بنام الکشف و البیان که حاوی غالب اخبار امامیه است نوشته و در ۲۳ محرم به اختلاف سال 4۳۷ درگذشته.

و دیگر از آنها است که تأویل حقایش بر تفسیر ظاهر غلبه دارد مانند تأویل عبد الرزاق (1) کاشی.

از جمله روایات مشهور است که: برای قرآن تفسیر و تأویل و حقایق و ظهر و بطن و حد و مطلع میباشد.

بدیهی است این جمله فضل خدا است و به هرکس که ارادهٔ ربانی حضرت او تعلق گرفته میبخشد، زیرا خدا صاحب فضل بزرگی است.

پس از آنکه موضوع تفسیر را به نهایت کمال رسانید و خواست در راه ترقی و تکمیل نفس قدم بگذارد کتب حکمت طبیعی و ریاضی و عملی که مشتمل بر تهذیب اخلاق نفسانی و ضروریات دار فانی است بخواند، پس از آن بعلوم حقیقیه و فنون حقهٔ الهیه وارد شود.

زیرا این علوم، ثمر دانشها و نتیجه هر معلومی است به طوری که بر اثر آنها درجهٔ نزدیکان خدا را دریابد و جایگاه و اصلین بغایت قصوی را نصیب برد خدا ما و شما را بقرب جناب کریم وهاب خود ایصال فرماید.

بدیهی است ترتیب مذکور در ذیل هر علمی، همانا ویژهٔ محصلی است که برای این علوم اهلیت پیدا کرده و دارای أستعدادی کامل و صاحب نفسی قابل شده باشد.

اما آنهائی که از درک این مقام کوتاهی میورزند و بر اثر عوائق و موانع از وصول باین پایه ممنوع شده اند در نتیجه بهمان اندازهٔ که امکان وصول باو را در نظر دارند قناعت نمایند، آری، اگر از

1- ۱) ابو الغنائم ملا عبد الرزاق بن جمال الدین کاشانی سمرقندی از مشاهیر علما و متصوفین امامیه در مراتب تاویل و علوم تنزیل محقق بوده تفسیری بنام تاویل الآیات نوشته و منازل السائرین از کتب معروف اوست سال ۷۳5 درگذشته

قصور در این راه گریزی نداشت لا اقل بعلوم شرعی و احکام دینی اکتفا کند و اگر احیانا تنگی وقت و ناتوانی بدن رادع و مانع بود علم فقه افضل از دیگر علوم است زیرا بر اثر علم فقه امر پیغمبران و انتظام معاد و معاش مردمان برپا شده باضافۀ آنچه مراعاتش از نظر تهذیب اخلاق و اصلاح دل از لحاظ علم طب نفسی واجب گردیده تا بدین وسیله عدالتی که آسمان و زمین به وجود او برپا است و تقوی که ملاک امر است مرتب شود.

اینک که از علوم مذکوره فراغت یافت بعمل پردازد، عمل زبده و خلاصه و علت وجود دانش است خدا (در سوره ذاریات آیه پنجاه و ششم) فرمود وَ مٰا خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ، و به طوری که در باب اول تحقیق نمودیم علوم مذکوره آلات قریبه و بعیدۀ عملند در نتیجه تا چه پایه نادان و زیانکار و احمق است کسی که صنعتی را برای سود امور خویش فراگیرد پس از آن به اتلاف عمر پرداخته و تنها در تهیۀ آلات او اقدام نماید و از آن طرف بخود آن صنعت نه پردازد تا غرض آن صنعت را بدست آورد.

این جمله را با توفیق خدا به نیکی تدبر و تأمل کن

تتمۀ کتاب و گفتار مصنف قدس سره

بدیهی است موضوعاتی که در این کتاب در راه و روش دانش و طریق رسیدن به نهایت درجۀ علم نوشتیم تنها ویژۀ محصلینی است که: بمطالب مزبورۀ او اطلاع پیدا کرده و بصورت عمل درآورده اند اکنون که کتاب ما بپایان رسید.

سخنی چند با نونهالان بوستان معرفت بمیان آورده و روی خطاب بآنها نموده و یک یک ایشان را برای نیوشیدن گفتار خود دعوت می نمایم

تاکنون که راه دانش را برای شما آشکارا نمودم و طریق سلوک و مسیر علم را آموختم و کمال آداب را بنحوی شایسته بیان کردم و در تحصیل این آداب که هماره به سود محصل تمام میشود وادار ساختم میگویم محصل باید کوشش خود را از دست نداده و دامن همت بکمر زند و چند روز عمر خود را غنیمت شمارد و در تحصیل فضائل نفسانی و حصول ملکات علمی که یگانه وسیلهٔ سعادت و نیکبختی ابدی است مجدانه بکوشد.

مسلم است این نعم از جمله کمالات نفسانی است که پیوسته جاویدان و نیستی ندارد و به طوری که این موضوع در علوم حکمیه به تحقق پیوسته و اخبار نبوی و آیات قرآنی گواهی میدهند برقرار و برای همیشه پابرجایند در نتیجه قصور در تحصیل کمالات آنهم در این چند روز زندگی ایجاب میکند که همواره افسوس بی شماری در پیش داشته و نتیجهٔ ندهد.

اینک اگر صاحب بصیرتی نفس را در بوته آزمایش در آور که اگر نسبت بابناء نوع از شهر و محلهٔ خودت قصوری را دربارهٔ خود مشاهده کنی خرسند نخواهی بود بلکه بر اثر زیادی دانش آنان بر بینیش تو و رفعت جاه آنها بر مقام تواند و هناک میشوی با آنکه تو و ایشان در دار پست دنیائید که عما قریب نابود گردد، و آنان که خارج از ورطهٔ زندگی تو هستند جز معددیشان بر احوال تو اطلاع ندارند بنابراین اگر آدم خردمندی هستی چگونه راضی خواهی بود که در روز پاداش برابر جمعیت تمام عوالم از پیمبران و مرسلین و شهداء و نیکوکاران و علماء و فرشتگان مقرب و مردمان دیگر که هر فرد آنها باندازهٔ درجات و در خور استعدادشان کامیاب شده اند و هرکدام در درجهٔ قرار گرفته بایستی، و در صف النعال

مکان نموده باشی با آنکه اکنون توانائی داری که بخوبی درک کمالات کرده و از اقران خود عقب نمانی.

بدیهی است این قصور همت بر اثر بی عقلی و نادانیست، پناه میبریم بخدا از خواب غفلت و زلت

ناگفته نماند این موضوع درصورتیستکه در دنیا از خطرات بزرگ و شکنجۀ عذاب سالم بماند لیکن کجا تصور میشود که از چنین عذابی در امان باشد.

پیش از این دانستی که حد اکثر این علوم یا واجب عینی است و یا واجب کفائی.

و به طوری که تذکر دادیم در خصوص واجب کفائی هرگاه من به الکفایه موجود نباشد و قصوری از مردم ظاهر شود همگان از نظر ترک واجب گنه کارند سرانجام، حکمش حکم واجب عینی است.

در نتیجه کدام شخص است در این زمان بلکه در ازمنۀ دیگر که بخوبی این علوم را بدست آورد و درجۀ مرضیۀ دانش را تحصیل نماید ویژه در باب تفقه در دین، زیرا کمترین درجات تفقه وجوب کفائی است، و ساده ترین راهی که واجب کفائی تادیه شود، وجود شخصی است در هر عصر و زمانی که وجوب نامبرده بوسیلۀ او قائم شود البته لازمۀ اقامه وجود عدۀ بی شماری است از فقهاء که در اقطار عالم پراکنده باشند از آن طرف در چه وقتی این موضوع اتفاق افتاده.

و اینکه گفتیم باید هر فردی به تحصیل علم پردازد، زیرا که وجود فقها آن اندازه نیست که در اقطار عالم منتشر باشند درصورتیستکه بلوازم واجب کفائی از علوم و کتب حدیث و تصحیح و ضبط آنها قیام شود مسلم است کلیۀ مذکورات فوق در این زمان معدوم است در نتیجه

تقاعد ورزیدن و اشتغال تنها بمقدمات دانش از بزرگترین گناهان بشمار رفته و از اینکه گفتیم اشتغال بمقدمات علم کافی نیست فرقی ندارد چه بعبادت و دعا و قرآن بپردازد یا علومی که سد باب جهل باحکام شرعیه را ننماید، در نتیجه مردمی که در روز پاداش برانگیخته شده و در دنیا از اشتغال بعلوم شرعیه تقاعد ورزیده روی سعادت و سلامت نه بینند زیرا ایشان از نقطهٔ نظر پست همتی خود از ارتقاء به درجات علیهٔ علمیه- خودداری نموده اند.

باز برای آخرین بار نفس خود را نسبت بهمهٔ این موضوعات آزمایش کن و خود را از سایر حیوانات بر اثر قوهٔ عاقلهٔ که خدا در نهاد تو گروگان گذارده ممتاز گردان.

قوهٔ عاقله: همان قوه ایست که بوسیلهٔ او میان خطا و ثواب تمیز داده میشود و علوم نافعهٔ را در دنیا و آخرت ایجاب می نماید.

در نتیجه هرگاه تقاعد ورزیدی و قوهٔ عاقله را برای موضوعات راجع باو بکار نبردی و او را بخور و خواب تنها که کار ددان است عادت داده و با سایر حیوانات حتی کرم و خنفساء انباز ساختی در هلاک قوهٔ عاقله اقدام نموده زیرا حیوانات میخورند و میاشامند و هزینهٔ زندگی برای خود فراهم میاورند و زناشوئی کرده و از خود نسل باقی میگذارند.

با آنکه اگر با ارادهٔ راسخ قدم در راه گذاری و دو قوهٔ علم و عمل را بکار بری آن نیرومندی را دارا خواهی شد که از فرشتگان مقرب، بلکه بالاتر از آنها گردی (1)

ص: ۳۳6

1- ١) سعدی گفته رسد آدمی بجائی که بجز خدا نه بیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت بقیه در صفحه بعد

باری اگر بدین شیوهٔ که در نظر داری عمل کنی در زیان آشکاری واقع خواهی شد.

ای گروه دوستان و برادران، چند روزی که مهلت داده شده اید غنیمت شمارید و تفریط و قصور و حسرت و افسوسی که از شما سر زده دریابید و درصدد ترمیم پشیمانی که اندوهی دائمی دارد بوده باشید.

خدا ما و شما را از مراقد طبیعت آگاه سازد و چند روزی که باقی است ما را بعلوم شریعت موفق بدارد و از دار کرامتش روزی ما گرداند، که او بهترین بخشندگان و صاحبان کرم و سخاوت است.

تا اینجا کتاب خود را خاتمه داده خدا را سپاسگزاریم و بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و اهل بیت عصمت او (ع) درود میفرستیم و از گناهان خویش عفو و بخشش میطلبیم که او بخشنده و مهربانست.

همانا مؤلف این کتاب و نیازمند به بخشایش و رحمت حضرت رب الارباب زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی در ظهر روز پنجشنبه بیستم ماه ربیع الاول سال نهصد و پنجاه و چهارم هجری از تألیف این کتاب فراغت حاصل کرد خدا برحمت خود از او بپذیرد و با دست بخشش و مهربانی از او قبول فرماید که او بخشایندهٔ بخشندگان و رحیم رحیمان است.

۱)

جبرئیل در لیله المعراج عرض کرد لو دنوت انمله لاحترقت اجنحتی اگر یک قدم بیش برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم آری باید از عالم بشریت بعالم ملکیت و از آنجا بقرب قاف احدیت رسید از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم بار دیگر هم بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال وپر

پایان ترجمۀ کتاب

کردگار عالم و دادار پاک را سپاسگزارم که این بندۀ ضعیف محمد باقر بن شیخ محمد حسین ساعدی خراسانی را توفیق ارزانی فرمود و ترجمۀ کتاب منیه المرید مرحوم شهید ثانی که یگانه وسیله و نهایت آرزو و ایده آل دانشجویانست در شب قدر یکشنبه بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال هزار و سیصد و شصت و نه هجری در مشهد مقدس رضوی (خراسان) جوار مرقد مبارک حضرت ثامن الائمه و ضامن الامه مولانا حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء بانجام آورده و نخست از خوانندگان عزیز تمنی دارد بر لغزشهای قلمی او خورده نگرفته و در ثانی هنگام مطالعه از دعاء در درگاه کردگار جهانیان فراموشم نفرمایند.

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

وان شب قدر که این تازه براتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب

مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند

در پایان ترجمه قطعۀ ذیل را بعرض خوانندگان میرساند.

شکر للّه که پس از چند مهمی

یافت این در ثمینم پایان

بهر ایقاظ همه اهل خرد

بهر بیداری جمله یاران

ویژه دانش طلبان عاقل

خاصه طلاب و خدایان بیان

منیه شیخ شهید آنکه خدا

دهدش جای باعلای جنان

بود یکتا ره علم و دانش

بود بی کفو و عدیل از اقران

همۀ اهل ادب را ز شگفت

بود محبوب همی از دل وجان

نبدی عالم با فضل و کمال

که نگشتی بره او زینسان

ص :۳۳۸

هرکجا بودی قمطری ز کتاب

هرکجا بود سخن از تبیان

منیه آمد به شهادت بیرون

منیه آمد ز روایت به میان

زان سبب این من بی علم و عمل

زان جهت این من زار و نالان

کردمی ترجمه اش را شاید

کس بگیرد ره دانش ز احسان

در شب قدر بدوگاه دعاء

که شدی ختم به ماه رمضان

بلدۀ مشهد و شهر رضوی

بقعۀ طوس و ریاض رضوان

ساعد آن بوده بدنیا مشغول

خواست توفیق عمل از یزدان

مشهد مقدس محمد باقر ساعدی خراسانی

۲۳ رمضان ۱۳۶۹ هجری

ص :۳۳۹

بسمه تعالی

صوره اجازهٔ حضرت حجه الاسلام و المسلمین مروج شریعه سید المرسلین شیخنا الاعظم و والدنا المعظم الشیخ حسین المقدس المشهدی دامت برکاته که باین بنده مرحمت فرموده

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی تواترت نعمائه، و تظافرت آلائه، الذی رفع مدارج العلماء، و فضل مدادهم علی دماء الشهداء، و الصلوه و السلام علی من ارسله الی الانام بشرایع الاحکام، و ایضاح معالم الحلال و الحرام، خلاصه فهرس الایجاد، و منتقی جمان بحر الاستعداد، و آله الاطهار، الذین هم وسائل امان الاخطار و بحار الانوار، و لعنه اللّه علی اعدائهم اللئام، الموضوع عن طبقات الانام.

اما بعد: فان ولدی الصالح و فلذه کبدی الفالح، عماد الفضلاء، و سناد النبلاء، الموفق المؤید بالتأیید الالهی الشیخ محمد باقر الساعدی اسعده اللّه فی الدارین، و جعله حمیدا فی النشأتین، بجاه محمد و آله استجازنی علی ما جرت علیه سیره السلف، و سرت به سنه الخلف، حیازه تشرف تحمل الروایه، و اتصال سلسله المسندات و حیث انی وجدته لذلک حقیقا، جعل اللّه له التوفیق رفیقا، اجزت له ان یروی عنی کل ما صحت لی روایته، و ساغ لی نقله من الکتب الدینیه الاصولیه و الفروعیه، سیما الکتب الاربعه للمحمدین الثلثه الاوائل و الجوامع الثلثه للمحمدین الاواخر، البحار و الوافی و الوسائل و کتاب مستدرک الوسائل فان علیها

ص : ۳۴۰

المدار، فی جمیع الاقطار، و اشتهرت غایه الاشتهار، قدس اللّه اسرارهم و رفع اقدارهم، بحق روایتی عن عده من الاعلام، و المشایخ العظام، اغلاها عندی ما کتب لی اجازه، العالم المحقق العلامه، و المتبحر المدقق الفهامه، الشیخ محمد صالح (1)المازندرانی نزیل سمنان ادام اللّه تعالی برکات وجوده فی عده صفحات المشتمله علی عوائد جمه، و فوائد مهمه، فاروی عنه سلمه اللّه تعالی، ما اشرت الیه آنفا، بحق روایته عن شیخه الافقه الاعظم الحاج میرزا حسین النجفی الطهرانی بن المیرزا خلیل المتوفی ۱۳۲6 عن الشیخ الاجل المؤتمن الشیخ محمد حسن صاحب الجواهر المتوفی ۱۲66 عن الشیخ الاکبر الشیخ جعفر کاشف الغطاء المتوفی ۱۲۲۷ و السید الفقیه الماهر المتتبع السید الجواد العاملی صاحب مفتاح الکرامه المتوفی ۱۲66 و الامام الهمام و البحر الزاخر القمقام السید المهدی بحر العلوم المتولد ۱۱55 و المتوفی ۱۲۱۲ جمیعا عن الاستاد الاکبر مجدد المذهب علی رأس المأئه الثانیه العشر المولی محمد باقر البهبهانی المتولد ۱۱۱۷ و المتوفی ۱۲۰۸ عن والده محمد اکمل عن العلامه المجلسی المتولد ۱۰۳۷ و المتوفی ۱۱۱۱ عن والده التقی المجلسی المتوفی ۱۰۷۰ عن والده الحسین بن عبد الصمد مروج المذهب الامامیه فی هرات بامر الشاه طهماسب و المتولد ۹۱۸ و المتوفی فی البحرین ۹۸4 عن الشیخ زین الدین الشامی الجبعی العاملی الشهیر بالشهید الثانی المتولد ۹۱۱ و المستشهد بالقسطنطنیه ۹65 عن شیخه الاجل علی بن عبد العالی المیسی العاملی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین محمد بن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد و ضیاء الدین علی عن والدهما الشهید

1- ۱) لشیخنا المجیز دام علاه مصنفات جلیله مهمه طبع بعضها و رسائل عملیه لمقلدیه-والدنا المجیز دام عمره

الاول محمد بن مکی الذی تمر به اغلب سلاسل الاجازات المتولد ۷۳4 و المتوفی شهیدا تاسع عشر جمادی الاولی ۷۸6 بحظیره القدس (لعن اللّه من قتله و رجمه و صلبه و احرقه و من مهد ذلک و اسس اساسه و من حکم علیه و من رضی بذلک) عن الشیخ فخر الدین ابی طالب محمد بن آیه اللّه المتولد 6۸۲ و المتوفی ۷۷۱ عن والده العلامه جمال المله و الدین الحسن المتولد 64۸ و المتوفی ۷۲6 عن والده سدید الدین یوسف بن الطهر عن شیخه المحقق السید نجم المله و الدین ابی القاسم جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید الحلی صاحب الشرایع المتوفی 6۷6 و المدفون فی الحله عن السید الاعظم الاعلم شمس الدین فخار بن معد الموسوی صاحب کتاب الحجه فی اسلام ابی طالب و الشیخ محمد بن نما الحلی عن الشیخ الامام ابی الفضل سدید الدین شاذان بن جبرئیل القمی و محمد بن ادریس الحلی صاحب السرائر عن عماد الدین ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی المفید الثانی الحسن صاحب الامالی عن والده الشیخ السعید ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی صاحب التهذیب و الاستبصار المتولد ۳۸5 و المتوفی 46۰ بجمیع طرقه الی ائمتنا المعصومین علیهم السلام التی منها عن الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان المتولد ۳۳6 و المتوفی 41۳ عن جعفر بن محمد بن قولویه المتوفی ۳6۸ عن محمد بن یعقوب الکلینی المتوفی بضبط النجاشی ۳۲۹ و منها عن الشیخ المفید عن الشیخ الصدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه القمی المتوفی ۳۸۱ باسانیدهم المتصله الی حجج اللّه علی الخلق اجمعین عن محمد خاتم النبیین و سید المرسلین عن جبرئیل الروح الامین عن اللّه تعالی رب العالمین، و لعمری ان هذه الاسانید هی التی لو دعی اللّه بها مخلصا علی مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمه انفتحت و اذا دعی بها

على مضايق ابواب الارض للفرج بالرحمه انفرجت و على كشف الضراء و البأساء انكشفت، و قد اختصرت هذا الطريق من طرق شيخنا المجيز دام علاه فانه سلمه اللّه يروى عن ثلثين شيخا من مشايخ عصره الى الشهيد الثانى و انا ذكرت واحدا منها و ما ملتمسى منک الا تنسانى من الدعاء عند صالح العمل و طلب المغفره فى حيوتى و بعد مماتى انشاء اللّه تعالى و صلى اللّه على محمد و آله اولا و آخرا و كتبت هذه الاسطر بيد قصيره عن العلم و العمل يوم الجمعه تاسع عشره شهر رجب الاصب سنه ۱۳۷۳ الاحقر شيخ حسين المقدس المشهدى

حشر مع من احب

فهرست مندرجات

فهرست قسمتی از نوشته های مترجم-کتاب البدیع: در سه جزء ۱-ترجمه بدیع مطول ۲-قسمت باقی مانده صنایع بدیعیه ۳-احوال دانشمندان.

تحف الالمعی: در نوادر و حکایات اصمعی.

المسک الذافر: در احوال دانشمندان مسمی به باقر

الغیث الساری: در احوال و آثار مرحوم شیخ انصاری قده و عدهٔ از شاگردان و محشین کتب او

عیون التواریخ: مواد تاریخیه موالید و وفیات اعیان.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109